

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

گروه تحقیقاتی شانگهای

کتاب آموزشی شانگهای درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی

مقدمه لوتا	اقتصاد مائوئیستی و آینده سوسیالیسم
فصل ۱	مطالعه مقداری اقتصاد سیاسی
فصل ۲	جامعه سوسیالیستی مقدمه عصری نوین در تاریخ بشر است
فصل ۳	نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی، اساس روابط تولیدی سوسیالیستی است
فصل ۴	روابط متقابل بین مردم را برحسب اصول سوسیالیستی برقرار کنید
ضمیمه فصل ۴	رهروان سرمایه داری، بورژوازی درون حزب می باشند
فصل ۵	تولید سوسیالیستی را با نتایج عظیم تر، سریعتر، بهتر و دستاوردهای اقتصاد بیبیشتر گسترش دهیم!
فصل ۶	اقتصاد سوسیالیستی اقتصاد برنامه ریزی شده است
فصل ۷	در توسعه اقتصاد ملی باید به کشاورزی، بعنوان اساس و صنعت بعنوان عامل رهبری کننده اتکاء کنیم
فصل ۸	صرفه جوئی يك اصل مهم در اقتصاد سوسیالیستی است
فصل ۹	مبادله، يك شکل اقتصادی است که تولید را به توزیع متصل میکند
فصل ۱۰	حل صحیح روابط میان دولت، کلکتیو و فرد
فصل ۱۱	چگونگی توزیع فراورده های مصرف شخصی در جامعه سوسیالیستی

پس گفتار جمع‌بندی- تئوری و پراتیک برنامه ریزی مانوئیستی: دفاعیه ای برای یک سوسیالیسم عملی و

رواپرداز

مقدمه ناشر

اقتصاد مانوئیستی و راه انقلابی که به کمونیسم منتهی می‌گردد: کتاب آموزشی شانگهای درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، اولین بار در دسامبر سال ۱۹۷۵ تحت عنوان *اصول اساسی اقتصاد سیاسی* در چین به چاپ رسید. بخش اول نسخه چینی به تشریح اقتصاد سیاسی سرمایه داری و امپریالیسم اختصاص داشت. آن بخش در کتاب حاضر گنجانده نشده است. زیرا بدیع ترین و ماندنی ترین جنبه این کتاب همانا بحث آن در مورد سوسیالیسم است. بهمین جهت عنوان فوق برای کتاب انتخاب شده است. ولی فصل اول آن کتاب در نسخه حاضر نیز گنجانیده شده است. زیرا این فصل گشاینده باب بحث در باره تمام موضوعات کتاب است و در برگزیده محتوا و روش اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

مقدمه و موخره نسخه انگلیسی این کتاب که در پیش روی شماس، توسط ریموند لوتا نگاشته شده است. وی در انتهای کتاب یک لیست مطالعاتی برای مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی سوسیالیستی پیشنهاد داده و ایندکسی برای کتاب تهیه کرده است. *یادداشت ها و کتاب های مرجع مهم* که در انتهای هر فصل آمده مربوط به اصل کتاب می باشند؛ اما پانویس های هر صفحه توسط ریموند لوتا اضافه شده است. ضمیمه فصل ۴ نیز توسط ریموند لوتا اضافه شده است. این ضمیمه گزیده مقاله ایست که برای اولین بار در چین در مجله *پرچم سرخ* و سپس در سال ۱۹۷۶ در مجله *پکن ریویو* چاپ شد و ریموند لوتا گزیده ای از آن را بعنوان ضمیمه فصل ۴ اضافه کرده است. در نسخه چینی، در انتهای هر فصل یکرشته سوالات مطالعاتی طرح شده بود که در نسخه کنونی حذف شده اند. یک فصل از کتاب که در مورد مناسبات اقتصادی خارجی چین سوسیالیستی است حذف شده است، زیرا در روال کار این اثر که تئوریزه کردن جامعه سوسیالیستی است، نمی باشد. بلکه بیشتر تفسیری از برخی سیاستهای دیپلماتیک و کمک رسانی و تجاری چین سوسیالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ بوده و در تلاش برای ارائه ماهیت طبقاتی و امکانات توسعه اقتصادی برای دولتهای مستقل جهان سوم، به مقدار قابل توجهی از چارچوب تئوریک بقیه کتاب عدول کرده است. یک ترجمه انگلیسی از یکی از نسخه های اولیه کتاب (نسخه سال ۱۹۷۴) مشتمل بر بخش مربوط به سرمایه داری و سوسیالیسم، تحت عنوان *اصول اساسی اقتصاد سیاسی* موجود است که توسط جورج وانگ ترجمه و ویراستاری شده است. (انتشارات آرموک، نیویورک: ام. ای. شارپ؛ ۱۹۷۷)

ترجمه انگلیسی نسخه حاضر از روی نسخه چینی چاپ شده به سال ۱۹۷۵ و توسط یک تیم انجام شده است. در این جا از ترجمه جورج وانگ نیز استفاده شده است. برای انتخاب واژه ها و سبک ها از ترجمه های انگلیسی که در آن زمان توسط جمهوری خلق چین منتشر می شد بعنوان استاندارد استفاده شده است. تا آنجا که امکان داشته است، نقل قول ها از ترجمه های رسمی چینی و یا منابع معتبر زبان انگلیسی گرفته شده و به آنها رجوع داده شده است. اغلب نام ها و واژه ها و مکان های چینی که در متن بکار گرفته شده اند طبق سیستم "واید-گیل" رومانیزه شده اند زیرا در زمان تولید این اثر در چین سوسیالیستی، در ترجمه ها از این سیستم استفاده می شد. با وجود آنکه اکنون سیستم فونتیک (پین ین) جای آن را گرفته است اما در این ترجمه سیستم "واید-گیل" برای هجی کردن و جستجوی نقل قول ها و مرجع های بیبلیوگرافیک، مورد استفاده قرار گرفته است.

مقدمه: اقتصاد مانوئیستی و آینده سوسیالیسم
نوشته ریموند لوتا

اقتصاد مائوئیستی و راه انقلابی که به کمونیسم مناجامد: کتاب آموزشی شانگهای درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی باید مورد توجه همه کسانی قرار گیرد که نظم اجتماعی کنونی را سببانه و ناعادلانه بدانند و رویای بوجود آمدن نظم از بیخ و بن متفاوت را در سر پرورانده اند. زیرا این کتاب از سوسیالیسم رهائیش سخن به میان میآورد. از يك اقتصاد رهائیش منگوید. از مائوئیسم حرف میزنند.

آیا میتوان جامعه را بر بنیانی غیر از استثمار و رقابت و نفع شخصی سازمان داد؟ آیا توسعه اقتصادی و فن آورانه، ناچار به از خود بیگانگی و از هم گسیختگی اجتماعی و سلطه دیوان سالاری مناجامد؟ آنچه طی سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ در چین انقلابی به آزمون درآمد و حاصل شد، فرضیات دیرینه و ریشه دار در مورد ناتوانی نوع بشر در دگرگون کردن جامعه را به چالش میبرد. کتاب حاضر که در سال ۱۹۷۵ نوشته شده بازتاب پیشرفته ترین تجربه اقتصاد سوسیالیستی است که دنیا تاکنون به خود دیده است.

از سال ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی در چین با کسب قدرت سراسری توسط کارگران و دهقانان و تحت رهبری حزب کمونیست چین آغاز شد. انقلاب از چند مرحله مهم گذر کرد. هر کدام از این مراحل با تغییرات انجام شده در نظام مالکیت، ایجاد شکل های اقتصادی و اداری نوین سوسیالیستی و کارزارها و خیزش های سیاسی توده ای مشخص می شوند. در سال ۱۹۷۶ که قدرت طبقه کارگر توسط يك کودتای نظامی سرنگون شد، انقلاب سوسیالیستی چین شکست خورد و خاتمه یافت. به ساعت تاریخ، ۲۷ سال مثل بارقه نوری است که لحظه ای روی صفحه رادار ظاهر شده و ناپدید می شود. اما دستاوردهایی که طی همان ۲۷ سال (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) حاصل شد، تاریخ ساز بود. يك چهارم نوع بشر قهرمانانه مبارزه کرد تا پلی به آینده بزند. صدها میلیون نفر پای در جاده تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ای گذاشتند که تاکنون نظیر نداشته است. کتاب حاضر بخشی از میراث ماندگار تلاش آنان است. در چین امروز، به این کتاب اجازه انتشار و توزیع نمیدهند!

آیا يك اقتصاد رهائیش میتواند وجود داشته باشد؟ اقتصاد بورژوایی، در مورد مشکلات بزرگ اجتماعی مثل فقر و نابرابری یا نابودی محیط زیست حتما حساسیت ندارد چه برسد به آنکه راه حلی برای آنها داشته باشد. جهت یاب اقتصاد بورژوایی، تنگ نظرتر و خودپرست تر از این حرفهاست. گفته می شود مکانیسم قیمت، منابع را بطور کارآمد تخصیص می دهد. اما سؤال اینجاست که در رابطه با چه اهدافی و بر طبق منافع چه کسانی، کارآمد است. چرا به این سوال جواب نمی دهند؟ صحبت از الگوهای تصمیم گیری ناب و "رقابت بی عیب و نقص" در اقتصاد بازار می شود اما در این صحبتها ساختار واقعی (و نابرابر) اقتصاد و قدرت سیاسی نادیده گرفته می شود و بر دنیای واقعی تخصیص بین سرمایه دار و کارگر، سرمایه دار و سرمایه دار، و امپریالیستهای رقیب با یکدیگر پرده ساتر کشیده می شود. گفته می شود سرمایه داری، "تعادل عمومی" بوجود می آورد! این یک اسطوره بیش نیست. نه تنها اینطور نیست بلکه در واقع امر سرمایه داری يك نظام بحران زا است که قادر به بکارگیری کامل منابع و کار نیست. در مورد تجارت بین المللی دست به محاسبات عجیب و غریب ریاضی میزنند اما بطرز عجیبی پدیده گرسنگی در جهان در معادلات ریاضی شان جای ندارد.

اقتصاددانان بورژوا در مواجهه با شکاف عریانی که بین دنیای ترسیم شده در تئوری تجریدی آنان و واقعیات خرد کننده زندگی نظیر تبعیض نژادی یا آلودگی صنعتی وجود دارد، این پدیده ها را "عیب و ایراد" یا "وجوه خارجی منفی" اقتصاد بازار میخوانند. میگویند این چیزها باعث تأسف است اما اشکالات حاشیه ای است که از کارکرد يك نظام خود – اصلاحگر نتیجه میشود. میگویند نگران نباشید زیرا سرانجام بازار معجزه خواهد کرد. این همان نظریه مرکزی سرمایه داری است که قدمتش به تشبیه معروف آدام اسمیت (کارکرد "دست نامرئی") بر میگردد. طبق این نظریه وقتی که افرادی هر يك به دنبال اهداف خودپرستانه خویش بروند و به مثابه عوامل مستقل از هم عمل کنند، خواه ناخواه سهم خود را به آنچه منطقاً برای همگان بهترین است ادا میکنند.

از نظر بورژواها، اقتصادی که هدفش رفع تقسیم جامعه به دارا و ندار یا ایجاد شرایط برای تکامل همه جانبه و همکاری آزادانه نوع بشر باشد، بی معنی است و باید کنار گذاشته شود. و حق با آنان است... البته از منظر قوانین اقتصاد سرمایه داری. اقتصاد بورژوایی همانند جامعه بورژوایی، فقط نسبت به آنچه قابل خرید و فروش است، نسبت به سود و زیان، حساسیت دارد. سرمایه داری، بدون شك نظامی است که در آن نیازهای بشری فقط به مثابه محصول جانبی جستجوی سود مورد توجه قرار گرفته و پاسخ نمیگیرد. منطق این نظام به حداکثر رساندن سود بر پایه استثمار و ستمگری است. و در قلمرو خود همه چیز را به نفع خود شکل میدهد و به انقیاد میکشد: از طبیعت گرفته تا فرایند کار، تا روابط مرد و زن.

افق دید، تئوری اقتصادی و تجربه ساختن يك جامعه نوین که در کتاب **اقتصاد مائوئیستی و راه انقلابی رسیدن به کمونیسم** جمعبندی شده (و از این به بعد، تحت عنوان **کتاب آموزشی شانگهای** از آن نام ببریم)، يك جهت گیری از بیخ و بن متفاوت را به ما نشان میدهد. انقلاب سوسیالیستی نوع نوینی از جامعه را بوجود

میاورد. در جامعه سوسیالیستی ابزار تولید، دیگر در تملك خصوصی اقلیتی از افراد جامعه نیست بلکه تحت کنترل دستجمعی جامعه قرار دارد. منابع اقتصادی، دیگر برای به حداکثر رساندن سود بکار گرفته نمیشود بلکه برای رفع نیازهای اساسی و منافع اساسی توده های مردم مورد استفاده قرار میگیرد. تولید اجتماعی، دیگر بدون يك برنامه قبلی یا بدون هدف اجتماعی انجام نمیشود بلکه بر حسب اهدافی که آگاهانه تعیین و با یکدیگر هماهنگ شده اند انجام می شود. در واقع مکانیسم ها و انگیزه های سرمایه داری راه را برای ظهور یک پدیده جدید باز می کند. این پدیده جدید، برنامه ریزی اجتماعی، تعاون اجتماعی و مشارکت آگاهانه توده ها در تمامی وجوه توسعه اقتصادی و اجتماعی است. یعنی قدرت تولید اجتماعی، پتانسیل فعالیتهای گوناگون و همه جانبه نوع بشر را آنچنان در دسترس قرار داده که اکنون می توان برای متحقق کردن آن کوشش کرد.

معنای همه این حرفها آنست که تحمل وجود فلاکت، خوی حیوانی یافتن و نابرابری، یعنی همه آن چیزهایی که در نظام سرمایه داری زندگی روزمره را تشکیل میدهد، لزومی ندارد. شکاف بزرگ بین دارا و ندار، رنج بیکاری، ستم و تحقیر علیه زنان، انقیاد و تبعیض علیه همه ملل و ملیت ها، مشکلات خدمات درمانی و مسکن و انحطاط مناطق شهری... و سایر دردهای جامعه طبقاتی را میتوان درمان کرد و پشت سر گذاشت. در جامعه سرمایه داری بخاطر بقاء، همه علیه همه بطور مستاصلانه و رقابت جویانه مبارزه می کنند و با چنگ و دندان راه خود را می گشایند. چه نیازی به این هست؟ اصلا نیازی به آن نیست. می توان قدرت خلاقه، انرژی و هدفمندی سرسختانه بخشهای تحتانی جامعه، یعنی همانها که هیچ محسوب میشوند، را در مقیاسی عظیم و برای زایش تحول و دگرگونی فعال کرد. به مشکلات میتوان پرداخت و برای آنها راه حل دستجمعی یافت. مردم به شکل میلیونی میتوانند درگیر رفع نیازهای جامعه و تعیین جهت گیری آن شوند. و مردم از طریق فرایند مبارزه و مباحثه میتوانند به نحوی دگرگون شوند که در نظام سرمایه داری غیر قابل تصور است. سوسیالیسم، این کار را امکانپذیر میکند.

در دنیایی بسر میریم که فعالیت زندگی اکثریت کارکن، تابع قدرت کنترل کننده اقلیتی است که منافعش مغایر اکثریت است. در دنیایی بسر میریم که زندگی مردم آن، تحت حاکمیت نیروهای کور اقتصادی قرار دارد: تکان های خودبخودی قیمت سهام بازار یا کالاها واقعا يك شبه میتواند زندگی میلیونها نفر در سراسر دنیا را زیر و رو کند. اما نوع بشر با ایجاد نظام سوسیالیستی، نظامی که بطور جمعی سازمان میابد و بطور جمعی تولید را هدایت میکند، از يك آستانه تاریخی عبور میکند. در سوسیالیسم دیگر ساختار و کارکرد جامعه در پس پرده فلاکت پنهان نمی ماند، و آحاد جامعه بر آن آگاهی و احاطه میابند. نظام اقتصادی و جامعه در کل، دیگر به مثابه پدیده ای خارجی، بیگانه با مردم و مسلط بر آنان نیست بلکه مردم به شکل فزاینده ای زمام نظام و جامعه را آگاهانه در دست میگیرند، و بر مبنای منافعشان آن را تغییر می دهند و بر آن تسلط می یابند. این کنه مطلبی است که کتاب حاضر به آن میپردازد.

مائونیسم تاکید دارد که توسعه اقتصادی به خودی خود، نه برای رسیدن به سوسیالیسم کافی است و نه جوهر سوسیالیسم است. رشد اقتصادی باید به اهداف سیاسی و اجتماعی گسترده تر خدمت کند و توسط آن اهداف هدایت شود. اساس اهداف سیاسی و اجتماعی گسترده تر عبارتست از تلاش برای پیروزی پرولتاریا و زحمتکشان در کل جامعه و نهایتا محو طبقات در مقیاس جهانی. تغییرات اقتصادی و تولید ثروت اجتماعی باید با تغییر در تمامی عرصه های جامعه همراه باشد، منجمله تغییر در دیدگاه و تفکر مردم. مائونیسم تاکید دارد که مردم تعیین کننده اند نه "اشیا". متغییرهای تعیین کننده توسعه اقتصادی و اجتماعی، شور و توان فعالیت آگاهانه مردم کارکن است نه سهام سرمایه یا سطح تکنولوژی. مردم کارکن باید بر تکنولوژی مسلط شوند نه بر عکس. و مائونیسم تاکید دارد که سرنوشت پروژه سوسیالیسم وابسته به عاملی است که مدام به آن شور و زندگی مبخشد: ادامه انقلاب و پیشبرد مداوم مبارزه طبقاتی برای متحول کردن جامعه و دنیا. بله، این يك رویکرد بنیادا متفاوت به اقتصاد و بطور کلی تکامل جامعه است.

در سال ۱۹۷۵ که کتاب آموزشی شانگهای منتشر شد، چین هنوز دستخوش مبارزه و نیروی جوشش فوق العاده انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. کارخانه های شانگهای و بسیاری شهرهای دیگر، شکل های جدید مشارکت توده ای در امر مدیریت را تجربه میکرد. دهقانان درگیر بحث بر سر این بودند که ارزشهای پدرسالارانه و اقتدارگرایانه کنفوسیوسی از چه راه هایی کماکان بر زندگی آنان تاثیر میگذارد. دانشمندان تحقیقات خود را در بین کارگرانی که تجربه غنی عملی داشتند پیش میبردند و با آنان در دانش یکدیگر سهیم میشدند. آن گروه مقامات دولتی که ارتباطشان با مردم قطع میشد منظمأ مورد انتقاد قرار میگرفتند. مهندسان کارگر شدند، معلمان شاگرد، مقامات سیاسی سپور، و برعکس! این جامعه ای بود که به گفته دوست و دشمن، آگاهانه علیه سرمایه داری قد علم کرده بود.

به هیچ جنبه از تکامل و سازماندهی اقتصادی بی توجهی نمیشد. برای مثال، چین انقلابی به آنچه ادعا میشود عواقب گریز ناپذیر "مدرنیزاسیون" و توسعه شهرها است پرداخت. چین در گسست از طرح های پر هرج و مرج و معوج رشد شهرها و صنایع که سنتا در غرب و سپس در کشورهای جهان سوم پیش برده شده است، و نیز برای ادغام صنعت با کشاورزی و شهر با روستا، گام های جسورانه ای برداشت. یا در زمینه تکنولوژی، مائوئیستها تاکید کردند که طراحی و کاربردی تکنولوژی و رابطه آن با مردم نه فقط متأثر از تکامل نیروهای تولیدی است بلکه وابسته به روابط اجتماعی یک نظام اقتصادی است. و بالاخره، مائوئیستها کارآیی و سلامت اقتصادی را نه در چارچوب تنگ کاهش هزینه ها بلکه در يك چارچوب گسترده تراقتصادی و اجتماعی مورد بررسی قرار می دادند. این سوسیالیسمی بود که نه فقط جرات کرد محاسبات بیرحمانه "سود آوری بالای همه چیز" و شیوه های سازماندهی بیفایده و سترون سرمایه داری را به چالش بطلبد بلکه بطور کلی نگرش "اول من" را زیر کشید. "به خلق خدمت کنید" فقط شعار زینت بخش کارخانه ها و مدارس و بیمارستانها و فروشگاه ها نبود بلکه يك سنگ محك ایدئولوژیک بود که ده ها میلیون نفر رفتار و افکار خود و دیگران را با آن منسجیدند. این انقلابی بود که قوه ابتکار، خلاقیت و جرات را برانگیخت.... اما نه به خاطر منافع شخصی بلکه برای منافع جمعی.

ما باید حتما این را بگوییم که چین کنونی بسیار متفاوت از چین انقلابی است. بعد از مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶، نیروهای دست راستی به رهبری دن سیائوپین دست به يك کودتای نظامی زدند. (زیرنویس: دن سیائوپین در این کودتا نقش پشت پرده داشت. در ظاهر رهبری کودتا با هواکوفن بود، اما در تمامی مراحل این دن سیائوپین بود که در خفا کودتا را با هدف احیای سرمایه داری هدایت کرد. هواکوفن بعد از خدماتی که به اهداف ارتجاعی دن سیائوپین کرد کنار گذاشته شد و در محاق رفت.) این کودتا آغاز فرو پاشاندن نظم سوسیالیسم، احیای سرمایه داری و انقیاد دوباره چین در چنگال امپریالیسم بود.

این دگرگونی عظیم شاید بهتر از هر جای دیگر در شعار تبلیغی رهبری جدید چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی نمود یافته باشد: "ثروتمند شدن شکوهمند است." و چنین بوده است!.... البته برای مثنی قلیل. در شانگهای بازار سهام دایر شده است. بورس بازی در عرصه املاک شهری به يك فعالیت قانونی اقتصادی تبدیل شده است. مناطق ویژه اقتصادی ایجاد شده تا به شرکتهای بزرگ چندملیتی خدمت کند. رهبری چین، از این کشور يك مجتمع مونثاژ و پایگاه تولیدی ساخته که با دستمزدهای نازل مچرخد و در خدمت سرمایه های بومی و خارجی قرار دارد. اوایل سال ۱۹۹۲، روزانه به طور متوسط ۴۵ قرارداد جدید برای فعالیت سرمایه های خارجی در چین بسته شد. به کارگران می گویند سرتان به کار خودتان باشد و در سیاست دخالت نکنید. در مناطق روستایی، تحت لوای اصلاحات، کمون ها را متلاشی کردند و داراییهای جمعی روستائیان توسط افرادی که موقعیت ممتازی داشتند چابیده شد. در نتیجه این تغییرات، جامعه به قطب های اجتماعی متفاوت تقسیم شد. میلیونها نفر از دهقانانی که به هیچ امتیازی دست نیافتند اجبارا به شهرها مهاجرت کردند. نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی میان منطقه حاشیه سواحل (که نواحی مطلوب سرمایه داران و نقطه تمرکز رشد اقتصادی کشور است) و مناطق وسیع مرکزی چین (که رکود و فقر در آنجا رواج دارد) به سرعت در حال گسترش است.

در حال حاضر، اقتصاد چین تمامی شاخص های يك توسعه سیکلی (رونق شدید- بحران شدید) را بروز می دهد. مضاف بر این، تمام این روندها بر بستر یک فاجعه زیست محیطی در جریان است. منافع کوتاه مدت رشد و سود و چپاولگری باعث بی توجهی به امر آبیاری و فعالیتهای مربوط به جلوگیری از سیل شده و این فعالیتهای را مختل کرده است. بسیاری از درختان جنگلهای قدیمی کشور را قطع کرده اند. فضولات عظیم صنایع، منابع آب سالم را آلوده میکند. قرض و وابستگی خارجی چین رو به افزایش است. مصائب کهن اجتماعی دوباره سر بلند کرده است: در مناطق روستایی نوزادان دختر را سر به نیست میکنند (زیرا اینك نیروی کار مردان يك دارایی حیاتی در اقتصاد خانواده هایی که هر يك به تنهایی باید گلیم خود را از آب بیرون بکشند به حساب میآید و این طرز فکر به اکثریت روستائیان حقه شده است.) در مناطق روستایی، خشونت طایفه ای هم به راه افتاده است. در شهرها شاهد بیکاری، گدایی و فحشا هستیم. تصویر انقلابی از زن در چین سوسیالیستی که گفته می شد زنان 'نیمی از آسمان را بر دوش داشت' جای خود را به الگوی همسر خانه دار وفادار، مصرف کننده "خوش پوش و جذاب" و شئی جنسی داده است. رشوه خواری آنچنان در جامعه چین فراگیر شده که دیگر کسی را شوکه نمیکند.

اینهاست واقعیات اقتصادی و اجتماعی که در پشت نرخ رشدهای جنجالی اقتصاد چین پنهان شده است. کشتار سال ۱۹۸۹ کارگران و دانشجویان در میدان تین آن من (میدان صلح آسمانی) باعث شد که واقعیات سیاسی آن کشور کانون توجه همگان قرار گیرد. چین جدید در واقع چین کهنه است. چین امروز فقط نام سوسیالیسم را يدك

میکشد. اما قصه ای که در غرب بر سر زبانهاست اینست که رهبران "عمل گرا"ی چین زیر پرچم دن سیائوپین گرد آمده و سلامت را به جامعه ای که گرفتار جنون مستبدانه مائونیستی بود باز گردانده اند. بله، توجیهات ادامه دارد. مگویند در چین امروز مقداری از عملکردهای ناخوشایند سیاسی مشاهده میشود اما بعد از مرگ زمامداران فرتوت، جامعه بطور کامل دمکراتیزه خواهد شد (یعنی نظام کنترل و فریب به شیوه غربی کاملاً رسمیت خواهد یافت). واقعیت اینست که حاکمیت کارگران و دهقانان در هم شکسته شده است، مالکیت و سلسله مراتب دوباره تقدیس میشود، و سود در فرماندهی توسعه اقتصادی قرار گرفته است. آنچه طبقه استثمارگر جدید احیا کرده، سرمایه داری است نه سلامت جامعه. این دقیقاً همان چیزی است که مائو در موردش هشدار میداد و میگفت در صورت غصب قدرت توسط دست راستهای درون حزب کمونیست بوقوع خواهد پیوست. "رهروان سرمایه داری" دقیقاً همان چیزی را سرنگون و نابود کردند که کتاب حاضر در شرح و دفاع از آن نوشته شده است.

کتاب آموزشی شانگهای یکی از کاملترین آثاری است که انقلابیون چین برای ارائه دیدگاه خود از ماهیت و عملکرد بدیل سوسیالیسم در برابر سرمایه داری منتشر کردند. ارائه این اثر، خدمت مهمی به تئوری اقتصاد سوسیالیستی است و تحت هر شرایطی ارزشمند است. اما در حال و هوای کنونی دنیا، اهمیت این کتاب فزونی میابد. زیرا این روزها ادعا میشود که هیچ بدیلی در برابر سرمایه داری وجود ندارد. میخواهند باور کنیم که سوسیالیسم ناکام شده.... و محکوم به شکست است.

طی چند ساله اخیر همگان شاهد رژه پیروزی ایدئولوژیک طبقات حاکمه غرب بوده اند. این جریان از سال ۱۹۸۹ با فروپاشی رژیمهای تحت تسلط شوروی در اروپای شرقی شروع شد. و تلاشی شدن اتحاد شوروی، اوج این داستان بود. اما آنچه در شوروی سابق سقوط کرد سوسیالیسم نبود. بلکه شکل خاصی از سرمایه داری بود. یک نوع سرمایه داری انحصاری دولتی فوق العاده متمرکز بود که مالکیت دولتی و برنامه ریزی دولتی را با یک محتوای سرمایه دارانه مورد استفاده قرار می داد. آنچه سقوط کرد یک جامعه طبقاتی، استثمار و ستمگرانه بود و به هیچ وجه انقلابی نبود. در واقع، سوسیالیسم در اتحاد شوروی طی دهه ۱۹۵۰ میلادی سرنگون شده بود. درسهای تجربه شوروی، موضوعات مهم کتاب حاضر را تشکیل میدهد. (زیرنویس: برای دستیابی به تجزیه و تحلیلی از خصوصیات اساسی سرمایه داری انحصاری دولتی که در اتحاد شوروی سابق وجود داشت، رجوع کنید به کتاب اتحاد شوروی: سوسیالیست یا سوسیال امپریالیست؟ نوشته ریموند لوتا (انتشارات آرسپی - شیکاگو، ۱۹۸۳))

آنچه طبقات حاکمه پیرویش را در بوق و کرنا کرده اند، سرمایه داری از نوع غربی است. آنان به ما مگویند که هیچ نوع سامان دهی اقتصادی دیگر نمیتواند مثل این سرمایه داری کارآمد یا منطقی باشد، هیچ نظام سیاسی غیر از این نمیتواند زمینه و افق برای رشد و ترقی فردی فراهم کند. مگویند بخیال اگر شکاف میان ملل دارا و ملل ندار در اقتصاد معجزه گر بازار جهانی طی ۳۰ سال اخیر دو برابر شده است. بی خیال اگر در کشورهای جهان سوم که تحت سلطه نهادهای سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بین المللی قرار دارند هر روز ۴۰۰۰۰ کودک بر اثر سوء تغذیه و بیماریهای قابل پیشگیری میمیرند. بی خیال اگر غرب گرفتار دردناکترین و طولانیترین رکود اقتصادی جهانی در دوران مابعد جنگ جهانی دوم است. بی خیال اگر بازار نوع غربی که محلات زحمتکشی آمریکا را به خاک سیاه نشانده و قبحانه ادعای حل بحران مسکن در روسیه را دارد. بی خیال اگر سه سده توسعه کور صنعتی، تعادل زیست محیطی کره ارض را مختل کرده است. بی خیال اگر این نظام انسانی را مبتلبد که در محیط کار و در روابط میان خود بتوانند بطور کامل نقش محصولات قابل خرید و فروش را بازی کنند. وقتی که همه اینها را نادیده گرفتید.... تازه بازار میتواند بهترین دنیای ممکن را تضمین کند.

سرمایه داری غرب فقط فریاد پیروزی بر استثمار و فساد موجود در بلوک شوروی که زیر نقاب سوسیالیسم جریان داشت سر نداده است. بلکه در عین حال از این فرصت استفاده کرده و اعلام میکند که نوع بشر به هیچوجه نخواهد توانست از استثمار، نابرابری، پاره پاره بودن و روحیه حرص و آز و خودخواهی خلاص شود و جامعه ای سراپا متفاوت ایجاد کند. طبقات حاکمه نه فقط "حکم نهایی تاریخ" بلکه "پایان تاریخ" را اعلام میکنند. مگویند تاریخ از این جلوتر نخواهد رفت و غرب آرمان بشر متمدن را متحقق کرده است و طوری در این مورد صحبت می کنند که گویی غرب رسالت الهی دارد. می گویند، هر چیز که سرمایه داری را به چالش بطلبد در بهترین حالت رویایی محال است و در بدترین حالت، ناکجاآباد نامیوس و تحمیلی نخبگان که به کابوس مناجامد و بس. مورخی به نام آرنو مه یر، رژه پیروزی را "جشن رعدآسای توهم زدایی" خوانده است. منظور اینست که دستیابی به يك دنیای بی عیب و نقص ناممکن است پس زنده باد حرص و ستم و زیاده

خواهی. و همه این حرفها، تأثیرات سیاسی خود را دارد. فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی شوروی که به غلط آن را سوسیالیستی مندانستند و حمله ایدئولوژیک به سوسیالیسم، به روی بعضی از افرادی که روزی طرفدار چیزی غیر از سرمایه داری بودند تأثیر گذاشته و آنان را در مورد ماهیت و آینده سوسیالیسم عمیقاً دچار شک و تردید کرده است.

امروز این سؤال مطرح شده که آیا کمونیسم انقلابی قابل تحقق است؟ آیا میتوان بر پایه تلاشهای داوطلبانه و دستجمعی میلیونها انسان بر همه ستمگرها و تقسیم بندیهای طبقاتی نقطه پایان نهاد؟ آیا ممکنست که رهبری سیاسی و نهادهای اقتصادی به چنین هدفی خدمت کنند؟ آیا يك اقتصاد سوسیالیستی میتواند بچرخد؟ برای پاسخ گفتن به این سؤالات، مائو و تجربه چین انقلابی تا زمان مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ يك نقطه عزیمت اساسی است. نظریه پردازان بورژوازی دولتی در اتحاد شوروی سابق، نوعی شبه مارکسیسم عامیانه را عرضه میکردند. در قاموس آنان سوسیالیسم معادل با مالکیت صوری و حقوقی دولتی، تامین خدمات اجتماعی به شکل صدقه ای، کارآیی تکنوکراتیک و انفعال سیاسی بود. درست در نقطه مقابل این درک، مائو تسه دون تصویر مارکس و انگلس از جامعه کمونیستی و تجربه هرچند کوتاه اما تاریخساز لنین را در رهبری اقدامات عملی برای ایجاد يك جامعه نوین سوسیالیستی، به منزله جامعه گذاری که هدفش رسیدن به جامعه تمام عیار کمونیستی است و در آن مردان و زنان آگاهانه و داوطلبانه و از طریق مبارزه جهان و خود را تغییر مدهند، احیاء کرد. در عین حال، مائو در جریان مطالعه تجارب مثبت نخستین تلاشها برای ایجاد يك اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی، الگویی که از اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی تحت حاکمیت استالین رسمیت یافته بود را عمیقاً مورد بازبینی و تغییر قرار داد.

مائو برای مسائل واقعی توسعه يك اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی مجموعه ای از راه حل ها را فرموله کرد و به اجراء گذاشت که بر مقررات بوروکراتیک متکی نبود و روابط ستمگرانه سرمایه داری را هم بازتولید نمیکرد. مضمون رویکرد مائو این بود که رشد و توسعه را باید تابع معیارهای اجتماعی و سیاسی کرد، مسئله هماهنگی بخشهای مختلف اقتصاد را باید به مسئله ابتکار عمل و مشارکت توده ها مرتبط کرد، تأکید را باید بر انگیزه و منفعت جمعی، بر فضای ایدئولوژیک و سیاسی ای که تصمیمات در تمامی سطوح در چارچوب آن انجام میگردد و بر ترکیب برنامه ریزی مرکزی با مدیریت غیر متمرکز گذاشت.

الگوی مائوئیستی بیانگر رد کامل رویکرد ریشه دار غرب به مقوله "توسعه نیافتگی" نیز هست. در رویکرد غربی، توسعه نیافتگی صرفاً مساوی با تاخیر در امر توسعه قلمداد می شود که فقط از طریق جذب سرمایه خارجی و شرکت در تقسیم کار بین المللی میتوان به آن سرعت بخشید و آن را روی ریل انداخت. درست در نقطه مقابل این درک، چین انقلابی، اتصال خود را با نظام جهانی امپریالیستی قطع کرد و یک استراتژی توسعه برای چین فرموله کرد که بر میانی زیر استوار بود: بر اساس الویت دادن به کشاورزی، استفاده از فن آوریهای ساده و متوسط که در کل بخشهای اقتصادی قابل تعمیم و بکار بردن است (و همزمان تلاش برای کسب و بکار بست فن آوری پیشرفته به گونه ای که به اختلال در اقتصاد و معوج کردن اقتصاد نینجامد)، ترویج اتکاء به خود و بیشتر از هر چیز آزاد کردن نیروی مردم. بر اساس این استراتژی، کشور فقیری که سلطه نیمه مستعمراتی روند توسعه اش را منحرف و خدشه دار کرده بود، توانست به رشد پایدار و متعادل دست یابد و نیازهای اساسی مردمش را رفع کند.

مطمئناً مشکلات و اشتباهات وجود داشت. اقتصاد، از نقاط ضعف معینی رنج میبرد. نهادهای نوین اجتماعی بدون شك معایبی داشتند. و در جریان افت و خیز مبارزات توده ای بروز اشتباهات اجتناب ناپذیر بود. این اشتباهات برخی اوقات به کسانی برمگشت که در تلاش مصرانه شان برای ایجاد تغییر کنترل خود را از دست می دادند و گاهی هم نتیجه خشک اندیشی بود. اما همه این خطاها در چارچوب يك انقلاب صورت منگرفت که منخواست استثمار و ستم طبقاتی را ریشه کن کند و توده های وسیع را به عرصه زندگی سیاسی بکشاند. سازمان سیای آمریکا هم نتوانست نرخ های رشد های مثبت در چین انقلابی را انکار کند. ناظرانی که به چین سفر میکردند بی برو برگرد از ارزشها و رفتارهای نوینی که در حال تکوین بود یکه مخوردند. چیزی که کاملاً جلب نظر منکرده این بود که همه این مکانیسمها و اصول، بخشی از يك راه حل گسترده تر برای مجموعه ای از مشکلات عمیقتر بود: چگونه باید جامعه و مردم را دگرگون کرد تا بتواند از مسیر توفانی گذر به جامعه بی طبقه یا کمونیسم رد شود. به يك کلام، اقتصاد سیاسی مائو را میتوان اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که رویایش را در سر میپرورانیم و قابل تحقق است نام نهاد.

واضح است که چرا پاسداران نظم کنونی به تجربه مائوئیستی انگ منزندانند. زیرا بطور تمام و کمال در ضدیت با کل نظام و دیدگاه استثمارگرانه آنان قرار دارد. بعلاوه این روزها در بعضی محافل روشنفکران "روشنگر" مد

شده که مائوئیسم را تحت عنوان اینکه ابزار يك عصر سپری شده است، رد کنند. این بحث، چه عامدانه ابراز شود چه غیر عامدانه، به نفع وضع موجود است. کماکان این سؤال باقیست که تجربه و درك مائوئیستی چه جایگاهی در امر دستیابی به رهایی واقعی دارد؟ برای کسانی که به دنبال شناخت و تغییر واقعی و ریشه ای جهانند، جایگاهی اساسی دارد.

مارکسیسم، خصلت و ساختمان سوسیالیسم

اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به دو مسئله میپردازد: تئوریزه کردن زیرساخت اقتصادی (روابط تولیدی) جامعه سوسیالیستی و ادامه تحقیق و کنکاش در مورد آن؛ و الگو و رویکرد عملی به امر توسعه و برنامه ریزی اقتصادی. دکترین (آموزه) بازسازماندهی سوسیالیستی اقتصاد و جامعه از دیرباز بخشی از زرادخانه جنبش کارگری بوده است. اما یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی همه جانبه و انقلابی، چیزی است که تکاملش نسبتاً جدید است.

تا قبل از انقلاب بلشویکی، تئوریهای اقتصادی مارکسی تقریباً فقط به تجزیه و تحلیل در مورد شیوه تولید سرمایه داری توجه کرده بود. این مسئله، دلیل و ضرورت تاریخی خود را داشت. از میانه سده نوزده میلادی، سرمایه داری صنعتی دیگر بلوغ یافته بود. در فنون تولیدی، انقلابی پدید آورده بود. صنعت مدرن را ایجاد کرده بود و يك طبقه جدید و گسترده از کارگران مزدی صنعتی را شکل داده بود. سرمایه داری، افق تغییرات فن آورانه را گسترش داد و سرعتش را فزونی بخشید بنحوی که نسبت به تمام نظام های اقتصادی پیشین، بسابقه بود. سرمایه داری صنعتی به معنای واقعی کلمه – و با بیرحمی تمام- در حال تجدید سازماندهی تمام جهان بود. يك بازار جهانی سرمایه داری بوجود آورده بود و مطابق با نیازهای خود، يك تقسیم کار بین المللی را شکل داده بود. مشخص شده بود که توسعه اقتصادی این نظام به این شکل است که روندهای رشد اقتصادی سریع مرتباً با مقاطع آشوب اقتصادی جدی قطع می شوند. معلوم شده بود که این نظامی بنیبات و بحران زاست. اما ظهور این نظام یک اهمیت تاریخی عظیم داشت و آنهم تولد طبقه کارگر بود. روابط و تضادهای طبقاتی در نظام سرمایه داری به ظهور يك نیروی سیاسی نوین یعنی پرولتاریا یا طبقه کارگر انجامید که درگیر مبارزه برای کسب رهایی شد. بنابراین ضروری بود که شیوه تولید سرمایه داری تجزیه و تحلیل و شناخته شود؛ و برای خدمت به مبارزه نوپای طبقه کارگر استراتژی و تاکتیکهای انقلابی تدوین شود.

کارل مارکس شیوه تولید سرمایه داری را از نظر تئوریک تشریح کرد. او جایگاه سرمایه داری را از نظرگاه تاریخی روشن کرد و نشان داد که این نظام هیچ نیست مگر يك مرحله مشخص از تکامل اجتماعی بشر که گذرا می باشد. او گفت که **نظام سرمایه داری بر يك سازماندهی مشخص کار اجتماعی و يك مکانیسم مشخص استوار است که توسط آن، طبقه حاکمه صاحب مالکیت، کار مازاد را از طبقه تولید کننده تحت انقیاد استخراج میکند.** (زیرنویس: کار مازاد، زمان کاری است که بیشتر و بالاتر از زمان لازم برای تامین نیازهای خود طبقات کارکن باشد). مارکس تشخیص داد که رابطه کلیدی در جامعه سرمایه داری، رابطه میان کار و سرمایه است. او نشان داد که تضاد اساسی این نظام **تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی** (تصاحب خصوصی – مترجم) است. معنایش این است که تحت نظام سرمایه داری، نیروهای تولیدی عظیم و بسیار تکامل یافته فقط در صورتی قابل استفاده اند که بطور دستجمعی توسط هزاران و میلیونها کارگر بکار گرفته شوند، اما این نیروهای تولیدی برای تقویت و برتری منافع خاصی (منافع خصوصی) مورد استفاده قرار نمیگیرند. مارکس تضادهای اقتصادی درونی سرمایه داری و قوانین حرکت (روندهای تکاملی) این نظام را کشف کرد.

مارکس از طریق این یافته ها توانست نشان دهد که سرمایه داری هم پایه مادی يك شیوه تولیدی عالیتر و مبتنی بر تعاون (سوسیالیسم) را پدید مآورد و هم عامل برقراری این شیوه تولیدی عالیتر و تعاونی را (پرولتاریا را). زیرا سرمایه داری هم رشد و اجتماعی شدن عظیم نیروهای تولیدی را باعث میشود و هم پرولتاریا را بوجود مآورد. سوسیالیسم با محور تمام تمایزات طبقاتی و تمام آن تقسیمات اجتماعی که بذر تمایزات طبقاتی را در بطن خود حمل می کنند بالاخره به کمونیسم می رسد. مارکس اینها را نشان داد اما هیچگاه در پی این نبود که يك طرح ریز به ریز از جامعه سوسیالیستی آینده ترسیم کند. از نظر وی، برای تحقق سوسیالیسم مبادیست مبارزه کرد و آن را در عمل مشخص شکل داد و شکل های دقیق سوسیالیسم و نهایتاً کمونیسم وابسته به سابقه تکامل تاریخی و شرایط مشخص انقلاب خواهد بود.

بازبینی مسیری که شناخت اقتصادی مارکسی بعد از کشف های عظیم مارکس طی کرد نشان میدهد که تجزیه و تحلیل مارکسیسم از سرمایه داری يك سر و گردن بالاتر از تئوریهایی است که در مورد سوسیالیسم و

کمونیسم ارائه کرد. و این به هیچوجه جای تعجب ندارد. جنبش سوسیالیستی در اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست میلادی مبنایست سؤالات سیاسی اضطرابی (و فوریت‌ری) را پاسخ مگفت که ویژگیهای توسعه سرمایه داری و نیازهای مبارزه طبقاتی به میان آورده بود. این بخصوص در مورد آلمان و روسیه صادق بود که جنبش کارگری در آنها به سرعت رشد منکدر و مارکسیستهای این دو کشور تجزیه و تحلیل های مهمی از تغییرات ساختاری که سرمایه داری را به يك مرحله جدید تکاملش رسانده بود ارائه کرده بودند. (کتاب/مپریالیسم لنین، نقطه اوج و مهمترین این تجزیه و تحلیل ها بود.) البته اینطور نبود که جنبش سوسیالیستی قبل از سال ۱۹۱۷ هیچ توجهی به سازماندهی سیاسی - اقتصادی جامعه آینده از خود نشان ندهد. برای مثال، موضوعات مورد مناقشه آن دوران نظیر مسئله ارضی با نگاه به سازماندهی سوسیالیستی آینده مورد بررسی قرار مگرفت. با وجود این، توجه تئوریک به سوسیالیسم امری جانبی بود و تا آنجا که به پر نفوذترین شاخه جنبش یعنی سوسیال دمکراسی آلمان مربوط میشد، غالباً مفاهیمی غلط و غیرانقلابی از سوسیالیسم ارائه مکردند: سوسیالیسم را دنباله کامل تدریجی سرمایه داری و تعقلی شدن گرایشات سرمایه داری بسوی اجتماعی شدن، متمرکز شدن و سازمان یافتگی میدیدند.

اما دلیل اساستری برای دست نزدن به تبیین تئوریک سوسیالیسم وجود داشت. قبل از آن که بتوان درک تئوریک عمیقی از سوسیالیسم بدست آورد، این نظام فی الواقع مبنایست خصوصیات خود را بنمایش مگذاشت. يك شرط دستیابی به شناخت همه جانبه از سوسیالیسم این بود که انقلاب سوسیالیستی انجام شود و چالش های عملی تغییر و تحولات سوسیالیستی به ظهور برسد و برای حل آنها تلاش شود. اما این نه آغاز مسئله بود و نه پایان آن. زیرا خصلت ذاتی سوسیالیسم به هیچوجه آشکار و شفاف نبود. مبنایست به درون آن نفوذ کرد. (زیرنویس: در اوایل قرن بیستم، بسیاری از تئوریسینهای مارکسیست نظیر رزا لوکزامبورگ و برخی اقتصاددانان مشهور بلشویک به نادرست گمان مکردند که شناخت پیدا کردن از کارکرد اقتصاد سوسیالیستی و اداره این اقتصاد به حدی ساده است که اقتصاد سیاسی به عنوان يك حیطه علمی معین محو خواهد شد.)

ماتو در کتاب **نقد اقتصاد شوروی** نوشت: "برای فهم قوانین عینی، شما باید فرایندی را طی کنید." فرایند فهم قوانین جامعه سوسیالیستی (یعنی فهم ساختار و قوای محرکه جامعه سوسیالیستی) فرایندی بوده است که تعمیق درک تئوریکی و بازبینی تئوری های قبلی و دوباره تئوریزه کردن آنها بر اساس و در ارتباط با عمل اجتماعی ساختمان سوسیالیسم صورت گرفته است. این فرایند مشتمل بوده است بر: **بررسی واقعیت مشخص اجتماعی (جامعه سوسیالیستی)، تکمیل و تصحیح دانستیهای قبلی، و مبارزه طبقاتی و ایدئولوژیک در جوامع سوسیالیستی بر سر مسیر پیشروی.** اینها شاخص های فرایندی است که گفتیم. این فرایند دارای نقاط عطفی از وقایع تاریخی مهم است؛ این وقایع مارکسیسم را قادر ساخت که دست به تدوین و گسترش اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بزند. در این جا منظورمان نخستین تلاش برای ساختن جامعه و اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی طی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳، سپس احیای سرمایه داری در شوروی بعد از مرگ استالین، و انقلاب فرهنگی چین طی سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ تحت رهبری ماتو است. در این فرایند يك شاخص دیگر هم وجود دارد: سنتز تئوریکی که مائوتسه دون از تضادهای بنیادین جامعه سوسیالیستی و وظایف تاریخی پیشروی پرولتاریای در قدرت، ارائه کرد.

مارکس و انگلس شالوده اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را گذاشتند. همانطور که اشاره شد، آنان گرایشاتی در تولید سرمایه داری دیدند که عملکردشان نه فقط جامعه سرمایه داری را به ورطه بحرانی عظیم ماندازد بلکه پایه های مادی و امکان ایجاد شکل عالیتری از سازمان اقتصادی و اجتماعی را فراهم مکنند. فقط يك نظام مبتنی بر مالکیت اجتماعی و برنامه ریزی اجتماعی میتواند بر آنارشی (هرج و مرج) تولید سرمایه داری ("تنظیم" خودبخودی و مخرب اقتصاد بدست بازار) فائق آید و تضادهایی را که سرمایه داری مداوما تولید مکنند حل کند. و فقط يك انقلاب سیاسی قهرآمیز است که میتواند راه ایجاد چنین نظامی را هموار کند. وظیفه پرولتاریا کسب قدرت و برقراری دیکتاتوری خویش است، یعنی حاکمیت اکثریت تولید کنندگان بر اقلیت استثمارگر سابق. پرولتاریا کنترل خصوصی نیروهای تولیدی اجتماعی پیشرفته (به لحاظ تکنولوژیک پیشرفته) را دگرگون می کند، به استثمار پایان مبخشد و کار اداره جمعی جامعه را آغاز مکنند. دیگر محصولات کار انسان بر خالقان خود حاکم نخواهند بود. دیگر کار فکری و کار یدی در برابر هم صف آرایی نخواهند کرد و دو حیطه طبقاتی مجزا از فعالیت بشر نخواهند بود. انقلاب پرولتری فرایندی جهانی - تاریخی را آغاز خواهد کرد که طبقه کارگر در جریان آن خود و کل نوع بشر را از تمام روابط اقتصادی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ستمگرانه رها مکنند.

از نظر مارکس، جامعه نوین تحقق يك ایده اخلاقی یا يك آرمان شهر که خارج از جامعه سرمایه داری ایجاد می شود نبود. وی می دانست که سوسیالیسم از دل شرایط و تضادهای جامعه کهن زاده می شود. بنابراین از نظر مارکس، انقلاب کمونیستی مبنایست از مراحل پایینتر به بالاتر گذر کند. یعنی از سوسیالیسم گذر کرده و به کمونیسم برسد. سوسیالیسم جای سرمایه داری را نگیرد اما هنوز میراث مادی و ایدئولوژیک آن را با خود حمل نمیکند. **کمونیسم با نبود طبقات، محو دولت، و آفریدن وفور مادی همگانی رقم میخورد.** از نظر مارکس، انقلاب سوسیالیستی "دو گسست رادیکال" را ایجاد میکند: گسست از روابط سنتی مالکیت و گسست از ایده های سنتی. این سوسیالیسم، سوسیالیسم علمی است. (و لنین همین ترها را در مقاله دولت و انقلاب بازگو و تعمیق کرد). اما مارکس و انگلس آنقدر زنده نماندند که تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و آغاز حرکت تاریخی و بیسابقه اش برای دگرگون کردن جامعه طبقاتی را ببینند. (زیر نویس: کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ اتفاق افتاد که مارکس و انگلس هنوز زنده بودند. مارکس سریعاً درسهای عمیق این تجربه کوتاه اما غنی را جمع بندی کرد. اما کمون فقط دو ماه عمر کرد و در سطح اقتصادی نتوانست يك شیوه تولیدی نوین برقرار کند.) آنان فقط توانستند به صورت کلی، در قالب نکات بریده بریده اما مهم، خصلت جامعه سوسیالیستی و طولانی بودن گذار به کمونیسم را تئوریزه کنند. بعلاوه، آنان انتظاراتی در مورد سنگ بناهای اقتصادی سوسیالیسم داشتند که بعداً معلوم شد با آن شرایط مادی که جوامع سوسیالیستی از درونشان بیرون آمدند خوانایی نداشت. مارکس و انگلس انتظار داشتند که همه ابزار تولید کمابیش فوراً به مایملک اشتراکی همگانی تبدیل شود، و به محض اینکه تولید ببرنامه و مبتنی بر کسب سود جای خود را به تولید برنامه ریزی شده مبتنی بر رفع نیازها داد، دیگر خصلت کالایی از تولید محصولات مورد نیاز جامعه گرفته شود (یعنی دیگر تولید به قصد مبادله در برابر پول انجام نگیرد)، و حیات دستمزدهای پولی در مرحله سوسیالیستی به پایان رسد.

هیچیک از کشورهای سوسیالیستی به این موقعیت دست نیافت. بویژه به خاطر جان سختی و وزن اقتصادی کشاورزی دهقانی در کشورهایی که تا به حال شاهد انقلاب سوسیالیستی بودند، امکان اینکه بتوانند همه ابزار تولید را تا سطح مالکیت همگانی – دولتی بسرعت اجتماعی کنند، بوجود نیامد و جوامع سوسیالیستی ضرورتاً مجبور شدند شکل مالکیت جمعی (کلکتیو) را به مثابه يك مرحله واسطه بین مالکیت خصوصی و مالکیت همگانی – دولتی اتخاذ کنند. از میان بردن روابط مبادله کالایی میان واحدهای تولیدی امکانپذیر نشد. و علیرغم اینکه اصل سوسیالیستی 'از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش' در جوامع سوسیالیستی برقرار شده بود اما توزیع محصولات مصرفی با استفاده از واسطه پول و پرداخت دستمزدهای پولی انجام میشد. مضافاً مارکس و انگلس انتظار داشتند نخستین راهگشایهای سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته صنعتی که نیروهای تولیدی بسیار تکامل یافته بود، انجام گیرد. خوب میدانیم که مسئله اینطور پیش نرفت. سرمایه داری به مرحله بالاتری که امپریالیسم نام گرفت تکامل یافت. این مرحله با نقش اقتصادی مسلط انحصارات عظیم و سرمایه مالی، بین المللی شدن تولید سرمایه داری، رقابت حاد بین ملت – دولتهای امپریالیستی و سلطه چند کشور ثروتمند سرمایه داری بر ملل ستمدیده جهان سوم که اکثریت نوع بشر را در برمیگیرد، مشخص شده است. سیر تکاملی و تضادهای نظام امپریالیستی عمیقاً بر جریان انقلاب سوسیالیستی تأثیر گذاشته است. جنبش پرولتاری به کشورهای مستعمره و تحت ستم گسترش یافت در حالیکه پیشرفت این جنبش در کشورهای پیشرفته سرمایه داری با موانعی روبرو شده است. (طبقات حاکمه کشورهای پیشرفته سرمایه داری، ثروت گسترده ای را که بواسطه استثمار و غارت بین المللی انباشت کرده اند برای تضمین ثبات نسبی برای دوره های طولانی، مورد استفاده قرار داده اند.)

برخی منتقدان بورژوای مارکسیسم مطرح میکنند که ارزش توضیحی مارکسیسم به علت اینکه نحوه تکامل سوسیالیسم خلاف پیش بینهای مارکس بوده، زیر سؤال رفته است. اما این يك استدلال سطحی است. اظهارات مارکس کاملاً موجه بودند (و در ضمن به عنوان پیش بینی های قطعی و فوری نیز طرح نشده بودند. مارکسیسم ادعای پیشگویی تمامی جوانب مشخص تکامل اجتماعی آینده را ندارد.) مسئله اصلی این است که تجربه قرن بیستم نظریه مارکس را در باره انقلاب و سوسیالیسم مورد تأیید قرار داده است. نظریه مارکس این است که انقلاب و سوسیالیسم پدیده های تاریخی هستند که از تضادهای تولید و توسعه سرمایه داری سرچشمه میگیرند و امروز باید بیش از پیش این مسئله را به مثابه فرایندی جهانی درک کرد.

اما این که همه انتظارات مشخص مارکس صورت واقعیت به خود نگرفت از اهمیت عملی و تئوریک بسزایی برخوردار است. **باب آوکیان** صدر حزب کمونیست **انقلابی آمریکا** مسئله را اینگونه جمع بندی کرده است: سوسیالیسم آنطور که در قرن بیستم به ظهور رسید اثبات کرد يك شکل بندی بسیار پیچیده و بنشبات است و دگرگونی سوسیالیستی فرایندی دشوارتر و طولانتر از آنست که مارکس و لنین پیش بینی میکردند. این

"پیچیدگنگ به میزان بسیار زیاد مرتبط است با مشکل تاریخی که طی "نخستین موج" انقلابات سوسیالیستی رویاروی جنبش کارگری بین المللی قرار گرفت. یعنی این مشکل که پرولتاریا باید در دنیایی که هنوز تحت سلطه سرمایه داری - امپریالیسم است انقلاب می کرد، آن را حفظ می کرد و ادامه می داد. مشکل فقط به توان سیاسی - نظامی امپریالیسم مربوط نمیشود. هر چند این مسئله مهمی است. اما مسئله همچنین سلطه سرمایه داری بر جهان به مثابه یک شیوه تولیدی است. و این شیوه تولیدی مسلط بر جهان بر روی جامعه سوسیالیستی نوظهور تأثیرات مادی و ایدئولوژیک بسیار وسیع گذارده و دستاوردهای این جوامع را محدود و منحرف نمکند. این واقعیت که دولتهای سوسیالیستی در دل دریای سرمایه داری - امپریالیسم زندگی کردند تأکیدی است بر اینکه ایجاد يك دولت سوسیالیستی، هدف نهایی و پایان کار نیست. بالاترین وظیفه انقلابی که به قدرت رسیده این نیست که سوسیالیسم را درون مرزهای موجود يك کشور توسعه دهد و از آن دفاع کند، هرچند که این نیز وظیفه ای بسیار مهم است. دولت سوسیالیستی پیش از هر چیز باید به مثابه يك "منطقه پایگاهی" برای حمایت از انقلاب جهانی پرولتاری و گسترش آن عمل کند. (زیرنویس: آواکیان در مورد تجربه و درسهای انقلاب پرولتاری بسیار نوشته است. يك مدخل خوب برای این مبحث، مقاله "فتح جهان: کاری که پرولتاریای بین المللی میتواند و باید انجام دهد" (مجله انقلاب، شماره ۵۰ - سال ۱۹۸۱) است. برای کسانی که تازه میخواهند به این مبحث بپردازند، کتاب "کمونیسم دروغین مرد... زنده باد کمونیسم واقعی!" (انتشارات آرسی، ۱۹۹۲) نوشته آواکیان مقدمه خوبی برای ورود به این مسائل است.) در اینجا یک نکته بسیار مهم در رابطه با جهت گیری طرح می شود که در کتاب آموزشی شانگهای بر آن تأکید شده است: پیروزی نهایی انقلاب پرولتاری فقط میتواند در يك مقیاس جهانی بدست آید و تا زمانی که کل نوع بشر آزاد نشده، طبقه کارگر نمیتواند آزاد شود.

ثانیا، پیچیدگی انقلاب سوسیالیستی به خصلت سوسیالیسم مربوط است. تجربه تاریخی نشان داده که سوسیالیسم يك شکل منحصر به فرد از جامعه در حال گذار است. این خصلت گذاری در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک مطرح است. برای مثال به مسئله تولید کالایی در سوسیالیسم نگاه کنید که یکی از موضوعات مهم کتاب آموزشی است.

در نظام های تولید کالایی که سرمایه داری متکامل ترین نوع آنست، محصولات به قصد مبادله (فروش به دیگران) تولید میشوند. فرایند مبادله بر تقسیم کارهای بسیار متنوع (بین افرادی که در این یا آن زمینه تخصص دارند) مبتنی است. فرایند مبادله، این تقسیم کارها را عمق و گسترش مبخشد. تولیدکنندگان کالا از نظر عینی متقابلا به یکدیگر مرتبطند. آنان به مثابه عرضه کننده و مصرف کننده به یکدیگر وابسته اند. اما آنان از نظر اجتماعی از یکدیگر مجزا هستند زیرا واحدهای تولیدی مجزا به صورت خصوصی کنترل میشوند و تصمیم گیری در امر تولید به صورت جدا جدا انجام میگردد. بدین ترتیب، محصول به مثابه مایملک این یا آن عامل تولید بوجود میآید. تعیین اینکه چه چیزی و با چه حجمی تولید شود و کار چگونه تخصیص یابد، در نتیجه هماهنگی آگاهانه کل جامعه صورت نمی گیرد بلکه از طریق مبادله کالاها صورت میپذیرد. واحدهای مجزای تولید کالا، تابع پیام ها و علائم بازار و قیمتند. که در نهایت بازتاب شرایط تولید اجتماعی است.

شکل کالایی تولید، نمی گذارد ببینیم روابط اجتماعی واقعی که افراد جداگانه جامعه را بهم پیوند میدهد، چیست. آن را میپوشاند و تحریف میکند. شکل تولید کالایی نمی گذارد ببینیم که اشیاء (کالا و پول) در واقع شکل بروز روابط اجتماعی هستند و دارای حیات مستقل نیستند. مثلا، کفش ورزشی مارك "نایکی" توسط کارگران فوق استثمار شده در کره جنوبی تولید میشود که نومستعمره آمریکا است. اما این اطلاعات اجتماعی بسیار مهم از طریق قیمت به ما منتقل نمی شود. افراد خود را در رابطه با اشیاء معنی میکنند و دستیابی به اشیاء اول و آخر همه چیز می شود. این در حالی است که به افراد نیز مثل شیئی برخورد میشود و به شکل شیئی مورد استفاده قرار میگیرند. تولید کالایی این توهم را ایجاد میکند که همه ما بازیگرانی مجزا هستیم که برای تحقق اهداف خود، دست به فعالیتهای جدا از هم میزنیم. مبارزه رقابت جویانه تولیدکنندگان و فروشندگان مستقل کالاها، شالوده تفکر "اول من" را در جامعه ای که مبتنی بر اقتصاد بازار است، فراهم می کند. این شامل پرولترها هم می شود زیرا آنها هم کالائی دارند که مبادله می کنند؛ کالای اساسی قابل فروش آنان توانایی کار کردنشان (نیروی کارشان) است. بقول لنین، در تولید کالایی سرمایه دارانه، همه چیز تابع محاسبات بیرحمانه است و آنچه قابل تبدیل به قیمت نباشد، شایسته توجه نیست.

جامعه سوسیالیستی باید تولید کالایی را محدود کند و سرانجام بر آن فایق آید. اگر این کار انجام نشود جامعه نوین را نمیتوان ساخت. چرا؟ زیرا سوسیالیسم نمی تواند به تولید کالایی و قانون ارزش که تنظیم کننده تولید کالائی است اجازه دهد که تعیین کند چه چیزی باید تولید شود و چگونه تولید شود. (زیرنویس: قانون ارزش يك قانون عینی جامعه ی تولید کالائی است. این قانون، مبادله کالاها را بر حسب مقادیر کار اجتماعا لازمی که

برای تولید آنها صرف شده تنظیم میکند. در جریان تنظیم مبادله کالای سرمایه داری، این قانون همچنین توزیع کار و ابزار تولید بین شاخه های مختلف تولید را هم تنظیم میکند. در سوسیالیسم، نیروی کار دیگر کالا نیست). اگر ملاحظاتی که محورش کسب و گسترش سود است غالب باشد، نیازهای اجتماعی یعنی نیازها و منافع اساسی توده های مردم جواب داده نخواهد شد. زیرا در تولید کالایی، و مبادله پولی، بذر ستم سرمایه داری (یعنی جدایی کارگران از ابزار تولید و استثمار کار مزدی) نهفته است. زیرا تولید کالایی، و تقسیمات و جداییهایی که پدید میآورد، مانع آنست که افراد پیوند اجتماعی میان یکدیگر را بفهمند و به قول مارکس به مثابه "اجتماعی از افراد آزاد که کار خود با ابزار تولید را بطور اشتراکی پیش ببرند" بر سازمان اجتماعی و فعالیت اجتماعی شان کنترل داشته باشند.

اینکه جامعه سوسیالیستی مشخصاً چگونه بر شکل کالایی تولید (و روابط پولی) به مثابه ابزار اصلی سازماندهی تولید اجتماعی چیره میشود در کتاب آموزشی شانگهای تشریح شده است. کتاب حاضر توضیح میدهد که چگونه پرولتاریا شکلی از "تولید اجتماعی مستقیم" را بوجود می آورد و این تولید اجتماعی مستقیم دربرگیرنده شیوه متفاوتی برای سازماندهی اقتصاد است (یعنی مبتنی است بر تولید اجتماعی برنامه ریزی شده با هدف رفع نیازهای اجتماعی)؛ چگونه پرولتاریا فرایند کار را دگرگون می کند (یعنی تولیدکنندگان بر شرایط تولید حاکم هستند و نه بالعکس)؛ چگونه روحیه اجتماعی متفاوتی بوجود می آورد (مردم برای منفعت اشتراکی کار کنند). اما این نوع نوین تولید هنوز بطور تمام و کمال از قید عناصر کالایی رها نشده و نمیتواند بشود و در سوسیالیسم هنوز اشکال گوناگون روابط کالایی - پولی به حیات خود ادامه میدهد و بر طرز تفکر مردم تاثیر میگذارد. اصل مبادله بر حسب مقادیر مساوی کار کماکان نقش بازی میکند. موسسات سوسیالیستی باید به امر بازدهی توجه کنند و کماکان از محاسبات پولی برای مقایسه هزینه هایی که در برنامه ریزی منظور شده با هزینه نهایی تولید محصولات استفاده کنند. کتاب آموزشی شانگهای علل این امر و پیچیدگیها و خطراتی که ببار میآورد را مورد کنکاش قرار میدهد. به همین اساس است که اگرچه طبقه کارگر بر جامعه سوسیالیستی حاکم است و هدف محو طبقات و تمایزات طبقاتی را دنبال میکند اما همین جامعه سوسیالیستی کماکان به بازتولید طبقات و تفاوتها و نابرابریهای اجتماعی ادامه میدهد که به شکل تخاصمات طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بروز مینماید. سوسیالیسم جامعه ای است که در آن خطر چرخش به سمت سرمایه داری حی و حاضر است.

البته میشود پیچیدگی سوسیالیسم را در حرف بالکل نادیده گرفت و گفت: از آنجا که حاکمیت کارگران در اتحاد شوروی طی سالهای ۵۳-۱۹۱۷ و در چین تحت رهبری مائو تفاوتهای مهمی با تصویری که مارکس از سوسیالیسم داده بود داشت، پس آنچه در این دو کشور برقرار شده بود و افعا سوسیالیسم نبود. بعضی ها روی این خط افتاده اند. دیگرانی هم هستند که مشکلات واقعی را تشخیص داده اند اما نتیجه گیری کرده اند که سوسیالیسم شکست خورده و باید آن را مجدداً اختراع کرد. (زیرنویس: در بخش موخره کتاب حاضر به این نظریه که سوسیالیسم شکست خورده و باید از نو تبیین شود، پرداخته ایم.) اینگونه رویکردها، مقولات تجربیدی و ذهنی را جایگزین پیچیدگی زندگی واقعی میکنند. بدتر اینکه، تجربه غنی و رهاییبخشی را که انقلاب سوسیالیستی با وجود دشواریها و شکستها به منصفه ظهور رساند را نفی می کنند.

اتحاد شوروی: راهگشایی و محدودیت ها

از این بحث به انقلاب بلشویکی و اتحاد شوروی مرسیم. **انقلاب اکتبر** اولین موردی بود که دولت طبقه کارگر به خلع مالکیت از طبقاتی که پیش از آن مالک ابزار تولید بودند پرداخت و یک شکل اقتصاد سوسیالیستی را برقرار کرد. ابزار تولید که به شکل خصوصی اداره میشد به مایملک عمومی تبدیل شد و توسعه اقتصادی تابع برنامه ریزی آگاهانه شد. کارگران و دهقانان توسط حزب و دولتشان شروع به اداره دستجمعی و استفاده عقلانی از منابع اقتصادی جامعه کردند. شکل برنامه ریزی شده اقتصاد نه فقط مسئلزم هماهنگی و بسیج اجتماعی بود بلکه برای توسعه و دگرگونی اقتصادی يك تئوری راهنما لازم داشت. بدین ترتیب در نخستین دولت کارگری تحقیقات در زمینه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم افتتاح شد و برای اولین بار یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی منظم برای کنکاش ارائه شد. این پروژه تئوریک مملو از روحیه اکتشاف، بحث و جدل، جوش و زایش که سالهای اولیه انقلاب را رقم می زد، بود. اما یک فعالیت روشنفکرانه مجرد نبود و نمی توانست باشد. فرایند شناخت پیدا کردن و سیاستگذاری در زمینه اقتصاد سیاسی تحت تاثیر مبارزات حادی که درون حزب کمونیست بر سر جهت گیری و دوام انقلاب و مبارزه حیاتی که برای غلبه کردن بر ضدانقلاب داخلی و خارجی جریان داشت، پیش می رفت.

آنچه از این تلاش نخستین نتیجه شد، مفهوم معینی از خصلت جامعه سوسیالیستی و وظایف و روش های ساختمان سوسیالیستی بود. جنبه هایی از پیشرفت تئوریک حاصل شد که تغییرات گسترده در جامعه شوروی را منعکس نکرد. اما شناختی که از اقتصاد و جامعه سوسیالیستی بدست آمد شناختی قسمی بود و این عمدتاً از محدودیتهای تجربه تاریخی ناشی میشد. علاوه بر این، به علت اشکالاتی که در رویکرد و متدولوژی وجود داشت، دارای اشتباهات مهمی بود. در اینجا فقط چند نکته را خلاصه وار ارائه میکنیم.

انقلاب شوروی در يك کشور سرمایه داری عقب مانده پیروز شد که جمعیت دهقانی گسترده ای داشت (طبقه کارگر تنها پنج درصد اهالی را تشکیل میداد). رویارویی با همین يك واقعیت به تنهایی، چالش مهیبی بود. آیا انقلاب متوانست داربست خود را محکم کند و نجات یابد؟ آیا میشد سوسیالیسم را ساخت، در حالی که هنوز پیش شرط های مادی نظیر بنیان صنعتی پیشرفته و کشاورزی مقیاس کلان وجود نداشت؟ بلشویکها بطور جدی به این مشکلات توجه داشتند. در روزهای شورانگیز فردای پیروزی، آنان انتظار انقلاب و گسترش سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته تر اروپا را منکشدند و روی چنین حمایتی حساب میکردند. اما کشتی جنبش انقلابی در اروپا، مشخصاً آلمان، به گل نشست. بلشویکها خیلی زود فهمیدند که جمهوری نو بنیاد شوروی باید یکه و تنها کار را شروع کند و شاید تا مدتها به همراه بماند. لنین بر آن بود که انقلاب راه خود را بگیرد؛ بالاخره، بلشویکها مخاطره رهبری کردن توده ها در انجام انقلاب را به جان خریده بودند و اینک نیز باید مخاطره رهبری آنان در ادامه انقلاب را تقبل میکردند. انقلاب مبنایست برای بقای خویش منجنگید و چنین کرد. انقلاب مبنایست اقدامات ضدانقلابی طبقات حاکمه کهنه را که امپریالیستهای خارجی با مداخلات خود به یاری آنها شتافته بودند در هم منسکست. سیاست اقتصادی از "کمونیسم جنگی" که یکرشته تدابیر رادیکال برای محدود کردن بازار بود به "سیاست اقتصادی نوین (نپ)" که ایجاد تسهیلات موقتی برای گسترش بازار ارائه میداد، نوسان کرد.

اما این يك **انقلاب** بود که برای بقای خویش منجنگید و به شکوفایی تحولات اقتصادی و دگرگونیهای عمیق اجتماعی ادامه می داد. نهادهای سیاسی و اجتماعی حاکمیت مردمی برقرار شد. کارگران آبدیده در کوره نبرد، در مواضع مهم حکومتی و مدیریتی جای گرفتند. عمر "زندان ملل" یعنی کشور تزاری سابق به پایان رسید و انقلاب حق تعیین سرنوشت را برسمیت شناخت و يك دولت چندملیتی بر اساس برابری ملت ها و ملیت ها برپا شد. تلاشهای عظیمی در جهت رهایی زنان انجام گرفت؛ از سال ۱۹۲۱، طلاق گرفتن کار ساده ای شد. داغ ننگ نامشروعیت که قوانین گذشته بر پیشانی اولاد حاصل از روابط خارج از ازدواج مزد، پاک شد. سقط جنین قانونی شد. و حق و حقوق برابر و دستمزد برابر به سیاست و قانون تبدیل شد. کارزارهای توده ای برای ریشه کن کردن بیسوادی براه افتاد. (برای آن گروه از زبانهای ملل که تا آن زمان فاقد زبان نگارش بودند، زبان نگارش درست شد).

از سال ۱۹۲۴ یعنی در سالهای متعاقب مرگ لنین، این سؤال بار دیگر و با حدت بیشتر مطرح شد که: آیا در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور و محاصره امپریالیستی میتوان سوسیالیسم را ساخت؟ استالین به نفع این دیدگاه مبارزه کرد که در غیاب گسترش انقلاب در سایر کشورها در کوتاه مدت، می توان و باید سوسیالیسم را در یک کشور ساخت: بخاطر بقاء و رشد مداوم انقلاب در اتحاد شوروی و به خاطر امر انقلاب جهانی. موضع استالین نسبت به مواضع دیگری که از سوی دیگران در آن مقطع جلو گذاشته شد، صحیح ترین بود. اما همانگونه که باب آواکیان در مقاله ای تحت عنوان "فتح جهان" خاطر نشان کرد بحث و جدل و مبارزه بر سر "سوسیالیسم در يك کشور" تا حدی باعث کمرنگ شدن مهمترین سؤال شد. این سؤال که..... سوسیالیسم چیست؟

دست آخر رهبری شوروی، سوسیالیسم را با دو چیز معنا کرد: محو طبقات متخاصم، برقراری صنعت مدرن و بزرگ تحت مالکیت دولتی. اینها مفاهیم اشتباهی بودند که مائو به نقد کشید و مائوئیسم به بررسی و تحقیق در موردشان ادامه داده است. تا آنجا که به موضوع طبقات مربوط می شود، دیدگاه غالب در بین بلشویکها این بود که با لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، پایه اقتصادی و اجتماعی برای روابط استثماراری (وجود رابطه استثمارگر و استثمارشونده) و برای موجودیت يك طبقه بورژوا از میان رفته است. به عبارت دیگر، بعد از اینکه مقاومت طبقات سرنگون شده در هم شکسته شد، طبقات و مبارزه طبقاتی دیگر نقش مهم یا تعیین کننده ای در حیات اقتصادی و سیاسی بازی نمکنند.

بلشویکها متوجه بودند که به موضوع طبقات و قطب بندی اجتماعی نمیتوان بطور ساده با صدور حکم پایان استثمار، خاتمه داد. لنین در مقاله "دولت و انقلاب" بطور مفصل به ادامه نابرابری تحت سوسیالیسم پرداخته بود و ادامه تقسیم کار بدی و کار فکری را يك منبع عمده این نابرابری می دانست. بعلاوه، لنین در دهه ۱۹۲۰ به پدیده فساد بوروکراتیک در میان برخی مقامات دولتی، مسئله بازتولید روابط کالایی تحت سوسیالیسم و خطراتی

که این دو مقوله برای انقلاب ایجاد میکنند، پرداخته بود. اما اینها مشاهدات اولیه برای دست یافتن به شناخت بود و گرایش به آن داشت که تولید کالایی در سوسیالیسم را فقط در ارتباط با تولید خصوصی کوچک ببیند و وجود طبقات را در شکل‌های مالکیت خصوصی جستجو کند. در آن زمان، پیچیدگی و خصلت متناقض مالکیت "همگانی - دولتی" هنوز درک نشده بود. این نکته ای است که ما دوباره به آن رجوع خواهیم کرد.

در میانه دهه ۱۹۳۰، استالین کوشید مقوله طبقه را به شیوه زیر تدوین کند: با سرنگونی طبقات صاحب مالکیت و با ملی شدن صنایع و کلکتیو (جمع) شدن کشاورزی، پایه اقتصادی استثمار از میان رفته است. جامعه از دو طبقه غیر متخاصم یعنی طبقه کارگر و دهقانان متشکل در اقتصاد کلکتیو (جمع) تشکیل شده و در کنار آنان، قشر روشنفکران اداری و فرهنگی و گروه های کارکنان غیر بدی قرار دارند. طبقات حاکمه سابق به مثابه طبقه از بین رفته اند. آنچه بر جا مانده، بقایای این طبقات سرنگون شده است یعنی افرادی که به نحوی با شکل‌بندی طبقاتی ماقبل انقلاب پیوستگی دارند. اما این بقایای نظم کهن فقط متوانند از خارج تقویت شوند. بنابراین خطری که جامعه را تهدید میکند از جانب عوامل طبقات خلع ید شده است که توسط سرمایه خارجی تغذیه و حمایت میشوند.

به این ترتیب، از آنجا که موجودیت طبقه بورژوا فقط در ارتباط با شکل های مستقیم و آشکار مالکیت خصوصی در نظر گرفته میشد، نقش بسیار مهم طبقات متخاصم و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از دیده پنهان میماند. این خط با واقعیت و پراتیک اجتماعی تطابق نداشت، زیرا جامعه بواقع مملو از تفاوتها و تضادهای طبقاتی بود.

این نظریه در مورد طبقه، با یک تئوری در مورد بنیان های رشد یابنده سوسیالیسم، مرتبط بود. گرایشی موجود بود که به سوسیالیسم از دریچه رشد مادی و تکنیکی نگاه می کرد. به این معنا که سوسیالیسم را مترادف با دستیابی به سطح معینی از رشد نیروهای تولیدی در چارچوب مالکیت عمومی قرار میداد. از این تئوری رویکرد برنامه ای و تاریخی معینی در رابطه با تحقق کمونیسم نتیجه میشد. طبق این نگرش مالکیت دولتی بر ابزار تولید دست در دست صنعتی شدن متوانست راه رسیدن به سطوح بالاتر سوسیالیسم را بگشاید و نهایتاً بطور نسبتاً موزونی به کمونیسم بینجامد. نگرش این بود که صنعتی کردن سوسیالیستی، شالوده دگرگونی روابط اجتماعی، تقسیم کار و ایدئولوژی‌هایی که میراث جامعه طبقاتی است را خواهد ریخت و محرک این دگرگونی خواهد شد. انتظار داشتند که صنعتی کردن سوسیالیستی تقریباً به شکل اتوماتیک این تغییرات را باعث شود. بدین ترتیب، وظیفه کلیدی را بعد از برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، رشد نیروهای ابزاری تولیدی می دانستند. اتحاد شوروی در آن شرایط عقب مانده نیاز به کارخانه ها و ماشین آلات بیشتر، و فن آوری و حمل و نقل و زیرساخت مدرن داشت. نیاز به تعداد هر چه بیشتری متخصص فنی، مهندس و امثالهم داشت. نیاز به یک نظام آموزشی داشت که چنین افرادی را بپروراند. نیاز به آوردن اهالی از روستاها به شهرها داشت.

بدین ترتیب، ساختمان سوسیالیستی با بسیج منابع برای رشد سریع صنایع سنگین سرمایه - بر، تعریف شد. (زیرنویس: عبارت "سرمایه - بر" در اینجا به معنی "سرمایه دارانه" نیست. بلکه منظور صناعی است که دارای تکنولوژی بالاست. این برخلاف صنایع "کار- بر" است که از سطح تکنولوژی نسبتاً پایینی برخوردار است و به میزان قابل توجهی بر کار انسانی تکیه دارد.) نگرش این بود که الغای قانونی مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولیدی و برقراری مالکیت دولتی، بخودی خود ضامن آن است که فرایند صنعتی کردن به حاکمیت طبقه کارگر خدمت کند. خصلت پیچیده و متناقض شکل های مالکیت دولتی و این واقعیت که مالکیت حقوقی (رسمی و یا قانونی) دولت کارگری میتواند پرده ساتری بر روابط بورژوایی باشد، درک نشد. (کتاب آموزشی شانگهای در مورد این نکته روشنگریهای مهمی دارد و بر ضرورت فراتر رفتن از بحث شکل و پرداختن به محتوای مالکیت دولتی تاکید مینماید: اداره بنگاه های دولتی واقعا به دست کیست؟ آیا محدود کردن نابرابری ها و تمایزات قطب نمای انجام امور است و این جهت گیری سیاسی - ایدئولوژیک مسلط است یا گسترش نابرابریها و تمایزات؟)

نظریاتی که گفتیم مشخصه یا مختص بلشویکها یا "استالینیست ها" نبود، بلکه درک رایج در جنبش بین المللی کمونیستی بود. اما مائو از این چارچوب نظری برید. او بر اساس تضادهای مادی، اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی، تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را تدوین کرد. رویکرد مائو به مقوله بنیان سوسیالیسم کاملاً متفاوت بود. به نظر او پیشرفت در زمینه فن آوری (تکنولوژی) و رشد اقتصادی ضامن های اساسی سوسیالیسم و کمونیسم نیستند. رشد نیروهای تولیدی (توسعه اقتصادی) به خودی خود روابط استثمارگرانه و سایر روابط ستمگرانه اجتماعی و ایدئولوژیک (نظیر پدرسالاری) را نابود نمیکند. مائو تاکید کرد که میان توسعه اقتصادی و دگرگونی مداوم و عمیق اجتماعی و ایدئولوژیک یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد:

"اگر يك جامعه سوسياليستی نتواند اهداف اجتماعی اشتراکی را تقویت کند از سوسيالیسم دیگر چه باقی میماند. " (زیرنویس: مائوتسه دون سیکزیان وان سوی - چاپ تایپه - ۱۹۶۹)

موضوع کلیدی که پیش پای جامعه سوسيالیستی قرار دارد و خصلت کلی آن را تعیین میکند، راهی است که در پیش می گیرد. آیا جامعه به حداکثر درجه ممکن در حال پشت سر گذاشتن روابط طبقاتی است؟ آیا کار طبقه کارگر به این هدف خدمت میکند؟ آیا طبقه کارگر از طریق دولت و رهبری سیاسیش ابتکار عمل را در همه جوانب در دست دارد تا در این راه پیشروی و پایداری کند؟ خلاصه، سؤال کلیدی اینست که آیا انقلاب در همه جبهه ها ادامه و عمق میابد یا نه؟ اگر چنین نشود، زمینه اینکه طبقه کارگر قدرت دولتی را از کف دهد فراهم میشود و سرمایه داری احیاء می شود. اما اگر انقلاب ادامه یابد، قدرت دولتی طبقه کارگر مستحکم می شود و مبارزه در راه کمونیسم پیشروی می کند. در این راه، مقاطعی فرا می رسد که جهش های عظیم برای به پیش راندن انقلاب ممکن و ضروری می شود. و دوره هایی هم هست که تاکید الزام بر روی تحکیم کردن دستاوردهاست. این راهی پر افت و خیز است. انقلاب از طریق این فرایند موج وار، پیشروی می کند.

اما پیشروی انقلاب در يك چارچوب بین المللی صورت میگیرد و توسط آن مشروط میشود. یعنی توسط تکامل و تضادهای نظام جهانی امپریالیستی که شامل رقابتهای، مداخلات نظامی و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم ساختار و تغییرات اقتصاد جهانی امپریالیستی بر اقتصاد سوسيالیستی است. و نیز توسط نقاط قوت نسبی، پیشرویهای ناگهانی و ملزوماتی که انقلاب جهانی در برابر دولت سوسيالیستی قرار میدهد. انقلاب پرولتری و شرایط تکاملش را اساسا باید به مثابه يك فرایند بین المللی درك کرد. در آن نقاط عطف تاریخی که انقلاب جهانی میتواند پیشرفتهای مهم کند (و این مقاطع همواره دوره خطرات و بحرانهای عظیم نیز هست) اگر يك دولت سوسيالیستی وجود داشته باشد، این دولت سوسيالیستی باید توان مادی و ایدئولوژیکش را برای پیشروی انقلاب جهانی به مخاطره افکند. این يك جمعبندی حیاتی از تجربه انقلاب سوسيالیستی است.

با در نظر داشتن این نکته، بگذارید به تئوری و عمل شوروی بازگردیم. درکی که از سوسيالیسم وجود داشت و قبلا آن را تشریح کردیم، عمیقا با اقتصاد سیاسی شوروی عجین شده بود. گواه روشن این امر، مباحثاتی است که درباره راهبرد صنعتی شدن طی دهه ۱۹۲۰ جریان یافت و تئوری اقتصاددانی که راهنمای اجرای برنامه پنجساله اول و کلکتیویزه کردن کشاورزی در سالهای ۱۹۲۹-۳۲ شد. فعالیتهای ارزشمندی انجام شد. این سرآغاز واقعی و خلاقانه اقتصاد سیاسی سوسيالیستی قابل اجراء بود. آثار گسترده و نوینی در این زمینه منتشر شد. مباحثات تئوریک بر سر موضوعات گوناگون نظیر موارد زیر براه افتاد: خصلت ساختمان سوسيالیستی، مناسبات میان ساختار اقتصادی که پرولتاریا به ارث برده و باید دگرگون شود با ساختار اقتصادی که انقلاب در پی آفریدن آنست، روش ها و شکل های صنعتی کردن، اولویت های سرمایه گذاری و طرق ایجاد منابع سرمایه گذاری، سرعت مطلوب رشد سوسيالیستی، روابط میان بخشهای اقتصاد (مثلا کشاورزی و صنعت) و برقراری تعادل مادی در درون و مابین بخشهای مختلف (اقتصاددانان شوروی در عرصه ای پیشگام شدند که از آن پس، تجزیه و تحلیل نهاده - محصول نام گرفت)، نقش پول و قیمتها در محاسبات اقتصادی، در جمع آوری مازاد جامعه و در متعادل کردن توزیع درآمد بین اهالی شهر و روستا. در زمینه تکامل فنون ریاضی در خدمت به برنامه ریزی نیز پیشرفتهایی حاصل شده بود. (زیرنویس: در مورد تکامل تئوری اقتصاد سوسيالیستی در اتحاد شوروی و مباحثات مرتبط با آن بر سر راهبرد اقتصادی طی سالهای ۱۹۲۰ رجوع کنید به پایه های راهبرد شوروی برای رشد اقتصادی: گزیده مقالات مربوط به شوروی، ۳۰-۱۹۲۴، بلومینگتن: انتشارات دانشگاه ایندیانا ۱۹۶۴، نوشته ن. اسپالبر - و توسعه اقتصادی شوروی از سال ۱۹۱۷، لندن: انتشارات راتلج و کیگان پل ۱۹۴۸، نوشته موریس داب)

و این اقتصاد یک اقتصاد سیاسی بود. در این گفتمان موضوعات اجتماعی و سیاسی جایگاه خود را داشتند. بطور مثال، تأثیر سیاست های اقتصادی مختلف بر روی اتحاد کارگر - دهقان و سایر روابط اجتماعی بررسی می شد. به درجات مختلف، مسائل و سیاستهای اقتصادی در چارچوب دگرگون کردن نظم اجتماعی کهنه و آفریدن نظم نوین مد نظر قرار میگرفتند. اما وجه اصلی اقتصاد سیاسی شوروی، تولیدگرایی و فن گرایی بود. از یکسو، آنچه که امر تحقیق و مباحثه را عمدتا هدایت میکرد و حد و حدودش را تعیین میکرد، یافتن سریعترین راه توسعه صنایع دولتی بر پایه فنون (تکنولوژی) مدرن بود که به مثابه اساس بنیادی سوسيالیسم در نظر گرفته میشد. از سوی دیگر، برنامه ریزی را يك فعالیت تکنیکی که به این هدف خدمت می کند، می دانستند. یعنی به آن بعنوان ابزاری برای سازماندهی عقلانی نیروهای تولیدی و هماهنگ کردن رشد، نگریده می شد.

تجربه تکامل و برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی طی سالهای ۵۶ - ۱۹۱۷ یعنی در دورانی که شوروی يك کشور سوسیالیستی بود، بدون شك بسیار متناقض است. این نه فقط اقدامی جدید و بیسابقه بود بلکه تحت شرایطی بسیار دشوار و خصمانه انجام میگرفت. تهدیدات نظامی و محاصره امپریالیستی، دولت نویناد شوروی را مجبور کرد که منابعش را متوجه تقویت بنیه صنایع نظامی کند تا بتواند به دفاع از خود برخیزد. همین فشارها کل راهبرد صنعتی کردن سریع که شوروی اتخاذ کرده و شکلهای سازماندهی صنعتی که به اجراء گذاشته بود را متاثر می ساخت. واقعیت اینست که نخستین دولت کارگری مجبور شد بیشتر عمر را در جنگ، تدارك جنگ و مرهم نهادن بر زخمهای جنگ بگذراند.

اگرچه مصاف های ساختمان جامعه و اقتصاد سوسیالیستی عظیم بود، اما دستاوردهای حقیقتا برجسته ای نیز حاصل شد. يك شیوه نوین تولیدی برقرار شد که بر استثمار متکی نبود و بحرانهای مخرب اقتصادی نیروهای بازار سرمایه داری را نداشت. يك پایه صنعتی مدرن سوسیالیستی و يك نظام کشاورزی کلکتیویزه ایجاد شد. يك مکانیسم برنامه ریزی مرکزی قادر بود راستای کلی توسعه اقتصادی را تعیین کند. این نظام برنامه ریزی، گسترش سریع ظرفیت صنعتی و تقویت توسعه در جمهورها و مناطق عقب افتاده را ممکن ساخت و توانست منابع و تواناییهای اقتصادی را در مقیاسی عظیم برای مغلوب کردن امپریالیسم آلمان گرد آورد. این بخشی از مجموعه تلاشهای قهرمانانه برای مغلوب کردن آلمان بود. (بطور مثال طی فقط چند هفته، ۱۵۰۰ کارخانه مهم جا به جا شده و به مناطق شرقی کشور انتقال یافتند). شعار برنامه پنجساله اول این بود: "ما دنیایی نوین مسازیم." میلیونها کارگر و دهقان بویژه در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ با روحیه "شکافتن سقف فلک" در راه آرمان انقلاب جهانی به غلیان درآمدند.

نیروی کلکتیویزاسیون آتش خیزش واقعی علیه اتوریتیه چند صد ساله و سنت و ستم در روستاها را شعله ور کرد. نظام آموزشی کهنه بطور کلی تصحیح و بروی توده ها باز شد. کارگران جوان به مثابه يك نیروی اجتماعی برای مقابله با هر آنچه کهنه و محافظه کارانه بود بسیج شدند. هنرمندان و نویسندگان و سایر کارگران عرصه هنر تغییرات عظیمی که در جامعه صورت میگرفت را روز به روز ثبت کردند و بر سر آن هنری که در خدمت انقلاب باشد مبارزه ها انجام شد و مباحثات در گرفت. دولت نوین کارگری از تدوین مشی مبارزات انقلابی در سراسر دنیا پشتیبانی کرد و به کمک آن شتافت. خلاصه، اینها دستاوردهایی واقعی و تاریخی بودند. اما در اینجا، جبهه برنامه ریزی اقتصادی کانون توجه ماست و در این عرصه، مشکلات جدی نیز به چشم منخورد.

نظام برنامه ریزی شوروی توانست بخش بسیار مهمی از منابع سرمایه گذاری جامعه را روانه بخشهای صنایع کلیدی کند و با اینکار باعث رشد سریع شود. اما این نظام بر صنایع سنگین تاکید بیش از حد گذاشت. بخش عظیمی از منابع اقتصادی به بهای محرومیت اجتماعی و اقتصادی دهقانان (و درجه دوم، به ضرر توسعه کافی بخش حمل و نقل و توزیع) جذب صنایع سنگین شد. همزمان، هدف توسعه سریع صنعتی و مرجح دانستن پروژه های سرمایه گذاری عظیم که اغلبشان در مناطقی که پیشاپیش صنعتی بودند قرار گرفتند، به افزایش عظیم جمعیت شهری و تمرکز غیر ضروری فعالیتهای صنعتی کمک کرد. تاثیر این فرایند، تقویت برخی نابرابریها بین شهر و روستا و تا حد زیادی تشدید جنبه تخصصی شدن مشاغل بود.

استالین ضرورت غلبه بر تمایزاتی نظیر تفاوت بین شهر و روستا و کار فکری و یدی را تشخیص داد. اما رویکرد او به مسئله عمدتا از زاویه توسعه تولید بود و به وظایفی مانند کم کردن این تمایزات و تضادها به حداکثر درجه ممکن در چارچوب شرایط مادی موجود، کشاندن توده ها به مبارزه سیاسی علیه نیروها و خطوط و سیاستهای بورژوازی که شکاف بین شهر و روستا را گسترده تر میکنند و وحدت کارگر - دهقان را در هم منسکنند، مقابله با نخبه گرایی و پرستش تخصص و تحقیر کار یدی، و مقابله با عادات و ایده های کهنه، اهمیت کافی داده نشد.

موسسات و روش های برنامه ریزیشان نیز اشکال داشت. در شوروی، ساختمان و مدیریت بر یک دستگاه برنامه ریزی فوق متمرکز استوار بود. نظام برنامه ریزی شوروی آنگونه که در اوایل دهه ۱۹۵۰ قوام یافته بود اما بویژه وقتی که برای اجراء در سایر کشورهای سوسیالیستی بطور رسمی بصورت یک الگو فرموله شد، تاکید اصلی را بر اعمال کنترل سفت و سخت از سوی وزارتخانه های صنعتی و بنگاه های برنامه ریزی بالا میگذاشت و این کنترل را تا پایین به سطح جزئیات در کارخانه ها بسط میداد. اتکاء به متخصصان و سلسله مراتب با این الگو عجین شده بود و در تقابل با شور و شوق و فعالیت آگاهانه تولیدکنندگان قرار داشت. مقررات سفت و سخت اتوریتیه و شکل های مدیریت تگ نفره در این الگو، به سوی بازتولید جوانب معینی از تقسیم کار اجتماعی سنتی سوق میافت. این نظام برای ایجاد انگیزه بیش از حد بر انگیزه های مادی، دامن زدن به کار

سخت و فداکاری از طریق ارائه دستمزد بالاتر و پاداش به افراد متکی بود. و این روش در واقع یک تائید ایدئولوژیک بود برای تمایز در دستمزدها و درآمدها.

نظام برنامه ریزی شوروی به لحاظ اداری عظیم الجثه و بوروکراتیک بود و خود را بیش از حد در وظایفی غرق می کرد که یارای پاسخ گفتن به آنها را نداشت. مثلاً زمانی که می خواستند توازن و تقسیم منابع را برآورد کنند (مثلاً روشن کنند که بنگاه های محلی چه میزان فولاد نیاز دارند) و مواد اولیه را تخصیص دهند، نظام به گونه ای کار می کرد که همه چیز باید توسط عالیتترین مقامات محاسبه و هماهنگ میشد. زمختی برنامه ریزی و انعطاف ناپذیریش در سطوح پایینی، راه را بر پویایی سطوح محلی مبست و تصحیح برنامه را در شرایط ظهور مسائل پیش بینی نشده دشوار می کرد. این امر به اتلاف منابع مناجامید. گاهی اوقات لازم بود که برنامه بطور مطلوب تعدیل یابد تا اجرایش تضمین شود. اما کارکرد نظام برنامه ریزی بگونه ای بود که این کار را مشکل می کرد.

تکامل تنوریک توسط مائو

مائو این الگوی اقتصاد برنامه ریزی سوسیالیستی را مورد بازنگری و تغییر قرار داد. او در عین حال که از جوانب مثبت این نخستین تلاش در ساختمان سوسیالیسم مأموخت، به انتقاد از دو وجه مشخصه برنامه ریزی شوروی ها پرداخت: یکم، از روش های عمودی (فرمان از بالا - اجراء از پایین) و دوم، از گرایش آن به تعیین کننده دانستن فن آوری (دترمینیسم تکنولوژیک مشخصه برنامه ریزی شوروی ها بود). بله، ساختمان سوسیالیسم مستلزم یک برنامه اقتصادی دولتی است که معرف منافع اساسی طبقه کارگر باشد. اما مائو، نسبت به استالین، رویکرد دیالکتیکی تری به مسئله برنامه ریزی متمرکز اتخاذ کرد. یعنی وحدت و مبارزه میان اضدادی مانند کشاورزی و صنعت، صنایع سنگین و صنایع سبک، مرکز و مناطق، و تعادل و عدم تعادل را درک کرد. او فهمید که چه در زمینه تدوین و چه اجراء، نمیتوان با "برنامه" مثل نقشه ای که دارای جزئیات دقیق است، رفتار کرد. نمیتوان با اهداف تولیدی طوری رفتار کرد که انگار صرفاً یک رشته مقرراتند که با استفاده از قدرت اداری می توان آنها را اجرا کرد. دوره گذار سوسیالیستی، دوره مبارزات، تحولات و آزمونهای عظیم است. هر چه شور و انرژی توده ها شکفته تر شود، پویایی و تغییر که مفهوم سوسیالیسم و یکی از نقاط قوت سوسیالیسم است بیشتر خواهد بود. توسعه اقتصادی نیز ضرورتاً همین پویایی و تغییر را بازتاب میدهد و نمیتواند نرم و موزون باشد. متولوزی برنامه ریزی باید متکی بر چنین درکی باشد.

مائو در یک بحث عمیقتر، به انتقاد از دیدگاهی پرداخت که برنامه را یک ابزار فنی برای کنترل اقتصاد میدانست. حال آنکه مسئله بالعکس است؛ برنامه تبارزی از ایدئولوژی و اهداف و دیدگاه یک طبقه است. برنامه، بازتاب واقعیت اجتماعی از نگاه یک طبقه معین است و به نوبه خود بر واقعیت موجود تاثیر میگذارد؛ برنامه سوسیالیستی در پی آن است که از موضع طبقه کارگر و امر رهائی طبقه کارگر، کنترل آگاهانه و اجتماعی تولید را متحقق کند. (زیرنویس: استالین برخلاف نظر مائو، در مقاله مسائل اقتصادی سوسیالیسم که به سال ۱۹۵۲ منتشر شد، برنامه ریزی را به مثابه یک اقدام عملی معطوف به سیاست های مقطعی دانست که در تعارض با اقتصاد سیاسی بعنوان یک مشغله تنوریک قرار دارد.) تدوین یک برنامه به هیچوجه به جمع آوری اطلاعات فنی و پیش بینی تحولات اقتصادی خلاصه نمیشود. تدوین برنامه دربرگیرنده مبارزه طبقاتی در حیطه ایدئولوژیک بر سر اهداف و جهت گیری جامعه است. مائو در جریان رسیدن به این نتایج، تجربه انقلابی اتحاد شوروی و چین را جمعبندی کرد.

اجازه دهید به نظریات عمیق و کلیدی مائو در مورد ماهیت جامعه سوسیالیستی نگاهی بکنیم. مائو تاکید داشت که سوسیالیسم نوعی ماشین اقتصادی و مجموعه ای از موسسات سیاسی که با نظم تیک تیک ساعت حرکت می کنند، نیست. سوسیالیسم، مبارزه ای بسیار مهم و جدی است که میخواهد تولید با هدف فایده اجتماعی را جایگزین تولید با هدف سود کند، مبارزه ای است برای دگرگون کردن تمامی موسسات و روابط اجتماعی در جامعه، متولد کردن ارزشها و رفتارهای نوین، برقرار کردن کنترل همه جانبه مردم کارکن بر جامعه تا بتوانند بر همه جوانب جامعه احاطه یافته و آنها را دگرگون کنند و کلیه تمایزات طبقاتی را محدود و سرانجام محو کنند. بطور خلاصه، سوسیالیسم مبارزه ای برای ریشه کن کردن کهنه و ساختن یک دنیای نوین است. نظریه پردازان سرمایه داری برای خوش مزگی کردن سوسیالیسم را به طعنه "بهشت موعود کارگران" می خوانند. اما سوسیالیسم، نوعی سرانجام اتوپیائی (تخیلی) نیست. سوسیالیسم یک دوره تحول انقلابی در فاصله سرمایه داری تا

کمونیسم است. شکلی از حاکمیت طبقاتی (دیکتاتوری پرولتری) است که هم دوران گذار است و هم ابزار مبارزه برای متحول کردن شالوده های مادی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی و ادامه انقلاب برای رسیدن به جامعه بنطبقه. از نظر مائو، سوسیالیسم يك پدیده به شدت متناقض است. سوسیالیسم از یکسو، يك جهش عظیم است. تولید با هدف تامین نیازهای جامعه و بر حسب يك برنامه انجام میگیرد و بر پایه ابتکار عمل و هماهنگی آگاهانه اجتماعی سازمان مییابد. نیروی کار دیگر به مثابه يك کالا خرید و فروش نمیشود، دیگر تحت کنترل نیروی بیگانه با خود قرار ندارد، دیگر آن روابط اقتصادی را که سلطه و بردگی را تداوم مبخشد بازتولید نمیکند. اما با وجود اینکه سوسیالیسم يك جهش است، کماکان يك جامعه گذاری است که هم زخمهای سرمایه داری را در بر دارد و هم بذریه های کمونیسم را.

جامعه سوسیالیستی یا بسوی کمونیسم پیش خواهد رفت یا اینکه به سرمایه داری رجعت میکند. دو راه باز است: راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری. اینکه کدام راه در پیش گرفته شود، در کوره مبارزات و خیزشهای حاد طبقاتی جامعه تعیین میشود. این مبارزه طبقاتی بر سر انتخاب یکی از این دو راه میان ستمدیدگان سابق و نیروهای ارتجاعی جریان می یابد: ستمدیدگان که به قدرت رسیده و می خواهند جامعه را اداره و دگرگون کنند و نیروهای ارتجاعی **بویژه نیروهای بورژوازی نواخته** که می خواهند نظم کهنه را دوباره برقرار کنند و جامعه بر حسب اصول سرمایه داری بازسازی کنند.

این **نیروهای بورژوازی نواخته** از دل تضادهای جامعه سوسیالیستی به ظهور میرسند، یعنی از تفاوتی که در زمینه دستمزدها وجود دارد، از تقسیم کار تخصصی بین افراد مختلف در امر تولید، از نقشهای خاصی که افراد در امور اداری و امر رهبری بعهده گرفته اند، از شکافهای میان شهر و روستا، از سایر تضادهای مهم اجتماعی و فضای عمومی روابط کالایی - پولی، سربلند می کنند. (زیرنویس: کتاب آموزشی شانگهای در ارتباط با بنگاه های سوسیالیستی دولتی خاطر نشان میکند که اگرچه مالکیت، اجتماعی شده و روابط میان این بنگاه ها بر پایه تعاون اجتماعی بنا شده است اما کماکان به درجات مهمی شاهد جدایی فعالیت بنگاه ها (یعنی يك نوع استقلال نسبی در عملکرد و مدیریت آنها) هستیم که میتواند به رقابت و انفصال منجر شود). در سوسیالیسم این امکان وجود دارد که در برخی واحدها و حیطه های اقتصاد سوسیالیستی، روابط کنترل و استثمار سرمایه داری زمینه رشد پیدا کند و حتی مسلط شود. و در بخشهای مختلف روبنا، نظیر آموزش و پرورش و فرهنگ، اگر یک خط بورژوائی نخبه گرا مسلط شود، این حیطه ها به دژهای مستحکم بورژوازی تبدیل می شود.

بورژوازی نواخته به مثابه يك طبقه، معرف جنبه های بورژوائی نظیر نابرابریها و تفاوت های اجتماعی که هنوز در **لرون** روابط تولیدی سوسیالیستی موجود است، می باشد؛ معرف روابط واقعا استثمارگرانه ای است که میتواند درون يك شکل مالکیت کلکتیو (جمعی) تکوین یابد. این طبقه در درون چارچوب مالکیت سوسیالیستی پدید میآید. به مثابه يك نیروی سیاسی، این طبقه در مراکز قدرت یعنی در عالیترین سطوح دستگاه حزبی - دولتی حاکم بر جامعه سوسیالیستی منجمله در نیروهای مسلح لانه می کند و از همین طریق خود را سازمان میدهد. (زیرنویس: از نظر مائو، بوروکراسی در برنامه ریزی اقتصادی و سایر جوانب عملکرد حزب و دولت سوسیالیستی صرفا مشکل مربوط به رشد غیر عقلانی بخش اداری و نخبه گرایی نیست که باید مهارش کرد. بلکه بوروکراسی يك شکل سازماندهی نیز هم هست که بورژوازی نواخته در جامعه سوسیالیستی از طریق آن خود را بازتولید میکند. و یک روش کنترل است که بورژوازی نواخته توسط آن سعی می کند قدرتش را در عرصه های مشخص تحکیم کند.) به عبارت دیگر، در نتیجه سرنوشتی طبقات استثمارگر قدیم، شکست تلاشهای فوری آنها بعد از سرنوشتی به قصد بازگشت به قدرت، و تثبیت يك شیوه تولیدی نوین، روابط طبقاتی تغییر میکند و مختصات مبارزه طبقاتی جابجا و دگرگون می شود. همانطور که مائو در سال ۱۹۷۶ خاطر نشان کرد: "شما دارید انقلاب سوسیالیستی میکنید و هنوز نمیدانید که بورژوازی کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است. یعنی آن صاحب منصبانی که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند". (زیرنویس: مائوتسه دون، به نقل از مقاله "واژگون کردن احکام صحیح، خلاف اراده خلق است"، **خبرنامه یکن** شماره ۱۱ - دوازده مارس ۱۹۷۶ - باز تکثیر در کتاب **مائو پنجمی بود**، اثر ریموند لوتا)

توجه متمرکز مائو بر مسئله حزب، برای دستیابی به يك درك صحیح از مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم بسیار اهمیت دارد. توده ها برای اینکه نبرد پیچیده و طولانی جهت اداره و تغییر جامعه و رسیدن به کمونیسم جهانی را پیش برند کماکان به يك هسته رهبری کننده نیاز دارند. حزب پرولتری به نیروی سیاسی رهبری کننده در اعمال قدرت سیاسی توده ها تبدیل میشود. حزب به نیروی عمده هدایت کننده اقتصادی که مبتنی بر مالکیت دولتی - همگانی است تبدیل میشود. در جامعه سوسیالیستی نقش پیشاهنگ حزب، برای اعمال حاکمیت پرولتری ضرورتی حیاتی است. اما همین نقش يك خصلت دوگانه دارد. زیرا بورژوازی نواخته دقیقا درون این نهاد

رهبری کننده، بویژه در عالیترین سطوح آن متمرکز می شود. بنابراین در سوسیالیسم، حزب به صورت يك عرصه تعیین کننده مبارزه طبقاتی در مبادی و خود نیز مبادی مرتباً دستخوش دگرگونی انقلابی شود. در جامعه سوسیالیستی، رابطه تنگاتنگ و مستقیمی میان اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی موجود است. قدرت تخصیص و اداره ابزار تولید به شکل متمرکزی به مثابه رهبری سیاسی (بر وزارتخانه ها، امور مالی، تجارت، واحدهای تولیدی مجزا و امثالهم) تجسم می یابد. اما منظورمان از رابطه تنگاتنگ و مستقیم قدرت سیاسی و اقتصادی فقط این نیست. مسئله این است که جهت عمومی جامعه بشدت وابسته است به اینکه چه خط مشی ای (چه اهداف و دیدگاهی) و چه سیاستهایی در عالیترین سطوح رهبری غالب است. آن عده از کسانی که در عالیترین مراتب قدرت و نفوذ قرار دارند ولی از راه سوسیالیستی منحرف شده، به توده ها پشت کرده اند، و مدافع و طالب اجرای يك خط سرمایه دارانه جدیدند، بتدریج به شکل مقرر فرماندهی بورژوازی در درون حزب سازمان می یابند. این "رهروان سرمایه داری" نیروی عمده بورژوازی (واقعاً به مثابه يك طبقه) هستند و آماج عمده ادامه انقلاب در سوسیالیسم هستند. برنامه سیاسی رهروان سرمایه داری عبارتست از بهره جستن از عوامل سرمایه دارانه در جامعه سوسیالیستی و گسترش آنها و تبدیل مالکیت سوسیالیستی به يك پوسته که محتوای درونش سرمایه داری است و نه سوسیالیسم. رهروان سرمایه داری این کار را می کنند و منتظر فرصت می نشینند تا در موقع مساعد اقدام به به غصب قدرت کنند.

انقلاب فرهنگی که تحت رهبری مائو براه افتاد، ابزار و شیوه ای برای غلبه بر نیروهایی بود که میخواستند سرمایه داری را احیاء کنند. انقلاب فرهنگی از طریق بسیج توده ها و عزم قهرمانانه آنان، مراکز قدرت بورژوازی درون حزب و درون موسسات دولتی را بمباران سیاسی کرد. عناصر بورژوازی که در مقام رهبری قرار داشتند به زیر کشیده شدند، بسیار از بخشهای قدرت که غصب شده بود دوباره از پایین و توسط انقلاب تسخیر شد. از همه مهمتر، جامعه به هوا رفت و بر پایه این خیزش توده ای، روابط اقتصادی و سیاس اجتماعی و نیز تفکر مردم دگرگون گشت. بدین ترتیب، پرولتاریا از طریق ادامه انقلاب به پایه های مادی و ایدئولوژیک تمایز، به یک بورژوازی و پایه اجتماعی که حامی و مشوق این تمایزات است، هجوم می برد؛ پرولتاریا خاکی را که از درونش طبقات سر بلند می کنند، زیر و رو می کند.

مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بر سر اینست که این یا آن برنامه به توسعه سوسیالیستی خدمت نمکند یا به توسعه سرمایه داری؟ آیا ثمرات کار تولیدی پرولتاریا برای این بکار خواهد رفت که زمینه های محو طبقات مهیا شود یا علیه تولیدکنندگان بکار خواهد رفت؟ آیا جنبه های سرمایه دارانه در جامعه و تبارزات آنها در عرصه افکار و فرهنگ محدود و رفع خواهد شد یا گسترش خواهد یافت؟ دامنه مشارکت و ابتکار عمل توده ها در امر اداره جامعه گسترده تر خواهد شد یا محدودتر؟ دولت سوسیالیستی به مثابه يك منطقه پایگاهی برای انقلاب جهانی عمل خواهد کرد یا به پرولتاریای بین المللی پشت خواهد کرد؟ به يك کلام، انقلاب ادامه خواهد یافت یا سرنگون خواهد شد؟

شك نیست که در جامعه سوسیالیستی، اقتصاد باید توسعه یابد و بازده کار اجتماعی بالا رود. اما توسعه نیروهای تولیدی نباید تبدیل به هدفی در خود و برای خود باشد و این توسعه حتی نباید بر پایه اصل به حداکثر رساندن رفاه مادی، پیش برده شود. بلکه هدف توسعه اقتصادی باید این باشد که پایه های مادی ضروری برای پیشبرد دگرگونی های اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک را فراهم کند زیرا این است قلب مبارزه انقلابی برای گذار بسوی شکل عالیتر جامعه یعنی جامعه بی طبقه. سیاست باید بر تولید حکم براند. مائو تاکید کرد که نیروهای تولیدی باید بر پایه انقلابی کردن مداوم روابط تولیدی و دیدگاه مردم رشد داد. به قول مائو، مبارزه طبقاتی حلقه کلیدی است؛ انقلاب را بچسبید و تولید را افزایش دهید.

اگر رهبری سیاسی از این نگرش منحرف شود، اگر تولید به عنوان حلقه کلیدی پیشرفت جامعه در نظر گرفته شود و روش های تولیدی "کارا تر" به مهمترین معیار و شاخص تبدیل شود، آنگاه تولید برای تولید انجام خواهد شد، کار مرده (به معنای ابزار تولیدی که محصول کار قبلی کارگران است) بر کار زنده تسلط خواهد یافت... و این شما را به راه سرمایه داری خواهد انداخت. اگر برنامه ریزی به مثابه یک فنی مربوط به مدیریت و کنترل معنا شود، آنگاه به جای اینکه پرولتاریا بر برنامه مسلط باشد برنامه بر او تسلط مبادی... و این شما را به راه سرمایه داری خواهد انداخت. (زیرنویس: استالین به میزان زیادی بسوی این رویکردهای نادرست منحرف شد و بسیاری از سیاستهای اقتصادی وی حکم اکسیژن را برای نیروهای احیاء کننده سرمایه داری داشت. اما به این مسئله باید در چارچوب و شرایط خودش نگریست. اولاً، پیش از آن هیچگونه تجربه سوسیالیستی مثبت یا منفی وجود نداشت تا بتوان از آن به عنوان يك محك استفاده کرد. ثانیاً استالین با همه

اشتباهاتش، برای ساختن سوسیالیسم تلاش منکرده سرمایه داری. او در مقابل کسانی ایستاد که میخواستند هدایت برنامه ریزی و ساختمان اقتصادی را به مکانیسمهای سود بسپارند.)

مبارزه برای ایجاد يك دنیای عاری از طبقات و تمایزات طبقاتی، مبارزه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و تعمیق آن، این ضرورت را بوجود آورد که مارکسیسم در رابطه با حل یکرشته مسائل جدید و تدوین مفاهیم نوینی که با پیچیدگی جامعه سوسیالیستی خوانایی داشته باشد، بکار برده شود. در انجام این کار، مائوتسه دون دامنه مارکسیسم را به نحو تعیین کننده ای گسترش داد. او اینکار را هم در سطح تئوریک با تئوریزه کردن جامعه سوسیالیستی انجام داد و هم در سطح تبیین جهت گیری سیاسی جامعه سوسیالیستی. در سطح تئوریک به تبیین چیزی پرداخت که در عرصه عمل درگیرش بودند یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی به مثابه يك شکل گذاری جامعه طبقاتی. و در سطح سیاسی، این جهت گیری را فرموله کرد که این جامعه را باید از طریق پایداری در مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب ساخت. مائو کاملترین درکی که تاکنون مارکسیسم از اقتصاد و سیاست در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم کسب کرده را منظم و مدون کرد. در چارچوب بحث کتاب حاضر، این نکته را میتوانیم چنین عنوان کنیم: بواسطه مائو، اینك يك اقتصاد سیاسی علمی و جامع در مورد سوسیالیسم برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری صورت واقعیت به خود گرفته است. کتاب آموزشی شانگهای، گواه قانع کننده آنست.

سابقه و میراث کتاب آموزشی شانگهای

کتاب آموزشی شانگهای، با این هدف تدوین شد که اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را به شکلی جدی و عمیق مورد بحث قرار دهد؛ و در همان حال اینکار را به نحوی انجام دهد که اثری عامه فهم باشد. متن کتاب و کار گسترده تری که به نگارش این اثر انجامید محصول فرایندی از مبارزه و مطالعه بود.

بعد از کسب سراسری قدرت در سال ۱۹۴۹، اقتصاد سیاسی سوسیالیستی به شدت به کانون توجه تئوریک انقلابیون چینی تبدیل شد. سؤال این بود که چین چگونه میتواند از انقلاب ملی – دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی گذر کند؟ با توجه به شرایط مشخص چین، راه تکامل سوسیالیستی چه باید باشد؟ چین که به اردوگاه سوسیالیستی تحت رهبری شوروی پیوسته است، چگونه میباشد به مقابله با نیروهای امپریالیستی برخیزد و در سطح بین المللی به مبارزات انقلابی کمک کند؟ انقلابی که به پیروزی رسیده بود باید به این دست موضوعات حیاتی پاسخ میگفت. و این موضوعات دربرگیرنده مسائل مشخصتری در مورد توسعه و برنامه ریزی سوسیالیستی بود: روابط میان صنعتی شدن و کلکتیویزه کردن کشاورزی، اولویت های سرمایه گذاری، قانون ارزش و برنامه ریزی، نقش نظام های مختلف انگیزشی در شکوفایی رشد نیروهای تولیدی، جایگاه فن آوری (تکنولوژی) پیشرفته و امثالهم.

نمیتوان گفت که کمونیستهای چینی، کار رهبری توده ها در دگرگون کردن و اداره جامعه را از صفر شروع کردند. آنان طی بیشتر از دو دهه، در جریان پیشبرد جنگ خلق تجربه و شناخت گرانمایی اندوخته بودند. از اواخر دهه ۱۹۲۰ در مناطق پایگاهی انقلاب و سپس در سراسر جنگ ضدژاپنی که تقریباً دهسال به طول انجامید و در سال ۱۹۴۵ خاتمه یافت، حزب برای پیشبرد ساختمان و تحول اقتصادی و نیز انجام جنگ نظامی به بسیج اهالی پرداخت. جنگ مائوئیستی شامل اصولی نظیر ادغام خط متمرکز و فرماندهی متمرکز نظامی با ابتکار عمل ها و عملیات غیرمتمرکز بود که موارد کاربردی گسترده تری داشت. بعلاوه، انجام تحقیقات عمیق اجتماعی در میان توده ها برای شناخت از نیازها و تجاربشان و بسیج سیاسی آنان بر اساس خطوط و سیاستهایی که منافع عالیتر توده ها را در خود فشرده داشت يك سنت حزب مائوئیستی بود. اما وقتی که پای ساختمان سوسیالیسم رسید، مناسب ترین کار نگاه به شوروی بود. شوروی پیشگام راه توسعه و اداره يك اقتصاد سوسیالیستی همه جانبه بود. و اقدامات اولیه چین در امر برنامه ریزی و توسعه، به شدت تحت تاثیر تجربه و طرز تفکر شورویها قرار داشت.

چنینها مقاله مسائل اقتصادی سوسیالیسم به قلم استالین که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد و نیز کتاب آموزشی مفصل شورویها تحت عنوان کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی را ترجمه و دقیقاً مطالعه کردند. پیش نویس این کتاب آموزشی بر مبنای خطوط راهنمای مقاله استالین تهیه شده بود اما تا اواسط دهه ۱۹۵۰ یعنی تا بعد از مرگ وی انتشار خارجی نیافت اما در اقتصاد سیاسی مائوئیستی اشارات زیادی به این اثر شده است. این کتاب، پیشرفته ترین و منظمترین تبیین اقتصاد سیاسی سوسیالیستی بود که تا آن زمان در دسترس انقلابیون قرار گرفته بود. مائو با در نظر داشتن برخی مسائل، به اعضای حزب رهنمود داد که نسخه چاپ سوم این اثر را مطالعه

کنند. اما کمی بعد، وی کتاب آموزشی شورویها از زاویه متدولوژی و نیز فرمولبندهای تئوریک مشخصش مورد انتقاد قرار داد.

چین هنگامی که کار ساختمان سوسیالیستی را آغاز کرد عمدتاً الگوی برنامه ریزی و توسعه صنعتی شوروی را به اجرا گذاشت. شعار برنامه پنجساله اول چین این بود: "پیش بسوی مدرن و شوروی شدن!" اما در سالهای ۵۷-۱۹۵۶ یعنی در مقطعی که برنامه اول با مخلوطی از نتایج مثبت و منفی رو به اتمام داشت، مائو به بازبینی الگوی شوروی پرداخت. طرح های عظیم سرمایه گذاریهای کلان، خطر بلعیدن بخش بسیار زیادی از منابع و ذخائر را پیش آورده بود. برای اینکه نرخهای رشد افزایش یابد، کشاورزی محتاج توجه و تحریک بیشتر بود. مکانیسم های برنامه ریزی و روش های مدیریت طوری بود که مشارکت توده ای را تقویت نمیکرد. در همین دوره، انقلاب بسوی مراحل بالاتر مالکیت جمعی پیش مررفت (ملی کردن صنایع در شهرها مرفعت که کامل شود و کلکتیویزاسیون در مناطق روستایی نیز رو به جلو داشت). انقلاب مبارزات اجتماعی نوینی را تجربه میکرد. (زیرنویس: دهقانان فقیر در مناطق روستایی شروع به تقسیم مجدد و یک کاسه کردن اراضی و دارائی ها و استفاده مشترک از آنها کردند. (و مائو به این موج بلند خوشامد گفت). در شهرها، تلاطماتی در بین بخشهایی از روشنفکران و دانشجویان بروز کرد که ناشی از نارضایتی و ناخشنودی ضدسوسیالیستی آنان بود). مائو در سخنرانی سال ۱۹۵۶ خود که "درباره ده روابط بزرگ" نام گرفت رویکردی متفاوت در رابطه با اولویت های توسعه ارائه کرد، منجمله اینکه در مقایسه با صنایع سنگین تاکید بیشتری بر کشاورزی و صنایع سبک گذاشت (البته بدون اینکه نقش مرکزی صنایع سنگین را با این تاکید، زیر سوال ببرد). بعلاوه، در این رویکرد مسئولیت بیشتری به بخشهای محلی سپرده شد. در این سخنرانی، مائو به جای اینکه توسعه را صرفاً موضوعی مربوط به یکرشته متغیرهای فنی - تولیدی معرفی کند، آن را به مثابه یک سلسله روابط و تضادهای اقتصادی - اجتماعی ارائه داد. مائو در سال ۱۹۵۸، در دوران **جهش بزرگ به پیش** در چین به انتقاد از مقاله **مسائل اقتصادی سوسیالیسم** اثر استالین پرداخت. او منجمله از استالین بخاطر تاکید یکجانبه اش بر روی نیروهای تولیدی و کم بها دادن به مسئله سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ، انتقاد کرد و گفت: "از سر تا ته این کتاب، استالین هیچ حرفی از روبنا نمیزند. او توجهی به انسانها ندارد. او اشیاء را مبیند و انسانها را نمیبیند." (زیرنویس: همین جملات را با تفاوت اندکی در ترجمه می توان در اثر زیر یافت: "نقدی بر مقاله استالین به نام مسائل اقتصادی سوسیالیسم" نوشته مائو که در کتاب **نقدی بر اقتصاد شوروی** (نشر مانتلی ریویو - نیویورک - ۱۹۷۷) آمده است). بعلاوه مائو در مورد موضوع برتری دادن به فن آوری (تکنولوژی) نسبت به سیاست، و برتری دادن به کادرها نسبت به توده ها نیز بحث کرد.

در سالهای ۶۲-۱۹۶۱ مائو **یادداشتهایی بر کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی** را نوشت. این مقاله کوبنده که حاوی نظرات همه جانبه و ملاحظات در باب موضوعات گوناگون است يك اثر اساسی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسی محسوب میشود. مائو در این مقاله گفت پس از برقراری مالکیت سوسیالیستی، باید به انقلابی کردن روابط تولیدی ادامه داد و این مسئله حائز کمال اهمیت است. او حرکت به سطوح عالیتزی از مالکیت اجتماعی را یک فرایند مبارزه سیاسی - انقلابی در سوسیالیسم می بیند و گذر از سوسیالیسم به کمونیسم را یک انقلاب اجتماعی می داند.

به این ترتیب طی دوره ۶۴-۱۹۵۶ مائو در حال تبیین یک رویکرد متفاوت در مورد توسعه سوسیالیستی بود. پایه های این رویکرد در مبارزه انقلابی و مشارکت توده ای قرار داشت. در این دوره، تجارب مستقیمی بدست آمده بود که مبنایست از آن آموخت: از یکطرف تأثیرات منفی استراتژی رشد و الگوی سازماندهی صنعتی که اوایل دهه ۱۹۵۰ تحت تأثیر شورویها به اجرا گذاشته شد و از طرف دیگر، تجربه مثبت **جهش بزرگ به پیش** در چین. **جهش بزرگ** نخستین کوره ای بود که این رویکرد نوین در آن شکل گرفت. این تجربه به درست شدن کمونهای دهقانی در مناطق روستایی، به آزمون نهادن شکلهای نوین مدیریت کارگری، تلاشهای گسترده برای محدود کردن تمایزات بین شهر و روستا و کار فکری و کاریدی، و معرفی اولویت ها و مکانیسمهای جدید برنامه ریزی در خدمت این اهداف انجامید.

طی همین دوره، مائو درک از مسئله طبقات و درگیریهایی طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را کاملتر کرد و سنتزهای بیشتری ارائه کرد. او در یکی از سخنرانهایش که به سال ۱۹۶۲ در کنگره حزب انجام شد نظریه مهمی را در مورد تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم (که دیگر به خصلت نسبتاً درازمدت آنها پی برده بود) ارائه داد. در آثار جدلی حزب کمونیست چین با اتحاد شوروی در سالهای ۶۴-۱۹۶۳ که تحت هدایت کلی مائو به رشته تحریر درآمدند، گفته می شود که یک قشر ممتاز در حاکمیت اتحاد شوروی توانسته انقلاب را در آنجا سرنگون کند. اشاره به این نکته ارتباط زیادی به موضوع توسعه و تحول اقتصادی داشت:

مبارزه ای که در چین سوسیالیستی در جبهه اقتصادی و بر سر سیاستهای اقتصادی برپا شده بود به وضوح وجود چنین قشری را نشان داده بود. (بعدها این پدیده را بعنوان ظهور یک طبقه بورژوازی فهمیدند.)

مائو مبارزه طبقاتی علیه نیروهای محافظه کار رویزیونیست (زیرنویس: "رویزیونیسم" یا تجدید نظرطلبی به معنای کمونیسم دروغین است. این يك جریان بورژوایی در جنبش کارگری است که اصول پایه ای مارکسیسم را منجمله در مورد ماهیت سرمایه داری، انقلاب سیاسی و سوسیالیسم - کمونیسم مورد "تجدید نظر" قرار میدهد و تحریف میکند. رویزیونیسم خون رهانیبخش را در رگهای مارکسیسم خشک میکند. رویزیونیسم کارگران را بر پایه رفرمیسم و منافع تنگ نظرانه مادی خطاب قرار میدهد. هدف و تاثیر رویزیونیسم، تداوم یا احیای سرمایه داری اما تحت لوای مارکسیسم است. رویزیونیسم مشتاق و مدافع جایگاه و منافع طبقاتی بورژوائی است. رویزیونیسم، سرمایه داری در نقاب سوسیالیسم است. در این زمینه رجوع کنید به فصل دوم کتاب آموزشی شانگهای). در حزب کمونیست چین را رهبری کرد. این نیروها به جهش بزرگ به پیش حمله برده، منکوشیدند در آن خرابکاری کنند. اینها تحت لوای مدرنیزه کردن و کارآمد شدن، يك برنامه سرمایه دارانه جلو می گذاشتند. جای تعجب نیست که اینها هم برای سوسیالیسم يك اقتصاد سوسیالیستی (در اسم البته!) تدوین کرده بودند. از دهه ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۶ که نیروهای انقلابی سرنگون شدند، نیروهای محافظه کار رویزیونیست که گاه دچار تفرقه بودند و گاه مواضع خود را تغییر میدادند، اساسا دو الگوی اقتصادی را جلو گذاشتند: يك اقتصاد غیر متمرکز که در آن، واحدهای تولیدی منفرد در تصمیمات مربوط به تولید و بازار از استقلال قابل ملاحظه ای برخوردارند. و يك اقتصاد بسیار متمرکز که در آن، اختیار تصمیم گیری و قدرت اقتصادی (بر سر تخصیص سرمایه ها و منابع مالی و امثالهم) در دست وزارتخانه ها و بنگاه های برنامه ریزی و مقامات بالای حزب متمرکز است. علیرغم تفاوت های سطحی، این دو الگو بازتاب يك دیدگاه مشترك از صنعتی و مدرنیزه کردن بودند و این امور را هدف نهایی مینانستند. نقطه اتكاء هر دو الگو، معیارهائی مانند کارایی و شاخصهائی مانند نرخ بازگشت بود و در زمینه کنترل و مدیریت و انگیزه نیز مکانیسمهای سرمایه دارانه را جلو می گذاشت. (زیرنویس: برای آشنایی با مباحثاتی که طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر سر موضوعات تئوری اقتصادی جریان داشت رجوع کنید به مقاله راه چینی سوسیالیسم (نشر مانتلی ریویو - نیویورک - ۱۹۷۰) به قلم ای. ال. ویل رایت و بروس مک فارلین. مقاله ساختمان سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصاد (خبرنامه پکن، شماره ۱۶ - آوریل ۱۹۷۰). کتاب انقلاب صنعتی چین (انتشارات پانتئون - نیویورک - ۱۹۷۷) به قلم استیفن آنورس. شالوده های اقتصاد برنامه ریزی شده در چین (انتشارات مک میلان - لندن - ۱۹۸۹) نوشته کریستوفر هووی و کنت ر. واکر)

انقلاب فرهنگی در سالهای ۷۶-۱۹۶۶ يك پیشرفت و راهگشایی ناگهانی در تئوری و عمل مائوئیستی بود. بلافاصله بعد از مرحله نخستین و پر آشوب انقلاب فرهنگی که با کسب قدرت و تحول ریشه ای نهادین در عرصه ها و مکانهای مختلف همراه بود، نیروهای مائوئیست تصمیم گرفتند بنیان محکمی برای اقتصاد سیاسی سوسیالیسم فراهم کنند. آنان تجربه انقلاب فرهنگی را به قول کتاب آموزشی شانگهای، 'انقلاب دوم' را در دست داشتند. مباحثات درسهایی که این تجربه در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی و روابط طبقاتی در برداشت که جمعبندی و جذب میکردند. مبنای کار آنان، جمعبندیهای مائو از راه ها و راهبردهای ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی و چین، تحلیلش از غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط رویزیونیستها، و تئوری او در مورد ادامه انقلاب بود.

دیگر، انجام يك تجزیه و تحلیل همه جانبه از ساختار اقتصادی و تضادهای اجتماعی سوسیالیسم و علل احیای سرمایه داری امکانپذیر بود. بعلاوه به اینکار نیازی حیاتی بود، تا يك قطب نمای تئوریک برای شناخت و عبور از دل دریای گذار سوسیالیستی که معلوم شده بود دورانی درازمدت است فراهم آید. اینکار به نیاز فوریتری هم پاسخ میداد. یعنی در مواجهه با مخالفت حاد نیروهای محافظه کار رویزیونیست، برای سیاستهایی که انقلابیون به اجراء می گذاشتند و تبلیغ میکردند يك پشتیبان تئوریک مساخت. برای هر چه بیشتر روشن شدن ارزش اینکار، باید تا حدی اوضاع و شرایط آن دوره را توضیح دهیم.

در سالهای اولیه و میانی دهه ۱۹۷۰، اوضاع سیاسی چین پیچیده تر و خطرناکتر میشد. این امر به میزان زیاد ناشی از تغییر و تحولات در اوضاع عمومی دنیا بود. از اواخر دهه ۱۹۶۰، تهدیدات و حرکات اتحاد شوروی علیه چین شروع شد که بطور جدی بوی حمله میداد. آنان از سال ۱۹۶۹ نیروی نظامی عظیمی در مرز شوروی و چین مستقر کرده بودند و علنا از يك گزینه هسته ای حرف میزدند. اینکه چین چگونه باید به خطر فزاینده از جانب شورویها پاسخ دهد به يك کانون مباحثه سیاسی و مبارزه طبقاتی در سالهای متعاقب ۱۹۶۹

تبدیل شد. لین پیائو در مقام فرمانده نیروهای مسلح چین مدافع سیاست سازش با اتحاد شوروی بود. او که توسط مائو توبیخ شده بود، در سال ۱۹۷۱ دست به يك کودتای ناموفق علیه وی زد.

عناصر محافظه کار در رهبری حزب که به شدت هوادار غرب بودند این اوضاع را گشایشی دیدند و کوشیدند از آن استفاده کنند. آنان از این واقعیت که لین پیائو بعنوان یکی از چهره های انقلاب فرهنگی شناخته میشد سود جستند تا دستاوردهای آن انقلاب را باعتبار کنند. آنان با استفاده از خطر حمله شوروی، چنین استدلال کردند که چین باید برای تقویت خود، دست به ائتلاف همه جانبه نظامی و ادغام اقتصادی با غرب بزند و مدرنیزاسیون و مدیریت سرمایه دارانه را به اجرا گذارد. این بحث را جلو کشیدند که چین دیگر نمیتواند آشوبها و تجربه گرائهای انقلاب فرهنگی را تحمل کند. دستاوردهای انقلاب فرهنگی و سیاستها و برنامه های مائونیستها مورد حملات فزاینده قرار گرفته بود. يك مبارزه عمده در حال شکل گیری بود. آخرین نبرد مائوتسه دون برای جلوگیری از احیای سرمایه داری که طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ براه افتاد و عمق پیدا کرد، بر فعالیتهای تنوریک تاثیر بسیار گذاشت.

در ماه ژوئن ۱۹۷۱، کار تحقیق و نگارش يك کتاب آموزشی در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیسم آغاز شد. (زیرنویس: این اطلاعات از مقاله *يك تنوری پیرامون جامعه در حال گذار و مائوتسه دون و مکتب شانگهای* مندرج در *بولتن محققان مسائل آسیا*، آوریل - ژوئن ۱۹۸۱ اخذ شده است. این مقاله کمک بزرگی به تهیه تاریخچه کتاب *آموزشی شانگهای* کرده است.) این بررسی معتبر و قابل اتکائی از شالوده ها و قوای محرکه يك اقتصاد سوسیالیستی بود که خصوصیات کلیدی يك اقتصاد سوسیالیستی و وظایف و مبارزات کلیدی که در جریان گذار به جامعه بطبقه سر بلند میکند را مشخص نکرد. شیوه کتاب این بود که مقولات مارکسیستی در زمینه اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی را مگرقت و آنها را در عرصه پیچیده واقعیت تاریخی سوسیالیسم بکار مبنست.

به فعالیت مربوط به تبیین *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم*، بصورت يك فعالیت ادامه دار نگاه می شد. فرایند نگارش، به بحث گذاشتن و تصحیح پیش نویسهای کتاب، فرایندی بارور بود. بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶، چهار پیش نویس کتاب منتشر شد که هر يك بروشنی شناخت تنوریک عمیقتری را بنمایش مگذاشت و دستور کار ضروری برای تحقیقات بیشتر را مطرح نکرد. بررسی تغییراتی که در هر پیش نویس انجام شده، روشن میکند که مائونیستها به بحث برانگیزترین موضوعات اقتصاد سیاسی سوسیالیستی برخوردی خلاقانه داشته اند: از خصلت فرایند کار سوسیالیستی گرفته تا وضعیت قوانین اقتصادی تحت سوسیالیسم، از روابط میان سیاست و اقتصاد گرفته تا خصلت تضادهای بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی تحت سوسیالیسم. پنجمین دست نویس *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم* هیچگاه منتشر نشد. بلافاصله بعد از کودتای دست راستی اکتبر ۱۹۷۶، نسخه های در حال چاپ آن توقیف شد.

کتاب *آموزشی شانگهای*، همان مطالب کتاب *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم* را به زبان ساده و عامه فهم ارائه میکند. ساختار مطالب و نحوه استدلال هر دو کتاب اساسا یکی است. تفاوتهایی که به هنگام مقایسه دو متن در شرح مقولات تنوریک مشاهده میشود ناچیز است، بازبینی و تصحیحاتی که در کتاب *آموزشی* انجام شده نیز کاملاً منطبق بر تغییراتی است که در چاپهای مختلف کتاب اصلی صورت گرفته است. ترجمه ای که در دست دارید بر اساس چهارمین دست نویس *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم* تهیه شده که اواخر سال ۱۹۷۵ منتشر شده است. اقتصاددانانی که این پروژه را پیش میبردند در ارتباط با موسسه اقتصاد سیاسی دانشگاه فودان شهر شانگهای قرار داشتند و بطور کلی این شهر یکی از مراکز فعالیتهای رادیکال مائونیستی محسوب میشد. به همین خاطر، عنوان این نسخه انگلیسی از اثر *اصول اقتصاد سیاسی* به کتاب *آموزشی شانگهای* تغییر یافته است.

فردی که در رهبری پروژه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم نقش کلیدی ایفاء کرد، **چان چون چیانو** بود. او عضوی از هسته رهبری کننده سراسری بود که مائو برای هدایت و جمعبندی از مبارزات پیچیده انقلاب فرهنگی به آن اتکاء داشت. نخستین بار در جریان *جشن بزرگ* به پیش بود که نام چان چون چیانو به خاطر نگارش چند مقاله مهم پیرامون سیاستها و موضوعات مربوط به دستمزد تحت مالکیت سوسیالیستی بر سر زبانها افتاد. اما در سال ۱۹۶۷ بود که با براه افتادن گردباد قدرتمند انقلاب فرهنگی، او به مثابه يك شخصیت بسیار مهم ظاهر شد. چان چون چیانو در قیام کارگری ۱۹۶۷ شانگهای که به *توفان ژانویه شانگهای* معروف شد، نقشی محوری بازی کرد. او به مقام معاونت نخست وزیر و عضویت در کمیته دائم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست، یعنی بالاترین نهاد رهبری حزب رسید و به هدایت کارزارهای سیاسی که نیروهای مائونیست برای جلوگیری از غصب قدرت توسط رهروان سرمایه داری براه میانداختند یاری رساند. بعلاوه، چان چون چیانو يك تنوریسین انقلابی بود. در اکتبر ۱۹۷۶، او به همراه چیان چین همسر مائو، و یائو ون یوان

و ون هون ون دستگیر شد. اینان "گروه چهار نفر" بودند. در جریان يك محاکمه فرمایشی که به سال ۱۹۸۰ برگزار شد، چیان چون چیائو و چیان چین استوار بر اصول انقلابی ایستادند، از مائو و انقلاب فرهنگی دفاع کردند و به حبس ابد محکوم شدند (اما یائو ون یوان و ون هون ون ندامت و تسلیم پیشه کردند). چیان چین در سال ۱۹۹۰ در زندان درگذشت. تا زمان نگارش این مقدمه، هنوز روشن نیست که چان چون چیائو زنده است یا نه.

او بود که طرح های اولیه تهیه *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم* را تصویب کرد، در مورد مطالب و موضوعات این اثر رهنمود داد، جلسات متعدد و مهم بحث بر سر متن کتاب را رهبری کرد و بر مبنای نظرات رهبری وقت چین، پیش نویسهای نهایی را مورد بازبینی قرار داد. بعد از انتشار نخستین دست نویس در سپتامبر ۱۹۷۲، چان چون چیائو سه موضوع کلیدی را که کتاب مبنایست بیشتر و عمیقتر به آنها پردازد به روشنی مشخص کرد: چرا در درون روابط تولیدی سوسیالیستی، نیروهای سرمایه داری وجود دارند؟ چرا مسئله مالکیت، يك مسئله مربوط به قدرت است؟ و چرا روابط میان افراد در فرایند تولید، روابط طبقاتی است؟ او در مقاله ای تحت عنوان "درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی" که به سال ۱۹۷۵ منتشر شد، موضوعات تئوریک مهمی که در نسخه های سوم و چهارم *اقتصاد سیاسی سوسیالیسم* بسط یافته بود را بیشتر حلای کرد.

کتاب آموزشی شانگهای، اثری است که دارای مقدار زیادی سنتز و نظریه های جدید است و با توجه به گستره و پیچیدگی موضوع باید گفت که ارائه روشن و دقیق آنها، بخودی خود کار بزرگی است. *کتاب آموزشی به پیروی از مائو*، سوسیالیسم را به مثابه سه پدیده که با هم ارتباط درونی دارند، تعریف میکند: یکم، سوسیالیسم *يك شكل حاکمیت طبقاتی* است که پرولتاریا (در اتحاد با سایر قشرهای مردمی بویژه دهقانان فقیر در ملل مستعبد جهان سوم) از طریق آن بر نیروهای بورژوازی و استثمارگر قدیم و نواخته حکم میراند. دوم، سوسیالیسم *يك شیوه تولیدی* است که در آن مالکیت اجتماعی جای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را گرفته و به جای سود شخصی، نیاز اجتماعی به هدف و معیار تولید اجتماعی تبدیل شده است. سوم، سوسیالیسم *يك دوره گذار* است که با مبارزات حاد طبقاتی و تحولات عمیق رقم میخورد. هدف از این مبارزات و تحولات که بخشی از فرایند جهانی انقلاب به حساب میآید، محو طبقات و تمایزات طبقاتی در مقیاس جهانی است.

فصل آغازین کتاب توضیح میدهد که روابط تولیدی جامعه، موضوع بررسی اقتصاد سیاسی مارکسیستی است. سپس کتاب به بررسی این روابط در جامعه چین میپردازد. نقش سیاست و ایدئولوژی و فرهنگ در تکامل اقتصادی مورد بررسی قرار میگیرد. مسیر و شتاب اجتماعی شدن ابزار تولید در بخشهای صنعتی و کشاورزی چین، و روابط میان این بخشها، از دیگر موضوعاتی است در فصل اول به آن پرداخته شده است. فصل هایی از کتاب به تغییر و تحولات تقسیم کار اجتماعی در محیط های کار مربوط میشود و زیر و بم تولید اجتماعی که صرفا یک رشته اعمال فنی نبوده بلکه روابط اجتماعی را نیز در بر میگیرد، روشن میکند. متدولوژی برنامه ریزی، شکل های پرداخت دستمزد، توزیع محصولات که جامعه تولید میکند، هدف ارتقاء استانداردهای زندگی مردم و ایجاد برابری بیشتر بین افراد بطور همزمان، و نقش و خطرات پول و محاسبات پولی از دیگر موضوعات *کتاب آموزشی شانگهای* است. وظیفه کاهش و سرانجام از میان برداشتن آنچه مائوئیستها "سه تمایز بزرگ" (یعنی تمایز بین صنعت و کشاورزی، شهر و روستا، و کار فکری و کار یدی) مانند يك رشته تئوریک در سراسر کتاب تنیده شده است. رویکرد کتاب به هیچوجه يك رویکرد فرمول وار و جزم اندیشانه نیست. کتاب سوالات تحریک آمیزی مطرح میکند: پرولتاریا که قدرت و اختیارات معینی در کف نمایندگان نهاده چگونه میتواند با سوء استفاده از این اختیارات، انحصاری کردن این قدرت، و از دست رفتن کنترل بر ابزار تولید مقابله کند؟ خصلت واقعی مالکیت دولتی را چگونه میتوان تعیین کرد؟

در نسخه سال ۱۹۷۵ *کتاب آموزشی*، موضوع "حق بورژوازی" حائز اهمیت ویژه است. حق بورژوازی يك "نشانه مادرزادی" جامعه سوسیالیستی است که از سرمایه داری به ارث برده است. حق بورژوازی به روابط اقتصادی و اجتماعی متبلور در قانون و سیاست اطلاق میشود که مدافع برابری صوری است اما در واقع عناصر نابرابری را در بر دارد. اصل توزیع سوسیالیستی یعنی "از هرکس به اندازه تواناییش، به هرکس به اندازه کارش" يك نمونه این مسئله است. از یکسو، در مورد همگان معیار یکسانی بکار گرفته میشود یعنی پرداخت دستمزد بر حسب میزان کار انجام شده صورت میگیرد. از سوی دیگر، نیازهای همگان و بازدهی کار همگان یکسان نیست. بنابراین، چنین معیار برابری به تقویت نابرابری کمک میکند. *کتاب آموزشی*، نگاه را متوجه شکل های موجودیت حق بورژوازی و تاثیر ایدئولوژیک آن میکند. (در این کتاب، عبارت حق بورژوازی به مفهومی گسترده تر بکار گرفته شده است. یعنی همه آن روابط جامعه سوسیالیستی که بذر روابط کالایی و روابط اجتماعی سرمایه دارانه را در خود دارد.) در آن زمان، يك کارزار سراسری برای آگاه کردن مردم به اینکه چرا

حق بورژوازی خاک مساعدی برای پرورش سرمایه داری است و چرا باید محدود و نهایتاً نابود شود، در چین جریان داشت. در عرصه توزیع، محو حق بورژوازی مستلزم بکارگیری اصل کمونیستی "از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش" است. (زیرنویس: در سوسیالیسم، محدود کردن حق بورژوازی در عرصه توزیع شامل اقداماتی نظیر ایجاد شکل های اجتماعات توزیع، تامین خدمات حیاتی مثلاً خدمات درمانی بدون توجه به درآمد شخصی افراد، دست زدن به ابتکارات اجتماعی برای رفع نابرابریهای میان زنان و مردان و کاهش تفاوت دستمزدهاست.)

نسخه سال ۱۹۷۵ کتاب آموزشی شانگهای مبتنی بر شناخت پیشرفته مائوئیسم از آن شرایط مادی و ایدئولوژیکی است که در جامعه سوسیالیستی به نیروهای ممتاز نواخته و سر بیرون آوردن روابط سرمایه داری پا میدهد. اما تجزیه و تحلیل های بعدی مائو در مورد خصلت و مکان بورژوازی نواخته در سوسیالیسم در این کتاب گنجانده نشده است. پیش از آن، راست روان و رویزیونیستها عموماً به مثابه *عمال* یا *نمایندگان طبقات بورژوا* و *فئودال* در نظر گرفته میشدند. چند ماه بعد از انتشار نسخه اول این کتاب بود که مائو طی چند بیانیه پیاپی توضیح داد که سطوح بالای نهادهای حزبی و دولتی، نقطه تمرکز بورژوازی در جامعه است. پیروان مائو بر مبنای این بینش، دست به تحقیقات بیشتر زدند و شواهد زیادی در دست است که نشان میدهد نسخه سال ۱۹۷۶ بطور مستند به این تکامل تئوریک پرداخته بود.

هدف از نگارش این کتاب، ارائه یک تجزیه و تحلیل از نحوه عملکرد اقتصاد چین یا مشاجرات سیاسی در آن مقطع نبود. (زیرنویس: در بخش موخره، نحوه عملکرد اقتصاد چین مائوئیستی را بررسی خواهیم کرد.) با وجود این، کتاب آموزشی در مورد فرآیندهای کلی رشد و توسعه صحبت می کند و نیز خطوط تمایز اصلی میان رویکردهای انقلابی و رویزیونیستی در مورد نیازهای توسعه چین سوسیالیستی را نشان میدهد. یکی از نقاط قوت کتاب دقیقاً اینست که جان مایه خود را از درسهای غنی انقلاب سوسیالیستی چین منگیرد. انقلاب سوسیالیستی چین، نقطه رجوع تجربی این اثر است. اما کتاب، همه اینها را در خدمت یک هدف بزرگتر قرار داده است: فراهم کردن یک توضیح تئوریک همه جانبه در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیستی.

فراتر از سهم تئوریکی که کتاب بعهده دارد، این اثر را میتوان از چند زاویه دیگر هم مطالعه کرد. هدف کتاب آموزشی شانگهای که به زبان ساده و غیرآکادمیک نگاشته شده، برقراری ارتباط با مخاطبانی است که ممکنست تعلیمات تخصصی را سر نگذرانده باشند. متن حاضر یکی از چند عنوان کتابی است که در فاصله ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ از سری آثار خودآموز *جوانان* منتشر شد. کتابهایی مانند این، نقشی حیاتی در چین مائوئیستی بازی کردند. یک هدف کلیدی انقلاب فرهنگی، ایجاد نظام آموزشی بود که به جای تقویت نخبه گرایی به آن ضربه بزند. جنبش "رفتن به عمق روستاها و نوک کوه ها"، بخشی از این تلاش بود. حدود ۱۲ میلیون جوان که اغلب آنان دانش آموزان مناطق شهری بودند در نواحی روستایی چین که محل زندگی اکثریت اهالی کشور بود، به انجام وظیفه پرداختند. کتاب حاضر برای استفاده این جوانان نوشته شد. آنان کتاب آموزشی شانگهای را به همراه چند اثر دیگر در زمینه های فلسفی، ادبی، علوم اجتماعی و طبیعی و فن آوری کشاورزی مطالعه میکردند تا برای کار و آموزش و مبارزه سیاسی در روستاها آماده شوند. بنابراین مطالعه کتاب حاضر، به ما چیزهایی در مورد چگونگی تربیت نسل جدید برای شناخت از جامعه سوسیالیستی مآموزد. بعلاوه، از اینکه تئوری مارکسیستی چگونه در دسترس مخاطبان وسیع قرار گرفت نیز درکی بدست میدهد. زیرا دانشجویان در همان حال که از دهقانان مآموختند درخواست آنان را در اطلاعات خود سهیم کنند. مطالعه و بحث عمومی گسترده بر سر تئوری، منجمله اقتصاد سیاسی، یک جنبه حیاتی زندگی سیاسی در چین مائوئیستی بود.

بخشهایی از کتاب حاضر، به شیوه جدلی نگاشته شده است. با رجوع به گذشته، علت این امر را میتوان به روشنی دریافت: مبارزه ای عظیم در چین برپا شده بود.... و سرانجام کسانی که در پی احیای سرمایه داری بودند به پیروزی رسیدند. بنابراین کتاب را میتوان از یک زاویه دیگر هم مطالعه کرد. این اثر نشان میدهد که انقلابیون چینی چگونه برای نبرد تدارک میدیدند، چگونه مردم را برای تشخیص ساختارها و مکانیسم های درون جامعه سوسیالیستی که باید متحول میشد تعلیم میدادند. چگونه آنان را برای شناخت از آنچه نهایتاً محور مبارزه بود، تربیت میکردند: یعنی ادامه انقلاب یا نظاره شکست و سرنگونی انقلاب.

کتاب آموزشی شانگهای یک کتاب مرجع ارزشمند برای دانشجویان و محققان در بررسی مقایسه ای امور اقتصادی، مطالعات چین و مسئله توسعه در جهان سوم است. این کتاب باید مورد توجه ویژه کسانی قرار گیرد که تشنه دگرگونیهای اساسی هستند. یک نکته را نباید فراموش کرد: فعالیت تئوریک انقلابیون چین به نیت خدمت و کمک به مبارزه بین المللی کارگران و ستمدیدگان انجام میشد. این کتاب باید افق و وظایف اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و بدون شک تحول سوسیالیستی کل جامعه را برای کسانی که در گوشه و کنار دنیا درگیر مبارزه

انقلابی‌دین روشن کند. دیالکتیک مبارزه و شناخت، همچنان خود را نشان خواهد داد. تردید نیست که از دل يك یا چند انقلاب پیروزمند، دست نویس آینده **اقتصاد سیاسی سوسیالیسم** حاصل خواهد شد.
ژوئن ۱۹۹۴

فصل یک

مطالعه مقداری اقتصاد سیاسی

موضوع اقتصاد سیاسی

صدر مائو بزرگ به ما می آموزد: «چرا لنین صحبت از اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی کرد؟ داشتن درک روشن در باره این موضوع، اساسی است. ناروشتی در باره این موضوع به رویزیونیسم می انجامد. این مسئله را باید برای عموم ملت روشن کنیم.» (۱) مطالعه مقداری اقتصاد سیاسی برای احاطه یافتن بر مارکسیسم و پیگیری در اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی، و جهت بکار بست آگاهانه خط پایه ای و سیاستهای حزب در رابطه با دوره تاریخی سوسیالیسم، ضروری است.

نسل جوان که در روستاها و کارخانه ها در خط اول مبارزه قرار دارند امید کشورمان و جانشینان آرمان انقلاب پرولتاری می باشند. جوانان برای اینکه مبارزه را بهتر به پیش برند و هر چه سریعتر به لحاظ سیاسی آزموده تر شوند باید اقتصاد سیاسی را مطالعه کنند.

موضوع اقتصاد سیاسی روابط تولیدی است

اقتصاد سیاسی چه نوع علمی است؟ اول باید ببینیم اقتصاد سیاسی چه موضوعی را بررسی می کند. اقتصاد سیاسی علم مطالعه روابط تولیدی است. انگلس بروشتی خاطر نشان کرد که: «اقتصاد نه با چیزها بلکه با روابط میان انسانها و در تحلیل نهایی با روابط میان طبقات سروکار دارد» (۲). روابط تولیدی میان انسانها چگونه بوجود می آید؟ برای یافتن جواب باید از فعالیتهای تولیدی انسان بیاغازیم.

صدر مائو گفت، «مارکسیستها معتقدند که فعالیت تولیدی انسان اساسی ترین فعالیت عملی او و تعیین کننده دیگر فعالیتهای آن می باشد.» (۳) اما قبل از تکامل مارکسیسم، یعنی بیش از صد سال قبل، این درک علمی در میان انسانها موجود نبود. متفکرین طبقات استثمارگر همه مخالف این نقطه نظر بودند. برخی این نظریه دروغین را ارائه می دادند که جامعه بشری طبق اراده خداوند تکامل یافته و برخی دیگر یاهو سرائی می کردند که تاریخ را قهرمانان می سازند. این به اصطلاح متفکرین بزرگ بر این واقعیت ساده پرده می افکندند که انسانها باید غذا و پوشاک و سرپناه برای خود فراهم کنند تا بتوانند درگیر فعالیتهای سیاسی، علمی، هنری و مذهبی گردند و برای اینکه بتوانند غذا و پوشاک و سرپناه تهیه کنند باید وارد فعالیتهای تولیدی شوند. بنابراین، تولید مستقیم نیازهای مادی، اساس رشد جامعه بشری است. بدون فعالیتهای تولیدی مردم کارکن (مردم زحمتکش - مترجم)، بشریت بقا نمی یابد و جامعه رشد نمی کند. برای اولین بار مارکس این قانون تکامل تاریخ بشر را کشف نمود.

مردم برای تولید کردن باید وارد روابط متقابل معینی شوند. افراد جدا از یکدیگر نمی توانند درگیر شوند. همانطور که مارکس خاطر نشان کرد: «انسان ها برای تولید وارد یکرشته ارتباطات و روابط با یکدیگر می شوند و عمل آنان بر طبیعت تنها در چارچوب این ارتباطات و روابط اجتماعی انجام می پذیرد و تولید در این چارچوب صورت می گیرد.» (۴) این روابط که توسط مردم در فرآیند تولید برقرار می شوند، روابط تولیدی خوانده می شوند. در جامعه طبقاتی، این روابط در نهایت بازتاب روابط طبقاتی می باشند.

روابط تولیدی سه وجه دارد:

- ۱- شکل مالکیت بر ابزار تولید؛
- ۲- موقعیت افراد و روابط متقابل میان آنها در تولید؛
- ۳- شکل توزیع فرآورده های تولید.

شکل مالکیت ناظر بر این است که چه کسی مالک ابزار تولید (منجمله ابزار کار مانند ماشین آلات، کارخانه ها، و زمین و موضوعات کار مانند مواد خام) می باشد. شکل مالکیت بر ابزار تولید مهمترین وجه روابط تولید و شالوده روابط تولیدی است. شکل مالکیت بر ابزار تولید ماهیت روابط تولیدی را تعیین می کند. جامعه اولیه،

جامعه برده داری، جامعه فئودالی، جامعه سرمایه داری و جامعه سوسیالیستی برحسب اینکه اشکال و الگوهای مالکیت بر ابزار تولید در هر یک چگونه است دسته بندی شده اند. شکل مالکیت تعیین کننده نقش افراد و روابط متقابل میان آنها در تولید و بنابراین تعیین کننده شکل توزیع فرآورده های تولید است.

برای تولید نه تنها ضروری است که روابط میان انسان ها برقرار شود بلکه روابط میان انسان و طبیعت برقرار گردد. قدرت انسان در فتح طبیعت و دگرگون کردن آن، نیروهای مولده خوانده می شود. نیروهای مولده شامل مردم و مواد (یا وسایل تولید) است. در میان نیروهای مولده، ابزار تولید از همه مهمتر است. نوع ابزاری که برای تولید مورد استفاده قرار می گیرد نشاندهنده قدرت بشر در فتح طبیعت است. اما نمی توانیم ابزار تولید را به عنوان عامل تعیین کننده در نیروهای مولده به حساب آوریم. «مردم تعیین کننده اند و نه چیزها.» (۵) «در جهان گرانبهاترین چیز مردم اند.» (۶) این مردم هستند که ابزار را بکار می گیرند، می آفرینند، و می سازند. بنابراین بدون مردم نه ابزاری ساخته می شود و نه دانشی بدست می آید. بدون مردم، بهترین ابزار «اتوماتیک» هرگز بواقع «اتوماتیک» نیستند.

روابط تولیدی و نیروهای مولده دو وجه تولید اجتماعی را تشکیل می دهند. در کلیت تکامل تاریخی (تکامل تاریخی تولید اجتماعی - مترجم) بطور عموم نیروهای مولده نقش عمده و تعیین کننده را بازی می کنند. هرگونه تغییر و تحول در روابط تولیدی الزاما نتیجه سطح معینی از رشد نیروهای مولده است. روابط تولیدی باید منطبق بر (ضروریات تکامل) نیروهای مولده باشد. وقتی روابط تولیدی معینی مانع رشد نیروهای مولده می گردد، این روابط باید عوض شده و جای خود را به روابط تولیدی نو که با رشد نیروهای مولده سازگارتر است بدهد. باید گفت که شکل روابط تولیدی توسط اراده ذهنی انسان تعیین نشده، بلکه توسط سطح رشد نیروهای مولده معین می گردد. روابط تولیدی باید با رشد نیروهای مولده سازگار باشد. این يك قانون عینی و مستقل از اراده بشر است. ظهور، تکامل و انهدام روابط تولیدی معین همراه است با تکامل تدریجی تضادهای نیروهای مولده معین. بنابراین اقتصاد سیاسی مارکسیستی هنگام مطالعه روابط تولیدی به بررسی نیروهای مولده نیز می پردازد.

در کلیت تکامل تاریخی، نیروهای مولده نقش تعیین کننده و عمده را بازی می کنند اما این به معنای آن نیست که روابط تولیدی در تأثیر گذاری بر نیروهای مولده منفعل است. بهیچوجه چنین نیست. زمانی که روابط تولیدی با نیروهای مولده سازگار باشند، در رشد نیروهای مولده همچون محرك فعال عمل می کنند. زمانی که نیروهای تولیدی، با نیروهای مولده سازگار نباشند، سدی می گردند در مقابل رشد نیروهای مولده. در مقاطعی از تاریخ، بدون تغییر در روابط تولیدی، نیروهای مولده نمی توانند رشد کنند. در این مواقع، دگرگون کردن روابط تولیدی نقش تعیین کننده عمده را بازی می کند (* توضیح مترجم). زمانی که چین کهن تحت سلطه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات بود، طبقات زمیندار و کمپرادور ارتجاعی ترین و عقب افتاده ترین روابط تولیدی را در چین نمایندگی میکردند. رشد نیروهای مولده بشدت محدود و تضعیف شده بود. قبل از انقلاب ۱۹۴۹ چین دارای صنعت ماشین سازی یا اتومبیل و هواپیما نبود. بغیر از شمال غربی چین تولید سالانه فولاد تنها بالغ بر چند صد هزار تن می شد. حتی ضروریات روزمره نیز وارد می شد. پوشاک را پوشاک خارجی و چتر را چتر خارجی می نامیدند. حتی میخ از خارج وارد می شد. در آن شرایط سرنگون کردن حاکمیت امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات، تغییر دادن روابط تولیدی کمپرادور فئودال و برقراری روابط تولیدی سوسیالیستی نقش تعیین کننده عمده را در رشد نیروهای مولده بازی کرد.

رشد مهم در نیروهای مولده عموما پس از تغییر در روابط تولیدی رخ می دهد. این يك قانون جهانشمول می باشد. در جامعه سرمایه داری رشد مهم در نیروهای مولده پس از منهدم شدن روابط تولیدی فئودالی توسط انقلاب بورژوایی و رشد سریع روابط تولیدی سرمایه داری انجام پذیرفت. مثلا در انگلستان انقلاب صنعتی پس از انقلاب بورژوایی توانست صورت گیرد. یکی از موضوعات عمده در مبارزات طولانی بین مارکسیستها و رویزیونیستها همواره این بود که آیا باید به نیروهای مولده و روابط تولیدی بعنوان دو وجه يك وحدت دیالکتیکی نگریست یا اینکه نقطه نظر ارتجاعی رشد نیروهای مولده را اتخاذ نمود. لین پیائو در اتحاد با چن پوتا معتقد بود که وظیفه اصلی پس از کنگره نهم حزب در سال ۱۹۶۹ رشد تولید می باشد. این همان خط رویزیونیستی بود که توسط لیوشائوچی و چن پوتا وارد قطعنامه کنگره هشتم حزب گردید که می گفت، «تضاد عمده در جامعه چین تضاد میان نظام پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مولده اجتماعی عقب مانده است.» در چین، روابط تولیدی سوسیالیستی اساسا با رشد نیروهای مولده سازگار می باشند. این سازگاری افقهای کاملا نوینی را برای رشد نیروهای مولده می گشاید. اما این روابط تولیدی بهیچوجه بی نقص نمی باشند. در واقع این نقایص در تضاد با رشد نیروهای مولده قرار می گیرند. تجربه انقلاب سوسیالیستی به ما می آموزد که فقط سیستم سوسیالیستی برتر

می‌تواند رشد نیروهای مولده را تحرك بخشد. همواره دگرگون کردن آن بخشهایی از روابط تولیدی که با رشد نیروهای مولده در انطباق نیستند، رشد نیروهای مولده را تقویت کرده است. باید پرسید «تضاد میان نظام سوسیالیستی پیشرفته و نیروهای مولده اجتماعی عقب مانده» کجاست؟ قصد جنایتکارانه لیوشائوچی و لین پیائو و فریبکاران دیگر که این یاهو ها را می بافتند این بود که از «رشد نیروهای مولده» به مثابه سلاحی برای ممانعت از ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی استفاده کنند و با خط پایه ای حزب مقابله کنند.

روابط تولیدی باید با نیروهای مولده سازگار باشد. برای رشد نیروهای مولده ضروری است که روابط تولیدی کهن که با رشد آن سازگار نمی باشد از بین رفته و روابط تولیدی نوین که با رشد نیروهای مولده سازگار است، جای آن را بگیرد. اما پروسه انهدام روابط تولیدی کهن و ظهور روابط تولیدی نوین پروسه ای نرم و راحت نیست. تغییر روابط تولیدی کهن و استقرار و کامل کردن روابط تولیدی نوین، اغلب پس از مبارزات انقلابی به کف می آید. اما اگر می خواهید بدانید که روابط تولیدی کهن را چگونه باید تغییر داده و روابط تولیدی نوین را جایگزین آن نمود باید علاوه بر مطالعه و بررسی تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای مولده، رابطه میان روبنا و زیربنای اقتصادی را نیز باید مورد پژوهش قرار دهید.

روبنا ناظر بر حکومت ملی، ارتش، قانون و دیگر نهادهای سیاسی و اشکال ایدئولوژیک منطبق بر آنها مانند فلسفه، ادبیات و هنر است. زیربنای اقتصادی مشتمل است بر روابط تولیدی. «جمع این روابط تولیدی ساختار اقتصادی جامعه را می سازد. شالوده واقعی این است. بر روی این شالوده، روبنای قانونی و سیاسی جامعه شکل می گیرد و اشکال معینی از آگاهی اجتماعی بر آن منطبق میگردد.» (۷) این جمله مارکس بطور علمی رابطه بین روبنا و زیربنای اقتصادی را تشریح می کند.

در تضاد بین روبنا و زیربنای اقتصادی، این دومی است که عموماً نقش عمده و تعیین کننده را بازی می کند. یعنی، زیربنای اقتصادی، روبنا را تعیین می کند. با تغییر در زیربنای اقتصادی، «کلیه روبنای عظیم بطور کمابیش سریع تغییر می یابد.» (۸) یعنی اینکه وقتی زیربنای اقتصادی کهن از هم گسیخته می شود، روبنای ساخته شده بر روی این زیربنا نیز باید مضمحل شود. اما روبنا با همان شتاب زیربنا مضمحل نمی گردد، حتی اگر ماشین دولتی ارتجاعی تغییر کند و زیربنای اقتصادی کهن عوض شود، طبقات ارتجاعی با میل خود صحنه تاریخ را ترك نخواهند کرد. آنها بطور اجتناب ناپذیر با طبقات پیشرو در عرصه سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی درگیر مبارزه خواهند شد. انواع ایدئولوژیهای کهن که متعلق به طبقات سرنگون شده است تا مدت درازی بقاء خواهند یافت. روبنا توسط زیربنای اقتصادی تعیین می شود. بلافاصله پس از برقراری روبنای جدید، تاثیر عظیمی بر زیر بنای اقتصادی می گذارد. استالین خاطر نشان کرد: «(روبنا) ... فعالانه به شکلگیری و استحکام زیربنای خود یاری می رساند و به حداکثر به نظام نوین در نابود کردن زیربنای کهن و طبقات کهن یاری می رساند.» (۹) بدین شرح است که روبنا همیشه به زیربنای اقتصادی اش خدمت می کند. روبنای سوسیالیستی به زیربنای اقتصادی سوسیالیستی خود و روبنای سرمایه داری به زیربنای اقتصادی سرمایه داری خدمت می کند.

در جامعه سرمایه داری، با تشدید تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، بطور عاجل ضروری است که مالکیت عمومی سوسیالیستی جایگزین مالکیت خصوصی سرمایه داری شود. اما بورژوازی ماشین دولتی ارتجاعی را کنترل کرده و از آن برای حفاظت از زیربنای اقتصادی سرمایه داری بهره می جوید. اگر پرولتاریا ابتدا دولت سرمایه داری را در هم نشکند، نابود کردن نظام اقتصادی سرمایه داری امکان ناپذیر خواهد بود. رویزیونیستهای نو و کهنه ادعا می کنند که سرمایه داری می تواند بطور مسالمت آمیز به سوسیالیسم برسد. این دروغ محض است.

در جامعه سوسیالیستی روبنا و زیربنای اقتصادی اساساً با یکدیگر سازگارند. اما بدلیل وجود بورژوازی و اشکال ایدئولوژیک آن، وجود سبک کارهای بوروکراتیک معین در ارگانهای دولتی و وجود نقایص معین در بخشهایی از نظام دولتی، رشد بیشتر زیربنای اقتصادی سوسیالیستی و تحکیم و بهبود آن با مانع مواجه می شود. ما باید روبنای سوسیالیستی را هر چه بهتر بخدمت زیربنای اقتصاد سوسیالیستی درآوریم. ما باید ضرورت مبارزه در روبنا را هر چه عمیقتر دریابیم و انقلاب سوسیالیستی را در روبنا تا به انتها پیگیری نماییم.

اقتصاد سیاسی عملی ترین و فوری ترین منافع افشار و طبقات گوناگون را مورد مطالعه قرار می دهد. حادثترین و شدیدترین مسائل مبارزه طبقاتی را تشریح می کند. اقتصاد سیاسی مارکسیستی همچون فلسفه مارکسیستی آشکارا اعلام می کند که در خدمت سیاست پرولتری است. اقتصاد سیاسی علمی است که مشغله اش مبارزه طبقاتی است.

اقتصاد سیاسی اساس تئوریکي حزب در فرموله کردن خط پایه ای است

اقتصاد سیاسی مارکسیستی با ظهور پرولتاریای مدرن و نیروهای مولده پیشرفته، بخصوص صنعت مقیاس بزرگ، به ظهور رسید. مارکس در مبارزه طبقاتی زمان خود شرکت کرد. او با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک انقلابی به تحلیل از جامعه سرمایه داری پرداخت. او اسرار استثمار کارگران توسط سرمایه داران را آشکار کرد و بطور علمی تضادهای میان تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری را نشان داد. این تضادها در تخصم حاد میان پرولتاریا و بورژوازی متجلی می شدند. با رشد روزمره تضادهای جامعه سرمایه داری، شمار پرولتاریا، گورکنان سرمایه داری، هر چه فزونتر شد. «ناقوس مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری به صدا در می آید. خلع ید کنندگان خلع ید می شوند.» (۱۰) از اینجا نتیجه گیری انقلابی و علمی نشئت می گیرد که نظام سوسیالیستی بالاچار جایگزین نظام سرمایه داری، و دیکتاتوری پرولتاریا جایگزین دیکتاتوری بورژوازی خواهد شد. «مارکس اجتناب ناپذیری تغییر جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی را کاملاً از قانون اقتصادی رشد جامعه معاصر، نتیجه می گیرد.» (۱۱) بنابراین اقتصاد سیاسی مارکسیستی همراه با فلسفه مارکسیستی و سوسیالیسم علمی شالوده تئوریک است که حزب سیاسی پرولتاریا را قادر می سازد که سیاست پایه ای خود را فرموله کند. بر مبنای مارکسیسم و تحت شرایط سرمایه داری، رهبران انقلابی پرولتری این طبقه، خط پایه ای زیر را برای حزب پرولتاریا فرموله کردند: ضرورت استفاده از قهر انقلابی برای کسب قدرت سیاسی. آنها پرولتاریا را در مبارزه برای سرنوشتی کامل بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر و جایگزینی دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا و پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری و در نهایت رسیدن به کمونیسم، رهبری کردند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی در جامعه سوسیالیستی نیز شالوده تئوریک را برای حزب پرولتاریا فراهم می کند تا خط پایه ای خود را فرموله نماید. صدر مائو بطور نافذ تضادهای میان روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده و روابط میان روبنا و زیربنای اقتصادی را تحلیل کرد و ماهیت طولانی و پیچیده مبارزه میان دو طبقه و میان دو خط را در دوره سوسیالیسم، آشکار کرد. با اتکا بر این اساس تئوریک صدر مائو خط پایه ای حزب را برای تمام دوره سوسیالیسم فرموله کرد. این خط پایه ای بما می آموزد: «جامعه سوسیالیستی در برگیرنده يك دروه تاریخی نسبتاً طولانی است. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی موجود است. بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری مبارزه وجود دارد و خطر احیای سرمایه داری و خطر خراب کاری و تجاوز توسط امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم موجود است. این تضادها را فقط با اتکا به تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد پراتیک تحت هدایت آن، می توان حل کرد.» (۱۲) خط پایه ای حزب مردم چین را رهبری می کند و آنانرا قادر می سازد که در ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا پیگیر باشند، برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کنند، با احیا سرمایه داری مقابله کنند، در ساختمان سوسیالیسم مصمم باشند، و برای آرمان بزرگ تحقق کمونیسم در سراسر جهان مبارزه کنند.

صدر مائو خاطر نشان کرده است که: «به یک کلام چین یک کشور سوسیالیستی است. قبل از انقلاب کمابیش مانند یک کشور سرمایه داری بود. حتا اکنون نیز دارای نظام دستمزد هشت رتبه ای است، توزیع را بر حسب کار انجام می دهد، مبادله از طریق پول انجام می شود، و در این زمینه های تفاوت زیادی با جامعه کهن ندارد. آنچه متفاوت است آنست که نظام مالکیت عوض شده است.» (۱۳) صدر مائو همچنین گفته است: «کشور ما اکنون از سیستم کالائی استفاده می کند، نظام دستمزدها نابرابر است و غیره. تحت دیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهایی را فقط می توان محدود کرد. از این رو اگر کسانی مانند لین پیائو قدرت را کسب کنند برای آنها احیای نظام سرمایه داری کاملاً ساده خواهد بود. به این دلیل است که باید هرچه بیشتر به مطالعه آثار مارکسیستی - لنینیستی بپردازیم.» (۱۴) حق بورژوازی نهفته در نظام کالائی و انجام توزیع بر حسب کار (در جامعه سوسیالیستی) عوامل اقتصادی مهمی هستند که مایه تولید و بازتولید سرمایه داری و عناصر بورژوازی نوین می شوند. درك خصلت عمیق این مسئله مفاهیم مهمی در زمینه اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی، داراست. همه این مسائل مربوط به حیطه اقتصاد سیاسی می باشند. با مطالعه مقداری اقتصاد سیاسی می توانیم درکمان را از خط پایه ای حزب عمیقتر کرده و آگاهی خود را بالا ببریم تا بتوانیم این خط را هرچه بهتر بکار ببندیم.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی درست نقطه مقابل اقتصاد سیاسی بورژوائی و رویزیونیستی است. اقتصاد سیاسی مارکسیستی از درون به مصاف طلبیدن و نقد اقتصاد سیاسی بورژوائی و رویزیونیستی تکامل یافته است. مطالعه اقتصاد سیاسی مارکسیستی بهما کمک می کند که مارکسیسم را از رویزیونیسم، سوسیالیسم را از سرمایه داری، و دیکتاتوری پرولتاریا را از دیکتاتوری بورژوازی تمیز دهیم. همچنین به ما در تصحیح انحرافات و ارتقا آگاهی ایدئولوژیک کمک می کند.

بطور خلاصه، اگر می خواهیم ایدئولوژی ضد حزبی و ضد مارکسیستی را مغلوب کنیم؛ ادر می خواهیم در زمینه اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی پیگیر باشیم و خط پایه ای حزب را بطور کامل بکار بندیم؛ اگر می خواهیم در انقلاب کبیر سوسیالیستی و آرمان ساختمان سوسیالیسم به پیروزی های بیشتری دست یابیم، باید اقتصاد سیاسی را مطالعه کنیم.

برای اینکه اقتصاد سیاسی را خوب بیاموزیم باید تئوری و پراتیک را ترکیب کنیم

اقتصاد سیاسی بکاربستی است از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، و معتبر بودن آنها را نشان می دهد. در مطالعه اقتصاد سیاسی باید ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را بعنوان راهنما بکار گیریم. روش دیالکتیکی « هر شکل اجتماعی تاریخی تکامل یافته را در حرکت سیال در نظر می گیرد. بنابراین، نه فقط موجودیت فی الفور آن بلکه همچنین ماهیت گذرای آن را نیز مد نظر دارد؛ زیرا اجازه نمی دهد که چیزی بر آن تحمیل شود و در جوهر خود نقاد و انقلابی است. » (۱۵) این جهان بینی پرولتری درست نقطه مقابل ایده آلیسم و متافیزیک است. فقط با درک ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و استفاده از آن در مشاهده و تحلیل قوانین حرکت جامعه سرمایه داری و اقتصاد سرمایه داری می توانیم بفهمیم که چرا مرگ سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است. فقط با بکار بردن ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی در مشاهده و تحلیل قوانین حرکت جامعه سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی می توانیم به ماهیت طولانی و پیچیده مبارزه طبقاتی و مبارزه خطی در جامعه سوسیالیستی پی ببریم و فقط در این صورت است که می توانیم روند عمومی تکامل تاریخی از سوسیالیسم به کمونیسم را، که مستقل از اراده بشر است، درک کنیم. چنین درکی عزم ما را در مبارزه برای پیروزی نهایی آرمان کمونیسم محکمتر خواهد کرد، بطوری که با عزم جزم و بدون هراس از هرگونه مشکل و بدون ابا از هرگونه فداکاری، برای این آرمان برزیم.

در مطالعه اقتصاد سیاسی باید بر سبک آموزش انقلابی پافشاری کنیم. این سبک انقلابی عبارتست از ترکیب تئوری با پراتیک. صدر ما به ما می آموزد: « لازم است که تئوری مارکسیستی را بیاموزید. آنرا برای بکار بستن بیاموزید. » (۱۶) ترکیب تئوری و پراتیک مربوط به این است که آیا فرد دارای سبک انقلابی مطالعه کردن است یا خیر، آیا دارای روحیه حزبی است یا خیر. ما باید مطالعه اقتصاد سیاسی را با نقد رویزیونیسم، با نقد دروغ های ارتجاعی که توسط لیوشائوچی و لین پیائو و امثالهم اشاعه داده می شود ترکیب کنیم؛ باید مطالعه اقتصاد سیاسی را با سه جنبش انقلابی بزرگ یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمون های علمی ترکیب کنیم؛ باید مطالعه اقتصاد سیاسی را با دگرگون کردن جهان بینی خود ترکیب کنیم. صدر مائو خاطر نشان کرده است: « لنین گفت که "تولید کوچک دائما، هر روز و ساعت و بطور خودبخودی و در مقیاس بزرگ، سرمایه داری و بورژوازی را تولید باز تولید می کند." اینها در میان بخشی از طبقه کارگر و اعضای حزب نیز تولید می شوند. در میان صفوف پرولتاریا و پرسنل دولت و دیگر ارگانها کسانی هستند که به سبک زندگی بورژوائی روی آورده اند. » (۱۷) ما باید از اقتصاد سیاسی مارکسیستی آگاهانه برای مقابله با «سبک زندگی بورژوائی» استفاده کنیم و پیگیرانه علیه نیروهای سرمایه داری و بورژوازی مبارزه کنیم.

آیا آموختن اقتصاد سیاسی مارکسیستی مشکل است؟ بله. مارکس در مقدمه ای بر اولین چاپ کتاب کاپیتال (سرمایه) گفت: «هرچیزی در ابتدا مشکل است. همه علوم اینطورند.» اقتصاد سیاسی مارکسیستی هنگام تجزیه و تحلیل مشخص از پدیده های عینی از سطح به عمق نفوذ می کند، جوهر آن را کشف می کند و به تجرید علمی دست می زند. بهمین جهت در ابتدای کار اغلب با برخی واژه ها و مفاهیم برخورد می کنیم که فهمشان مشکل است. اما اقتصاد سیاسی مارکسیستی برای پرولتاریا نوشته شده است و در باره انقلاب پرولتری است. اگر آن را با جدیت مطالعه کنیم بتدریج به درک آن نائل خواهیم آمد. « هیچ چیز در جهان مشکل نیست بشرطی که آدم فکر و ذکر خود را بر روی آن متمرکز کند. " گذر کردن به قلمرو جدید مشکل نیست و احاطه یافتن بر آن امکان پذیر است بشرط آنکه آدم ذهن خود را بر روی آن متمرکز کند و آموزنده خوبی باشد. » (۱۸)

مارکس يك بار خاطرنشان كرد: «جاده دست يافتن به علم با فرش سرخ مزین نشده است و فقط کسانی می توانند به قله درخشان آن دست یابند که از خستگی شیب تند آن نهراسند.» (۱۹) رهبران انقلابی پرولتاریا سراسر زندگی خود را وقف تاسیس و تکامل تئوری مارکسیسم کردند. ما باید با پیروی از الگوی درخشان آنان و مطالعه دقیق آثار مارکس، لنین و صدر مائو تلاش کنیم که این سلاح تئوریک مارکسیستی را مطالعه کرده و بر آن احاطه یابیم. این امر برای انجام انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و برای دست یافتن به کمونیسم در سراسر جهان ضروری است.

*** توضیح مترجم:** منظور این است که در چنین مقاطعی، آنچه عمدتاً راه رشد نیروهای مولده را باز می کند، تغییر در روابط تولیدی است. نیروهای مولده و روابط تولیدی دارای یک وحدت دیالکتیکی یا وحدت اعداد هستند. در رابطه دیالکتیکی میان آنان، در یک چشم انداز تاریخی، این نیروهای مولده اند که نقش عمده را در تغییر و تحول روابط تولیدی بازی می کنند ولی برخی از مقاطع روابط تولیدی عمده می شود یعنی اینکه رشد نیروهای مولده وابسته به تغییر در روابط تولیدی می شود.

آثار مطالعاتی و مرجع

مارکس، پیشگفتار "مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی" - منتخب آثار مارکس و انگلس، جلد یک انگلس، آنتی دورینگ، قسمت ۲ فصل ۱
لنین، کارل مارکس - کلیات آثار جلد ۲۱
مائو، در باره تضاد، بخش ۴ - منتخب آثار جلد ۱
مائو، در باره حل صحیح تضادهای درون خلق، بخش ۱ - گزیده آثار

توضیحات

- ۱- نقل شده در مقاله "در باره اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی" نوشته چن چان چیاو - پکن ریویو شماره ۱۴، ۴ آوریل ۱۹۷۵؛ تجدید چاپ در کتاب "مائو پنجمی بود" از ریموند لوتا (انتشارات بنر - شیکاگو ۱۹۷۸) صفحه ۲۰۹
- ۲- فردریش انگلس، "کارل مارکس، مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی" - منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ۵۱۴ (چاپ انتشارات پروگرس جلد ۱ و ۲ سال ۱۹۶۹ و جلد ۳ سال ۱۹۷۰) - از این پس این منتخب آثار را به اختصار به صورت م ا م آ خواهیم نوشت.
- ۳- مائوتسه دون، "در باره پراتیک" - جلد ۱ از منتخب آثار مائو - چاپ انتشارات زبانهای خارجی پکن (جلد ۱ - ۲ - ۳ سال ۱۹۶۷ و جلد ۴ سال ۱۹۶۹ - از این پس این منتخب آثار را به اختصار م آ م خواهیم نوشت.
- ۴- کارل مارکس، "مزد، کار، سرمایه" - چاپ زبانهای خارجی پکن ۱۹۷۸، ص ۲۹
- ۵- مائو، "در باره جنگ طولانی" - م آ م ۲، ص ۱۴۳
- ۶- مائو، "ورشکستگی درک ایده آلیستی از تاریخ" - م آ م ۴، ص ۴۵۴
- ۷- مارکس، "مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی" - م آ م ۱، ص ۵۰۳
- ۸- همانجا ص ۵۰۴
- ۹- ژوزف استالین، "مارکسیسم و مسائل مربوط به زبان" - انتشارات زبانهای خارجی پکن ۱۹۷۲، ص ۵
- ۱۰- مارکس، "کاپیتال" جلد ۱ - نیویورک: انتشارات انترناسیونال ۱۹۶۷، ص ۷۱۵
- ۱۱- و. ای. لنین، "کارل مارکس" - در کلیات آثار جلد ۲۱، ص ۷۱ (انتشارات پروگرس ۱۹۷۴) - از این پس این کلیات آثار را به اختصار ک آ ل خواهیم نوشت.
- ۱۲- حزب کمونیست چین، "اساسنامه حزب کمونیست چین" در "اسناد دهمین کنگره حزب کمونیست چین"، ص ۶۲ (چاپ انتشارات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۳)
- ۱۳- نقل شده در مقاله "اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی" نوشته چن چان چیاو - همچنین در "مائو پنجمی بود" از ریموند لوتا، ص ۲۱۱.
- ۱۴- همانجا ص ۲۱۴.
- ۱۵- مارکس، "موخره ای بر چاپ دوم نسخه آلمانی کاپیتال"، جلد ۱ کاپیتال، ص ۲۹.

- ۱۶- مائو، "در باره اصلاح سبک کار حزبی" - م آ م ۳، ص ۳۸.
- ۱۷- نقل شده در "در باره اعمال همه جانبه..." نوشته چن چیانو. در "مائو پنجمی بود"، ص ۲۰۹.
- ۱۸- مائو، "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین"، م آ م ۱، ص ۱۹۰.
- ۱۹- مارکس، "مقدمه ای بر نسخه فرانسوی کاپیتال" - جلد ۱ کاپیتال، ص ۳۰.

فصل ۲

جامعه سوسیالیستی مقدمه عصری نوین در تاریخ بشر است

جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا

مارکس و انگلس آموزگاران انقلاب جهانی پرولتری، در اواسط قرن ۱۹ پیدایش، تکامل و سقوط روابط تولیدی سرمایه داری را تحلیل کردند و به این نتیجه علمی رسیدند که پرولتاریا مسلما بورژوازی و همه طبقات استثمارگر را سرنگون کرده، دیکتاتوری پرولتری بدون شك بجای دیکتاتوری بورژوایی نشسته، سوسیالیسم یقینا جای سرمایه داری را گرفته و سرانجام کمونیسم بی چون و چرا متحقق خواهد شد. آنها پرولتاریای جهان را به اتحاد با توده های وسیع زحمتکش و برداشتن سلاح جهت مبارزه ای بی باکانه برای نابودی ماشین دولتی بورژوایی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق سوسیالیسم و کمونیسم فرا خواندند. طی صد و چند سال گذشته، پرولتاریای جهانی بی هراس از قربانی، به پیشروی تزلزل ناپذیر خویش تحت رهبری درخشان مارکسیسم ادامه داده است. پرولتاریای بین المللی آرمان علمی سوسیالیستی را بواقعیت بدل کرده و این امر در بخش گسترده ای از جهان پرتوافکن شده است. «نظام سوسیالیستی یقینا جای نظام سرمایه داری را خواهد گرفت. این يك قانون علمی و مستقل از اراده بشر است.» (۱) جامعه سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتری از طریق انقلاب قهرآمیز برقرار شده و نفی بنیادین نظام استثمارگرانه سرمایه داری و همه نظامهای استثمارگری است. این جامعه مقدمه عصری نوین در تاریخ بشر است.

انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا

پیش شرطهای ظهور روابط تولیدی سوسیالیستی هستند

روابط تولیدی سوسیالیستی نمیتواند

در بطن جامعه سرمایه داری بظهور رسد

در تاریخ بشر نیروئی که گذر از يك شكل جامعه به شكل دیگر را بجلو می راند، تضاد اساسی جامعه، یعنی تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای مولده، و تضاد بین روبنا و زیربنای اقتصادی است. مارکس خاطرنشان کرد: «نیروهای مولده مادی جامعه در مرحله معینی از تکاملشان با روابط تولیدی موجود در تضاد قرار می گیرند. یا با روابط مالکیت که تا پیش از این در چارچوب آن حرکت می کردند - و هرآنچه تبارز قانونی این روابط است - در در تقابل قرار می گیرند. این روابط تولیدی که زمانی قالبی برای تکامل نیروهای مولده بودند به سدی در برابرش تبدیل می شوند. آنگاه عصری از انقلاب اجتماعی آغاز می شود. با تغییر شالوده اقتصادی، کل روبنای عظیم کمابیش با سرعت تغییر می کند.... روابط تولیدی جدید و عالیترهیچگاه قبل از آنکه شرایط مادی برای بوجود آمدنش در بطن جامعه کهن بحد کافی رشد نیافته، بظهور نمی رسد.» (۲) شرایط مادی برای روابط تولیدی سوسیالیستی بی وقفه تحت شرایط سرمایه داری تکوین می یابند. این شرایط مادی عبارتند از اجتماعی شدن تولید و بوجود آمدن پرولتاریا که بعنوان گورکن سرمایه داری عمل می کند. زمانی که سرمایه داری به امپریالیسم تکامل یافت، ناقوس مرگ سرمایه داری بصدا درآمد و عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتری فرا رسید.

در تاریخ بشر، برده داری و فئودالیسم و سرمایه داری، همگی نظامات استثمارگرانه ای هستند که برپایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوارند. جایگزینی هر یک از این سه نظام اجتماعی و اقتصادی با دیگری، همواره به این شکل بود که یک نظام جدید مالکیت خصوصی بجای نظام قدیم مالکیت خصوصی نشسته است. تحت چنین شرایطی، روابط تولیدی نوین میتواند تدریجا در جامعه کهن سر بلند کرده و توسعه یابد. مثلا، روابط تولیدی سرمایه داری به تدریج در مرحله پایانی جامعه فئودالی سر بلند کرد. اما حتی تحت این شرایط، برای آنکه یک نظام جدید مالکیت خصوصی به اساس و شالوده مسلط اقتصادی در جامعه تبدیل شود، باید بر طبقه نواخته استثمارگر که نماینده نظام جدید مالکیت خصوصی است اتکا کرده، انقلاب برآورد، قدرت سیاسی را کسب کند و در مبارزه طبقاتی مرگ و زندگی درگیر شود. این قانونی است که در طول تاریخ صحتش باثبات رسیده است. روابط تولیدی سوسیالیستی، روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت عمومی (مالکیت همگانی) است. امکان ظهور این روابط تولیدی در بطن جامعه سرمایه داری وجود ندارد. نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی بنیادا با نظام مالکیت سرمایه دارانه که در آن ابزار تولید مایملک خصوصی است در تقابل قرار دارد. برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید، مصادره ابزار تولید از دست بورژوازی را طلب می کند. اینکار را نمی توان در جامعه سرمایه داری و تحت دیکتاتوری بورژوازی عملی کرد. علت وجودی ماشین دولتی بورژوازی و کل روبنایش حفاظت از نظام مالکیت خصوصی سرمایه داریست. بورژوازی هیچگاه اجازه شکل گیری روابط تولیدی سوسیالیستی در بطن جامعه سرمایه داری را نمی دهد. بحثهای بی پایه رویونیستهای قدیم و جدید مبنی بر اینکه سرمایه داری می تواند بطور مسالمت آمیز به سوسیالیسم تکامل یابد کاملا خلاف واقعیت است. این تئوریهها به حفظ نظام سرمایه داری و جلوگیری از خیزش و قیام پرولتاریا خدمت می کند. با توسعه سرمایه داری، راه تحول کامل و انقلابی جامعه بدین ترتیب مشخص گشته است: «پرولتاریا قدرت دولتی را کسب کرده و در اولین گام ابزار تولید را به مایملک دولت تبدیل می کند.» (۳)

موضوع اساسی انقلاب، قدرت سیاسی است. صدر مائو خاطرنشان کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» (۴) پرولتاریا فقط از طریق سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتری از طریق قهر انقلابی میتواند اقتصاد سرمایه داری را بنحوی سوسیالیستی ملی کند و در اقتصاد منفرد تحول سوسیالیستی بوجود آورد و روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت همگانی سوسیالیستی را تکامل دهد. بنابراین پیش شرط پیدایش روابط تولیدی سوسیالیستی انجام انقلاب پرولتری و برقراری دیکتاتوری پرولتری است. کمون پاریس که در سال ۱۷۸۱ بوقوع پیوست، نخستین تلاش تاریخی عظیم پرولتاریا برای سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق قهر انقلابی بود. هر چند کمون پاریس شکست خورد اما اصول کمون به حیات خود ادامه داد. تجربه کمون پاریس نشان داد که پرولتاریا باید ماشین دولتی بورژوازی را نابود کند. بعبارت دیگر، نشان داد که، «طبقه کارگر نمی تواند بسادگی بر ماشین دولتی حاضر و آماده ای سوار شود و آن را در جهت تحقق اهدافش بکار گیرد.» (۵)

لنین تئوری مارکسیستی انقلاب قهرآمیز را بطرز درخشانی بکار بست و انقلاب اکتبر را رهبری کرد. تجربه انقلاب اکتبر نشان داد که در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری، اگر در کشوری پرولتاریا موجود باشد (بهر اندازه)، اگر توده های تحت ستم وجود داشته باشند، اگر یک حزب نسبتا پخته پرولتری باشد که قادر است یک خط مارکسیستی را با پراتیک انقلابی در آن کشور ترکیب کند و نیز قادر است بطور صحیح پرولتاریا، تهیدستان و دهقانان رنجیده را از طریق متحد کردن حداکثر ممکن نیروها برای انجام یک مبارزه پیگیرانه علیه دشمن طبقاتی رهبری کند، می توان حاکمیت بورژوازی را از طریق انقلاب مسلحانه، حتی در عقب افتاده ترین کشور سرمایه داری، سرنگون کرد و سپس یک دولت سوسیالیستی را تحت دیکتاتوری پرولتری برقرار نمود. توپهای انقلاب اکتبر مارکسیسم - لنینیسم را برای مردم چین به ارمغان آورد. صدر مائو کبیر، از طریق ترکیب حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم با اوضاع انقلابی چین یک خط عمومی را برای انقلاب دمکراتیک نوین چین فرموله کرد. این خط عمومی چنین بود: «انقلاب علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات توسط توده های وسیع خلق تحت رهبری پرولتاریا به پیش برده خواهد شد.» (۶) تحت هدایت این خط انقلابی، راه استقرار مناطق پایگاهی در روستا و نواحی روستایی و محاصره و سرانجام فتح مناطق شهری در پیش گرفته شد. خلق چین بدنبال یک دوره طولانی جنگ انقلابی، حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات را سرنگون کرد و ماشین کهنه دولتی را نابود نمود، جمهوری خلق چین را تحت دیکتاتوری دمکراتیک خلق که یک شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریاست برقرار نمود. تولد جمهوری خلق چین بعد از انقلاب اکتبر چین، یک واقعه عظیم در تاریخ جهان بود.

تجربه انقلاب چین نشان داد که در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری، اگر پرولتاریا در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بطور جدی حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط انقلابی موجود در این کشورها در هم آمیزد، با استحکام رهبری انقلاب دمکراتیک را در دست گیرد و در این انقلاب خلق را بسوی پیروزی رهنمون شود، ورود به مرحله انقلاب سوسیالیستی بلافاصله بعد از انجام وظایف ضدامپریالیستی و ضدفئودالی کاملاً امکانپذیر است.

موفقیت انقلاب اکتبر و انقلاب سوسیالیستی در چین برای تئوری مارکسیستی انقلاب مسلحانه پیروزی های بزرگی محسوب می شود. رویزیونیستهای کهنه و جدید مداوماً به حملات موزیانه خود علیه انقلاب مسلحانه ادامه می دهند. آنها راه فریبکارانه گذار مسالمت آمیز را تبلیغ می کنند. این راه هیچ نیست مگر نسخه رنگ و لعاب زده نظریه "سعه صدر" که کنفسیوس این فیلسوف و سخنگوی طبقه برده دار در چین موعظه می کرد. سعه صدر کنفسیوسی بهیچوجه سعه صدر نبوده و بورژوازی همواره از قوای ارتجاعی برای سرکوب پرولتاریا استفاده کرده است. طبقه استثمارگر همیشه دروغ "طریقه وفاداری و اعتماد" را موعظه می کند تا با رواج این عوامفریبی اراده مبارزاتی زحمتکشان را از بین ببرد. لین پیانو که در واقع شاگرد خلف کنفسیوس در عصر حاضر است حتی به سلاحهای گردو خاک گرفته ای چون این که "خوبی رمز نیکبختی است و استفاده از زور راه نابودی است" متوسل شد. او مذبحخانه کوشید آزادی پرولتاریا را محدود کرده و با استفاده طبقه انقلابی از قهر انقلابی برای سرنگون کردن مرتجعین، ضدیت ورزد. صدر مائو در مورد راه فریبکارانه "گذار مسالمت آمیز" و مخالفت مداوم رویزیونیستهای داخلی و خارجی با قهر انقلابی چنین خاطرنشان کرد: «کسب قدرت توسط قوای مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیست - لنینیستی انقلاب جهانشمول بوده و برای چین و همه کشورهای دیگر صدق می کند.» (۷) این يك قانون عام انقلاب پرولتری است.

نکته اصلی تئوری "نیروهای مولده" ضدیت با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری است

اساسی ترین خیانت رویزیونیستهای جدید و قدیم به مارکسیسم، ضدیت آنان با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری است. پرچم پاره پاره ای که اغلب در ضدیت با انقلاب و دیکتاتوری پرولتری بلند می کنند عبارت است از تئوری ارتجاعی "رشد نیروهای مولده" (یا تئوری "اول باید باروری تولید را رشد داد"). رویزیونیستهای برنشتینی و کائوتسکی در انترناسیونال دوم سخت کوشیدند این نظریه را اشاعه دهند که آن کشورهای سرمایه داری که دارای اقتصادهای صنعتی بسیار پیشرفته اند می توانند از طریق رشد نیروهای مولده "به تدریج" بسوی سوسیالیسم تکامل یابند. از این رو، به گفته اینان، در این کشورها دست زدن به يك انقلاب قهر آمیز ضروری نیست. نتیجتاً در کشورهای سرمایه داری که صنایع عقب مانده دارند و در کشورهای مستعمره و کشورهای وابسته لازم است که در حلقه اول "نیروهای مولده رشد داده شود". چرا که به زعم ایشان بدون داشتن نیروهای مولده بسیار پیشرفته پرولتاریا نمیتواند دست به انقلاب بزند. این نسخه ابتدائی "تئوری نیروهای مولده" در جنبش کمونیستی بین المللی بود. این تئوری غلط، تحول اجتماعی را موضوعی که صرفاً مربوط به رشد نیروهای مولده است، قلمداد میکرد. این تئوری تأثیر روابط تولیدی بر رشد نیروهای مولده، و تأثیر روبنا بر زیر بنای اقتصادی را کاملاً نادیده می گرفت. این تئوری درست نقطه مقابل این اصل ماتریالیسم تاریخی است که در جامعه طبقاتی، تغییر و دگرگونی اجتماعی فقط از طریق مبارزه طبقاتی حاد امکان پذیر می شود.

بنیانگذاران مارکسیسم ضربه قاطعانه ای بر تئوری نیروهای مولده رویزیونیستها وارد آوردند. انگلس خاطرنشان کرد: «برحسب مفهوم ماتریالیستی تاریخ، عنصر تعیین کننده تاریخ در نهایت، تولید و بازتولید زندگی واقعی است. نه من و نه مارکس هیچگاه چیزی فراتر از این مطرح نکردیم. لیکن اگر فردی پیدا شود که این حرف ما را چرخانده و چنین جلوه دهد که عنصر اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است آن وقت اظهاریه ما را به جمله ای بی معنا، مجرد و بیروح تبدیل کرده است.» (۸)

در جریان انقلاب پرولتری روسیه، افرادی نظیر تروتسکی و بوخارین در اقدامی بی فایده برای مقابله با پیشروی پیروزمندانه پرولتاریای روسیه علیه نظام سرمایه داری، بار دیگر به تئوری نیروهای مولده چنگ انداختند. آنها اصرار کردند که روسیه از لحاظ اقتصادی عقب مانده بوده و شایسته برقراری يك نظام

سوسیالیستی نیست. این قبیل حرفهای بی معنا مورد انتقاد همه جانبه لنین قرار گرفت. لنین پرسید: «چرا ما نتوانیم اول پیشرفتهای آن سطح معین فرهنگی را ابتدا بطریقی انقلابی فراهم کنیم و سپس با کمک حکومت کارگران و دهقانان و نظام شورایی از کشورهای دیگر جلو بزنیم؟» (۹)

در جریان انقلاب چین، افرادی مانند چن دوسیو که رهبران خط رویزیونیستی بودند، تئوری نیروهای مولده را از رویزیونیستهای انترناسیونال دوم و تروتسکیستها به عاریت گرفتند. آنها می گفتند اقتصاد چین عقب افتاده است و پرولتاریا فقط بعد از آن که سرمایه داری توسعه بسیار یافت میتواند قدرت سیاسی را کسب کند. این تئوری نیاز عاجل چین به یک انقلاب را نفی می کرد و نتیجه اش این می شد که چین در موقعیت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی باقی بماند. صدر مائو در جواب گفت: «بدلیل فقدان اصلاحات سیاسی همه نیروهای مولده در حال تخریب می باشند و این مسئله هم در کشاورزی بچشم می خورد و هم در صنعت.» (۱۰) صدر مائو با اشاره به خصلت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جامعه کهن چین خاطرنشان کرد که انقلاب چین باید دو گام را طی کند. گام اول، انقلاب دمکراتیک نوین است، گام دوم انقلاب سوسیالیستی است. این دو پروسه انقلابی از هم متمایز هستند هرچند با هم ارتباط متقابل دارند. انقلاب دمکراتیک تدارک ضروری انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی گرایش ناگزیر انقلاب دمکراتیک است. این بحث توطئه افرادی نظیر چن دوسیو را که تلاشی ناموفق برای فرونشاندن توفان انقلاب خلق چین بعمل می آوردند و برای اینکار تئوری ارتجاعی نیروهای مولده را علم کرده بودند، بطور کامل و همه جانبه نابود کرد.

صدر مائو گفت: «بله، این درست است که نیروهای مولده، پراتیک، و زیربنای اقتصادی عموماً نقش عمده و تعیین کننده بازی می کنند. هر کس این را نفی کند ماتریالیست نیست. اما این را هم باید قبول کرد که در شرایط معین، جوانی نظیر روابط تولیدی، تئوری و روبنا نقش عمده و تعیین کننده از خود نشان میدهند.» (۱۱) (* توضیح مترجم) نیروهای مولده و روابط تولیدی همانند زیربنای اقتصادی و روبنا، دو وجه يك وحدت دیالکتیکی هستند. تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نشان میدهد که خط تمایز بین مارکسیسم و رویزیونیسم در مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی، در پیروی از این دیدگاه مارکسیستی یا پیروی از تئوری ارتجاعی "نیروهای مولده" نهفته بوده است.

جامعه سوسیالیستی يك دوران نسبتاً طولانی تاریخی است

جامعه سوسیالیستی، دوران مبارزه بین سرمایه داری در حال سقوط و کمونیسم در حال صعود است

جامعه سوسیالیستی که از طریق انقلاب پرولتاری برقرار میشود، چگونه جامعه ای است؟ صفات مشخصه اساسی آن چیست؟ مارکس خاطرنشان کرد: «بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره ای از تغییر انقلابی یکی بدیگری وجود دارد. در همین ارتباط يك دوران گذار سیاسی هم موجود است که در آن دوره گذار دولت نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.» (۱۲) دورانی که مارکس بعنوان يك دوران تغییر انقلابی از یکی بدیگری و يك دوران گذار سیاسی یاد می کند، دوران تاریخی سوسیالیسم است. جامعه در این دوران، جامعه سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریاست.

در جامعه سوسیالیستی نظام مالکیت همگانی ابزار تولید بجای نظام مالکیت خصوصی می نشیند. مردم کارکن حیات اقتصاد سوسیالیستی را کنترل کرده و به سروران جامعه تبدیل می شوند. آموزش ایدئولوژیکی مارکسیستی تدریجاً میلیونها نفر مردم زحمتکش را از شر تأثیرات جامعه کهن رها می کند تا بتوانند در طول جاده سوسیالیستی و کمونیستی پیشروی کنند. از این رو جامعه سوسیالیستی پیشاپیش دارای عناصری از جامعه کمونیستی است. اما جامعه سوسیالیستی صرفاً يك مرحله ابتدائی از جامعه کمونیستی است و نه يك جامعه کمونیستی کامل. چگونه که مارکس گفت: «ما در اینجا با يك جامعه کمونیستی مواجهیم که بر پایه های خودش ساخته نشده بلکه بالعکس از جامعه سرمایه داری سر برون آورده است. از اینرو در همه وجوه خود یعنی در وجوه اقتصادی، اخلاقی و فکری هنوز آثار تولد از بطن جامعه کهن را با خود حمل می کند.» (۱۳) صدر مائو هنگام صحبت در مورد نظام سوسیالیستی گفت: «به يك کلام، چین يك کشور سوسیالیستی است. قبل از رهایی، چین کمابیش مانند يك کشور سرمایه داری بود. حتی اکنون هم نظام دستمزدی هشت درجه برقرار است و توزیع برحسب کار و تبادل بواسطه پول انجام میشود و تمامی این امور تفاوت زیادی با جامعه قبلی ندارد.

آنچه متفاوت است نظام مالکیت است که تغییر یافته است.» صدر مائو متذکر شد که: «کشور ما در حال حاضر از يك سیستم کالائی استفاده می کند. نظام مزد نابرابر است و نظام مزد هشت درجه ای بکار میرود و غیره. تحت دیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهایی را صرفاً می توان محدود کرد.»

تحلیل علمی از جامعه سوسیالیستی که توسط آموزگاران انقلابی انجام شده است بما نشان میدهد که جامعه سوسیالیستی، در عرصه های مختلف، سنتهای سرمایه داری و علائم تولد از بطن آنرا هنوز با خود حمل می کند. بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر سرنگون شده اند، اما این طبقات و نفوذ آنان بر اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی تا مدتهای مدیدی باقی خواهد ماند. تفاوت بین کارگر و دهقان، شهر و روستا، کار بدی و فکری که بازمانده های جامعه کهن می باشند، تا مدتهای مدیدی باقی خواهند ماند. حق بورژوازی نیز بهمچنین. کوتاه سخن، خاکی که سرمایه داری و عوامل بورژوازی نوین را تولید و بازتولید می کند تا مدتهای مدیدی باقی خواهد ماند. بنابر این سراسر دوره سوسیالیسم، «باید دوره ای مملو از مبارزه بین سرمایه داری مختصر و کمونیسم در حال تولد باشد.» (۱۴)

ماهیت و صفات مشخصه جامعه سوسیالیستی تعیین می کند که جامعه ای گذرا با دوران گذار کوتاه مدت نخواهد بود. جامعه سوسیالیستی يك دوران تاریخی نسبتاً طولانی را در بر می گیرد.

قبل از انقلاب سوسیالیستی، انقلاباتی که فئودالیسم را جایگزین برده داری و سرمایه داری را جایگزین فئودالیسم کردند صرفاً معرف نشستن يك نظام استثمارگرانه جدید بجای نظام استثمارگرانه قدیم بود. اما انقلاب سوسیالیستی پرولتری بنیاداً متفاوت است. این انقلاب باید بطور کامل و همه جانبه همه نظامات استثمارگرانه موجود بین مردم را از میان ببرد. این انقلاب باید همه تمایزات طبقاتی را بطور عموم، تمامی روابط تولیدی را که مبنای آن تمایزات طبقاتی می باشند، کلیه روابط اجتماعی را که منطبق بر آن روابط تولیدی هستند، محو کند و تمام افکار برخاسته از آن روابط اجتماعی را انقلابی کند. بدین طریق است که انقلاب سوسیالیستی می تواند ادامه موجودیت بورژوازی یا ظهور يك بورژوازی نواخته را ناممکن کند. به این ترتیب این انقلاب، غنی تر، وسیع تر و پیچیده تر از هر انقلاب دیگر در تاریخ است. هدف کمونیسم فقط از طریق مبارزه طولانی و گام به گام ایجاد شرایط مساعد برای آن، میتواند سرانجام تحقق یابد.

جامعه سوسیالیستی برای اینکه بتواند طبقات را از بین ببرد باید از کلیه تأثیرات و سنن ناشی از مالکیت خصوصی و جامعه کهن یک گسست کامل و عمیق کند. دو هزار سال پیش، کنفوسیوس مدافع سرسخت برده داری در چین بود. طبقات استثمارگر، در مقاطع مختلف تاریخ، از میراث کنفوسیوس برای تحکیم حاکمیت ارتجاعی شان استفاده کرده اند. امروز نیز بورژوازی و رویزونیستها برای احیا سرمایه داری از اندیشه ارتجاعی کنفوسیوس بعنوان يك سلاح ایدئولوژیک استفاده می کنند. حل این مسئله که بالاخره در حیطه ایدئولوژی سیاسی سوسیالیسم پیروز خواهد شد یا سرمایه داری، یک وظیفه طولانی و پیچیده است. صدر مائو خاطرنشان کرد: «در جبهه های سیاسی و ایدئولوژیک نیز باید يك انقلاب عمیق سوسیالیستی به پیش برده شود. برای اینکه معین شود در مبارزه بین سوسیالیسم و سرمایه داری کدام بر دیگری پیروز خواهد شد، یک دوران بسیار طولانی مورد نیاز است. چند دهه کافی نیست؛ کسب پیروزی مستلزم گذشت يك تا چند قرن است. (۱۵)

«پیروزی نهایی يك کشور سوسیالیستی نه تنها نیازمند تلاشهای پرولتاریا و توده های وسیع مردم کشور است، بلکه همچنین منوط به پیروزی انقلاب جهانی و محو نظام استثمار انسان از انسان در پهنه گیتی و رهائی کل بشریت است.» (۱۶) ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بسر می بریم. پیروزی نهائی انقلاب سوسیالیستی تنها پس از يك رشته مبارزات طبقاتی سخت، پیچیده و طولانی در جهان، امکانپذیر خواهد بود.

درک درست از ماهیت و خصایل جامعه سوسیالیستی، درک درست از دوره تاریخی نسبتاً طولانی جامعه سوسیالیستی و ترسیم خط تمایز میان سوسیالیسم علمی و انواع سوسیالیسم دروغین اهمیت حیاتی برای پیروزی پرولتاریای همه کشورها در انجام انقلاب سوسیالیستی و پس از پیروزی انقلاب در دست زدن به مبارزه برای ممانعت از احیای سرمایه داری، دارد. پیروزی سوسیالیسم در نقاط بزرگی از جهان دشمنان سوسیالیسم را مجبور خواهد کرد که نقاب سوسیالیسم بر چهره بکشند. آنان برای فریب جهانیان و کسب اعتبار برای خود پرچمهای سوسیالیستی رنگارنگی را به اهتزاز در خواهند آورد. در دوره معاصر می بینیم که برژنف آش "سوسیالیسم توسعه یافته" را پخته است و لین پیائو ندای "سوسیالیسم واقعی" را سر داده است و غیره. افرادی مانند برژنف بیهوده سعی می کنند چهره خود را پشت نقاب "سوسیالیسم توسعه یافته" پنهان کنند تا استثمار و ستم مردم زحمتکش کشور خود را تشدید کرده و سرمایه داری را احیا کنند. در خارج از مرزهایشان مذبحخانه برای کسب سلطه جهانی دست به تجاوز و تهاجم می زنند. این باصطلاح "سوسیالیسم توسعه یافته" شکل جدیدی از سرمایه داری انحصاری دولتی، یعنی سوسیال امپریالیسم است. تر "سوسیالیسم واقعی" که توسط افرادی

مانند لین پیائو تبلیغ می شد نیز نقابی بیش نبود. برنامه ارتجاعی او همان برنامه کنفسیوس بود: "قناعت کنید و منابع را احیا کنید". او فریاد بر می آورد که "این از همه چیز مهمتر است." قصد او خرابکاری در نظام سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و احیاء سرمایه داری بود. در حقیقت "سوسیالیسم واقعی" او هیچ نبود مگر سرمایه داری واقعی. این دارودسته مرتجعین سعی می کردند راست و دروغ را با یکدیگر بیامیزند تا مردم را گیج و فلج کنند. اما سوسیالیسم علمی مارکسیستی را نمی توان جعل کرد. وقتی این سوسیالیسم های رنگارنگ را با ماهیت و وجه مشخصه های جامعه سوسیالیستی که توسط مارکسیسم تشریح شده است مقایسه کنیم، دروغین بودن آنها بسادگی آشکار می شود.

تئوری تضادهای پایه ایجامعه سوسیالیستی مبنای تئوریک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است

بعد از برقراری دیکتاتوری پرولتری در چین، صدر مائو یک خط عمومی را برای حزب در دوران گذار تدوین کرد: « دولت باید گام به گام و طی دوره ای نسبتاً طولانی، صنعتی کردن سوسیالیستی چین و ایجاد تحول سوسیالیستی در کشاورزی، صنایع دستی و صنعت و تجارت سرمایه داری را عملی کند. » (۱۷) بر پایه این خط عمومی، در سال ۱۹۵۶ چین تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید را بطور اساسی به انجام رساند. آیا این بدان معنا بود که بعد از انجام تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید، جامعه سوسیالیستی دیگر یک روند تاریخی مملو از حرکت و تضاد نیست؟ تضادهای پایه ایجامعه سوسیالیستی چیست؟ آیا این تضادها عمدتاً در تضاد و مبارزه پرولتاریا و بورژوازی تجلی می یابند؟ تفاوت های اساسی بین مارکسیسم و رویزیونیسم مدرن دقیقاً در پاسخگویی به این سوالات نهفته است.

دارودسته مرتد رویزیونیست شوروی منکر آن است که از ابتدا تا انتهای جامعه سوسیالیستی تضاد موجود است. دارودسته رویزیونیست بالکل منکر میشود که این تضادها عمدتاً در مبارزه پرولتاریا و بورژوازی تجلی می یابند. اینها کاملاً منکر آن میشوند که وحدت و مبارزه اضداد تکامل جامعه سوسیالیستی را به پیش میراند. دارودسته رویزیونیست شوروی با انکار همه اینها، در پی اجرای بزرگترین جنایت خود یعنی احیای کامل سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری فاشیستی در شوروی است. لیو شائوچی، لین پیائو و شرکاء پا جای پای رویزیونیستهای شوروی گذاشتند. بعد از آنکه در چین پیروزی بزرگ در زمینه تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید حاصل شد، آنها این بحث بی معنا را به هم بافتند که، « بین نظام پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مولده اجتماعی عقب مانده تضاد است. » آنها مذبوحانه کوشیدند از این تضاد ناموجود برای نفی تضاد موجود بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، بین روبنا و زیر بنای اقتصادی استفاده کنند. آنها برای پوشاندن توطئه احیاء سرمایه داری در چین، منکر آن شدند که تضاد عمده جامعه چین بین طبقه کارگر و بورژوازی است.

صدر مائو در مقابله با این جریان متخاصم رویزیونیستی، تئوری بزرگ تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی را تدوین کرده است. او این تئوری را بر پایه اصول اساسی مارکسیسم و تجربه انباشت شده در جنبش بین المللی کمونیستی تدوین کرده است. صدر مائو خاطر نشان کرد که قانون جهانشمول "وحدت و مبارزه اضداد" بهمان نسبت که در طبیعت، جامعه بشری و تفکر انسان عمل میکند در جامعه سوسیالیستی نیز عمل می کند. « تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی کماکان بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، و بین روبنا و زیربنای اقتصادی است. » (۱۸) تئوری صدر مائو درباره تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی معرف ادامه مارکسیسم - لنینیسم، دفاع از آن و تکامل هر چه بیشتر آن می باشد. این تئوری ضربه ای مرگبار بر رویزیونیسم مدرن وارد آورده و سلاخی قدرتمند در دست پرولتاریا و توده های وسیع مردم زحمتکش است.

روابط تولیدی سوسیالیستی با تکامل نیروهای مولده خوانائی دارد. این روابط به نیروهای مولده اجازه رشد سریع می دهد؛ چنان سرعتی که در جامعه کهن ناممکن بود. نظام دولتی و قانون تحت دیکتاتوری پرولتری، و سایر عناصر روبنائی نظیر ایدئولوژی سوسیالیستی که تحت هدایت مارکسیسم قرار دارند نیز با زیر بنای اقتصاد سوسیالیستی، مشخصاً با روابط تولیدی سوسیالیستی، خوانائی دارند. این جنبه اساسی است. اما یک جنبه دیگر هم وجود دارد. نه فقط بین روابط تولیدی و نیروهای مولده و بین روبنا و زیر بنای اقتصادی انطباق وجود دارد بلکه تضاد هم موجود است. همخوانی و تضاد وجوه گوناگون تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی است که این جامعه را به پیش می راند.

برای درک صحیح از تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولده در سوسیالیسم، ضروری است از روابط تولیدی در جامعه سوسیالیستی تحلیل مشخص کنیم.

در جامعه سوسیالیستی تا مدت زمان معینی روابط تولیدی غیر سوسیالیستی نیز وجود خواهد داشت. مثلاً در زمینه نظام مالکیت، موسسات مشترک دولتی - خصوصی چین در ماهیت خود اساساً سوسیالیستی بودند. اما سرمایه دار کماکان می توانست سودی را با نرخ ثابت حاصل کند. بعبارت دیگر استثمار و بقایای مالکیت خصوصی سرمایه داری همچنان وجود داشت. بعد از الغای سود ثابت، کماکان بقایای اقتصاد شخصی برای یک دوره نسبتاً طولانی در نواحی شهری و روستائی موجود بود. در زمینه روابط متقابل درون خلق اختلاف بین طبقاتی که روابط تولیدی سرمایه داری را نمایندگی می کردند با مردم کارکن همچنان وجود داشت. در زمینه توزیع فرآورده های مصرفی شخصی، به متخصصان سرمایه دار و بورژوا که برای یک دوره از خدماتشان استفاده می شد کماکان دستمزدهای بالا تعلق می گرفت. این دستمزدها تجسم اصل سوسیالیستی از هر کس بر حسب توانش و به هرکس بر حسب کارش نبودند. بلکه در واقع شکلی از رشوه به آنان بود. همه این روابط تولیدی غیر سوسیالیستی نه فقط با تکامل نیروهای مولده بلکه با روابط تولیدی سوسیالیستی نیز در تقابل بود. این روابط تولیدی غیر سوسیالیستی باید در پروسه تکاملی ساختمان سوسیالیستی گام به گام متحول شوند.

از سوی دیگر، روابط تولیدی سوسیالیستی یک پروسه تکاملی را از یک موقعیت ناپخته به موقعیت پخته تر از سر می گذارند. در جامعه سوسیالیستی، «کمونیسم به لحاظ اقتصادی هنوز نمی تواند کاملاً بدست آید و هنوز نمی تواند کاملاً از سنتها یا ردپاهای سرمایه داری رها باشد.» (۱۹) استقرار نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، نفی بینادین نظام مالکیت خصوصی است. اما این هنوز به معنای حل کامل مسئله مالکیت نیست. حق بورژوائی در عرصه مالکیت بطور کامل ملغی نشده است. بعلاوه بعلت عملکرد نظام کالائی، مبادله بوسیله پول، توزیع بر حسب کار و وجود تفاوت های اساسی بین کارگر و دهقان، شهر و روستا و کار فکری و کار یدی، کماکان حق بورژوائی بطور جدی در روابط متقابل میان افراد وجود دارد و در عرصه توزیع موضعی مسلط را اشغال می کند. این نوع حق بورژوائی را در دوره تاریخی سوسیالیسم نمی توان بطور کامل ملغی کرد. جوانب معینی از حق بورژوائی کماکان موجودیت قانونی داشته و دولت از آن حفاظت می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوائی را فقط می توان محدود کرد. دیکتاتوری پرولتاریا هنگام اشغال صحنه تاریخ فعالانه شرایط را برای نابودی حق بورژوائی ایجاد می کند.

در عین حال، با تکامل سریع نیروهای مولده، شرایطی ظهور میکند که برخی جوانب روابط تولیدی سوسیالیستی دیگر با تکامل نیروهای مولده خوانائی نداشته و باید بموقع تصحیح شده و بهبود یابند. اما در تحلیل نهائی، مسئله مرکزی تکامل و عالیتر کردن روابط تولیدی سوسیالیستی، هیچ چیز نیست مگر یک پروسه مبارزاتی که طی آن عوامل رشد یابنده کمونیستی تدریجاً بر سنتها و تاثیرات در حال احتضار سرمایه داری پیروز می شوند.

برای درک تضاد بین روبنا و زیر بنای اقتصادی تحت سوسیالیسم، انجام تحلیلی مشخص از روبنا در جامعه سوسیالیستی ضرورت دارد. از اینجا شروع کنیم که در جامعه سوسیالیستی ایدئولوژیهای بورژوازی و سایر طبقات استثمار گر کماکان موجودند. بعلاوه موجودیت برخی نمایندگان بورژوازی در سازمانهای دولتی، برخی سبک کارهای بوروکراتیک و برخی نارسائی ها در نظام دولتی همگی با زیر بنای اقتصادی سوسیالیستی در تقابلند. فقط با حل مداوم این تضادهاست که روبنا می تواند بیش از پیش پاسخگویی نیازهای مربوط به تحکیم و توسعه شالوده اقتصاد سوسیالیستی باشد.

تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی از حیث ماهیت و شرایط بنیاداً با تضادهای میان روابط تولیدی و نیروهای مولده، و روبنا با زیر بنای اقتصادی در جامعه کهن فرق می کنند. تضادهای پایه ای جامعه سرمایه داری بشکل تخصیصات و خیزشهای قهرآمیز تظاهر کرده است. در جامعه سرمایه داری این تضادها را فقط از طریق انقلاب قهر آمیز پرولتاریا، سرنگونی دیکتاتوری بورژوائی و محو روابط تولیدی سرمایه داری حل کرد. تضادهای میان روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده و بین روبنا و زیربنای اقتصاد سوسیالیستی مسئله ای کاملاً متفاوت است. اگر با چشم انداز قانون عینی تکامل جامعه بشری به مسئله بنگریم، خواهیم فهمید که پروسه ظهور و حل بی وقفه این تضادها در جامعه سوسیالیستی در عین حال پروسه گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی نیز هست. در این پروسه گذار، کارگران و دهقانان و سایر مردم کارکن که طبقه حاکم را تشکیل می دهند توسط هیچ نیروی مخالفی سرنگون نمی شوند. آنها کماکان همه کاره جامعه هستند. نظام مالکیت همگانی نابود نشده بلکه به مرحله ای عالیتر تکامل می یابد. به این معنا، تضادهای جامعه سوسیالیستی «آنانگونه نیستی نبوده و خود نظام سوسیالیستی می تواند آنها را یکی پس از دیگری حل کند.» (۲۰)

انطباق و تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، و تضاد روبنا و زیربنای اقتصادی در جامعه سوسیالیستی يك پروسه دیالکتیکی تکاملی بی وقفه را تشکیل میدهد که جامعه سوسیالیستی را بسوی جامعه کمونیستی میراند. البته، حرکت جامعه سوسیالیستی نظیر سایر اعصار تاریخی جامعه بشری در مسیر تکاملی خود با پیچ و خم های موقتی روبرو می شود. در جامعه فئودالی، طبقه برده دار که سرنگون شده بود توانست حاکمیت خود را احیاء کند. در جامعه سرمایه داری سلسله های فئودالی احیاء شده اند. و در جامعه سوسیالیستی نیز همانطور که در نمونه مشخص اتحاد شوروی دیده ایم سرمایه داری احیاء شد. تکامل تاریخی از دل پیچ و خمهای بسیار می گذرد. اما احیاء حاکمیت طبقات ارتجاعی یک تلاش مذبحخانه است که آنان پیش از مرگ به آن متوسل می شوند و خلاف قانون تکامل تاریخ جامعه ا

فصل ۲

جامعه سوسیالیستی مقدمه عصری نوین در تاریخ بشر است

جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا

مارکس و انگلس آموزگاران انقلاب جهانی پرولتری، در اواسط قرن ۱۹ پیدایش، تکامل و سقوط روابط تولیدی سرمایه داری را تحلیل کردند و به این نتیجه علمی رسیدند که پرولتاریا مسلما بورژوازی و همه طبقات استثمارگر را سرنگون کرده، دیکتاتوری پرولتری بدون شك بجای دیکتاتوری بورژوایی نشسته، سوسیالیسم یقینا جای سرمایه داری را گرفته و سرانجام کمونیسم بی چون و چرا متحقق خواهد شد. آنها پرولتاریای جهان را به اتحاد با توده های وسیع زحمتکش و برداشتن سلاح جهت مبارزه ای بی باکانه برای نابودی ماشین دولتی بورژوایی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق سوسیالیسم و کمونیسم فرا خواندند. طی صد و چند سال گذشته، پرولتاریای جهانی بی هراس از قربانی، به پیشروی تزلزل ناپذیر خویش تحت رهبری درخشان مارکسیسم ادامه داده است. پرولتاریای بین المللی آرمان علمی سوسیالیستی را بواقعیت بدل کرده و این امر در بخش گسترده ای از جهان پرتوافکن شده است. «نظام سوسیالیستی یقینا جای نظام سرمایه داری را خواهد گرفت. این يك قانون علمی و مستقل از اراده بشر است.» (۱) جامعه سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتری از طریق انقلاب قهرآمیز برقرار شده و نفی بنیادین نظام استثمارگرانه سرمایه داری و همه نظامهای استثمارگری است. این جامعه مقدمه عصری نوین در تاریخ بشر است.

انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا

پیش شرطهای ظهور روابط تولیدی سوسیالیستی هستند

روابط تولیدی سوسیالیستی نمیتواند

در بطن جامعه سرمایه داری بظهور رسد

در تاریخ بشر نیروئی که گذر از يك شکل جامعه به شکل دیگر را بجلو می راند، تضاد اساسی جامعه، یعنی تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای مولده، و تضاد بین روبنا و زیربنای اقتصادی است. مارکس خاطرنشان کرد: «نیروهای مولده مادی جامعه در مرحله معینی از تکاملشان با روابط تولیدی موجود در تضاد قرار می گیرند. یا با روابط مالکیت که تا پیش از این در چارچوب آن حرکت می کردند - و هرآنچه تبارز قانونی این روابط است - در در تقابل قرار می گیرند. این روابط تولیدی که زمانی قالبی برای تکامل نیروهای مولده بودند به سدی در برابرش تبدیل می شوند. آنگاه عصری از انقلاب اجتماعی آغاز می شود. با تغییر شالوده اقتصادی، کل روبنای عظیم کمابیش با سرعت تغییر می کند.... روابط تولیدی جدید و عالیترهیچگاه قبل از آنکه شرایط مادی برای بوجود آمدنش در بطن جامعه کهن بحد کافی رشد نیافته، بظهور نمی رسد.» (۲) شرایط مادی برای روابط تولیدی سوسیالیستی بی وقفه تحت شرایط سرمایه داری تکوین می یابند. این شرایط مادی عبارتند از اجتماعی شدن تولید و بوجود آمدن پرولتاریا که بعنوان گورکن سرمایه داری عمل می کند. زمانی که سرمایه

داری به امپریالیسم تکامل یافت، ناقوس مرگ سرمایه داری بصدا درآمد و عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتری فرا رسید.

در تاریخ بشر، برده داری و فئودالیسم و سرمایه داری، همگی نظامات استثمارگرانه ای هستند که برپایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوارند. جایگزینی هر یک از این سه نظام اجتماعی و اقتصادی با دیگری، همواره به این شکل بود که یک نظام جدید مالکیت خصوصی بجای نظام قدیم مالکیت خصوصی نشسته است. تحت چنین شرایطی، روابط تولیدی نوین میتواند تدریجا در جامعه کهن سر بلند کرده و توسعه یابد. مثلا، روابط تولیدی سرمایه داری به تدریج در مرحله پایانی جامعه فئودالی سر بلند کرد. اما حتی تحت این شرایط، برای آنکه یک نظام جدید مالکیت خصوصی به اساس و شالوده مسلط اقتصادی در جامعه تبدیل شود، باید بر طبقه نواخته استثمارگر که نماینده نظام جدید مالکیت خصوصی است اتکا کرده، انقلاب براه اندازد، قدرت سیاسی را کسب کند و در مبارزه طبقاتی مرگ و زندگی درگیر شود. این قانونی است که در طول تاریخ صحتش باثبات رسیده است. روابط تولیدی سوسیالیستی، روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت عمومی (مالکیت همگانی) است. امکان ظهور این روابط تولیدی در بطن جامعه سرمایه داری وجود ندارد. نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی بنیادا با نظام مالکیت سرمایه دارانه که در آن ابزار تولید مایملک خصوصی است در تقابل قرار دارد. برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید، مصادره ابزار تولید از دست بورژوازی را طلب می کند. اینکار را نمی توان در جامعه سرمایه داری و تحت دیکتاتوری بورژوازی عملی کرد. علت وجودی ماشین دولتی بورژوازی و کل روبنایش حفاظت از نظام مالکیت خصوصی سرمایه داریست. بورژوازی هیچگاه اجازه شکل گیری روابط تولیدی سوسیالیستی در بطن جامعه سرمایه داری را نمی دهد. بحثهای بی پایه رویونیستهای قدیم و جدید مبنی بر اینکه سرمایه داری می تواند بطور مسالمت آمیز به سوسیالیسم تکامل یابد کاملا خلاف واقعیت است. این تئوریهها به حفظ نظام سرمایه داری و جلوگیری از خیزش و قیام پرولتاریا خدمت می کند. با توسعه سرمایه داری، راه تحول کامل و انقلابی جامعه بدین ترتیب مشخص گشته است: «پرولتاریا قدرت دولتی را کسب کرده و در اولین گام ابزار تولید را به مایملک دولت تبدیل می کند.» (۳)

موضوع اساسی انقلاب، قدرت سیاسی است. صدر مائو خاطرنشان کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» (۴) پرولتاریا فقط از طریق سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتری از طریق قهر انقلابی میتواند اقتصاد سرمایه داری را بنحوی سوسیالیستی ملی کند و در اقتصاد منفرد تحول سوسیالیستی بوجود آورد و روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت همگانی سوسیالیستی را تکامل دهد. بنابراین پیش شرط پیدایش روابط تولیدی سوسیالیستی انجام انقلاب پرولتری و برقراری دیکتاتوری پرولتری است. کمون پاریس که در سال ۱۷۸۱ بوقوع پیوست، نخستین تلاش تاریخی عظیم پرولتاریا برای سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق قهر انقلابی بود. هر چند کمون پاریس شکست خورد اما اصول کمون به حیات خود ادامه داد. تجربه کمون پاریس نشان داد که پرولتاریا باید ماشین دولتی بورژوازی را نابود کند. بعبارت دیگر، نشان داد که، «طبقه کارگر نمی تواند بسادگی بر ماشین دولتی حاضر و آماده ای سوار شود و آن را در جهت تحقق اهدافش بکار گیرد.» (۵)

لنین تئوری مارکسیستی انقلاب قهرآمیز را بطرز درخشانی بکار بست و انقلاب / کتیر را رهبری کرد. تجربه / انقلاب / کتیر نشان داد که در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری، اگر در کشوری پرولتاریا موجود باشد (بهر اندازه)، اگر توده های تحت ستم وجود داشته باشند، اگر یک حزب نسبتا پخته پرولتری باشد که قادر است یک خط مارکسیستی را با پراتیک انقلابی در آن کشور ترکیب کند و نیز قادر است بطور صحیح پرولتاریا، تهیدستان و دهقانان رنجیده را از طریق متحد کردن حداکثر ممکن نیروها برای انجام یک مبارزه پیگیرانه علیه دشمن طبقاتی رهبری کند، می توان حاکمیت بورژوازی را از طریق انقلاب مسلحانه، حتی در عقب افتاده ترین کشور سرمایه داری، سرنگون کرد و سپس یک دولت سوسیالیستی را تحت دیکتاتوری پرولتری برقرار نمود.

توپهای / انقلاب / کتیر مارکسیسم - لنینیسم را برای مردم چین به ارمغان آورد. صدر مائو کبیر، از طریق ترکیب حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم با اوضاع انقلابی چین یک خط عمومی را برای انقلاب دمکراتیک نوین چین فرموله کرد. این خط عمومی چنین بود: «انقلاب علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات توسط توده های وسیع خلق تحت رهبری پرولتاریا به پیش برده خواهد شد.» (۶) تحت هدایت این خط انقلابی، راه استقرار مناطق پایگاهی در روستا و نواحی روستایی و محاصره و سرانجام فتح مناطق شهری در پیش گرفته شد. خلق چین بدنبال یک دوره طولانی جنگ انقلابی، حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات را سرنگون کرد و ماشین کهنه دولتی را نابود نمود، جمهوری خلق چین را تحت دیکتاتوری

دمکراتیک خلق که يك شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریاست برقرار نمود. تولد جمهوری خلق چین بعد از انقلاب/اکتبرچین، يك واقعه عظیم در تاریخ جهان بود.

تجربه انقلاب چین نشان داد که در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری، اگر پرولتاریا در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بطور جدی حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط انقلابی موجود در این کشورها در هم آمیزد، با استحکام رهبری انقلاب دمکراتیک را در دست گیرد و در این انقلاب خلق را بسوی پیروزی رهنمون شود، ورود به مرحله انقلاب سوسیالیستی بلافاصله بعد از انجام وظایف ضدامپریالیستی و ضدفئودالی کاملاً امکانپذیر است.

موفقیت انقلاب اکتبر و انقلاب سوسیالیستی در چین برای تئوری مارکسیستی انقلاب مسلحانه پیروزی های بزرگی محسوب می شود. رویزونیستهای کهنه و جدید مداوماً به حملات موزیانه خود علیه انقلاب مسلحانه ادامه می دهند. آنها راه فریبکارانه گذار مسالمت آمیز را تبلیغ می کنند. این راه هیچ نیست مگر نسخه رنگ و لعاب زده نظریه "سعه صدر" که کنفسیوس این فیلسوف و سخنگوی طبقه برده دار در چین موعظه می کرد. سعه صدر کنفسیوسی بهیچوجه سعه صدر نبوده و بورژوازی همواره از قوای ارتجاعی برای سرکوب پرولتاریا استفاده کرده است. طبقه استثمارگر همیشه دروغ "طریقه وفاداری و اعتماد" را موعظه می کند تا با رواج این عوامفریبی اراده مبارزاتی زحمتکشان را از بین ببرد. لین پیائو که در واقع شاگرد خلف کنفسیوس در عصر حاضر است حتی به سلاحهای گردو خاک گرفته ای چون این که "خوبی رمز نیکبختی است و استفاده از زور راه نابودی است" متوسل شد. او مذبوحانه کوشید آزادی پرولتاریا را محدود کرده و با استفاده طبقه انقلابی از قهر انقلابی برای سرنگون کردن مرتجعین، ضدیت ورزد. صدر مائو در مورد راه فریبکارانه "گذار مسالمت آمیز" و مخالفت مداوم رویزونیستهای داخلی و خارجی با قهر انقلابی چنین خاطرنشان کرد: «کسب قدرت توسط قوای مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیست - لنینیستی انقلاب جهانشمول بوده و برای چین و همه کشورهای دیگر صدق می کند.» (۷) این يك قانون عام انقلاب پرولتری است.

نکته اصلی تئوری "نیروهای مولده"

ضدیت با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری است

اساسی ترین خیانت رویزونیستهای جدید و قدیم به مارکسیسم، ضدیت آنان با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری است. پرچم پاره پاره ای که اغلب در ضدیت با انقلاب و دیکتاتوری پرولتری بلند می کنند عبارت است از تئوری ارتجاعی "رشد نیروهای مولده" (یا تئوری "اول باید باروری تولید را رشد داد"). رویزونیستهای برنشتینی و کائوتسکی در انترناسیونال دوم سخت کوشیدند این نظریه را اشاعه دهند که آن کشورهای سرمایه داری که دارای اقتصادهای صنعتی بسیار پیشرفته اند می توانند از طریق رشد نیروهای مولده "به تدریج" بسوی سوسیالیسم تکامل یابند. از این رو، به گفته اینان، در این کشورها دست زدن به يك انقلاب قهر آمیز ضروری نیست. نتیجتاً در کشورهای سرمایه داری که صنایع عقب مانده دارند و در کشورهای مستعمره و کشورهای وابسته لازم است که در حله اول "نیروهای مولده رشد داده شود". چرا که به زعم ایشان بدون داشتن نیروهای مولده بسیار پیشرفته پرولتاریا نمیتواند دست به انقلاب بزند. این نسخه ابتدائی "تئوری نیروهای مولده" در جنبش کمونیستی بین المللی بود. این تئوری غلط، تحول اجتماعی را موضوعی که صرفاً مربوط به رشد نیروهای مولده است، قلمداد میکرد. این تئوری تأثیر روابط تولیدی بر رشد نیروهای مولده، و تأثیر روبنا بر زیر بنای اقتصادی را کاملاً نادیده می گرفت. این تئوری درست نقطه مقابل این اصل ماتریالیسم تاریخی است که در جامعه طبقاتی، تغییر و دگرگونی اجتماعی فقط از طریق مبارزه طبقاتی حاد امکان پذیر می شود.

بنیانگذاران مارکسیسم ضربه قاطعانه ای بر تئوری نیروهای مولده رویزونیستها وارد آوردند. انگلس خاطرنشان کرد: «برحسب مفهوم ماتریالیستی تاریخ، عنصر تعیین کننده تاریخ در نهایت، تولید و بازتولید زندگی واقعی است. نه من و نه مارکس هیچگاه چیزی فراتر از این مطرح نکردیم. لیکن اگر فردی پیدا شود که این حرف ما را چرخانده و چنین جلوه دهد که عنصر اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است آن وقت اظهاریه ما را به جمله ای بی معنا، مجرد و بیروح تبدیل کرده است.» (۸)

در جریان انقلاب پرولتری روسیه، افرادی نظیر تروتسکی و بوخارین در اقدامی بی فایده برای مقابله با پیشروی پیروزمندانه پرولتاریای روسیه علیه نظام سرمایه داری، بار دیگر به تئوری نیروهای مولده چنگ انداختند. آنها اصرار کردند که روسیه از لحاظ اقتصادی عقب مانده بوده و شایسته برقراری يك نظام سوسیالیستی نیست. این قبیل حرفهای بی معنا مورد انتقاد همه جانبه لنین قرار گرفت. لنین پرسید: «چرا ما نتوانیم اول پیشرفتهای آن سطح معین فرهنگی را ابتدا بطریقی انقلابی فراهم کنیم و سپس با کمک حکومت کارگران و دهقانان و نظام شورایی از کشورهای دیگر جلو بزنیم؟» (۹)

در جریان انقلاب چین، افرادی مانند چن دوسیو که رهبران خط رویزیونیستی بودند، تئوری نیروهای مولده را از رویزیونیستهای انترناسیونال دوم و تروتسکیستها به عاریت گرفتند. آنها می گفتند اقتصاد چین عقب افتاده است و پرولتاریا فقط بعد از آن که سرمایه داری توسعه بسیار یافت میتواند قدرت سیاسی را کسب کند. این تئوری نیاز عاجل چین به یک انقلاب را نفی می کرد و نتیجه اش این می شد که چین در موقعیت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی باقی بماند. صدر مائو در جواب گفت: «بدلیل فقدان اصلاحات سیاسی همه نیروهای مولده در حال تخریب می باشند و این مسئله هم در کشاورزی بچشم می خورد و هم در صنعت.» (۱۰) صدر مائو با اشاره به خصلت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جامعه کهن چین خاطرنشان کرد که انقلاب چین باید دو گام را طی کند. گام اول، انقلاب دمکراتیک نوین است، گام دوم انقلاب سوسیالیستی است. این دو پروسه انقلابی از هم متمایز هستند هرچند با هم ارتباط متقابل دارند. انقلاب دمکراتیک تدارك ضروری انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی گرایش ناگزیر انقلاب دمکراتیک است. این بحث توطئه افرادی نظیر چن دوسیو را که تلاشی ناموفق برای فرونشاندن توفان انقلاب خلق چین بعمل می آوردند و برای اینکار تئوری ارتجاعی نیروهای مولده را علم کرده بودند، بطور کامل و همه جانبه نابود کرد.

صدر مائو گفت: «بله، این درست است که نیروهای مولده، پراتیک، و زیربنای اقتصادی عموماً نقش عمده و تعیین کننده بازی می کنند. هر کس این را نفی کند ماتریالیست نیست. اما این را هم باید قبول کرد که در شرایط معین، جوانبی نظیر روابط تولیدی، تئوری و روبنا نقش عمده و تعیین کننده از خود نشان میدهند.» (۱۱) (* توضیح مترجم) نیروهای مولده و روابط تولیدی همانند زیربنای اقتصادی و روبنا، دو وجه يك وحدت دیالکتیکی هستند. تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نشان میدهد که خط تمایز بین مارکسیسم و رویزیونیسم در مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی، در پیروی از این دیدگاه مارکسیستی یا پیروی از تئوری ارتجاعی "نیروهای مولده" نهفته بوده است.

جامعه سوسیالیستی يك دوران نسبتاً طولانی تاریخی است

جامعه سوسیالیستی، دوران مبارزه بین سرمایه داری در حال سقوط و کمونیسم در حال صعود است

جامعه سوسیالیستی که از طریق انقلاب پرولتری برقرار میشود، چگونه جامعه ای است؟ صفات مشخصه اساسی آن چیست؟ مارکس خاطرنشان کرد: «بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره ای از تغییر انقلابی یکی بدیگری وجود دارد. در همین ارتباط يك دوران گذار سیاسی هم موجود است که در آن دوره گذار دولت نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.» (۱۲) دورانی که مارکس بعنوان يك دوران تغییر انقلابی از یکی بدیگری و يك دوران گذار سیاسی یاد می کند، دوران تاریخی سوسیالیسم است. جامعه در این دوران، جامعه سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریاست.

در جامعه سوسیالیستی نظام مالکیت همگانی ابزار تولید بجای نظام مالکیت خصوصی می نشیند. مردم کارکن حیات اقتصاد سوسیالیستی را کنترل کرده و به سروران جامعه تبدیل می شوند. آموزش ایدئولوژیکی مارکسیستی تدریجاً میلیونها نفر مردم زحمتکش را از شر تأثیرات جامعه کهن رها می کند تا بتوانند در طول جاده سوسیالیستی و کمونیستی پیشروی کنند. از این رو جامعه سوسیالیستی پیشاپیش دارای عناصری از جامعه کمونیستی است. اما جامعه سوسیالیستی صرفاً يك مرحله ابتدائی از جامعه کمونیستی است و نه يك جامعه کمونیستی کامل. آنگونه که مارکس گفت: «ما در اینجا با يك جامعه کمونیستی مواجهیم که بر پایه های خودش ساخته نشده بلکه بالعکس از جامعه سرمایه داری سر برون آورده است. از اینرو در همه وجوه خود یعنی در وجوه اقتصادی، اخلاقی و فکری هنوز آثار تولد از بطن جامعه کهن را با خود حمل می کند.» (۱۳) صدر

مائو هنگام صحبت در مورد نظام سوسیالیستی گفت: «به يك كلام، چين يك کشور سوسیالیستی است. قبل از رهایی، چين کمابيش مانند يك کشور سرمایه داری بود. حتی اکنون هم نظام دستمزدی هشت درجه برقرار است و توزیع برحسب کار و تبادل بواسطه پول انجام میشود و تمامی این امور تفاوت زیادی با جامعه قبلی ندارد. آنچه متفاوت است نظام مالکیت است که تغییر یافته است.» صدر مائو متذکر شد که: «کشور ما در حال حاضر از يك سیستم کالائی استفاده می کند. نظام مزد نابرابر است و نظام مزد هشت درجه ای بکار میرود و غیره. تحت دیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهایی را صرفاً می توان محدود کرد.»

تحلیل علمی از جامعه سوسیالیستی که توسط آموزگاران انقلابی انجام شده است بما نشان میدهد که جامعه سوسیالیستی، در عرصه های مختلف، سنتهای سرمایه داری و علائم تولد از بطن آنها هنوز با خود حمل می کند. بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر سرنگون شده اند، اما این طبقات و نفوذ آنان بر اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی تا مدتهای مدیدی باقی خواهد ماند. تفاوت بین کارگر و دهقان، شهر و روستا، کار یدی و فکری که بازمانده های جامعه کهن می باشند، تا مدتهای مدیدی باقی خواهند ماند. حق بورژوایی نیز بهمچنین کوتاه سخن، خاکی که سرمایه داری و عوامل بورژوایی نوین را تولید و بازتولید می کند تا مدتهای مدیدی باقی خواهد ماند. بنابر این سراسر دوره سوسیالیسم، «باید دوره ای مملو از مبارزه بین سرمایه داری مختصر و کمونیسم در حال تولد باشد.» (۱۴)

ماهیت و صفات مشخصه جامعه سوسیالیستی تعیین می کند که جامعه ای گذرا با دوران گذار کوتاه مدت نخواهد بود. جامعه سوسیالیستی يك دوران تاریخی نسبتاً طولانی را در بر می گیرد.

قبل از انقلاب سوسیالیستی، انقلاباتی که فنودالیسم را جایگزین برده داری و سرمایه داری را جایگزین فنودالیسم کردند صرفاً معرف نشستن يك نظام استثمارگرانه جدید بجای نظام استثمارگرانه قدیم بود. اما انقلاب سوسیالیستی پرولتری بنیاداً متفاوت است. این انقلاب باید بطور کامل و همه جانبه همه نظامات استثمارگرانه موجود بین مردم را از میان ببرد. این انقلاب باید همه تمایزات طبقاتی را بطور عموم، تمامی روابط تولیدی را که مبنای آن تمایزات طبقاتی می باشند، کلیه روابط اجتماعی را که منطبق بر آن روابط تولیدی هستند، محو کند و تمام افکار برخاسته از آن روابط اجتماعی را انقلابی کند. بدین طریق است که انقلاب سوسیالیستی می تواند ادامه موجودیت بورژوازی یا ظهور يك بورژوازی نوحاسته را ناممکن کند. به این ترتیب این انقلاب، غنی تر، وسیع تر و پیچیده تر از هر انقلاب دیگر در تاریخ است. هدف کمونیسم فقط از طریق مبارزه طولانی و گام به گام ایجاد شرایط مساعد برای آن، میتواند سرانجام تحقق یابد.

جامعه سوسیالیستی برای اینکه بتواند طبقات را از بین ببرد باید از کلیه تاثیرات و سنن ناشی از مالکیت خصوصی و جامعه کهن یک گسست کامل و عمیق کند. دو هزار سال پیش، کنفوسیوس مدافع سرسخت برده داری در چین بود. طبقات استثمارگر، در مقاطع مختلف تاریخ، از میراث کنفوسیوس برای تحکیم حاکمیت ارتجاعی شان استفاده کرده اند. امروز نیز بورژوازی و رویزیونیستها برای احیا سرمایه داری از اندیشه ارتجاعی کنفوسیوس بعنوان يك سلاح ایدئولوژیک استفاده می کنند. حل این مسئله که بالاخره در حیطه ایدئولوژی سیاسی سوسیالیسم پیروز خواهد شد یا سرمایه داری، یک وظیفه طولانی و پیچیده است. صدر مائو خاطرنشان کرد: «در جبهه های سیاسی و ایدئولوژیک نیز باید يك انقلاب عمیق سوسیالیستی به پیش برده شود. برای اینکه معین شود در مبارزه بین سوسیالیسم و سرمایه داری کدام بر دیگری پیروز خواهد شد، یک دوران بسیار طولانی مورد نیاز است. چند دهه کافی نیست؛ کسب پیروزی مستلزم گذشت يك تا چند قرن است.» (۱۵)

«پیروزی نهایی يك کشور سوسیالیستی نه تنها نیازمند تلاشهای پرولتاریا و توده های وسیع مردم کشور است، بلکه همچنین منوط به پیروزی انقلاب جهانی و محو نظام استثمار انسان از انسان در پهنه گیتی و رهایی کل بشریت است.» (۱۶) ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بسر می بریم. پیروزی نهایی انقلاب سوسیالیستی تنها پس از يك رشته مبارزات طبقاتی سخت، پیچیده و طولانی در جهان، امکانپذیر خواهد بود.

درک درست از ماهیت و خصایل جامعه سوسیالیستی، درک درست از دوره تاریخی نسبتاً طولانی جامعه سوسیالیستی و ترسیم خط تمایز میان سوسیالیسم علمی و انواع سوسیالیسم دروغین اهمیت حیاتی برای پیروزی پرولتاریای همه کشورها در انجام انقلاب سوسیالیستی و پس از پیروزی انقلاب در دست زدن به مبارزه برای ممانعت از احیای سرمایه داری، دارد. پیروزی سوسیالیسم در نقاط بزرگی از جهان دشمنان سوسیالیسم را مجبور خواهد کرد که نقاب سوسیالیسم بر چهره بکشند. آنان برای فریب جهانیان و کسب اعتبار برای خود پرچمهای سوسیالیستی رنگارنگی را به اهتزاز در خواهند آورد. در دوره معاصر می بینیم که برژنف آش "سوسیالیسم توسعه یافته" را پخته است و لین پیائو ندای "سوسیالیسم واقعی" را سر داده است و غیره. افرادی مانند برژنف بیهوده سعی می کنند چهره خود را پشت نقاب "سوسیالیسم توسعه یافته" پنهان کنند تا استثمار و

ستم مردم زحمتکش کشور خود را تشدید کرده و سرمایه داری را احیا کنند. در خارج از مرزهایشان مذبوحانه برای کسب سلطه جهانی دست به تجاوز و تهاجم می زنند. این باصطلاح "سوسیالیسم توسعه یافته" شکل جدیدی از سرمایه داری انحصاری دولتی، یعنی سوسیال امپریالیسم است. تز "سوسیالیسم واقعی" که توسط افرادی مانند لین پیائو تبلیغ می شد نیز نقابی بیش نبود. برنامه ارتجاعی او همان برنامه کنفوسیوس بود: "قناعت کنید و منابع را احیا کنید". او فریاد بر می آورد که "این از همه چیز مهمتر است." قصد او خرابکاری در نظام سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و احیاء سرمایه داری بود. در حقیقت "سوسیالیسم واقعی" او هیچ نبود مگر سرمایه داری واقعی. این دارودسته مرتجعین سعی می کردند راست و دروغ را با یکدیگر بیامیزند تا مردم را گیج و فلج کنند. اما سوسیالیسم علمی مارکسیستی را نمی توان جعل کرد. وقتی این سوسیالیسم های رنگارنگ را با ماهیت و وجه مشخصه های جامعه سوسیالیستی که توسط مارکسیسم تشریح شده است مقایسه کنیم، دروغین بودن آنها بسادگی آشکار می شود.

تئوری تضادهای پایه ایجامعه سوسیالیستی مبنای تئوریک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است

بعد از برقراری دیکتاتوری پرولتری در چین، صدر مائو یک خط عمومی را برای حزب در دوران گذار تدوین کرد: « دولت باید گام به گام و طی دوره ای نسبتاً طولانی، صنعتی کردن سوسیالیستی چین و ایجاد تحول سوسیالیستی در کشاورزی، صنایع دستی و صنعت و تجارت سرمایه داری را عملی کند. » (۱۷) بر پایه این خط عمومی، در سال ۱۹۵۶ چین تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید را بطور اساسی به انجام رساند. آیا این بدان معنا بود که بعد از انجام تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید، جامعه سوسیالیستی دیگر یک روند تاریخی مملو از حرکت و تضاد نیست؟ تضادهای پایه ایجامعه سوسیالیستی چیست؟ آیا این تضادها عمدتاً در تضاد و مبارزه پرولتاریا و بورژوازی تجلی می یابند؟ تفاوتی اساسی بین مارکسیسم و رویونیسم مدرن دقیقاً در پاسخگویی به این سوالات نهفته است.

دارودسته مرتد رویونیست شوروی منکر آن است که از ابتدا تا انتهای جامعه سوسیالیستی تضاد موجود است. دارودسته رویونیست بالکل منکر میشود که این تضادها عمدتاً در مبارزه پرولتاریا و بورژوازی تجلی می یابند. اینها کاملاً منکر آن میشوند که وحدت و مبارزه اضداد تکامل جامعه سوسیالیستی را به پیش میراند. دارودسته رویونیست شوروی با انکار همه اینها، در پی اجرای بزرگترین جنایت خود یعنی احیای کامل سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری فاشیستی در شوروی است. لیو شائوچی، لین پیائو و شرکاء پا جای پای رویونیستهای شوروی گذاشتند. بعد از آنکه در چین پیروزی بزرگ در زمینه تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید حاصل شد، آنها این بحث بی معنا را به هم بافتند که، « بین نظام پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مولده اجتماعی عقب مانده تضاد است. » آنها مذبوحانه کوشیدند از این تضاد ناموجود برای نفی تضاد موجود بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، بین روبنا و زیر بنای اقتصادی استفاده کنند. آنها برای پوشاندن توطئه احیاء سرمایه داری در چین، منکر آن شدند که تضاد عمده جامعه چین بین طبقه کارگر و بورژوازی است.

صدر مائو در مقابله با این جریان متخاصم رویونیستی، تئوری بزرگ تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی را تدوین کرده است. او این تئوری را بر پایه اصول اساسی مارکسیسم و تجربه انباشت شده در جنبش بین المللی کمونیستی تدوین کرده است. صدر مائو خاطر نشان کرد که قانون جهانشمول "وحدت و مبارزه اضداد" بهمان نسبت که در طبیعت، جامعه بشری و تفکر انسان عمل میکند در جامعه سوسیالیستی نیز عمل می کند. « تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی کماکان بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، و بین روبنا و زیربنای اقتصادی است. » (۱۸) تئوری صدر مائو درباره تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی معرف ادامه مارکسیسم - لنینیسم، دفاع از آن و تکامل هر چه بیشتر آن می باشد. این تئوری ضربه ای مرگبار بر رویونیسم مدرن وارد آورده و سلاخی قدرتمند در دست پرولتاریا و توده های وسیع مردم زحمتکش است.

روابط تولیدی سوسیالیستی با تکامل نیروهای مولده خوانائی دارد. این روابط به نیروهای مولده اجازه رشد سریع می دهد؛ چنان سرعتی که در جامعه کهن ناممکن بود. نظام دولتی و قانون تحت دیکتاتوری پرولتری، و سایر عناصر روبنائی نظیر ایدئولوژی سوسیالیستی که تحت هدایت مارکسیسم قرار دارند نیز با زیر بنای اقتصاد سوسیالیستی، مشخصاً با روابط تولیدی سوسیالیستی، خوانائی دارند. این جنبه اساسی است. اما یک جنبه

دیگر هم وجود دارد. نه فقط بین روابط تولیدی و نیروهای مولده و بین روبنا و زیر بنای اقتصادی انطباق وجود دارد بلکه تضاد هم موجود است. همخوانی و تضاد وجوه گوناگون تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی است که این جامعه را به پیش می راند.

برای درک صحیح از تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولده در سوسیالیسم، ضروری است از روابط تولیدی در جامعه سوسیالیستی تحلیل مشخص کنیم.

در جامعه سوسیالیستی تا مدت زمان معینی روابط تولیدی غیر سوسیالیستی نیز وجود خواهد داشت. مثلاً در زمینه نظام مالکیت، موسسات مشترک دولتی - خصوصی چین در ماهیت خود اساساً سوسیالیستی بودند. اما سرمایه دار کماکان می توانست سودی را با نرخ ثابت حاصل کند. بعبارت دیگر استثمار و بقایای مالکیت خصوصی سرمایه داری همچنان وجود داشت. بعد از الغای سود ثابت، کماکان بقایای اقتصاد شخصی برای يك دوره نسبتاً طولانی در نواحی شهری و روستائی موجود بود. در زمینه روابط متقابل درون خلق اختلاف بین طبقاتی که روابط تولیدی سرمایه داری را نمایندگی می کردند با مردم کارکن همچنان وجود داشت. در زمینه توزیع فرآورده های مصرفی شخصی، به متخصصان سرمایه دار و بورژوا که برای يك دوره از خدماتشان استفاده می شد کماکان دستمزدهای بالا تعلق می گرفت. این دستمزدها تجسم اصل سوسیالیستی از هر کس بر حسب توانش و به هرکس بر حسب کارش نبودند. بلکه در واقع شکلی از رشوه به آنان بود. همه این روابط تولیدی غیر سوسیالیستی نه فقط با تکامل نیروهای مولده بلکه با روابط تولیدی سوسیالیستی نیز در تقابل بود. این روابط تولیدی غیر سوسیالیستی باید در پروسه تکاملی ساختمان سوسیالیستی گام بگام متحول شوند.

از سوی دیگر، روابط تولیدی سوسیالیستی يك پروسه تکاملی را از يك موقعیت ناپخته به موقعیت پخته تر از سر می گذارند. در جامعه سوسیالیستی، «کمونیسم به لحاظ اقتصادی هنوز نمی تواند کاملاً بدست آید و هنوز نمی تواند کاملاً از سنتها یا ردپاهای سرمایه داری رها باشد.» (۱۹) استقرار نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، نفی بینادین نظام مالکیت خصوصی است. اما این هنوز به معنای حل کامل مسئله مالکیت نیست. حق بورژوائی در عرصه مالکیت بطور کامل ملغی نشده است. بعلاوه بعلت عملکرد نظام کالائی، مبادله بوسیله پول، توزیع بر حسب کار و وجود تفاوت های اساسی بین کارگر و دهقان، شهر و روستا و کار فکری و کار یدی، کماکان حق بورژوائی بطور جدی در روابط متقابل میان افراد وجود دارد و در عرصه توزیع موضعی مسلط را اشغال می کند. این نوع حق بورژوائی را در دوره تاریخی سوسیالیسم نمی توان بطور کامل ملغی کرد. جوانب معینی از حق بورژوائی کماکان موجودیت قانونی داشته و دولت از آن حفاظت می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوائی را فقط می توان محدود کرد. دیکتاتوری پرولتاریا هنگام اشغال صحنه تاریخ فعالانه شرایط را برای نابودی حق بورژوائی ایجاد می کند.

در عین حال، با تکامل سریع نیروهای مولده، شرایطی ظهور میکند که برخی جوانب روابط تولیدی سوسیالیستی دیگر با تکامل نیروهای مولده خوانائی نداشته و باید بموقع تصحیح شده و بهبود یابند. اما در تحلیل نهائی، مسئله مرکزی تکامل و عالیتز کردن روابط تولیدی سوسیالیستی، هیچ چیز نیست مگر يك پروسه مبارزاتی که طی آن عوامل رشد یابنده کمونیستی تدریجاً بر سنتها و تاثیرات در حال احتضار سرمایه داری پیروز می شوند.

برای درک تضاد بین روبنا و زیر بنای اقتصادی تحت سوسیالیسم، انجام تحلیلی مشخص از روبنا در جامعه سوسیالیستی ضرورت دارد. از اینجا شروع کنیم که در جامعه سوسیالیستی ایدئولوژیهای بورژوازی و سایر طبقات استثمار گر کماکان موجودند. بعلاوه موجودیت برخی نمایندگان بورژوازی در سازمانهای دولتی، برخی سبک کارهای بوروکراتیک و برخی نارسائی ها در نظام دولتی همگی با زیر بنای اقتصادی سوسیالیستی در تقابلند. فقط با حل مداوم این تضادهاست که روبنا می تواند بیش از پیش پاسخگوری نیازهای مربوط به تحکیم و توسعه شالوده اقتصاد سوسیالیستی باشد.

تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی از حیث ماهیت و شرایط بنیاداً با تضادهای میان روابط تولیدی و نیروهای مولده، و روبنا با زیر بنای اقتصادی در جامعه کهن فرق می کنند. تضادهای پایه ای جامعه سرمایه داری بشکل تخصیصات و خیزشهای قهرآمیز تظاهر کرده است. در جامعه سرمایه داری این تضادها را فقط از طریق انقلاب قهر آمیز پرولتاریا، سرنگونی دیکتاتوری بورژوائی و محو روابط تولیدی سرمایه داری حل کرد. تضادهای میان روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده و بین روبنا و زیربنای اقتصاد سوسیالیستی مسئله ای کاملاً متفاوت است. اگر با چشم انداز قانون عینی تکامل جامعه بشری به مسئله بنگریم، خواهیم فهمید که پروسه ظهور و حل بی وقفه این تضادها در جامعه سوسیالیستی در عین حال پروسه گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی نیز هست. در این پروسه گذار، کارگران و دهقانان و سایر مردم کارکن که طبقه حاکم را

تشکیل می دهند توسط هیچ نیروی مخالفی سرنگون نمی شوند. آنها کماکان همه کاره جامعه هستند. نظام مالکیت همگانی نابود نشده بلکه به مرحله ای عالیتر تکامل می یابد. به این معنا، تضادهای جامعه سوسیالیستی «آنتاگونیستی نبوده و خود نظام سوسیالیستی می تواند آنها را یکی پس از دیگری حل کند.» (۲۰)

انطباق و تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولده، و تضاد روبنا و زیربنای اقتصادی در جامعه سوسیالیستی يك پروسه دیالکتیکی تکاملی بی وقفه را تشکیل میدهد که جامعه سوسیالیستی را بسوی جامعه کمونیستی میراند. البته، حرکت جامعه سوسیالیستی نظیر سایر اعصار تاریخی جامعه بشری در مسیر تکاملی خود با پیچ و خم های موقتی روبرو می شود. در جامعه فئودالی، طبقه برده دار که سرنگون شده بود توانست حاکمیت خود را احیاء کند. در جامعه سرمایه داری سلسله های فئودالی احیاء شده اند. و در جامعه سوسیالیستی نیز همانطور که در نمونه مشخص اتحاد شوروی دیده ایم سرمایه داری احیاء شد. تکامل تاریخی از دل پیچ و خم های بسیار می گذرد. اما احیاء حاکمیت طبقات ارتجاعی یک تلاش مذبحخانه است که آنان پیش از مرگ به آن متوسل می شوند و خلاف قانون تکامل تاریخ جامعه است. این تلاش احیا ضد انقلابی نمی تواند دیرپا باشد. مسلما اتحاد شوروی در آینده براه مارکسیستی - لنینیستی باز خواهد گشت.

تئوری صدر مائو در مورد تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی مبنای تئوریک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است. صدر مائو خاطر نشان کرد: «اگرچه در چین تحول عمده سوسیالیستی صورت گرفته ... کماکان بقایای طبقات فئودال و کمپر داور سرنگون شده وجود دارند، کماکان يك بورژوازی موجود است و تغییر خصوصیات خرده بورژوازی تازه آغاز گشته است ... مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، بین نیروهای سیاسی گوناگون، و در عرصه ایدئولوژیک بین پرولتاریا و بورژوازی برای مدتها ادامه خواهد یافت و از مسیری پر فراز و نشیب عبور خواهد کرد و حتی در دوره هایی بسیار حاد خواهد شد. (۲۱) این نظریه ای است که برای نخستین بار در جنبش بین المللی کمونیستی بطور روشن در تئوری و پراتیک شد: بعد از آنکه تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت ابزار تولید اساسا به انجام رسید، کماکان طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ پرولتاریا باید انقلاب را ادامه داده و انقلاب سوسیالیستی را در جبهه های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و فرهنگی تا پایان به پیش برد.

استوارانه از خط پایه ای حزب

که برای سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم است پیروی کنیم

صدر مائو بما می آموزد که: «همه چیز بستگی به صحت یا نادرستی خط ایدئولوژیک و سیاسی دارد.» پرولتاریا برای پافشاری بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیازمند يك خط صحیح است.

صدر مائو بر مبنای يك تحلیل دقیق از تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی و تئوری خود در مورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، خط پایه ای حزب را برای دوره گذار سوسیالیستی فرموله کرد: «جامعه سوسیالیستی يك دوران تاریخی بسیار طولانی را شامل میشود. در دوران تاریخی سوسیالیسم، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، و خطر احیای سرمایه داری کماکان وجود دارند. ما باید ماهیت طولانی و پیچیده این مبارزه را تشخیص دهیم. باید برهشباری خویش بیفزائیم. باید آموزش سوسیالیستی را پیش ببریم. باید تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک و حل کنیم و بین تضادهای میان خود و دشمن با تضادهای درون خلق فرق قائل شده و همگی را بدرستی حل کنیم. در غیر اینصورت، يك کشور سوسیالیستی نظیر کشور ما به ضد خود بدل شده، انحطاط خواهد یافت و احیای سرمایه داری صورت خواهد گرفت. ما از این به بعد باید هر سال، هر ماه و هر روز این نکته را بخاطر آوریم تا بتوانیم درک استواری از این مسئله بدست آورده و خطی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم.» (۲۲) خط انقلابی پرولتری که توسط صدر مائو فرموله شده، قانون عینی حاکم بر مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیستی را آشکار میسازد. این تنها خط صحیح برای تحقق برنامه پایه ای حزب است. این خط پایه ای چراغ راهنمای فروزانی برای کل حزب، کل کشور و کل خلق است. خط پایه ای مسیر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را روشن میکند.

ماهیت طولانی مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، بازتاب ناگزیر جدال میان عوامل رشد یابنده کمونیستی و زوال سنن و تأثیرات سرمایه داری بر روابط طبقاتی است. طبقات استثمارگر سرنگون شده کماکان زنده اند و به مصافشان با پرولتاریا ادامه میدهند. آنها از هیچ تلاشی برای دستیابی دوباره به بهشت از

دست رفته شان فروگذار نمیکنند. از آنجا که زمینه و شرایط برای پرورش سرمایه داری کماکان وجود دارد، عناصر بورژوازی نواخته مرتباً گروه گروه سر بلند میکنند. صدر مائو خاطر نشان کرد: «لنین گفت که، "تولید کوچک مداوم، هر روز، هر ساعت، بطور خودبخودی، و در مقیاس گسترده، سرمایه داری و بورژوازی را می زاید." اینها همچنین در میان بخشی از طبقه کارگر و اعضای حزب نیز زاده میشوند. هم در صفوف پرولتاریا و هم در میان کارکنان دولت و سایر ارگانها، افرادی هستند که شیوه زندگی بورژوازی را در پیش می گیرند.» وجود تاثیر بورژوازی و رویزیونیسم، منبع سیاسی و ایدئولوژیک عناصر بورژوازی نواخته را تشکیل میدهد و موجودیت حق بورژوازی، شالوده اقتصادی مهمی را برای ظهور آنها فراهم میکند. در عین حال، امپریالیسم بین المللی و سوسیال امپریالیسم همواره میکوشند کشورهای سوسیالیستی را به کشورهای سرمایه داری یا حتی به کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره تبدیل کنند. مبارزه طبقاتی بین المللی بناگزی در کشورهای سوسیالیستی منعکس می شود.

پرولتاریا و توده مردم کارکن که تحت رهبری آن قرار دارند، نمایندگان روابط تولیدی سوسیالیستی هستند. آنها استوارانه در جاده سوسیالیستی ایستاده و از تئوری مارکسیستی انقلاب بی وقفه و تکامل مرحله وار آن پیروی میکنند. آنها حق بورژوازی را محدود کرده و تحکیم و عالیتز کردن مداوم روابط تولیدی سوسیالیستی و روبنای سوسیالیستی را به پیش می رانند. بورژوازی و کارگزاران آن در حزب کمونیست، نمایندگان روابط تولیدی سرمایه داری هستند. آنها پیگیرانه از راه سرمایه داری پیروی کرده و در تحکیم و توسعه حق بورژوازی و تغییر روابط تولیدی سوسیالیستی به روابط تولیدی سرمایه داری کوشا هستند. بنابراین، در سراسر دوران تاریخی سوسیالیسم، مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی و بین راه سوسیالیستی و سرمایه داری وجود دارد. این یک قانون عینی و مستقل از اراده بشر است. به یک کلام، مبارزه اجتناب ناپذیر است و حتی اگر افراد هم بخواهند از آن جلوگیری کنند، چنین چیزی ممکن نیست. پرولتاریا فقط با آفریدن شرایط مساعد از طریق مبارزه و بهره جویی از شرایط مساعد می تواند پیروزی را کسب کند.

صدر مائو گفت: «چرا لنین از اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی صحبت می کند؟ روشن بودن بر سر این مسئله یک امر اساسی است. ناروشتی در مورد این موضوع به رویزیونیسم می انجامد. این را باید به همه ملت فهماند.» رهنمود صدر مائو اهمیت عملی و فوری عظیم و نیز دراز مدت دارد. این رهنمود برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ممانعت از احیای سرمایه داری، ساختمان سوسیالیسم و دستیابی به کمونیسم حائز اهمیت است. فقط از طریق اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی در کلیه مراحل تکاملی انقلاب و در همه عرصه ها، و ایجاد شرایطی که موجودیت بورژوازی و همه طبقات استثمارگر و شکلگیری بورژوازی نواخته را ناممکن می کند، پرولتاری می تواند وظیفه تاریخی دیکتاتوری پرولتری را پاسخ گفته و آرمان بزرگ کمونیسم را متحقق کند.

مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی موج وار توسعه می یابد یعنی گاهی در اوج است و گاهی فروکش می کند. این امر بیان تفاوتهای موجود در شرایط مبارزه طبقاتی است و نمی توان آن را دال بر عدم وجود این مبارزه دانست. تاریخ جامعه سوسیالیستی به ما می گوید که دشمنان طبقاتی و تمامی هیولاهای ارواح خود را نشان خواهند داد. صدر مائو خاطر نشان کرد: «بی نظمی عظیم در سراسر سرزمین به نظم عظیم می انجامد. و این امر هر هفت، هشت سال تکرار می شود. هیولاهای ارواح بیرون خواهند جهید. آنها باخاطر ماهیت طبقاتی شان مجبورند بیرون بجهند.» (۲۳) قانون مبارزه طبقاتی هر چند سال یکبار در یک مبارزه مهم جلوه گر میشود. فقط بعد از آزمونهای پیاپی قدرت است که قوای طبقات ارتجاعی ضعیف و ضعیفتر شده و پرولتاریا قادر خواهد شد سرانجام رسالت تاریخی نابودی بورژوازی و تمامی طبقات استثمارگر دیگر را بانجام رساند. مبارزه طبقاتی در جامعه ضرورتاً در حزب بازتاب یافته و بصورت مبارزه بین دو خط درون حزب جلوه گر می شود. خط پایه ای حزب بما می گوید که مبارزه علیه رویزیونیسم یک مبارزه درازمدت است. مبارزه بین حزب ما با چهار باند ضد حزبی بسرکردگی کائوشان، ژائوشوشی، پن ته هوا، لیوشائوچی و لین پیاو مبارزه ای علیه رویزیونیسم بود. صدر مائو شخصاً انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برانگیخت و رهبری کرد. این انقلابی عظیم در روبنا بود. یک انقلاب عظیم سیاسی تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا بود. آن را میتوان انقلاب دوم چین هم نامید. در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، صدر مائو، کل حزب، کل ارتش و کل خلق را در نابودی دو مقر فرماندهی بورژوازی بسرکردگی لیوشائوچی و لین پیاو رهبری کرد. اینها مشتکی مرتد و خائن بودند که برای غصب قدرت علیه حزب و دولت توطئه چینی کرده و در پی تغییر بنیادین خط پایه ای حزب و سیاستهای اساسی حزب برای کل دوران تاریخی سوسیالیسم بودند. آنها بدین ترتیب میخواستند حزب مارکسیست - لنینیستی را به

حزبی فاشیستی و رویزیونیستی تبدیل کنند، در دیکتاتوری پرولتاریا خرابکاری کنند و سرمایه داری را احیا نمایند. جوهر خط رویزیونیستی آنها راست روی افراتی بود. توطئه ضدانقلابی آنها توسط صدها میلیون خلق انقلابی چین درهم شکسته شده است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به پیروزی عظیمی دست یافته است. انقلاب همچنان توسعه می یابد و مبارزه کماکان ادامه دارد. مبارزه دو خط درون حزب که بازتابی از مبارزه طبقاتی است در سراسر دوران تاریخی سوسیالیسم وجود خواهد داشت. صدر مائو خاطرنشان کرد: «انقلاب کبیر فرهنگی کنونی تنها اولین انقلاب فرهنگی است و ما در آینده باز هم چنین انقلاباتی را به پیش خواهیم برد. پیروزی انقلاب فقط میتواند بعد از يك دوره تاریخی طولانی قطعیت یابد. بنظر می آید در صورتی که ما کارمان را خوب انجام ندهیم سرمایه داری هر آن می تواند احیا شود. اعضای کل حزب و مردم سراسر کشور نباید فکر کنند که سه یا چهار انقلاب کبیر فرهنگی برای به ارمغان آوردن آرامش برای ملت کافیست. شما باید همواره مراقب باشید و هیچگاه حتی برای يك لحظه هشیاری خود را از دست ندهید.» (۲۴)

**جامعه سوسیالیستی آغاز دورانی است که
مردم آگاهانه تاریخ را می سازند**

**جهش اوج یابنده بزرگ
در تاریخ تکامل بشر**

پرولتاریا و مردم کارکن (زحمتکشان - مترجم) به انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه میدهند تا روبنا را به خدمت زیربنای اقتصاد سوسیالیستی درآورند، روابط تولیدی را با تکامل نیروهای مولده منطبق کرده و آگاهانه جامعه و طبیعت را برحسب قوانین اقتصاد سوسیالیستی متحول کنند. این يك گام غول آسا در تاریخ بشر است. تاریخ مدون بشر، چند هزار سال را در بر می گیرد. اما قبل از پیدایش جامعه سوسیالیستی، این دوران طولانی تاریخ را فقط يك دوره "ماقبل تاریخ" در تکامل جامعه بشری می توان محسوب کرد زیرا در جوامع ماقبل سوسیالیستی، تولید کنندگان نه تنها برده طبیعت بلکه همچنین برده ابزار تولیدی که خود آفریده اند، می باشند. «این تولید کنندگان نیستند که بر ابزار تولید مسلطند، ابزار تولید بر تولید کنندگان حکمرانی می کند.» (۲۵) در این عصر "ماقبل تاریخ" طبقه استثمارگر ابزار اساسی تولید را کنترل می کند؛ و بنابراین قدرت سیاسی دولتی را در اختیار دارد؛ و با استفاده از این قدرت توده های خلق زحمتکش را وحشیانه تحت ستم و استثمار قرار داده و آنها را به ورطه تیره و تاریک فلات پرتاب می نماید. انقلاب سوسیالیستی پرولتری مانند تندر بهاری، تاریخ بشر را بلرزه درآورد. این انقلاب عصر "ماقبل تاریخ" را خاتمه بخشید و باب عصری نوین را گشود که در آن مردم آگاهانه تاریخ را می سازند. مبنای مادی این جهش عظیم در تاریخ بشر در تبدیل مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به مالکیت همگانی سوسیالیستی نهفته است. این کار بعد از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و مردم کارکن، عملی شده است. در جامعه سوسیالیستی مالکیت همگانی بر ابزار تولید، زحمتکشان را که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، قادر می کند که به ارباب دولت و موسسات جامعه تبدیل شوند. فقط هنگامی که مردم کارکن بر روابط اجتماعی مسلط شوند میتوانند بر طبیعت نیز سلطه یافته، آگاهانه جهان را تغییر دهند و تحت هدایت مارکسیسم تاریخ را بیافرینند. طبیعتاً، جامعه سوسیالیستی در مقایسه با جامعه پیشرفته کمونیستی، فقط یک آغاز است؛ آغاز عصری که مردم آگاهانه تاریخ را می سازند. علاوه بر محدودیتهایی که نتیجه سطح تکامل نیروهای مولده و شرایط شناخت ما از جهان فیزیکی است، محدودیت اصلی را تداوم موجودیت بورژوازی و نفوذ ایدئولوژیکش، تفاوت های بین کارگر و دهقان، شهر و روستا، و کار فکری و کار یدی، و زمینه زایش سرمایه داری تشکیل میدهد. بنابراین هرچند پرولتاریا و توده های وسیع کارکن قدرت سیاسی دولتی و ابزار اساسی تولیدی را کنترل می کنند، اما فعالیتهای آگاهانه آنها برای متحول کردن جهان و ساختن تاریخ کماکان توسط تاریخ محدود گشته است. با این وجود، «مهم این است که یخ شکسته شده، جاده هموار است و راه نشان داده شده است.» (۲۶) پرولتاریا نهایتاً از طریق جاده سوسیالیستی به جهان نوین کمونیستی وارد خواهد شد.

**نقش محرك روبنا را بطور کامل به نمایش درآورد
از قوانین عینی بطور آگاهانه استفاده کنید**

در جامعه سوسیالیستی مردم آگاهانه آغاز به ساختن تاریخ خود می کنند. این بدان معنا نیست که آنها میتوانند تاریخ را به اراده خود بسازند. بلکه به معنای آن است که برای نخستین بار توده های مردم کل جامعه میتوانند قوانین عینی اقتصادی را تشخیص دهند و از آنها در خدمت منافع پرولتاریا و توده های وسیع کارکن استفاده کنند.

«آزادی، درک ضرورت و تغییر آن است.» (۲۷) قوانین اقتصادی، قوانین عینی حاکم بر تکامل اقتصاد جامعه هستند و برحسب اراده بشر تغییر نمی کنند. مردم نمی توانند قوانین عینی را تغییر دهند یا ایجاد کنند. اما در برابر این قوانین نیز درمانده نیستند. مردم در جامعه سوسیالیستی میتوانند این قوانین را بطور صحیح بشناسند، به آنها اتکا کنند و از آنها سود جویند؛ قوای مخرب برخی قوانین را جهت دهند یا دامنه عملکردشان را محدود کنند و از سوی دیگر، دامنه عملکرد قوانین سازنده را که به هدف تغییر جهان عینی خدمت می کنند، گسترش دهند.

تحت نظامات اجتماعی گوناگون، شکل بروز قوانین اقتصادی، صفات مشخصه گوناگون دارد. در جامعه سرمایه داری، به علت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تولید تحت رقابت کور و شرایط پر هرج و مرج به پیش برده می شود. بنابراین در سرمایه داری قوانین اقتصادی همواره نسبت به جامعه یک شکل خارجی و بیگانه بخود می گیرند. جامعه سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت همگانی بر ابزار تولید، است. این امر احاطه آگاهانه مردم بر قوانین اقتصادی و بکار بست آگاهانه آنها را امکانپذیر می سازد. همانطور که انگلس زمانی پیش بینی کرد: «قوانین فعالیت اجتماعی انسان، که تا قبل از این زمان با وی در شکل قوانین خارجی طبیعت مواجه شده و برانسان سلطه داشتند، توسط وی با شناخت کامل بکار گرفته شده و بنابراین بزیر سلطه وی در خواهند آمد.» (۲۸)

استقرار نظام مالکیت همگانی (public ownership) بر ابزار تولید، این امکان را بوجود می آورد که مردم قوانین اقتصادی را تشخیص دهند و آگاهانه بر مبنای این قوانین عمل کنند. اما برای تبدیل این امکان به واقعیت، مبارزه اجتناب ناپذیر است. تلاشهای پرولتاریا برای بکار گیری آگاهانه قوانین اقتصادی جامعه و شتاب بخشیدن به تکامل جامعه سوسیالیستی به یک جامعه کمونیستی، مسلماً با مقاومت قهرآمیز بورژوازی و سایر نیروهای اجتماعی در حال زوال، و بویژه با مداخله و خرابکاری خط رویزیونیستی مواجه خواهد شد. پروسه بکار بست آگاهانه قوانین اقتصادی سوسیالیستی، پروسه مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین خط مارکسیستی و خط رویزیونیستی است. در عین حال، مردم باید «تضاد میان قوانین عینی تکامل اقتصادی یک جامعه سوسیالیستی و شناخت ذهنی خود از این قوانین» را، در پراتیک حل کنند. (۲۹) این خود یک پروسه دیگر است. ضروری است که از پراتیک آغاز شود، تحقیق و بررسی انجام شود، از بی تجربگی به تجربه، و از کم تجربگی به کسب تجارب بسیار گذر شود، و تدریجاً بر خودروئی فائق آمده و آگاهی رشد یابد. این پروسه شناخت نمی تواند جدا از پروسه تحول جهان بینی مردم باشد. کسانی که به جهان بینی پرولتری مجهزند صحیح تر میتوانند قوانین تکاملی حاکم بر اقتصاد سوسیالیستی را بشناسند. کسانی که با سماجت به بینش بورژوایی چسبیده اند هیچگاه قادر به تشخیص قوانین تکاملی حاکم بر اقتصاد سوسیالیستی نیستند. بنابراین این پروسه شناخت، پروسه نابود کردن جهان بینی بورژوایی و تثبیت جهان بینی پرولتری نیز هست. آنانی که بکار بست آگاهانه قوانین اقتصادی در جامعه سوسیالیستی را امری ساده می انگارند که محتاج کار دشوار، محتاج مقابله با مقاومت و مداخله بورژوازی و خط رویزیونیستی، و مبارزه بین دو جهان بینی نیست، اشتباه می کنند. این نقطه نظرات می گویند، "بگذار طبیعت راه خودش را برود" یا "بگذارید مبارزه طبقاتی را خاتمه بخشیم".

در جامعه سوسیالیستی برای بکار بست آگاهانه قوانین عینی اقتصادی ضروری است که نقش فعال و محرک روبنا را به حداکثر گسترش دهیم.

توانایی عظیم روبنای سوسیالیستی، پیش از هر چیز و مهمتر از هر جا در رهبری حزب سیاسی پرولتری جلوه گر می شود. حزب سیاسی پرولتری بر مبنای تئوری انقلابی مارکسیستی و سبک کار انقلابی مارکسیستی ایجاد شده است. این حزب بخوبی قوانین عینی حاکم بر تکامل تاریخی را درک می کند، خرد توده ها را جذب می کند، گرایش عمومی تکامل تاریخی را درک می کند، و تئوری و برنامه ها و خطوط و سیاستهای عام و خاص را بر مبنای شرایط موجود در مراحل گوناگون تکامل اجتماعی فرموله می کند. این تئوری ها، برنامه ها، خطوط و سیاستهای عام و خاص صحیح از توده ها برآمده و به آنها بازگردانده میشود تا در مبارزه برای کسب پیروزی راهبر آنان باشد. حزب کمونیست چین، از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون بعنوان پایه تئوریک که راهنمای تفکرش است استفاده می کند. دلیل اینکه تئوری حزب برای انقلاب، بویژه تئوری ادامه انقلاب تحت

دیکتاتوری پرولتاریا و خط مارکسیستی و سیاستهای عام و خاص فرموله شده توسط حزب سیاسی پرولتری میتواند این چنین شکست ناپذیر باشد این است که این تئوری ها قوانین عینی حاکم بر تکامل اقتصادی جامعه را بطور صحیح منعکس می کنند. «بدون يك تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی نمی تواند موجود باشد.» (۳۰) بنابراین مهم است که تئوری مارکسیستی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را بطور جدی مطالعه کنیم و از آن بعنوان راهنما در کسب شناخت صحیح از قوانین اقتصادی حاکم بر جامعه سوسیالیستی استفاده کنیم و بر پایه این شناخت صحیح عمل کنیم.

رهبری حزب در تحلیل نهایی رهبری خط مارکسیستی است. فقط با درک انقلاب در روبنا، منجمله در حیطه ایدئولوژیک، و تضمین اینکه خطهای ایدئولوژیک و سیاسی صحیح هستند، یک حزب مارکسیستی میتواند انقلاب پرولتری را از يك پیروزی به پیروزی های بزرگتر هدایت کند.

قدرت سیاسی دولتی دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست، یک وسیله قدرتمند در مبارزه طبقاتی است که در دست پرولتاریا قرار گرفته است. پرولتاریا از این وسیله میتواند برای غلبه مداوم بر بورژوازی، تحدید حق بورژوازی و محو زمینه ظهور سرمایه داری استفاده کند. این وسیله نقشی عظیم در تضمین بکار بست همه جانبه خط پایه ای حزب و سازماندهی و رهبری اقتصاد سوسیالیستی بازی می کند. پرولتاریا با اعمال قدرت سیاسی دولتی خویش میتواند انقلاب سوسیالیستی را در جبهه اقتصادی شکوفا کرده، روابط تولیدی سوسیالیستی را برقرار ساخته و گسترش دهد، کل اقتصاد ملی را برنامه ریزی و سازماندهی و رهبری کند، نیروهای مولده اجتماعی را رشد دهد؛ پرولتاریا با استفاده از این قدرت می تواند انقلاب سوسیالیستی را در عرصه های سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی دامن زند و به این ترتیب با عالیتز کردن روبنای سوسیالیستی به تحکیم زیربنای اقتصادی سوسیالیستی یاری رساند.

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به معنای میدان دادن به نقش محرك قدرت سیاسی دولتی دیکتاتوری پرولتری است. چنین شرایطی را نمیتوان تحت دیکتاتوری بورژوازی ایجاد کرد. این حقیقتی است که بورژوازی نیز پس از کسب قدرت سیاسی برای مدتی از قدرت دولتی خویش جهت تحکیم و توسعه روابط تولیدی سرمایه داری استفاده کرد. اما روابط تولیدی سرمایه داری بطور فزاینده تبدیل به روابط کهنه و محتضر شد، دولت بورژوازی نقش انقلابی خود را از کف داد و به مانعی در راه تغییر روابط تولیدی و تکامل نیروهای مولده تبدیل شد. در انقلاب سوسیالیستی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا صرفا آغاز انقلاب است. با تکامل نیروهای مولده، روابط تولیدی سوسیالیستی وارد یک پروسه تاریخی می شود که طی آن مرتبا نو جایگزین کهنه می شود. قدرت سیاسی دولتی تحت دیکتاتوری پرولتری، این نوگرایی و تحول را دامن می زند و راه تکامل نیروهای مولده را باز می کند. این در نهایت، قدرتمندترین سلاح پرولتاریا برای ادامه انقلاب سوسیالیستی است. امروز، پرولتاریا با در دست داشتن این سلاح میتواند مقاومت بورژوازی و سایر قوای ارتجاعی را درهم شکند، کل مردم کارکن را به گرد خویش متحد کند، پیروزمندانه سه جنبش بزرگ انقلابی یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی را گسترش دهد و بطور مستمر زیربنای اقتصادی و روبنای سوسیالیستی را تحکیم و عالیتز کند تا جامعه سوسیالیستی بتواند بر مسیری که توسط خط پایه ای حزب ترسیم شده تا تحقق آرمان نهایی کمونیسم پیشروی کند.

توضیح مترجم: در این نقل قول مائو به رابطه دیالکتیکی میان نیروهای مولده - روابط تولیدی؛ میان پراتیک - تئوری؛ میان زیربنا - روبنای سیاسی است. وی می گوید در کل نیروهای مولده شالوده روابط تولیدی، پراتیک شالوده تئوری و زیربنای اقتصادی شالوده روبنای سیاسی است و نفی این را ضدیت با ماتریالیسم می داند. اما تاکید می کند که در مقاطعی برای رشد نیروهای مولده، روابط تولیدی باید عوض شود؛ برای پیشرفت پراتیک، تئوری باید تکامل بیابد؛ برای عوض شدن زیربنای اقتصادی اول باید روبنای سیاسی عوض شد.

منابع اصلی مطالعه و رجوع

مارکس، نقد برنامه گوتا

لنین، اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

مائو، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق

توضیحات

- ۱ - مائو، "سخنرانی در نشست شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر". نقل شده در *نقل قولهای صدر مائوتسه دون* معروف به "کتاب سرخ" (انتشارات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۶۶) ص ۱۴
- ۲ - مارکس، "پیشگفتار مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی"؛ م آ م / جلد ۱ - ص ۵۰۳-۵۰۴
- ۳ - انگلس، "آنتی دورینگ" (انتشارات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۶) ص ۳۶۲
- ۴ - مائو، "مسائل جنگ و استراتژی"، م آ م جلد ۲ - ص ۲۲۴
- ۵ - مارکس، "جنگ داخلی در فرانسه" (انتشارات زبانهای خارجی پکن) ص ۶۴
- ۶ - مائو، "سخنرانی در کنفرانس کادرها در منطقه آزاد شده شانسی - سویوان"؛ م آ م جلد ۴ - ص ۲۳۸
- ۷ - مائو، "مسائل جنگ و استراتژی"؛ ص ۲۱۹
- ۸ - انگلس، "نامه به بلوخ در کونیکزبرگ" (سپتامبر ۲۱-۲۲، ۱۸۹۰)؛ م آ م جلد ۳ ص ۴۸۷
- ۹ - لنین، "انقلاب ما"؛ ک آ ل جلد ۳۳ (چاپ سال ۱۹۷۳)؛ ص ۴۷۸-۴۷۹
- ۱۰ - مائو، "درباره حکومت ائتلافی"؛ م آ م جلد ۳ ص ۲۵۲
- ۱۱ - مائو، "درباره تضاد"؛ م آ م جلد ۱ - ص ۳۳۶
- ۱۲ - مارکس، "نقد برنامه گوتا" (انتشارات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۲) ص ۲۷-۲۸
- ۱۳ - همانجا
- ۱۴ - لنین، "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا"؛ ک آ ل جلد ۳۰، ص ۱۰۷
- ۱۵ - حزب کمونیست چین، "کمونیسم دروغین خروشچف و درسهای تاریخی آن برای جهان" در مجموعه اسناد "پلمیک در باره خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی" (انتشارات زبانهای خارجی پکن ۱۹۶۵) ص ۴۷۱-۴۷۲
- ۱۶ - مائو، نقل شده در "اسناد مهم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین - حزب کمونیست چین" (انتشارات زبانهای خارجی... ۱۹۷۰) ص xi
- ۱۷ - مائو، نقل شده در "به مناسبت بزرگداشت پنجاهمین سال تاسیس حزب کمونیست چین"؛ مجله پکن ریویو شماره ۲۷، ۱۹۷۱
- ۱۸ - مائو، "درباره حل صحیح تضادهای درون خلق" در گزیده آثار (انتشارات زبانهای خارجی... ۱۹۷۱) ص ۴۴۳-۴۴۴
- ۱۹ - لنین، "ولت و انقلاب" (انتشارات زبانهای خارجی... ۱۹۷۳) ص ۱۱۷
- ۲۰ - مائو، "حل صحیح تضادهای درون خلق"، ص ۴۴۳
- ۲۱ - همانجا ۴۶۳-۴۶۴
- ۲۲ - مائو، نقل شده در "اسناد مهم... ix-x ص
- ۲۳ - مائو، نقل شده توسط ون هون ون در "گزارش درباره تجدیدنظر در اساسنامه حزب" اسناد کنگره دهم حزب کمونیست چین (انتشارات زبانهای خارجی... ۱۹۷۳)؛ چاپ مجدد در "مائو پنجمی بود" از ریچارد لوتا، ص ۹۶
- ۲۴ - مائو، نقل شده توسط ون هون ون در "گزارش به کلاس مطالعه مرکزی"، تجدید چاپ در "مائو پنجمی بود" ص ۵۷
- ۲۵ - انگلس، "آنتی دورینگ"، ص ۳۷۸
- ۲۶ - لنین، "چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر"؛ ک آ ل ۳۳، ص ۵۷
- ۲۷ - مائو، "گفتگو درباره مسائل فلسفه" در کتاب "صدر مائو با مردم سخن می گوید" نوشته استوارت شران (نیویورک: انتشارات پنتون ۱۹۷۴) ص ۲۲۸
- ۲۸ - انگلس، "آنتی دورینگ"، ص ۳۶۶-۳۶۷
- ۲۹ - مائو، "درباره حل صحیح تضادها" ص ۴۷۷
- ۳۰ - لنین، "چه باید کرد؟" (انتشارات زبانهای خارجی... ۱۹۷۵) ص ۲۸

فصل سوم

نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم و نظام مالکیت کلکتیو مردم کارکن*

پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست میآورد، ضروریست که نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را گام به گام به نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی تغییر دهد تا بتواند سرچشمه های سرمایه داری و سایر نظامهای استثمارگرانه را نابود کرده و یک زیربنای اقتصاد سوسیالیستی برقرار کند. این گامی مهم در تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و غلبه سوسیالیسم بر سرمایه داری است.

نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم شالوده اقتصادی اصلی برای دیکتاتوری پرولتاریا است

پرولتاریا و مردم کارکن باید ابزار تولید را کنترل کنند

طی هزاران سال گذشته، دلیل اساسی استثمار شدن زحمتکشان و ستم بر آنان توسط برده داران، ملاکین، و سرمایه داران این بود که ابزار تولید در دست مردم کارکن* قرار نداشت. انگلس می گوید، « پیشتر مقید کردن انسان به کار خسته کننده و یکنواخت در تمامی شکل های مختلف، آن است که انقیاد کننده ابزار کار را در اختیار دارد و تنها ازین طریق می تواند فرد مقید را به کار بگیرد؛ در مورد برده داری، انقیاد کننده علاوه بر ابزار کار، وسایل تنازع بقا را نیز در اختیار دارد که توسط آن می تواند برده را زنده نگاه دارد.» (۱) مردم کارکن نسل اندر نسل دست به انواع و اقسام مبارزات زدند تا ابزار تولید را در اختیار بگیرند، اما بدلائل تاریخی کلیه تلاشهای آنها شکست خورد. در جامعه سرمایه داری، پرولتاریا توسط صنایع سنگین رشد و پرورش یافت و به مثابه یک نیروی اجتماعی به ظهور رسید. این طبقه کنترل خود را بر تمام ابزار تولید از دست داد. کارگر بجز زنجیرهایی که بر گرده داشت مطلقاً چیز دیگری نداشت. پا به پای تشدید تضاد میان **خصلت خصوصی مالکیت سرمایه داری بر ابزار تولید، و خصلت اجتماعی تولید،** امکان اینکه پرولتاریا کنترل ابزار تولید را در دست بگیرد، بوجود آمد.

اما طبقه استثمارگر هرگز مایل به دست کشیدن از استثمار نیست. آنها نه تنها دستگاه دولتی را جهت حفاظت از مالکیت خصوصی خود بر ابزار تولید به خدمت می گرفتند، بلکه انواع دروغ ها را نیز در عرصه ایدئولوژیک اختراع می کردند. مثلاً مدعی می شدند که فقر کارگر بعلت افزایش جمعیت و ” فقدان یک اصل عادلانه و معقول در توزیع“ است و غیره. آنها برای اینکه مردم کارکن دست به تغییر مالکیت خصوصی بورژوازی نزنند انواع و اقسام دروغ ها و عوامفریبی ها را تحویل مردم کارکن می دادند. معلمان انقلابی پرولتاریا این دروغ ها را افشا و رد کردند. آنها خاطرنشان کردند که علت العلل استثمار و بردگی زحمتکشان این است که ابزار تولید در دست زحمتکشان نیست و در دست طبقه استثمارگر است.

اولین جمله " برنامه گوتا" می گوید: « کار سر منشا همه ثروتها و فرهنگ است.» این جمله نشانه نفوذ فردیناند لاسال در جنبش کارگری آلمان در دهه ۱۸۷۰ بود. این جمله در ظاهر مقام والائی برای کار قائل می شود. اما مارکس متوجه اشتباه تئوریک آن شد و گفت، کار فقط در امتزاج با ابزار تولید میتواند ثروت و فرهنگ بیافریند. بدون ابزار تولید و بدون مالکیت بر ابزار تولید، چه کار از دست کار بر می آید؟ مارکس با صراحت خاطرنشان کرد که، « در هر جامعه و فرهنگی، کسی که جز نیروی کارش مایملک دیگری ندارد همواره برده کسانی می شود که خود را صاحب شرایط عینی کار کرده اند. او فقط با اجازه آنها می تواند کار کند؛ بنابراین فقط با اجازه آنها می تواند زندگی کند» (۲) شرط رهائی پرولتاریا آن است که نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را بجای نظام سرمایه داری مالکیت خصوصی بنشاند. این کشف تئوری مارکسیستی، توطئه دیوانه وار سرمایه داری را مبنی بر اینکه برای ابد ابزار تولید را در انحصار گرفته و مردم کارکن را برده و استثمار کند، برای همیشه به لحاظ تئوریکی و سیاسی نقش بر آب کرد. این تئوری سمت صحیح را برای مبارزه پرولتاریا ترسیم کرد.

بوجود آمدن جامعه سرمایه داری، امکان آن را برای پرولتاریا و مردم کارکن بوجود می آورد که بطور جمعی صاحب ابزار تولید شوند. متحقق کردن این امکان، یک فرآیند تاریخی نسبتاً طولانی را در بر میگیرد.

پرولتاریا اول باید دستگاه دولت بورژوازی را در هم بکوبد و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار نماید تا بتواند "علت فقر را ریشه کن کند و بذر ثروت را بکارد"؛ یعنی نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را به نظام مالکیت همگانی تبدیل کرده و ابزار تولید را در اختیار خویش گیرد. حرکت از این نقطه، بسیار ضروری است و فقط با حرکت از این نقطه است که می توان کلیه نظامهای استثمارگرانه را اساساً نفی کرده و پرولتاریا و زحمتکشان به لحاظ اقتصادی از یوغ آن نظام ها رها شوند و در مسیر سوسیالیستی بسوی فراوانی اشتراکی همگانی پیش روند. در این مسیر نیز مبارزات بیشماری در پیش روی خواهد بود. پرولتاریا تنها با محکم دست گرفتن سکان اقتصاد سوسیالیستی میتواند شرایط مادی مساعد جهت از بین بردن کلیه طبقات و تمایزات طبقاتی و تحقق بخشیدن به آرمان بزرگ کمونیسم را مهیا سازد. اگر قدرت سیاسی و کنترل بر ابزار تولید از دست برود و اگر کنترل بر ماشین دولتی و شاهراههای اقتصاد توسط بورژوازی و نمایندگان بورژوازی در درون حزب کمونیست غصب شوند، آنگاه اقتصاد سوسیالیستی به انحطاط رفته و یک بار دیگر پرولتاریا و زحمتکشان تبدیل به "برندگان مفلوک و گرسنه" خواهند شد. این خطر در سراسر فرایند تاریخی سوسیالیسم خودنمایی می کند.

مصادره و بازخرید، شیوه های استقرار نظام مالکیت دولتی سوسیالیستی

بیش از صد سال پیش، مارکس و انگلس نوشتند، پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کند، «از برتری سیاسی خود استفاده خواهد کرد و بتدریج تمام سرمایه را از بورژوازی گرفته و ابزار تولید را در دست دولت (یعنی پرولتاریائی که به مثابه طبقه حاکمه سازمان یافته است) متمرکز خواهد کرد.» (۳) در نظام سرمایه داری، نیرو های مولده، در سطح بسیار بالائی خصلت اجتماعی یافته اند. در نتیجه وجود یک مرکز اجتماعی که بصورت مرکزی، بخشها و بنگاههای تولیدی را هماهنگ کند، بطور عینی ضروری شده است. در جامعه سرمایه داری جامعه عمل پوشاندن به این ضرورت عینی، امکان پذیر نیست. در جامعه سوسیالیستی، این مرکز اجتماعی، دولت سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. فقط با برقراری این دولت که تمام مردم کارکن را نمایندگی می کند و با برقراری نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم بر ابزار تولید، مردم کارکن می توانند شریانهای اقتصاد سوسیالیستی را کنترل کنند و نظام استثمار سرمایه داری را اساساً از بین ببرند.

پرولتاریا با چه طریقی می تواند مالکیت بر ابزار تولید را تغییر داده و تبدیل به **نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم** بر ابزار تولید کند؟ بنا بر تجارب جنبش بین المللی کمونیستی و تجربه چین، پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب میکند، بنگاههای بزرگ بلافاصله اجتماعی میشوند در حالیکه بنگاههای کوچک و متوسط بتدریج متحول می شوند.

بطور اعم، پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی با شرایطی مواجه می شود که در آن سرمایه های بزرگ و متوسط و کوچک همزیستی می کنند. سرمایه بزرگ نماینده ارتجاعی ترین (شکل) روابط تولیدی است؛ سرمایه بزرگ شریان اقتصاد ملی را در کنترل دارد و بطور جدی رشد نیروهای مولده اجتماعی را سد می کند، و نیز تکیه گاه اقتصادی اصلی حاکمیت ارتجاعی بورژوازی است. اگر پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی، در بدست گرفتن کنترل اقتصاد ملی کوتاهی کند و این امکان را در اختیار بورژوازی بزرگ قرار دهد، هرگز قادر به محکم کردن قدرت خود نخواهد شد. لنین، در جمعیندی از تجربه کمون پاریس گفت یکی از دو اشتباهی که ضربات مهلک بر کمون پاریس زد این بود که پرولتاریا بنگاههای اقتصادی بزرگ مثل بانک فرانسه را که مرکز عصبی اقتصاد ملی فرانسه بود، فوراً در دست نگرفت و در این کار کوتاهی کرد. بنابراین، سرمایه بزرگ باید فوراً توسط دولت سوسیالیستی مصادره گردد.

در چین کهن، سرمایه بزرگ، سرمایه بوروکرات بود. این سرمایه، سرمایه انحصاری دولتی فئودالی کمپرادوری بود که تحت مالکیت بورژوازی بوروکرات به رهبری چیان کایشیک بود. صدر مائو تحلیل روشنی از ماهیت ارتجاعی این سرمایه داد و خاطر نشان کرد: «چهار فامیل بزرگ چیان، سون، کون و چن، طی بیست سال حاکمیتشان ثروتی بالغ بر ده تا بیست میلیارد دلار بهم زده اند و شریانهای حیاتی اقتصاد چین را در انحصار گرفته اند. این سرمایه انحصاری در ترکیب با قدرت دولتی، سرمایه داری انحصاری دولتی شده است. این سرمایه داری انحصاری در ارتباط نزدیک با سرمایه خارجی، طبقه ملاکین بومی، و دهقانان ثروتمند (از نوع کهن)، سرمایه داری انحصاری دولتی فئودال کمپرادوری را بوجود آورده است.» (۴) بخاطر وجود ماهیت ارتجاعی سرمایه بوروکرات، حزب ما در ابتدای فرایند انقلاب دموکراتیک بروشنی سیاست مصادره سرمایه

بوروکرات و « انتقال آن به جمهوری خلق تحت رهبری پرولتاریا » را تصریح کرد (۵). قبل از پیروزی انقلاب در چین، سرمایه بوروکرات بالغ بر ۸۰ درصد دارایی های ثابت در صنایع تولیدی و حمل و نقل را تشکیل می داد. با مصادره این سرمایه، بخش عمده اقتصاد سرمایه داری چین از بین رفت و حاکمیت سیاسی پرولتاریا کنترل شریان حیاتی اقتصاد ملی را در دست گرفت. زیربنای اقتصادی سوسیالیسم بدین ترتیب استقرار یافت و شرایط مساعدی را برای رشد انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ایجاد کرد.

پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست می آورد، سرمایه بزرگ را مصادره میکند، و سنگ بنای یک اقتصادی سوسیالیستی را می گذارد. پس از انجام اینکار امکان آن را بوجود می آورد که تدریجاً سرمایه کوچک و متوسط را از طریق باز خرید تبدیل به بنگاه های سوسیالیستی کند و نظام مالکیت سرمایه داری بر ابزار تولید را تبدیل به نظام مالکیت تمام مردم کند. ماهیت طبقاتی سرمایه کوچک و متوسط، همان ماهیت سرمایه بزرگ است. آنها نیز بر پایه استثمار زحمتکشان می چرخند. منافع آنها در تضاد با منافع توده های زحمتکش است و آماج انقلاب سوسیالیستی هستند. در عین حال، تفاوت هایی میان آنها وجود دارد. سرمایه کوچک و متوسط غالباً تمایل زیادی به توسعه سرمایه داری دارند اما در عین حال پرولتاریا تحت شرایط معینی میتوانند آنها را مجبور به قبول استرداد دارائی هایشان در ازای باز پرداخت، کند. مارکسیسم معتقد است که « تحت شرایط معین، کارگران امکان باز خرید مایملک بورژوازی را رد نمیکنند ». (۶) پس از اینکه پرولتاریا حاکمیت سیاسی را کسب کرده و شریان حیاتی اقتصاد ملی را بدست می گیرد، بسود او خواهد بود اگر بتواند این سرمایه داران را مجبور کند که به سیاست باز خرید کردن بگذارند و پرولتاریا از این طریق بنگاه های سرمایه داری آنها را به بنگاه های سوسیالیستی تبدیل کند.

در چین، بورژوازی ملی که صاحب سرمایه های کوچک و متوسط بود، ماهیتی دوگانه داشت. در دوره انقلاب دموکراتیک، بورژوازی ملی چین علاوه بر خصلت سازشکارانه از خصلتی انقلابی نیز برخوردار بود. در دوره انقلاب سوسیالیستی در عین حال که می توان مجبورش کرد سیاست تغییر و تحول سوسیالیستی را قبول کند اما گرایش ارتجاعی قوی به رشد سرمایه داری دارد. در دوره بازسازی اقتصاد ملی چین بنگاه های صنعتی و بازرگانی که تحت اداره این طبقه بود، نقشی دوگانه ایفا کردند. آنها با افزایش تولید، توسعه مبادلات اقتصادی میان مناطق شهری و روستائی، و با ایجاد اشتغال، نقش سازنده ای در رابطه با اقتصاد ملی و معیشت مردم، ایفا کردند. اما کارگران را استثمار میکردند و هر کاری را بخاطر سود می کردند و به همین جهت نقشی منفی در بازسازی سوسیالیستی و معیشت توده ها بازی میکردند. با توجه به خصلت دوگانه بورژوازی ملی و نقش دوگانه اقتصاد سرمایه داری ملی، حزب ما سیاست بهره گیری کردن، محدود کردن و بالاخره تغییر بنگاه های تولیدی و تجاری سرمایه داری ملی را فرموله کرد - یعنی از نقش سازنده شان در اقتصاد ملی و معیشت مردم بهره گرفت؛ نقش منفی آنها را که برای اقتصاد ملی و معیشت مردم مهلک بود محدود کرد؛ و بتدریج آنها را تغییر داده و تبدیل به بخشی از اقتصاد سوسیالیستی دولتی کرد.

ایجاد تغییر و دگرگونی سوسیالیستی در بنگاه های تولیدی و تجاری سرمایه داری چین، از طریق اشکال گوناگون سرمایه داری دولتی پیش برده شد. همانطور که لنین گفت، دولت دیکتاتوری پرولتاریا می تواند « این سرمایه داری دولتی را مهار.... و محدوده هایش را تعیین کند. » (۷) سرمایه داری دولتی اولیه در تولید صنعتی مشتمل بود بر تبدیل مواد خام و سفارش دادن مواد ضروری و تولیدات قراردادی (دولت به بنگاه های متوسط و کوچک سرمایه داری مواد خام می داد تا طبق قرارداد برای دولت فرآورده های تمام شده تولید کنند. آنها بدینوسیله کنترل می شدند)؛ و در بازرگانی گرفتن کمیسون خرید و توزیع فرآورده ها. با اتخاذ این شکل، کنترل اقتصاد سرمایه داری تا حدی امکان پذیر بود و می شد آن را هم در زمینه جهت گیری و عملیات تولید و هم در زمینه درجه استثمار کنترل کرد. با این وجود، اتخاذ این شکل نه می توانست ماهیت مالکیت و کنترل بر ابزار تولید توسط سرمایه دار را تغییر دهد و نه تضاد آنتاگونیستی روابط تولیدی سرمایه داری را که جلوی رشد نیروهای مولده را می گیرد، اساساً حل کند. با رشد نیروهای مولده اجتماعی چین، این ضرورت عینی بوجود آمد که سرمایه داری دولتی اولیه به سرمایه داری دولتی پیشرفته یعنی عملیات دولتی - خصوصی مشترک تبدیل شود. دولت کادرهائی را برای رهبری بنگاه های دولتی - خصوصی، گمارد. این کادرها بنگاه ها را بر مبنای برنامه های دولت و با اتکا بر توده های کارگر اداره می کردند. این کار در واقع سرمایه داری را مجبور کرد که دست از کنترل ابزار تولید بردارد. استثمار کارگر بوسیله سرمایه دار، بشدت محدود گردید. در تجربه چین این شکل پیشرفته سرمایه داری دولتی به دو مرحله تقسیم شد. یکی فعالیت مشترک دولتی - خصوصی در بنگاه های مجزا و سپس در کل صنایع. در مرحله فعالیت مشترک در بنگاه های مجزا، سرمایه دار بر حسب سهم سرمایه اش در بنگاه، در توزیع سود شریک بود. با توسعه تولید، سود حاصله توسط سرمایه دار نیز افزایش می

یافت. این بر شور و شوق کاری در میان کارگران تاثیر منفی داشت و برای انباشت صندوق ذخایر (خزانه) دولت، نامساعد بود. پس از اینکه کل یک رشته صنعتی تحت فعالیت مشترک دولتی - خصوصی قرار گرفت، به سرمایه دار اجازه داده شد که سالانه بهره ثابتی (در حدود، سالانه ۵ درصد) و آنهم برای یک دوره خاص زمانی ببرد. این نرخ بهره بر طبق ارزش دارائی ثابتی که قبل از شروع فعالیت مشترک دولتی - خصوصی داشت محاسبه می شد. به این ترتیب حق مالکیت سرمایه دار بر ابزار تولید صرفا در شکل بهره ثابتی که بر حسب اندازه سهامش تعیین شده بود و به وی تعلق می گرفت، بیان می شد. این بنگاههای سهامی دولتی - خصوصی ماهیتا بنگاههای سوسیالیستی بودند. در پایان دوره مقرر شده برای پرداخت بهره ثابت، دولت تصمیم گرفت که دیگر آنرا پرداخت نکند. به این ترتیب بنگاههای دولتی - خصوصی کاملا به بنگاههایی تحت نظام مالکیت دولتی سوسیالیستی، تبدیل شدند.

تحت دیکتاتوری پرولتاریا، میان دگرگون کردن سرمایه کوچک و متوسط با دگرگون کردن سرمایه بزرگ تفاوت است. اما این امر بمعنای فقدان مبارزه طبقاتی نیست. در حقیقت، مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در سراسر فرایند دگرگونی سوسیالیستی صنعت و بازرگانی سرمایه داری، ادامه دارد. این مبارزه بشکل مبارزه میان محدودیت و ضدیت با محدودیت، دگرگونی و ضدیت با دگرگونی خود را جلوه گر می کند. در بهار سال ۱۹۵۰ برای تثبیت قیمتها لازم بود مبارزه ای علیه فعالیتهای بورس بازی انجام شود. در سال ۱۹۵۱، مبارزه "علیه پنج چیز" یعنی علیه رشوه خواری، در رفتن از زیر بار پرداخت مالیات، علیه دزدی اموال دولتی، علیه تقلب در فرآورده های کار و تولید محصولات بنجل، و دزدیدن اسرار اقتصادی دولت، به پیش رفت. در سال ۱۹۵۷، مبارزه ای علیه حملات افسارگسیخته راست انجام شد. این مبارزات، مبارزات طبقاتی حادی بودند. این مبارزات طبقاتی، تبلور خود را در مبارزه بین دو خط مشی نشان دادند. دار دسته رویزیونیستی لیوشاویچی مکررا این یاهو را تبلیغ می کرد که، "استثمار سرمایه داری جوانب خوبی هم دارد". و تحت این عنوان با دگرگون کردن صنعت و تجارت سرمایه داری مخالفت می کرد و قصد داشت به این ترتیب نفوذ سرمایه داری را حفظ کند. تحت هدایت کمیته حزب به رهبری صدر مائو، توطئه های این مرتدین بموقع سرکوب شد، خط مشیهای رویزیونیستی آنها مورد انتقاد قرار گرفت، و بالاخره دگرگونی صنعت و بازرگانی سرمایه داری به صنعت و بازرگانی سوسیالیستی پیروزمندانه به سرانجام رسید. این نشان داد که با اعتقاد راسخ به مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، به خط مشی مارکسیستی علیه خط مشی رویزیونیستی، و از طریق وارد آوردن شکست قطعی بر مثنی سرمایه داران ارتجاعی و عواملشان در حزب که با انقلاب سوسیالیستی مخالفت کرده و نسبت به ساختمان سوسیالیسم خصومت میورزیدند، بورژوازی ملی بتدریج مجبور شد تحول سوسیالیستی را قبول کند.

نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم از برتری فوق العاده برخوردار است

برقراری مالکیت سوسیالیستی تمام مردم بجای مالکیت خصوصی سرمایه داری، یک جهش انقلابی در روابط تولیدی است. نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، یک نظام مالکیت همگانی است که در آن هم ابزار تولید و هم محصول کار در اختیار دولت پرولتری قرار می گیرد. این دولت نماینده کلیه زحمتکشان است. پیدایش نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم نشان میدهد که زحمتکشان آزاد شده اند و تبدیل به طبقه حاکمه جامعه شده اند؛ علاوه بر این نشان می دهد که بردگان مزدی سرمایه داران تبدیل به اربابان تولید سوسیالیستی شده اند.

در چین، مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، شامل ذخائر معدنی، رودخانه ها، آبها، جنگلها، زمینهای بکر، و سایر منابع طبیعی که طبق قانون به دولت تعلق دارند، موسساتی مثل خطوط آهن، خدمات پستی و ارتباطات، بانکها، مزارع و کارخانجات و بازرگانی دولتی است. دولت بعنوان نماینده کلیه زحمتکشان صاحب ابزار تولید است و بر تخصیص و توزیع معقولانه و متحدانه آنها، نظارت میکند. این امر، شرایط نوینی را در تاریخ بشر ایجاد کرده است، که در آن برای نخستین بار در تاریخ کشورمان، اقتصاد ملی بطور سیستماتیک رهبری می شود و توسعه می یابد و راه را برای تکامل نیروهای مولده اجتماعی هموار میکند.

نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، یک نظام مالکیت همگانی است که با خصلت اجتماعی عالی تولید، در تطابق است. در صنایع مدرن، دیارتمان ها و موسسات با یکدیگر مرتبط و وابسته اند. آنها همگی اجزا ارگانیک درونی کلیت تولید اجتماعی اند. پیدایش نظام مالکیت دولتی سوسیالیستی نتیجه اجتناب ناپذیر تضاد میان نیروهای مولده اجتماعی و مالکیت خصوصی سرمایه داری در صنایع مدرن است. تنها با مالکیت دولتی سوسیالیستی است که تضادهای میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت بر ابزار تولید در

جامعه سرمایه داری و تضاد بین خصلت متشکل تولید در بنگاههای منفرد و خصلت آنارشیستی تولید در کل جامعه میتوانند حل شود. تنها در آن زمان است که بریاد دادن و نابودسازی نیروهای مولده و محصولات در اشکالی که مشخصه نظام سرمایه داری است و افراط گری بورژوازی و نمایندگان سیاسیش، از بین می رود. بدین ترتیب، نیروهای مولده امکان توسعه سریعتر را می یابند.

اقتصاد دولتی که مبتنی بر نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم است، شریان حیات اقتصاد ملی را کنترل میکند. اقتصاد دولتی شامل صنایع مدرن و صنایع حمل و نقل نیز هست. صنایعی که توسط دولت اداره میشوند، کمیت عظیمی از ماشین آلات، مواد و مصالح، ابزار را فراهم کرده و موتور محرکه پیشرفتهای فنی در بخشهای مختلف اقتصاد ملی است. آنها مقادیر عظیمی تراکتور، ماشین دروگر، وسایل حمل و نقل، برق، سوخت، کودهای شیمیایی و ضد آفت را جهت پیشرفت مکانیزاسیون کشاورزی، فراهم میکنند. آنها حجم عظیمی از جوه خزانه را برای ساختمان اقتصادی، فرهنگی و دفاعی، انباشت میکنند. اقتصاد سوسیالیستی دولتی یکی از مولفه های اقتصادی است که نقش رهبری کننده را در کل اقتصاد ملی ایفا میکند. با اتکا به این پایگاه مادی است که دولت انقلاب و ساختمان سوسیالیستی را هدایت می کند. دگرگونی سوسیالیستی در کشاورزی، صنایع دستی، صنعت و بازرگانی سرمایه داری، تحت رهبری و هدایت اقتصاد دولتی تحقق یافت. تحکیم و توسعه اقتصاد کلکتیوی نیز با نقش رهبری کننده اقتصاد دولتی (پس از کامل شدن تغییرات سوسیالیستی پایه ای) مرتبط بود. اقتصاد سوسیالیستی دولتی یک نیروی مادی قدرتمند جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریاست.

در کشاورزی، بخشی که در چارچوب نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم می گنجد، بخش مزارع دولتی است. مزارع دولتی نقش هائی ایفا می کنند که متفاوت از اقتصاد کلکتیوی (جمععی) است: ۱ - علاوه بر جوه خزانه که توسط خود مزرعه انباشت می شود، در هنگام ضرورت دولت نیز برای تسریع مکانیزاسیون در آن سرمایه گذاری می کند. ۲ - مزرعه دولتی پایگاه مهمی برای دولت جهت انجام آن رشته از آزمایشات علمی کشاورزی است که محتاج پرسنل تحقیقی تخصصی تر، بودجه بیشتر، و دوره ای طولانی برای نیل به نتایج مفید است. اقتصادهای کلکتیو در روستا بخاطر فقدان نیروی کار، منابع مادی و بودجه ضروری نمی توانند این نوع عملیات را پیش برند. از سوی دیگر، مزرعه دولتی میتواند نیروی کار، منابع مواد اولیه، و بودجه ضروری را در چارچوب یک برنامه سراسری جهت آزمایشات علمی گوناگون متمرکز کند و نتایج سودمند - نژادهای اصلاح شده، تجربه پیشرفته تر - این مزارع را در اسرع وقت در اختیار کمونهای کشاورزی خلق قرار دهد. ۳ - در زمینه احیاء اراضی بکر در مقیاس عظیم، توسعه جنگلها و چوب بری نیز مزارع دولتی نسبت به اقتصاد کلکتیوی برتر و مناسب ترند.

نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم یک شکل از نظام سوسیالیستی مالکیت است که درجه مالکیت همگانی آن بسیار بالاست و توسعه و تکامل آن بطرف تبدیل شدن به یک نظام مالکیت کمونیست تمام مردم است. اگر از نقطه نظر مالکیت همگانی ابزار تولید توسط تمام مردم کارکن به مسئله نگاه کنیم می بینیم که این شکل از مالکیت دارای عنصری از مالکیت کمونیستی است. اما نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، نظامی است که تازه از رحم نظام کهنه در آمده، بنابراین سنتها و علائم نظام کهنه را با خود حمل می کند. اول از همه اینکه، نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم هنوز یک شکل از مالکیت است که از نزدیک با طبقات و مبارزه طبقاتی گره خورده است. واژه "تمام مردم" یک واژه اختصاری است برای "مردم کارکن در کلیت خود" و این نظام سوسیالیستی مالکیت فقط به پرولتاریا و مردم کارکن خدمت می کند. دوم، مالکیت سوسیالیستی تمام مردم ضرورتاً شکل مالکیت سوسیالیستی دولتی را بخود می گیرد؛ و همانطور که لنین خاطرنشان کرد، دولت سوسیالیستی به یک معنا، "یک دولت بورژوائی بدون بورژوازی است". این بخاطر آن است که دولت کماکان باید از حق بورژوائی حمایت کند. (پانویس: دولت پرولتری، حق بورژوائی را برسمیت می شناسد و اجازه می دهد که باقی بماند و از آن حمایت می کند و مردم را مجبور می کند که به آن گردن بگذارند. البته در عین حال آن را محدود می کند. به این معنا، دولت دیکتاتوری پرولتاریا این بخش از نقش دولت بورژوازی را نیز ایفا می کند. - به نقل از خبرنامه پکن، ۱۴ نوامبر ۱۹۷۵ شماره ۴۶ ص ۲۳). سوم، مالکیت سوسیالیستی تمام مردم هنوز به نظام کالائی، مبادله از طریق پول، و توزیع بر پایه کار، بسته است. حق مساوی در درون نظام کالائی، در فرآیند مبادله از طریق پول و توزیع بر پایه کار همه حق بورژوائی هستند. این مقوله نشان می دهد که نمی توان به نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم بصورت پدیده ای خالص نگریست. فقط زمانی که مالکیت سوسیالیستی تمام مردم به سطح نظام مالکیت کمونیستی توسط تمام مردم برسد، جامعه می تواند خود را از اثرات طبقات و سنن و بقایای سرمایه داری رها کند.

وقتی که نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم استقرار یابد، هنوز یک فرآیند طولانی تحکیم و تعالی مستمر آن در پیش است. اینکه نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم پیشروی کند یا به قهقرا رود، موضوع مرکزی در جدال میان دو طبقه، دو راه و دو خط در دوران سوسیالیسم است.

سوسیالیسم بدون اجتماعی شدن کشاورزی تحکیم نخواهد یافت

اقتصاد کوچک دهقانی باید دچار دگرگونی سوسیالیستی شود

پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی، نه فقط با یک اقتصاد سرمایه داری بشدت اجتماعی شده بلکه اغلب با حضور نظام های گسترده ی اقتصاد خصوصی که مبتنی بر مالکیت فردی زحمتکشان اند، روبرو می شود. مولفه های آن را میتوان در کشاورزی، صنایع پیشه وری، حمل و نقل، و بازرگانی یافت. اما بیشتر از همه جا در بخش کشاورزی بطور گسترده وجود دارد. کسانی که در فعالیتهای اقتصادی منفرد شرکت میکنند، زحمتکشان منفرد هستند. خانوار یک واحد تولیدی و عملیات است. اگر چه زحمتکشان منفرد که در این بخش درگیرند صاحب مقداری ابزار تولیدند اما مقدارش بسیار کوچک است و موقعیتهای بسیار بی ثبات بطوریکه اقتصاد سرمایه داری هر لحظه می تواند آنان را ورشکسته کند. آیا هنگامیکه پرولتاریا بورژوازی را سرنگون ساخته و نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم را بر ابزار تولید مسلط می کند، می توان اجازه داد که اقتصادهای منفرد به عملیات خود ادامه دهند؟ خیر. صدرمائو گفت، " بدون اجتماعی کردن کشاورزی نمی توان سوسیالیسم کامل و مستحکم بوجود آورد." (۸) در اینجا، آنچه باید تجزیه و تحلیل کنیم این است که در سوسیالیسم، نظام های اقتصاد منفرد در کشاورزی، چه راهی را باید در پیش بگیرند. تجزیه و تحلیل این مسئله، راه اقتصادهای منفرد دیگر مانند صنعت پیشه وری منفرد را نیز روشن می کند؛ زیرا اصول راهی که آنها طی خواهند کرد همان اصول راهی است که نظام های اقتصادی منفرد کشاورزی باید طی کنند.

نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم، که پس از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا استقرار یافت، شالوده نظام دولتی را در دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل می دهد. اما اقتصاد کوچک دهقانی مبتنی بر کار فردی و مالکیت فردی، در تضاد با نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی و روبنای دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد. چرا که اقتصاد کوچک دهقانی بر پایه مالکیت خصوصی، بستر مناسبی برای رشد سرمایه داریست. شک نیست که این اقتصاد دهقانان را قطب بندی کرده و تبدیل به اکثریت دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی، و اقلیت دهقانان مرفه که بورژوازی روستا هستند، می کند. لنین خاطر نشان کرد که " تولید کوچک همواره، هر روز و هر ساعت بخودی خود در مقیاس هنگامت سرمایه داری و بورژوازی را تولید می کند." (۹)

انقلاب دموکراتیک چین، در زمینه تغییر و دگرگونی کامل نظام ارضی، مصادره زمین از طبقه فئودال و توزیع آن در میان دهقانان، و از بین بردن نظام مالکیت ارضی فئودالی، که توده های دهقان را قادر کرد خود را از یوغ فئودالیسم برهانند، یک پیروزی عظیم بود. اما پس از رفرف ارضی، هنوز سؤالی باقی است دال بر اینکه دهقانان منفرد چه راهی را باید طی کنند. راه سرمایه داری یا سوسیالیسم؟ به فاصله چند سال پس از رفرف ارضی در چین، گرایشهای خود بخودی سرمایه داری منظم رشد کردند. دهقانان ثروتمند در همه جا ظاهر شدند و بسیاری از دهقانان میانه حال سخت در تلاش بودند که تبدیل به دهقان ثروتمند شوند. بسیاری دهقانان فقیر، بخاطر فقدان ابزار تولید مکفی، از فقر در رنج بودند. بسیاری از آنان مقروض بودند. برخی از آنان مجبور شدند زمینشان را فروخته یا اجاره دهند. ظهور این شرایط نشان داد که اگر پس از رفرف ارضی، بلافاصله پرولتاریا توده های وسیع دهقانان را در مسیر سوسیالیسم رهنمود نمی شد و اقتصاد کوچک دهقانی را بموقع مجبور به قبول تحول سوسیالیستی نمی نمود و بجای اینکار به آن اجازه می داد که قطبی شود، لایه های بالائی دهقانان میانه حال که مصمم بودند راه سرمایه داری را در پیش گیرند بیش از پیش از منافع طبقه کارگر دور میافتادند، و دهقانانی که به تازگی زمینهایشان را دوباره از دست داده بودند و هنوز در فقر بسر میبردند، معترض شده و مدعی میشدند که پرولتاریا نتوانست آنها را نجات داده و مشکلاتشان را بر طرف کند. در این صورت، اتحاد کارگر - دهقان که بر پایه رفرف ارضی حاصل شده بود با خطر سقوط مواجه می شد. در صورت بروز چنین وضعی دیکتاتوری پرولتاریا در خطر قرار می گرفت و امکان تحکیم زیربنای اقتصادی سوسیالیسم از بین می رفت.

پس از رفرف ارضی، اقتصاد کوچک دهقانی که بر مالکیت خصوصی مبتنی بود، نقش معینی در احیاء و توسعه تولید کشاورزی ایفا کرد. با این وجود، این اقتصاد، متکی بر روابط تولیدی عقب مانده بود. عملیات منفرد

و پراکنده، اتخاذ تکنیکهای پیشرفته و ابزار مدرن کشاورزی را غیر ممکن می کرد؛ در برابر ضایعات طبیعی ناتوان بود؛ و تولید بسط یابنده را ناممکن می کرد. اقتصاد کوچک دهقانی ثابت کرد که قادر به تامین تقاضاهای اقتصاد سوسیالیستی در زمینه کالاهائی مانند غلات غذایی، مواد خام صنعتی، و نیروی کار روزافزون، نیست و همچنین نمی تواند بازار داخلی گسترده ای برای توسعه صنعتی فراهم کند. بدین جهت در تضاد شدید با صنعتی کردن سوسیالیستی قرار داشت. برای حل این تضاد، ضروری بود که پرولتاریا اقدامات مناسبی اتخاذ کرده و اقتصاد کوچک دهقانی را که پراکنده و عقب مانده بود براه سوسیالیستی هدایت کند.

متشکل شدن، راهی ضروری جهت تحول سوسیالیستی در اقتصاد کوچک دهقانی است

دهقان، يك كاركن (زحمتکش) است و متحد پرولتاریا می باشد. ابزار تولید تحت مالکیت خصوصی دهقان منفرد را نمیتوان مصادره کرد. انگلس خاطر نشان کرد، «هنگامیکه ما قدرت دولتی را بدست می گیریم، برای سلب مالکیت از دهقانان کوچک بهیچ وجه از زور استفاده نمی کنیم. (فرقی نمیکند که برای این سلب مالکیت پولی پرداخت شود یا خیر). در صورتیکه برای سلب مالکیت از زمین داران بزرگ از زور استفاده می کنیم. وظیفه ما در رابطه با دهقان کوچک اینست که ابتدا تولید و مالکیت خصوصی وی را به تولید و مالکیت تعاونی تبدیل کنیم و آنهم نه از طریق زور بلکه با نمونه سازی و همیاری اجتماعی.» (۱۰) این بدان معناست که تعاونی شدن کشاورزی بوسیله متشکل شدن تحقق می یابد. مائو گفت، «این تنها راهی است که خلق میتواند آزاد شود و تنها راه بیرون آمدن از فقر است» (۱۱) در چین توده های وسیع دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال کاملاً پذیرنده تحول سوسیالیستی بودند. شور و شوق عظیمی برای راه سوسیالیستی موجود بود. بخشی از لایه های بالائی دهقانان میانه حال نسبت به راه سوسیالیستی مردد بودند، درحالیکه ملاکین و دهقانان ثروتمند سخت در تلاش بودند که در آن خرابکاری کنند. بنابراین از همان ابتدا بر سر تعاونی کردن کشاورزی مبارزه ای شدید میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی درگرفت. این مبارزه به نوبه خود در حزب نیز منعکس شد و خود را در شکل مبارزه جدی میان دو خط مشی نشان داد.

دارو دسته لیوشائوچی و چن پوتا، با پیش گذاشتن این خط مشی رویزیونیستی که "اول مکانیزه کردن و بعد تعاونی کردن کشاورزی" منافع بورژوازی و دهقانان ثروتمند را نمایندگی میکردند. آنها با قدرت تمام حمله کرده و استدلال می کردند که تعاونی کردن کشاورزی قبل از مکانیزه کردن آن، "غلط، خطرناک و سوسیالیسم کشاورزی تخیلی است". آنها به این ترتیب می خواستند اقتصاد فردی را به جاده سرمایه داری بیندازند اما موفق نشدند. برای رد احکام غلط لیوشائوچی و شرکایش، صدر مائو خاطرنشان کرد، «در کشاورزی، در شرایطی مانند کشور ما، تعاونی کردن باید قبل از استفاده از ماشین آلات بزرگ انجام شود. (در کشورهای سرمایه داری کشاورزی به طریقه سرمایه داری رشد می کند)» (۱۲) کمیته مرکزی حزب تحت رهبری صدرمائو قاطعانه از منافع پرولتاریا و دهقانان فقیر و میانه حال، دفاع کرد. کمیته مرکزی شرایط واقعی روستاهای چین را بررسی کرده و خط پایه ای حزب در مورد کشاورزی را فرموله نمود: اولین قدم عبارت است از کلکتیویزه کردن کشاورزی، و دومین قدم مکانیزاسیون کشاورزی بر پایه کلکتیویزه شدن کشاورزی است. این یک خط مارکسیستی بود. خط انقلابی صدر مائو پیگیرانه بکار بسته شد. در فرآیند تعاونی کردن کشاورزی، حزب در کلیت خود، بر دهقانان فقیر و لایه های پائین دهقانان میانه حال اتکاء کرد، و بر این پایه اتحاد مستحکمی با اقشار دیگر دهقانان میانه حال بوجود آورد تا دست به مبارزه ای مصممانه علیه زمینداران و دهقانان ثروتمند زند و خط رویزیونیستی لیوشائوچی را دفع کند. در نتیجه، تعاونی کردن کشاورزی در مدت بسیار کوتاهی پیروزمندانه عملی شد.

در چین، فرآیند ایجاد تغییر و تحول سوسیالیستی در کشاورزی، فرآیند حرکت تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای مولده در روستاها بود. این تحول در سه مرحله صورت گرفت که هر یک بدنبال دیگری آمد. در ابتدا تیمهای کمک متقابل که در بر گیرنده برخی عناصر سوسیالیستی بود، سازماندهی شدند تا به دهقانان تعلیم کار کلکتیو (جمعی) داده شده و به آنان نشان داده شود که تولید آنها با اتخاذ این شکل کار به مراتب سریعتر از زمانی که عملیات تولیدی بطور انفرادی پیش می رود، افزایش می یابد. اما در تیم های کمک متقابل، تضادی میان کار گروهی و عملیات تولیدی پراکنده وجود داشت. اگر این تضاد حل نمی شد، استفاده بیشتر از پتانسیل برتری "متشکل شدن" بسیار سخت می شد. در آن زمان و در پرتو شرایط خاص محلی، به دهقانان رهنمود داده شد که دست به سازماندهی اشکال ابتدائی تعاونی های تولیدی کشاورزی بزنند. این تعاونی ها دارای خصلت نیمه سوسیالیستی بودند. در این تعاونی های ابتدائی، هم زمینی که در مالکیت خصوصی بود بطور مشترک توسط

اعضای تعاونی کار می شد و هم اینکه تعاونی مشترکا از احشام و ابزار بزرگ، استفاده می کرد. به این ترتیب در تیم های کمک متقابل، تضاد میان کارگروهی و عملیات پراکنده، حل شد. تولید نیز افزایش یافت. اما در این تعاونی های ابتدائی هر کس "سهم زمین" خود را داشت و تعاونی بابت استفاده از حشم خصوصی و ابزار کار بزرگ خصوصی، ما به ازائی پرداخت می کرد. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید هنوز کاملاً ملغی نشده بود. هنوز میان عملیات مشترک و کار جمعی از یک طرف، و مالکیت خصوصی بر زمین وسایل ابزار تولید تضاد موجود بود. اگر این تضاد حل نمی شد، شور و اشتیاق اقشار وسیع دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال کاملاً شکوفا نمی شد. در آن زمان بر پایه شرایط مشخص، حزب یکبار دیگر دهقانان را در سازمان دادن تعاونی های تولیدی کشاورزی پیشرفته و کاملاً سوسیالیستی، رهبری کرد. بر پایه نظام مالکیت کلکتیو ابزار تولید توسط توده های زحمتکش، تعاونی پیشرفته اصل "از هر کس به اندازه توانش؛ به هر کس به اندازه کارش" را به اجرا گذاشت. این اقتصاد یک اقتصاد کلکتیو کاملاً سوسیالیستی بود. سیاست پیشروی مرحله به مرحله بر حسب شرایط واقعی، در زمینه عادت دادن دهقانان به کار کلکتیو و پیشبرد عملیات تولیدی جمعی، رساندن آنان به سطحی که دست از مفهوم مالکیت خصوصی بکشند، و شور و شوق سوسیالیستی شان شکفته شود بطوریکه با کمال میل به تعاونی بپیوندند، موثر بود. در نتیجه، تولید نه تنها پائین نیامد بلکه سال به سال افزایش یافت و درستی خط انقلابی صدر مائو را کاملاً به نمایش گذاشت.

پس از کامل شدن رفرم ارضی، تحول سوسیالیستی در کشاورزی در مناطق وسیع روستائی چین، در اساس طی کمتر از چهار سال تکمیل شد. تعاونی کردن کشاورزی تحقق یافت و نظام مالکیت فردی گسترده به یک نظام مالکیت کلکتیو سوسیالیستی توده های زحمتکش تبدیل شد. تحقق نظام تعاونی در کشاورزی، جلوی رشد نیروهای مولده را بیش از پیش باز کرد، پایگاه سوسیالیستی پرولتاریا را در روستا تقویت کرد، اتحاد کارگر و دهقان را تحکیم کرد، و دیکتاتوری پرولتاریا را مستحکم کرد. این دستاورد مفاهیمی بسیار گسترده و عمیق داشت.

کمون خلق روستائی در چین یک پیشرفت مهم در نظام مالکیت کلکتیو است

پس از ایجاد نظام مالکیت کلکتیو سوسیالیستی، فرآیند تکامل و بهبود تدریجی آغاز شد. با رشد نیروهای مولده و بالا رفتن آگاهی سوسیالیستی توده های زحمتکش، کلکتیوهای کوچک تبدیل به کلکتیوهای بزرگ شدند؛ کلکتیوهای که درجه پائینی از مالکیت همگانی داشتند به کلکتیوهای که درجه بالائی از مالکیت همگانی داشتند تبدیل شدند. این یک قانون عینی است. در سال ۱۹۵۸ تحت رهبری "خط عمومی حزب کمونیست چین برای ساختمان سوسیالیسم"، و تحت تاثیر "جهش بزرگ به پیش" و در انطباق با نیاز تکامل نیروهای مولده در روستا، کمون های خلق روستائی همچون آفتاب سحرگاه در افق منطقه آسیای شرقی ظاهر شد. توده های وسیع دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال، از صمیم قلب کمونهای خلق را دوست می داشتند. آنها آوازهای فولکور بسیاری در ستایش از کمونهای خلق سرودند. یکی از آنها اینطور است:

فعالیت فردی همچون پل چوبی است،
که با هر گام بر آن سه بار تکان می خورد.
کمک متقابل همچون پل سنگی است،
اما او را در برابر باد و باران یارای مقاومت نیست.
پل آهنین بد نیست،
اما نمی تواند رفت و آمد زیاد تحمل کند.
کمون خلق پل طلائی است، که ما را به افق های دوردست می برد.

مقیاس کمون ها اینطور است که در هر سیان یک کمون خلق وجود دارد که از تجمع چندین واحد تعاونی پیشرفته تولید کشاورزی تشکیل می شود. (زیرنویس: سیان یک واحد کشوری در سطح شهر است که شامل یک یا چند روستاست). کمون خلق سازمانی است که مدیریت را با تولید ترکیب کرده و کارگر، دهقان (منجمله آنهایی که در جنگلداری، گله داری، شیلات و فعالیتهای کناری هستند)، بازرگان، محصل و سربازان را در بر میگیرد. کمون، واحد پایه ای جامعه سوسیالیستی چین در روستاها و نیز یک واحد پایه ای دولت چین در روستاها می باشد. کمون، برای دوره نسبتاً طولانی در آینده، سازمان اقتصاد کلکتیو سوسیالیسم خواهد بود که

مبتنی است بر کمک و منافع متقابل. ولی وقتی که تعاونی پیشرفته کشاورزی تبدیل به کمون خلق شد، هم مقیاس عملیات تولیدی و هم سهم ابزار تولیدی که در مالکیت همگانی است افزایش یافت. مشخصه کمون، "بزرگ و همگانی بودن" آن است. این یک تکامل مهم در نظام مالکیت کلکتیو سوسیالیستی مردم کارکن چین است. در مرحله کنونی، نظام اقتصادی مالکیت کلکتیو در کمونهای خلق در روستاها، عموماً به شکل "مالکیت سه مرتبه ای که تیم تولید مرتبه (یا سطح) پایه آن را تشکیل می دهد" می باشد. در این نظام مالکیت سه مرتبه ای، مالکیت کلکتیو در سطح کمون و بریگاد تولیدی، قسمی است. در کمون خلق، واحد پایه ای محاسبات، تیم تولیدی است که محاسبات مستقل خود را انجام می دهد و مسئول کلیه سود و زیان خویش است. تیم تولیدی مستقیماً تولید را سازماندهی می کند و درآمدها را توزیع می کند. علت این است که تولید کشاورزی در مرحله کنونی هنوز بطور اساسی بر کار یدی و حیوانات بارکش متکی است. اگرچه سطح مکانیزاسیون کشاورزی، پس از ایجاد کمونهای خلق منظم افزایش یافته، اما هنوز کار یدی در کلیت کشور مسلط است. در مرحله کنونی، مناسب ترین کار تشکیل تیم های تولیدی متشکل از بیست تا سی خانوار است که یک واحد محاسباتی پایه ای می باشند. این امر مساعد حال سازمان دادن تولید و توزیع درآمد، تقویت مدیریت، شکوفا کردن فعالیت سوسیالیستی اعضای وسیع کمون، تقویت روحیه احساس مسئولیت آنان در مورد کلکتیو و تقویت قدرت نظارت کادرها، می باشد. بالاتر از تیم تولیدی، اقتصادهای کلکتیو بریگاد و کمون قرار دارند. درجه اجتماعی شدن در این دو سطح نسبتاً بالا است؛ با تکامل اقتصاد کلکتیو، از نظر مالی امکان خریداری ماشین آلات بزرگ و متوسط کشاورزی، براه انداختن پروژه هائی مانند احیاء خاک و صرفه جوئی در آب، اداره کارخانجات کوچک و معادن و در مقاطع کلیدی کمک کردن به تیمهای تولیدی ضعیف جهت تسریع تکامل اقتصاد کلکتیو، ممکن می شود. این فعالیت ها بزرگتر از حدی هستند که تیمهای تولیدی بتوانند از عهده آنها برآیند. کمون خلق بر پایه نظام مالکیت کلکتیو و محاسبه اقتصادی سه مرتبه ای، سازمان یافته است اما در کلیت خود یک واحد لایتنجرا و متحد است. نظام سه مرتبه ای مالکیت کلکتیو به اندازه کافی انعطاف پذیر است و برای همین برای روبرو شدن با شرایط بسیار سختی که در کشور موجود است و ضروریات متنوعی که توسط نیروهای مولده در حال رشد بوجود می آید، بسیار مناسب است. برای همین، این نظام بسیار مساعد حال رشد سریع بارآوری اجتماعی تولید است.

در شرایطی که رشد و سلطه اقتصاد کلکتیو کمون خلق تضمین شده و بخوبی متحقق شده است، اعضا کمون می توانند (و تشویق می شوند که) از اوقات اوقات فراغت و تعطیلات استفاده کرده و به پیشبرد تولیدات جانبی و محدود خانواری بپردازند. حق خانوارهای کمون به حفظ قطعات کوچک زمین کشاورزی و داشتن تولیدات خانواری حاشیه ای از بقایای اقتصاد کوچک خصوصی است. اما در سوسیالیسم، این فعالیتها در حاشیه و تابع اقتصاد سوسیالیستی می باشند که مبتنی بر مالکیت سوسیالیست تمام مردم و مالکیت سوسیالیستی کلکتیوی توده های زحمتکش است. در سوسیالیسم که یک دوران گذار است، برای یک دوره، این شکل از زراعت و تولید حاشیه ای می تواند در زمینه استفاده کامل از نیروی کار روستا و افزایش تولید اجتماعی و بهبود زندگی اعضا کمون و تقویت مقدار و تنوع محصولات در بازارهای مبادله روستائی، مفید باشد. اما در همان حال، این گونه بقایای نظام مالکیت خصوصی کوچک مسلماً زمینه ای برای تولید سرمایه داری می باشند؛ بنابراین نظارت و رهبری در آنها باید تقویت شود تا جوانب منفی این نوع از تولید مهار شود.

در روستاهای چین، نظام مالکیت کلکتیو (کلکتیو) کمون خلقی، که عموماً در شکل "مالکیت سه مرتبه ای که تیم تولید مرتبه (یا سطح) پایه آن را تشکیل می دهد" است تا مدتهای مدیدی بهمین شکل خواهد ماند. اما، با بهبود تدریجی شرایط مختلف (مانند بالاتر رفته درجه مکانیزاسیون کشاورزی، کمتر شدن شکاف درآمدی میان تیم های تولید و بالاتر رفتن آگاهی سوسیالیستی اعضای کمون) کمون خلقی روستاهای چین بتدریج از نظام کنونی مالکیت که سطح پایه آن را واحد تیم تولید تشکیل می دهد در آینده به نظام مالکیت مبتنی بر بریگاد و کمون، و سپس گام به گام به نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، گذر خواهد کرد. این فرآیند تکامل فرآیندی طولانی و تدریجی است.

همانند نظام مالکیت کلکتیوی در کشاورزی، فرآیند گذار در نظام مالکیت کلکتیوی در صنایع دستی از کلکتیوهای کوچک به بزرگ و سپس از کلکتیوهای بزرگ به نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، یک فرآیند تکامل تدریجی و طولانی است.

تکامل نظام مالکیت کلکتیوی از کوچک به بزرگ، از پائین به بالا، از نظام سوسیالیستی مالکیت کلکتیو به نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم، تماماً بر پایه توسعه تدریجی نیروهای مولده و ارتقاء آگاهی سوسیالیستی خلق قرار دارد. تلاش برای ایجاد تحول عجولانه در زمانی که شرایط ضروری برای اینکار موجود نیست،

اشتباه است. همچنین، هنگامی که شرایط ضروری موجود است، چسبیدن به وضع موجود، اشتباه است. این دو گرایش اشتباه، شور و شوق سوسیالیستی توده ها را می خواباند و برای تکامل نیروهای مولده نامساعد است. این گرایشات حتماً ممکن است مانع تکامل نیروهای مولده شوند. در فرآیند تکامل تعاونی پیشرفته کشاورزی به کمون خلق در روستاهای چین، این دو گرایش موجود بودند. پیدایش کمون خلق نتیجه طبیعی تکامل اقتصادی و سیاسی در چین است و کاملاً با پدیده قوانین عینی در تطابق است. اما دارودسته رویزیونیستی لیوشائوچی و لین پیائو به تشکیل کمون خلق حمله کرده و آنرا "زودرس و هرج و مرج بزرگ" خواندند. هنگامی که موج قدرتمند کمون خلق بر جریان مخالفی که آنها براه انداخته بودند غلبه کرد، آنان خواهان "جهش بسوی کمونیسم" شدند و جریان "کمونی کردن" را براه انداختند تا در کار کمون خلق خرابکاری کنند. از حالا به بعد نیز، در جریان تکامل اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت کلکتیوی، بین دو طبقه، دو راه و دو خط مشی مبارزه بیرون خواهد زد. این امری ناگزیر است و جای تعجب ندارد.

اگرچه نظام سوسیالیستی مالکیت کلکتیو توسط توده های کارکن، و نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی، دو شکل از مالکیت سوسیالیستی همگانی هستند اما تفاوت های مهمی میان آنها موجود است. ابزار تولید اقتصاد کلکتیوی جزو دارائی همگانی توده های کارکن تمام کشور نیستند بلکه دارائی توده های کارکن در این یا آن واحد اقتصاد کلکتیوی هستند. بنابراین، نیروی انسانی و مواد خام و منابع مالی را نمی توان بدون ما به ازاء، میان بخشهای دولتی و کلکتیو اقتصاد نقل و انتقال داد؛ نمی توان اینها را بدون ما به ازاء، میان واحدهای مختلف اقتصاد کلکتیو نقل و انتقال داد.

مالکیت سوسیالیستی کلکتیوی توسط توده های کارکن، یک شکل از مالکیت سوسیالیستی است که درجه پائینی از مالکیت همگانی و درجه بالاتری از علائم جامعه کهن را در بر دارد. در درون هر واحد از اقتصاد کلکتیوی، میان توده های کارکن در آن واحد، در زمینه مالکیت بر ابزار تولید، برابری موجود است (زمین، ابزار و غیره دارائی کلکتیو تمام افراد آن واحد است). اما میان واحدهای گوناگون اقتصاد کلکتیو، در رابطه با مالکیت بر ابزار تولید نابرابری موجود است. در میان بریگادهای گوناگون کمون خلق، نه تنها در زمینه مقدار زمین دارائی هر یک تفاوت موجود است بلکه حتی زمانی که تفاوتی در مقدار زمین و مقدار کاری که می کنند موجود نیست، بخاطر تفاوت در حاصلخیزی و موقعیت جغرافیائی زمینها، اختلاف درآمد بوجود می آید. بنابراین، میان کمون های مختلف، میان بریگادهای مختلف هر کمون، میان تیم های کاری هر بریگاد، در زمینه پوان های کاری تفاوت خواهد بود. (زیرنویس: هر یک از اعضا کلکتیو طبق پوان های کاری درآمد دریافت می کردند. این مسئله بطور مفصل در فصل ۱۱ بحث شده است.) این مقوله ها نشان می دهند که در چارچوب مالکیت کلکتیو، حق بورژوائی هنوز کاملاً از بین نرفته است و اینکه مسئله تحکیم و تعالی نظام سوسیالیستی مالکیت کلکتیو کماکان یک وظیفه عظیم و سخت است.

نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی از طریق مبارزه تحکیم یافته و تکامل می یابد

درسهای جدی احیاء سرمایه داری در شوروی

از زمانیکه دار و دسته خائن خروشچف - برژنف دیکتاتوری بورژوازی را در شوروی احیاء کردند، نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی که تحت دیکتاتوری پرولتاری برقرار شده بود، بطور کامل تبدیل به یک نظام مالکیت جدید که تحت کنترل بورژوازی بوروکراتیک انحصاری است، شده است. این یک درس جدی است. مارکسیسم به ما می آموزد که خصلت نظام مالکیت بر ابزار تولید نهایتاً وابسته به این است که کدامین گروه اجتماعی مالک ابزار تولید است و به کدامین گروه های اجتماعی خدمت می کند. این، یعنی چه؟ مارکس در کتاب کاپیتال از ارسطو نقل می کند که، «ارباب، با خریدن برده ارباب نمی شود، بلکه با بکار گرفتن برده ارباب می شود.» سپس مارکس ادامه داده و می نویسد، «سرمایه دار بخاطر داشتن سرمایه که به او قدرت خرید نیروی کار می دهد سرمایه دار نمی شود بلکه با بکار گرفتن کارگر، کارگر مزدی، در فرایند تولید، سرمایه دار می شود.» (۱۳)

امروزه با نگاهی به اینکه پرولتاریای شوروی و زحمتکشان آنجا چگونه "در فرآیند تولید بکار گرفته می شوند" می توانیم به ماهیت رویزیونیسم شوروی پی ببریم. این رویزیونیستها (یعنی برژنف و شرکاء) با نقاب مالکیت همگانی سوسیالیستی ابزار تولید مردم شوروی را غصب کرده و تحت کنترل خود گرفته اند و این ابزار تولید را به خدمت منافع بورژوازی بوروکرات انحصاری در آورده اند.

رویزیونیستهای شوروی در سند مربوط به "قوانین و مقررات اداری بنگاه های تولیدی سوسیالیستی تحت مدیریت دولت"، تصریح می کنند که، "مدیر (یا اداره کنند و گرداننده) در همکاری با پرسنل مسئول که بر طبق تقسیم وظایفشان تعیین شده اند، صاحب اختیار تولید و مدیریت خواهد بود." مدیر بنگاه صاحب اختیار است که در مورد سطح ساختار بنگاه و پرسنل؛ استخدام یا اخراج؛ پاداشها و مجازات ها؛ تعیین سطح دستمزدها و اضافه دستمزدها؛ اجاره یا کرایه دادن ابزار تولید بنگاه، تصمیم بگیرد و یا اینکه "صندوق محرک اقتصادی" را که طبق قوانین رهبری رویونیست شوروی برای اختصاص یافتن به خود بنگاه کنار گذاشته شده است، به تصاحب در آورد. رویونیستها در سند، "قوانین مربوط به مزارع کلکتیو نمونه" تصریح می کنند که مدیر مزرعه کلکتیو در زمینه های زیر صاحب اختیار تام است: اجاره دادن، کرایه دادن یا انتقال زمین تحت مالکیت دولت؛ تعیین نسبت خزانه مزرعه یا حتی خرید و فروش آزادانه ابزار تولید مثل ماشین آلات کشاورزی؛ تصمیم گیری در مورد تعیین اجرت و پاداش اعضای مزرعه، استخدام افراد فصلی غیر از کارکنان اصلی مزرعه؛ و غیره. این "مدیران" یا "روسای مزارع" از این یا آن قدرت و اختیار برخوردارند. توده های زحمتکش از چه قدرتی برخوردارند؟ هیچ. حق مالکیشان بر ابزار تولید تماماً توسط بورژوازی بوروکرات انحصاری غصب شده است. بورژوازی بوروکراتیک انحصاری توده های کارکن شوروی را به سطح کارگران مزدی "فرآیند تولید" تنزل داده است. بنا به گفته مجلات رویونیستی شوروی، دستمزد ماهانه قطعه کاری یک تراشکار در بنگاههای دولتی اتحاد شوروی در حد ۵۰ تا ۶۰ روبل است. دستمزدهای سطح متوسط ۷۰ تا ۸۰ روبل است. اما آنچه مدیران، اداره کنندگان کارخانه و سایر عناصر بورژوازی بصورت حقوق، اضافه دستمزد، کمک هزینه و سایر اشکال "قانونی" حاصل می کنند بیش از ده برابر و حتی چند ده برابر دستمزد یک کارگر است. در آمد خالص ماهانه یک کارگر معمولی مزرعه کمتر از ۶۰ روبل است. اما درآمد ماهانه رئیس مزرعه عموماً در حدود ۳۰۰ روبل است و بعضی های آنها به ۱۰۰۰ روبل می رسد. یک کارگر قدیمی شوروی با بیش از ۳۰ سال سابقه کار گفت، "ما میلیونرهای زیادی اینجا داریم". "تفاوت آنها با ما نه تنها در سطح زندگی بلکه در زبان نیز هست." مدیر یک تراست ساختمانی وابسته به وزارت کشاورزی در شوروی رویونیستی هذیان گویان چنین گفت، "تراست خانه منست. من اربابم. هر چه مایل باشم انجام میدهم." نوع درخت تعیین کننده نوع گل است و نوع طبقه تعیین کننده طرز سخن گفتن است. بورژوازی بوروکراتیک انحصاری اربابان تولید شده اند؛ آنها همچون سرمایه داران "هر آنچه که بخواهند انجام می دهند". از سوی دیگر توده های وسیع زحمتکش به سطح کارگران مزدی فرآیند تولید تنزل یافته اند؛ آنها برده شده اند، استثمار می شوند و رنج می کشند.

این واقعیت که نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی در اتحاد شوروی بطور کامل مضمحل شده است، واقعیتی تکان دهنده است. این تجربه تکان دهنده نشان می دهد که پس از اینکه نظام سوسیالیستی همگانی برقرار می شود هنوز مسئله مالکیت کاملاً حل نشده است. مضافاً، نظام مالکیت خودبخود تحکیم نشده و عالیتر نمی شود و برای این کار یک دوره مبارزه طولانی لازم است.

نظام مالکیت، مربوط به اشیاء (ابزار و کارخانه و زمین و غیره) نیست بلکه یک رابطه اجتماعی میان انسان هاست که وابسته به موقعیت این اشیاء است. برقراری نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی از یک طرف به معنای آن است که توده های کارکن زنجیر مالکیت خصوصی را شکسته اند و در راه تبدیل شدن به اربابان ابزار تولید جامعه قدم گذاشته اند. به معنای آن است که رابطه میان پرولتاریا و توده های کارکن با تمام طبقات استثمارگر بالعکس شده است: تبدیل به رابطه ای شده است که در آن طبقات استثمار شونده ی سابق، بر طبقات استثمارگر حکومت می کنند و تمام اعضای این طبقه را تغییر می دهند. اما از طرف دیگر، باید این مسئله را برسمیت شناخت که در نظام مالکیت سوسیالیستی، حق بورژوائی کاملاً لغو نشده است. مضافاً، ما باید این واقعیت را ببینیم که هر دو نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم و مالکیت کلکتیو، در بر گیرنده مسئله رهبری می باشند؛ یعنی این مسئله که رهبری دست کیست، تعیین می کند که کدامین طبقه در واقعیت و نه در اسم، دارنده مالکیت است. در این روابط اجتماعی، پرولتاریا و توده های کارکن میخواهند ثمرات خلع ید از طبقات استثمارگر را تحکیم کنند و حاکمیت خود را بر طبقات استثمارگر تقویت کنند و اعضای این طبقات را تغییر دهند، و از طریق فرآیند محدود کردن حقوق بورژوائی که هنوز کاملاً در نظام مالکیت سوسیالیستی لغو نشده است و محور تدریجی سنتها و جای پایهای جامعه کهنه، دائماً نظام مالکیت سوسیالیستی را تعالی ببخشند. در زمینه روابط اجتماعی، بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر در مقابل متحول شدن و تغییر یافتن مقاومت می کنند. آنها تلاش می کنند سنت ها و جای پایهای جامعه کهن را که هنوز در درون نظام مالکیت سوسیالیستی موجود است استفاده کنند و تلاش می کنند حقوق بورژوائی را که هنوز کاملاً لغو نشده اند گسترش دهند و آنهایی را که لغو

شده اند، احیاء کنند. آنها از طریق این راه ها، موجب فرسودگی و خراب شدن نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی شده و بالاخره آن را کاملاً به یک نظام مالکیت خصوصی سرمایه داری تبدیل می کنند.

تضادها و مبارزه های میان پرولتاریا و بورژوازی در زمینه مالکیت در جبهات مختلف بروز می یابد. اما عمدتاً در مبارزه برای گرفتن رهبری آن بخش اقتصاد که متکی بر مالکیت سوسیالیستی همگانی است، فشرده می شود. هر کسی رهبری را کسب کند عملاً تبدیل به ارباب روابط مالکیت می شود. وقتی که رهبری به دست بورژوازی و یا عوامش بیفتد، نظام مالکیت سوسیالیستی همگانی را نمی توان تحکیم کرد یا بهبود بخشید. بالعکس، بدون شک شروع به انحطاط می کند. دقیقاً از آنجهت که مشتی از افراد صاحب قدرت در اتحاد شوروی که راه سرمایه داری را برگزیده بودند رهبری یک اقتصاد متکی بر نظام مالکیت سوسیالیستی همگانی را گرفتند این نظام تبدیل به نظام مالکیت بورژوازی بوروکرات انحصاری شده است. در نتیجه، پرولتاریا و توده های کارکن شوروی از اربابان یک نظام مالکیت سوسیالیستی همگانی تبدیل به برده های یک نظام مالکیت بورژوازی بوروکرات انحصاری شده اند. از زمانی که دار و دسته مرتد خروشچف - برژنف قدرت عالی حزب و دولت را در اتحاد شوروی غصب کردند، سرمایه داری بطور کامل احیاء شده است.

مبارزه برای تحکیم و تکامل مالکیت سوسیالیستی همگانی

حتا پس از برقراری مالکیت سوسیالیستی همگانی، نمی توان گفت که مسئله مالکیت کاملاً حل شده است. هنوز دو امکان موجود است: پیشروی بسوی کمونیسم یا بازگشت به سرمایه داری. پرولتاریا و توده های کارکن با این وظیفه تاریخی مواجهند که دائماً برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی مبارزه کنند.

برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی لازم است که اول از همه تضمین شود که رهبری اقتصاد سوسیالیستی در دست مارکسیستهای اصیل و توده های وسیع است. در تجزیه و تحلیل از مسئله مالکیت، مانند هر مسئله دیگر ضروری است که نه فقط شکل بلکه محتوای واقعی آن را نیز بررسی کنیم. باید ببینیم: ابزار تولید بنگاه در واقع متعلق به کیست؟ چه کسی در واقع آن را کنترل می کند؟ این ابزار تولید در واقع به منافع کی خدمت می کند؟ این امر در این سوال که چه طبقه ای قدرت رهبری را در بنگاه در دست دارد، فشرده و منعکس می شود.

نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی نشان می دهد که پرولتاریا و توده های کارکن اربابان ابزار تولیدند. اما چگونه می توانیم تعیین کنیم که آیا پرولتاریا و توده های کارکن در واقعیت اربابان ابزار تولیدند؟ این مسئله وابسته به نقش آنها در فرایند تولید است. در جامعه سوسیالیستی، کارگران به مثابه اربابان تولید در فرایند تولید شرکت می کنند. آنها از طریق کار آگاهانه برای جامعه ثروت تولید می کنند. سوال پیش می آید، چه کسی این تولید را سازمان می دهد؟ در نهایت سازمان دهندگان تولید باید خود کارگران باشند و طبعاً این به معنای آن نیست که تمام کارگران بطور مستقیم تولید را سازمان می دهند و مدیریت می کنند. توده های وسیع کارگران از طریق دولت و کلکتیو نمایندگان خود را تعیین می کنند یا نمایندگانی را برای سازمان دادن تولید انتخاب می کنند. اما در اینجا مشکلی سر بلند می کند: اگر توده های وسیع کارگران قدرت سازماندهی تولید را به نمایندگانشان اعطاء کنند، آیا این نمایندگان می توانند منافع پرولتاریا و توده های کارکن را در سازماندهی تولید نمایندگی کنند؟ پس از اینکه کارگر قدرت خود را در زمینه سازماندهی تولید به نماینده ای می سپارد، آیا قدرتی برای کارگر منفرد می ماند؟ این مشکل نیز مربوط است به مشکل بزرگتر که کدام طبقه در واقع صاحب ابزار تولید است؛ و آیا نظام مالکیت همگانی ابزار تولید دارد به پیش می رود یا به عقب. در شوروی امروزی، آنهایی که تولید را رهبری کرده و سازمان می دهند، بهیچوجه منافع پرولتاریا و توده های کارکن را نمایندگی نمی کنند؛ بلکه منافع بورژوازی بوروکرات انحصاری را نمایندگی می کنند. سرمایه داری دولتی انحصاری تبدیل به پایه اقتصادی جامعه شوروی شده است. این یک سیر قهقرائی تاریخی بزرگ است.

در چین تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز مبارزه میان دو طبقه بر سر رهبری اقتصاد سوسیالیستی بسیار حاد است. صدر مائو در اولین جلسه پلانوم نهمین کمیته مرکزی حزب خاطرنشان کرد که: "ظاهراً انجام انقلاب فرهنگی اجتناب ناپذیر بود زیرا پایه ما خیلی مستحکم نبود. طبق مشاهدات من متأسفانه در اکثریت بزرگی از کارخانه ها (منظورم همه کارخانه ها یا اکثریت مطلق نیست) رهبری در دست مارکسیستهای واقعی و توده های کارگران نبود. نمی گویم در رهبری کارخانه آدمهای خوب موجود نبود. موجود بود. در میان دبیران و معاون دبیران و اعضای کمیته های حزبی و در میان دبیران شعبه های حزبی آدمهای خوبی موجود بود. اما آنها به دنباله روی از خط لیوشائوچی پرداختند و فقط از انگیزه های مادی استفاده می کردند و سود را در فرماندهی

قرار می دادند و بجای اشاعه سیاستهای پرولتری دست خوش و غیره می دادند. “اما آدمهای واقعا بدی در کارخانه ها موجود است.” “این نشان می دهد که انقلاب هنوز تمام نشده است.” (۱۴) وقتی که رهبری اقتصاد سوسیالیستی در دست مارکسیستهای واقعی است آنها می توانند منافع کارگران، دهقانان فقیر و میانه ی فقیر و تمام توده های زحمتکش را در زمینه تصاحب و سلطه بر ابزار تولید، در زمینه محدود کردن آن حقوق بورژوازی در حیطه مالکیت که هنوز کاملا ملغی نشده اند، نمایندگی کنند و مالکیت سوسیالیستی همگانی را تحکیم کرده و تکامل دهند. اگر رهبری اقتصاد سوسیالیستی توسط آنهایی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند غصب شود، آنها وظیفه خدمت به خلق را که از سوی حزب و دولت به آنها داده شده است تبدیل به امتیازی برای خدمت به خود و منافع خود می کنند. آنها از سنتها و میراث جامعه کهن که هنوز در اقتصاد سوسیالیستی موجود است استفاده خواهند کرد تا آن رشته حقوق بورژوازی را که در نظام مالکیت لغو شده است دوباره احیاء کنند و نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را خراب کنند. “درسهای تاریخ را هرگز نباید فراموش کرد.” کنگره دهم حزب تجربه غنی و درسهای تاریخ را جمعبندی کرد و با روشنی اعلام کرد که: “ما باید رهبری سازمان های رده اول را تقویت کنیم تا تضمین کنیم که رهبری واقعا در دست مارکسیستها و کارگران و دهقانان فقیر و میانه ی فقیر و زحمتکشان است. و اینکه وظیفه تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در تمام سازمان های رده اول متحقق شده است.” (۱۵) این کار برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی اهمیت تعیین کننده دارد.

برای تضمین اینکه بنگاه های اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیو در دست مارکسیستهای واقعی، پرولتاریا و توده های زحمتکش باشد پرولتاریا و توده های زحمتکش باید درگیر مبارزه مصممانه با مرتدین، عوامل مخفی، و روهروان سرمایه داری که رهبری را غصب کرده اند بشوند و رهبری را دوباره بدست آورند. چنین مبارزه ای با انجام يك انقلاب فرهنگی بزرگ حل نمی شود. بورژوازی در تلاشهای مذبوحانه اش برای احیاء سرمایه داری از هیچ کاری برای غصب رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیو فرو گذار نخواهد کرد. در همان حال، نمایندگان (کادرهای سطوح مختلف) پرولتاریا و توده های زحمتکش که رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیو را در دست دارند باید بیش از این جهان بینی خود را متحول کنند و سخت تلاش کنند که مارکسیست شوند تا بتوانند واقعا منافع پرولتاریا و توده های زحمتکش را نمایندگی کنند. اگر آنها در این جهت کوشش سخت نکنند ممکنست در جریان سازمان دادن تولید تحت تاثیر نفوذ جهان بینی بورژوازی در خلاف جهت منافع پرولتاریا و توده های زحمتکش عمل کنند. برخی افراد هستند که در سازماندهی و مدیریت اقتصاد سوسیالیستی علاقمندند از انگیزه های مادی، سود، و آئین نامه های انضباطی محدود کننده استفاده کنند. به عبارت دیگر رویکرد اینان به زحمتکشان این نیست که زحمتکشان اربابان بنگاه های تولیدی سوسیالیستی می باشند. این گرایش ناگزیر نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را تضعیف و متوقف می کند. اگر به این گرایشات اجازه رشد داده شود نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی به انحطاط می رود. در جریان **انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی** توده های وسیع و کادرها این گرایش را نقد و افشاء کردند. اما تمام چیزهایی که قبلا نقد و طرد شده اند می توانند تحت شرایط معینی دوباره سر بلند کنند. در اوایل سال ۱۹۷۴ برخی از کارگران در “دفتر امور تخلیه و بارگیری منطقه بندر شانگهای” يك روزنامه بزرگ دیواری نوشته و نصب کردند. عنوان این روزنامه دیواری چنین بود: “اربابان بارانداز باشید؛ نه برده بار.” این روزنامه بزرگ دیواری نوشت: “نگاه رهبری به کارگران اینطور نیست که کارگران اربابان باراندازند. بلکه با آنان بعنوان برده های بار رفتار می کند. این انعکاس خط رویزیونیستی در اداره يك بنگاه اقتصادی است.” این کلمات درست به قلب مسئله می زند و نشان می دهد که تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی به چه معناست؛ این کلمات از ارزش عملی جهانشمول برخوردارند.

برای اینکه رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیو واقعا در دست مارکسیستهای اصیل باشد، همچنین باید در دست کارگران، دهقانان فقیر و میانه ی فقیر، و دیگر توده های زحمتکش باشد. این دو جنبه لاینفک می باشند. از آنجا که توده های زحمتکش اربابان اقتصاد سوسیالیستی هستند، حتا پس از اینکه رهبری به چند نفر نماینده تفویض می شود حق دخالتگری دارند. رویزیونیستهای شوروی “نظام مدیریت تك نفره” را نهادینه کرده اند. طبق این نظام، توده های زحمتکش پس از تفویض رهبری به نمایندگان، دیگر حق دخالت در سازماندهی و اداره اقتصاد ندارند. واقعیات ثابت کرده است این ماده بیهوش کننده ای است که بورژوازی و عواملش به قصد غصب رهبری پخش می کنند. انگلس در یکی از نوشته هایش می گوید: “مدیریت تك نفری صنعت بناگزیر به مالکیت خصوصی می انجامد.” (۱۶) اگر در چارچوب مالکیت سوسیالیستی، رهبری بنگاه های اقتصادی در دست کارگران، دهقانان فقیر و میانه ی فقیر، و دیگر زحمتکشان نباشد نظام رویزیونیستی “مدیریت تك نفره” غلبه می یابد. در نظام رویزیونیستی “مدیریت تك نفره” در عمل توده های زحمتکش از ابزار تولید جدا شده اند. آنها صرفا دستوراتی را از “رئیس” بنگاه دریافت می کنند. در صورت غلبه چنین نظامی توده های زحمتکش دیگر

حق سوال در مورد اینکه آیا يك فرآیند تولیدی معین به منافع پرولتاریا و زحمتکشان خدمت می کند یا نه را خواهند داشت. به این ترتیب، بنگاه های سوسیالیستی بتدریج به درون چاه سرمایه داری خواهند لغزید. اما وقتی که رهبری بنگاه واقعا در دست مارکسیستهای اصیل، کارگران، دهقانان فقیر و میانه ی فقیر و دیگر توده های زحمتکش باشد موقعیت توده های زحمتکش بعنوان اربابان بنگاه مطمئنا تضمین خواهد شد. آنان بعنوان اربابان فعالیت و خلاقیت سوسیالیستی به میدان خواهند آمد. اگر عده ای عناصر بد رهبری بنگاه را غصب کنند توده های زحمتکش تحت رهبری حزب می توانند قدرت را از آنان پس بگیرند. در پراتیک انقلاب سوسیالیستی در چین این مسئله بیش از چند بار به اثبات رسیده است؛ بخصوص در **انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی**. باز هم به اثبات خواهد رسید.

محک اصلی در تعیین اینکه چه کسانی رهبری اقتصاد سوسیالیستی را در دست دارند، خطی است که توسط دیارتمان های يك بنگاه که مسئول عملیات تولید یا مدیریت اقتصادی است پیش برده می شود. خط رویونیستی همیشه علیه منافع پرولتاریا و مردم زحمتکش حرکت می کند. انگیزه های مادی و سود و آئین نامه های محدود کننده را تقویت می کند. از سوی دیگر، مارکسیستها طبق اصول سوسیالیستی همیشه بر این اصل که انقلاب تولید را هدایت می کند و مدیریت عملیات تولیدی باید با اتکا بر توده ها به مثابه اربابان جامعه تقویت شود اصرار می کنند. بنابراین، ضامن نهائی در تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی عبارتست از عمل کردن به خط مارکسیستی و انتقاد و طرد خط رویونیستی.

برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی لازم است که تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوائی محدود شود. در جامعه سوسیالیستی، حق بورژوا ئی در حیطه مالکیت کاملاً لغو نشده است. در زمینه برخورد به حقوق بورژوائی که هنوز در جامعه سوسیالیستی موجود است لازم است يك را به دو تقسیم کنیم. یعنی اینکه از يك طرف نقش تاریخی آنها را ببینیم و اجازه دهیم که وجود داشته باشند؛ اما همچنین لازم است آنها را محدود کنیم و اجازه ندهیم که بسط و رشد یابند. اگر این حقوق بورژوائی تحت دیکتاتوری پرولتاریا محدود نشوند بلکه بسط یابند در نهایت باعث تغییر ماهیت نظام مالکیت بنگاه های سوسیالیستی شده و این بنگاه ها را به بنگاه های سرمایه داری تبدیل می کنند.

برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی همچنین لازم است سیاست های مختلف حزب به عمل درآیند. برای مثال، لازم است روابط میان مرکز و مناطق درست برقرار شود تا در اقتصاد سوسیالیستی تحت نظام مالکیت تمام مردم، دو نوع ابتکار عمل اجازه بروز بیابند. لازم است روابط میان دولت و بنگاه تولیدی درست برقرار شود تا بنگاه تحت رهبری همگون دولت، بطور کامل ابتکار عمل در عملیات تولیدی و مدیریت را در دست داشته باشد. همچنین لازم است که در اقتصاد کلکتیوی کمون های خلق در روستاها، نظام پایه ای مالکیت درست اجرا شود؛ این نظام پایه ای در حال حاضر به شکل مالکیت ”سه مرتبه ای که تیم تولیدی در مرتبه پایه قرار دارد“ می باشد؛ این سیاست باید درست اجرا شود تا فعالیت و خلاقیت سوسیالیستی اقتصاد کلکتیو در سه سطح کمون، بریگاد و تیم تولیدی شکوفا شود. در عین تائید وجود نابرابری میان بریگادها و میان تیم ها و میان کمون ها ما باید تلاش کنیم شرایط مساعدی خلق کنیم یعنی باید این تفاوت ها را کم کنیم تا راه سوسیالیسم را طی کنیم و به وفور همگانی برسیم.

برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی، آموزش سوسیالیستی باید تقویت شود. مالکیت همگانی سوسیالیستی بر اساس محو مالکیت خصوصی ساخته می شود. اما ”بقایای افکار کهنه که انعکاس نظام کهنه است تا مدت طولانی در مغز انسانها باقی می ماند و بسادگی از بین نمی رود.“ (۱۷) این بقایای ایدئولوژی کهنه، که بر پایه نظام مالکیت خصوصی کهنه تولید شده است، و شامل ایدئولوژی حق بورژوائی می باشد در عرصه های بسیار تظاهر می یابد و در تضاد با نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی می باشد. فقط با تقویت آموزش در زمینه خط ایدئولوژیک و سیاسی؛ با ارتقا آگاهی سیاسی کادرها و توده های وسیع و با محکم برقرار کردن جهان بینی پرولتری می توان بطرز موثر نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را تحکیم کرد و تعالی بخشید. برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی لازم است فعالانه نیروهای مولده اجتماعی را رشد دهیم. نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی شرایط مساعدی را برای رشد نیروهای مولده اجتماعی می آفریند؛ در عین حال رشد نیروهای مولده اجتماعی باید يك اساس و پایه مادی برای استحکام و تکامل بیشتر نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی فراهم کند. تسریع صنعتی کردن سوسیالیستی اقتصاد سوسیالیستی دولتی را تقویت می کند. تسریع مکانیزاسیون کشاورزی و رشد مستمر نیروهای مولده کشاورزی اقتصاد کلکتیو را تقویت میکند و بدین ترتیب پایه ای برای استحکام و تکامل بیشتر مالکیت کلکتیو فراهم می کند. در نتیجه اجرای پیگیرانه

سیاست "انقلاب را درك كنيد؛ تولید را بالا برید!" و رشد اقتصاد سوسیالیستی را با نتایج عظیم تر، سریع تر، بهتر، و اقتصادی تر پیش ببرید! شرایط مهمی برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی می باشند. فرآیند تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی يك فرآیند طولانی مبارزه بین دو طبقه، دو راه و دو خط است. این يك مبارزه طولانی مدت است. وظایف عظیمی مقابل روی ماست و باید با تمام قوا بجنگیم!

توضیح مترجم:

مردم کارکن: laboring people

واژه ای است که به کارگران و بقیه زحمتکشان جامعه مانند روستائینی که بر مبنای مالکیت کلکتیو (جمعی) کار می کنند، اطلاق می شود. این واژه را به صورت "زحمتکشان" یا "خلق کارکن" یا "توده های کارکن" نیز می توان ترجمه کرد.

معادل های دیگر در این فصل عبارتند از:

مالکیت همگانی: public ownership

نظام مالکیت تمام مردم: system of ownership by the whole people

نظام مالکیت کلکتیو (جمعی): system of collective ownership

ملاحظات:

- ۱- مقاله آنتی دورینک - انگلس - نسخه انگلیسی ص ۲۰۵
- ۲- نقد برنامه گوتا - مارکس ص ۹
- ۳- مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس (انتشارات زبانهای خارجی پکن - ۱۹۷۳) ص ۵۹- از این به بعد از این اثر با عنوان مانیفست کمونیست یاد خواهیم کرد.
- ۴- اوضاع کنونی و وظایف ما - مائو - جلد ۴- نسخه انگلیسی صفحه ۱۶۷
- ۵- گزارش دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین - مائو - جلد ۴ - نسخه انگلیسی ص ۳۶۷
- ۶- چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوائی - لنین- ك آ جلد ۲۷ ص ۳۴۳
- ۷- گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویك) - لنین-۲۷ مارس ۱۹۲۲- ك آ جلد ۳۳ ص ۲۷۸
- ۸- در باره دیکتاتوری دموکراتیک خلق - مائو جلد ۴- ۴۱۹
- ۹- کمونیسم چپ روانه؛ بیماری کودکی (انتشارات زبانهای خارجی پکن - ۱۹۶۵) ص ۶
- ۱۰- مسئله دهقانی در آلمان و فرانسه - انگلس- آ م جلد ۳- ص ۴۷۰
- ۱۱- متشکل شوید - مائو - جلد ۳ نسخه انگلیسی ص ۱۵۷
- ۱۲- در باره تعاونی کشاورزی - مائو جلد ۵
- ۱۳- کاپیتال - مارکس- جلد ۳ نسخه انگلیسی ۳۸۴-۳۸۵
- ۱۴- مائو نقل شده در مقاله "اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا" نوشته چن چان چیاو - نقل شده در کتاب "مائو پنجمی بود" از ریموند لوتا ص ۲۱۳
- ۱۵- اسناد کنگره دهم حزب کمونیست چین - به انگلیسی ص ۳۵
- ۱۶- اصول کمونیسم - انگلس- آثار منتخب جلد ۱- ص ۸۸
- ۱۷- نقل قول از مائو در کتاب سرخ نسخه انگلیسی ص ۳۳

فصل ۴

روابط متقابل بین مردم را

برحسب اصول سوسیالیستی برقرار کنید

جایگاه افراد و روابط متقابل میان آنها در تولید سوسیالیستی

جایگاه افراد در تولید و روابط متقابل میان آنها در تولید يك جزء متشکله مهم از روابط تولیدی است. بعد از برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی، برقراری شکلی از روابط متقابل میان افراد در تولید که منطبق بر این شکل مالکیت باشد اهمیت بسیار دارد. اگر حلقه واسط روابط تولیدی درك شده و مداوما بهبود یابد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی و روابط توزیع سوسیالیستی بیش از پیش تحکیم خواهد شد و مداوما توسعه خواهد یافت.

جایگاه افراد در تولید و روابط متقابل میان آنها در فرایند تولید دستخوش تغییرات اساسی شده است

نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی پیش شرط برقراری روابط متقابل سوسیالیستی است

طی تاریخ، جایگاه افراد در فرایند تولید و روابط متقابل میان آنها در فرایند تولید، همواره توسط نظام مالکیت ابزار تولید معین شده است. نظام مالکیت برده داری، روابط بین برده دار و بردگانش را معین می کرد. نظام مالکیت اربابان فنودال، روابط بین مالک و دهقان را معین می کرد. نظام مالکیت سرمایه داری، روابط بین سرمایه دار و کارگر را معین می کرد. در جوامع برده داری و فنودالی، روابط متقابل بین افراد در تولید، بطور آشکار یک روابط نابرابر می باشد؛ در این نوع جوامع روابط بین استثمار کننده و استثمار شونده، بین ستمگر و ستمدیده بسیار عریان است. اما در جامعه سرمایه داری روابط میان سرمایه داران و کارگران، روابط استثمار کننده و استثمار شونده، حاکم و محکوم، توسط يك برابری دروغین پوشیده شده است. بعلاوه این روابط غالبا در برگیرنده مبادله فرآورده هاست و بشکل روابط بین فرآورده ها جلوه می کند. تا مدتهای طولانی اقتصاددانان بورژوا درباره روابط بین اشیاء کتابها می نوشتند و تئوری ها می یافتند تا واقعیت تخصص طبقاتی بین افراد را بپوشانند. « در جایی که اقتصاددانان بورژوا نگاهشان را بر روی رابطه بین اشیاء (مبادله یک کالا با کالای دیگر) متمرکز کرده بودند، مارکس روابط بین افراد را آشکار کرد.» (۱) « اقتصاد با اشیاء سر و کار ندارد، بلکه مرکز توجهش روابط بین افراد و در تحلیل نهایی روابط میان طبقات است.» (۲)

روابط متقابل بین افراد در تولید سوسیالیستی فقط پس از آنکه پرولتاریا و مردم زحمتکش ماشین دولتی بورژوایی را از طریق قهر سرنگون کرده و دیکتاتوری پرولتاریا و نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید را برقرار نمودند، برقرار شد.

در جامعه سوسیالیستی، روابطی که در جامعه کهن بین حاکم و محکوم برقرار بود، واژگون گشته است. در روابط جامعه کهن، طبقه کارگر و توده دهقانان در يك سو قرار داشتند و بورژوازی، ملاکان و دهقانان مرفه در سوی دیگر. این واژگونی پیش شرط تغییر نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی بود. برقراری نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی يك اقدام اقتصادی جبری است. در این نظام، طبقه استثمارگر از ابزار خود برای استثمار مردم کارکن محروم شده و مجبور است به تغییراتی که توسط پرولتاریا و مردم کارکن انجام میشود گردن نهد. از سوی دیگر، با برقراری نظام مالکیت سوسیالیستی، پرولتاریا و توده های زحمتکش که در جامعه کهن برده محسوب می شدند به همه کاره جامعه نوین تبدیل میشوند. از اینجا بعد، پرولتاریا و مردم کارکن در موضع حاکم بر پروسه تولید سوسیالیستی قرار دارند. حال آن که، بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر در موضع محکوم قرار گرفته اند. روابط متقابل سوسیالیستی باید بر این مبنا برقرار شده و توسعه یابد.

نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، مردم کارکن را قادر می سازد که از جایگاه ستمدیده و محکوم در تولید اجتماعی به جایگاه حاکم ارتقا یابند. این عظیمترین تغییر در روابط متقابل بین افراد در فرایند تولید از زمان پیدایش نظام برده داری در چند هزار سال پیش است. از این زاویه که کارگران به اربابان تولید اجتماعی تبدیل شده اند، روابط متقابل اجتماعی پیشاپیش دربرگیرنده يك عنصر کمونیستی است. اما همانطور که مالکیت سوسیالیستی و روابط توزیع سوسیالیستی کماکان اثرات و سنن جامعه کهن را با خود حمل می کنند و باید خود را از آنها رها کنند، روابط سوسیالیستی میان مردم نیز هنوز نشانه های جامعه کهن را با خود حمل می کند و باید خود را از آنها رها سازد. در جامعه سوسیالیستی، حق بورژوایی به درجات بسیار جدی حتی میان مردم کارکن به بقای خود ادامه می دهد. با وجود آنکه در تولید اجتماعی، مردم کارکن کاملاً درموضع حاکم قرار دارند، اما هنوز تفاوتهای مهمی وجود دارد: بین کارگر و دهقان از نقطه نظر شرایط کار و استانداردهای مادی، فرهنگی و معیشتی تفاوتهایی وجود دارد؛ بین مردم کارکن کماکان تقسیم کار فکری و کاری وجود است (کارگران فکری عموماً نسبت به کارگران بدی از شرایط کار بهتر و استانداردهای معیشتی بالاتر برخوردارند). بعلاوه، در روابط اقتصادی بین صنعت و کشاورزی، و بین شهر و روستا، کماکان نیاز به استفاده از مبادله

کالایی است. حتا روابط تعاونی میان موسسات دولتی کماکان از اصل مبادله برابر پیروی می کند. همه اینها جلوه های حق بورژوازی در حیطه تولید و مبادله است و این پدیده ها تماما در سه اختلاف مهم و در تقسیم کار اجتماعی کهن که به این سه اختلاف مربوط است ریشه دارد. {سه اختلاف مهم: میان صنعت و کشاورزی؛ شهر و روستا؛ کار فکری و بدی}

در زمینه روابط متقابل، مبارزه میان تحدید حق بورژوازی و روندهای ضد تحدید، يك جزء متشکله مهم از مبارزه بین دو طبقه، دو راه و دو خط در دوران سوسیالیستی است. طی کل دوران تاریخی سوسیالیسم، پرولتاریا و توده های مردم کارکن بسختی تلاش خواهند کرد تا از موضع حاکم خویش در تولید سوسیالیستی دفاع کرده و آن را استحکام بخشند. آنها بسختی تلاش خواهند کرد تا حق بورژوازی را محدود کنند. بدین ترتیب آنها برای تحکیم و عالیتز کردن روابط متقابل سوسیالیستی خواهند کوشید. بورژوازی و تمامی طبقات استثمارگر هیچگاه جایگاه مسلط گذشته خود بر زحمتکشان، یعنی "روزهای خوش گذشته" را که می توانستند بدون کارکردن بهره مند شوند، فراموش نمی کنند. آنها همواره تلاش خواهند کرد که خود را از جایگاه طبقه محکوم که زیر فشار امواج تغییر و تحول است، برهانند. بورژوازی برای گسترش حق بورژوازی و احیای روابط متقابل سرمایه داری بسختی تلاش خواهد کرد. لین پیانو از اندرزهای سیاسی بشدت مرتجعانه کنفسیوس حمایت می کرد و می گفت: "مقامهای از میان رفته اند را احیا کنید، از خاندانهای سرنگون شده اعاده حیثیت کنید، و کسانی که به انزوا رانده شده اند به کار دعوت کنید." به این ترتیب برای سرنگونی مردم کارکن که به همه کاره جامعه تبدیل شده اند، توطئه چینی می کرد. او می خواست روابط متقابل سرمایه داری را احیا کند. بنابراین فرایند تحکیم و توسعه روابط متقابل سوسیالیستی اساسا فرایند مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی است.

روابط متقابل سوسیالیستی کماکان خصلت طبقاتی دارند

روابط متقابل بین افراد در جامعه طبقاتی نهایتا روابط بین طبقات است. چگونه روابط متقابل بین افراد در تولید سوسیالیستی بشکل روابط طبقاتی جلوه می کند؟

برای درک بهتر روابط طبقاتی در تولید سوسیالیستی، ضروری است که بطور مختصر روابط طبقاتی در چین نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را ردیابی کنیم.

زیربنای اقتصادی چین کهن به ظهور طبقات زیر پا داد: پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی، بورژوازی بوروکرات و ملاکان. در آن زمان جایگاه و روابط متقابل بین این طبقات را می شد بطریق زیر مشخص نمود: ملاکان و بورژوازی بوروکرات که کنترل ابزار مهم تولیدی و ماشین دولتی ارتجاعي را در دست داشته و در پیوند با امپریالیسم بودند، جایگاه مسلط را در تولید اجتماعی اشغال کرده بودند. آنها بی وقفه پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی شهری استثمار کرده و تحت ستم قرار میدادند. بورژوازی ملی نیز کمیت بزرگی از ابزار تولید را در تملك خود داشت. آنها از یکطرف در پروسه کلی تولید با امپریالیسم، ملاکان و بورژوازی بوروکرات مرتبط بودند و در استثمار پرولتاریا و خلق زحمتکش سهم داشتند؛ اما از سوی دیگر توسط ملاکان و بورژوازی بوروکرات محدود شده و زیر فشار قرار داشتند. پرولتاریا و توده های وسیع دهقانان فقیر موقعیت درمانده ای در تولید اجتماعی داشتند. آنها یوغ ستم و استثمار سه گانه امپریالیستها، نیروهای فئودالی و بورژوازی را بر گردن داشتند.

«سرنگونی نظام اجتماعی کهن و برقراری نظام اجتماعی نوین یعنی نظام سوسیالیسم يك مبارزه عظیم است. يك دگرگونی عظیم در نظام اجتماعی و در روابط افراد با یکدیگر است.» (۳) زمانی که چین وارد دوران تاریخی انقلاب سوسیالیستی شد، و دگرگونی سوسیالیستی در کشاورزی، صنایع دستی، صنعت و تجارت سرمایه داری بطور اساسی به انجام رسید و مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید به یگانه اساس اقتصادی بدل گشت، روابط طبقاتی در سراسر کشور دگرگون شد. (۴) ملاکان و بورژوازی بوروکرات سرنگون شده بودند و در جایگاه محکوم و تغییر یافتن از طریق تولید اجتماعی قرار گرفته بودند. ابزار تولیدی که متعلق به بورژوازی ملی بود، در دست پرولتاریا و بطور کلی مردم کارکن قرار گرفته بود. بورژوازی ملی که جایگاه کنترل کننده را در موسسات تولیدی از دست داده بود مجبور شد آموزش طبقه کارگر را قبول کند و تغییر کند. دهقانان (منجمله صنعتگران دستی منفرد) از تولید کنندگان منفرد به کارگران کلکتیو تبدیل شده و همراه با طبقه کارگر همه کاره اقتصاد سوسیالیستی شده بودند. خرده بورژوازی شهری در جریان دگرگونی سوسیالیستی، در روابط تولیدی سوسیالیستی جذب شده بود. طبقه کارگر به طبقه رهبری کننده کشور تبدیل شده بود و شریان حیاتی اقتصاد سوسیالیستی را تحت کنترل داشته و در کل فرایند تولید اجتماعی جایگاه رهبری

کننده را اشغال کرده بود. طبقات سابقا موجود در جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی همچنان وجود داشتند، اما روابط بین این طبقات دستخوش تغییری اساسی شده بود.

رویزیونیستها (از خروشچف و برژنف گرفته تا لیوشائوچی و لین پیاو و همدستانشان) اینطور تبلیغ می کردند که با تبدیل نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به یگانه اساس اقتصادی کشور، کلیه طبقات استثمارگر محو می شوند. نتیجتاً روابط تولیدی که در برگیرنده روابط بین افراد است، خصلت طبقاتی خود را از دست میدهد و روابط متقابل بین افراد به روابط بین باصطلاح "رفقا، یاران و برادران" تبدیل میشود. این فریبکاری تماما خلاف مارکسیسم بوده و از واقعیات جامعه سوسیالیستی گریزان است.

در جامعه سوسیالیستی اگرچه طبقه استثمارگر ابزار تولید را از کف داده اما کماکان بعنوان يك طبقه موجود است. بعد از آن که تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید اساسا بانجام رسید، موجودیت طبقات وابسته است به مسئله روابط اقتصادی مردم قبل از تحولات سوسیالیستی و همچنین موضع سیاسی آنها در مبارزه بین دو راه سوسیالیستی و سرمایه داری. بعلاوه بقای سه اختلاف بزرگ و حق بورژوازی زمینه ای است که سرمایه داری را تولید کرده و عناصر بورژوازی نواخته از آن سربلند می کنند. این امر حائز اهمیتی بسیار است. زیرا بدین معناست که طبقات برای مدت زمانی طولانی وجود خواهند داشت. در واقع، بعد از اینکه اصلاحات ارضی و تحول سوسیالیستی ابزار تولید اساسا بانجام رسیده، نه فقط ملاکان و بورژوازی کماکان موجودند، بلکه در بین طبقات کارکن نیز عناصر بورژوازی نواخته مداوما بظهور می رسند. لنین زمانی خاطر نشان کرد: «برای محو کامل طبقات سرنگونی استثمارگران، زمینداران و سرمایه داران کفایت نمی کند. لغو حقوق مالکیت آنها کفایت نمی کند. بلکه مالکیت خصوصی ابزار تولید و تمایزات بین شهر و روستا و کارگری و کارگر فکری را هم باید محو کرد. این مستلزم مدت زمان بسیار طولانی است.» (۵) هرچند برخی افراد اذعان دارند که کملاک طبقات استثمارگر در جامعه سوسیالیستی موجودند، اما از قبول اینکه طبقات مذکور درون روابط تولیدی سوسیالیستی به بقا خود ادامه می دهند سرباز می زنند. پرولتاریا بعد از سرنگون کردن طبقات استثمارگر کماکان باید اکثریت بزرگ اعضای این طبقات را گام بگام به کارگرانی تبدیل کند که روی پا خود ایستادند. برای انجام اینکار نمی توان آنها را در خلاء حبس کرد. ضروری است که آنها در دولت سوسیالیستی و موسسات کلکتیو به کار مشغول شوند و بدین طریق بتوانند تحت نظارت پرولتاریا و دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال قرار گرفته و توسط آنها متحول شوند. این روابط، یعنی حکم راندن پرولتاریا بر اعضای طبقات استثمارگر و متحول کردن آنها، بخشی اساسی از مضمون بنیادین روابط متقابل میان افراد در جامعه سوسیالیستی است. این تصور که روابط تولیدی سوسیالیستی خود را بعنوان روابطی که در آن طبقه کارگر و مردم کارکن بر طبقات استثمارگر حکم نمی رانند و آنها را متحول نمی سازند، به این نتیجه گیری رویزونیستی خواهد انجامید که روابط تولیدی سوسیالیستی مستقل از طبقات است. برخی افراد فکر می کنند همین که همه ما از طریق کار کردن زندگی خود را تامین می کنیم به معنای یکسان بودن همگان است و بنابراین دیگر طبقات موجودیت ندارند. این تئوری غلط با تئوری نفی ماهیت طبقاتی روابط تولیدی سوسیالیستی ارتباط تنگاتنگ دارد.

در شرایط چین دو طبقه استثمارگر و دو طبقه کارکن وجود دارد. دو طبقه استثمارگر، بقایای طبقات ملاکان و کمپرادورها، طبقه بورژوازی و روشنفکران وابسته به آنها هستند. دو طبقه کارکن، طبقه کارگر و دهقانان کلکتیو و روشنفکران کارکن وابسته به آنها هستند. روابط متقابل در تولید سوسیالیستی عمدتا روابط میان این چهار طبقه و درون آنهاست. در سراسر کل دوران تاریخی سوسیالیسم، تضاد عمده میان پرولتاریا و بورژوازی است. روابط بین پرولتاریای حاکم و بورژوازی، رابطه طبقاتی بنیادین در جامعه سوسیالیستی است. روابط متقابل بین افراد در فرایند تولید بناگزییر توسط رابطه فوق الذکر هدایت و تنظیم شده و تحت تاثیر آن قرار دارد. رویزونیستهای مدرن بر ماهیت طبقاتی روابط متقابل افراد در تولید پرده می افکنند. آنها علنا اعلام می کنند که روابط متقابل بین افراد تماما روابطی "رفیقانه، دوستانه و برادرانه" است. دارودسته لین پیاو شعارهایی نظیر این را با سروصدا تبلیغ میکرد: "همانطور که دو مبارزه همه افراد را به دشمن هم بدل می کند، دو مسالمت همه آنها را به دوست هم بدل می کند؛ در دل چهار دریا همه با هم برادرند". چه مزخرفاتی! هرکس که با مارکسیسم - لنینیسم آشنا باشد میداند که در جامعه طبقاتی هیچگونه روابط رفیقانه، دوستانه و برادرانه مستقل از طبقات وجود ندارد. نفرت پرولتاریا از بورژوازی ریشه در استثمار و ستم بورژوازی بر پرولتاریا داشت. «در این جهان مطلقا چیزی نظیر عشق و نفرت بی دلیل نیست.» (۶) این دو طبقه هرگز نمی توانند "دوست" یا "برادر" باشند. آیا می توان تصور کرد که پرولتاریا و مردم کارکن از حاکمیت خود دست بکشند و به "برادر و دوست" بورژوازی تبدیل شوند؟ نیت رویزونیستهای مدرن از اشاعه این فریبکاری ها، دفاع از بورژوازی، گمراه کردن

مردم کارکن و پوشاندن توطئه های شان برای تبدیل روابط متقابل سوسیالیستی به روابط متقابل سرمایه داری است تا بدین ترتیب سرمایه داری احیا شود. (۷) در جامعه سوسیالیستی، دو طبقه استثمارگر اینک در موضع محکوم قرار دارد. در شرایط چین، نسبت به این دو طبقه سیاستهای متفاوتی در پیش گرفته شده است. به تضاد طبقات ملاک و کمپرادور با خلق بعنوان تضادی بین دشمن و خلق برخورد شده است. حال آن که به تضاد بین بورژوازی ملی با خلق بعنوان تضادی درون خلقی برخورد شده است. برای ایجاد دگرگونی در این دو طبقه استثمارگر، شیوه های مختلف به آنان تحمیل شده است. اما روابط هر دوی آنها با کارگران و دهقانان کماکان مبتنی بر تضاد طبقاتی است. در تولید سوسیالیستی، مردم کارکن جایگاه مسلط را اشغال کرده و همه کاره روابط تولیدی سوسیالیستی است. طبقه کارگر و دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال از طریق مبارزه ای پیگیر و قاطع اکثریت این دو طبقه استثمارگر را بعد از دوران طولانی آموزش دوباره از طریق کار تدریجاً به کارگرانی تبدیل می کنند که روی پا خود بایستند.

طبقه کارگر و مردم کارکن، تجربه دردناک مشترکی از ستم و استثمار در جامعه کهن دارند. آنها تحت سوسیالیسم با بکارگیری ابزار تولید که تحت مالکیت دولت یا کلکتیو است، همگی در نقش های مختلف، برای جامعه نوین کار می کنند. در جامعه نوین آنها بار مشترک اصلاح طبقه استثمارگر را بدوش می کشند و برای هدف مشترک رسیدن به کمونیسم تلاش می کنند. بنابراین منافع پایه ای آنها یکسان است. در تولید سوسیالیستی، روابط بین کارگران، دهقانان و روشنفکران این طبقات، و روابط بین هر یک از این گروه بندی ها روابط تکامل یابنده بین رفقای انقلابی است که منافع پایه ای مشترک دارند. این نکته اساسی، ماهیت سوسیالیستی روابط بین مردم کارکن را تعیین می کند.

اما آیا وضعیتی می توان یافت که در آن هیچگونه اختلاف و تضادی در روابط بین مردم کارکن در فرایند تولید سوسیالیستی، وجود نداشته باشد؟ خیر! در تولید سوسیالیستی نه تنها بین مردم کارکن تضادهایی وجود دارد بلکه این تضادها بناگزی خصلت تضادهای طبقاتی را بخود می گیرند. علت این امر فقط وجود تفاوت های میان کارگر و دهقان، شهر و روستا، و کار فکری ویدی نیست. بلکه مسئله این است که دو طبقه کارکن یعنی کارگران و دهقانان کماکان از طریق دو نوع مالکیت سوسیالیستی متفاوت بهم مرتبطند. بعلاوه تفاوت بین روشنفکران با توده های کارگر - دهقان نیز خصلت تفاوت طبقاتی بخود می گیرد. در عین حال، مبارزات طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی بناگزی در میان مردم کارکن بازتاب خواهد یافت. کلیه موضوعاتی مثل صحیح و ناصحیح، انقلابی و محافظه کار، پیشرفته و عقب مانده برخورد مهر طبقاتی دارند. همه این روابط و موضوعات تحت تاثیر تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی که تضاد عمده جامعه است قرار دارند. در واقع این تضاد عمده بقیه مسائل را جهت می دهد و تنظیم می کند. تضادهای میان مردم بدرجات گوناگون در تضادها و مبارزات بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری نیز منعکس می شود. بنابراین روابط متقابل میان مردم کارکن در تحلیل نهایی روابط طبقاتی است. {توضیح: نیروهای انقلابی گردآمده حول مائو تسه دون به تعمیق تحلیل از ماهیت روابط طبقاتی در سوسیالیسم و منابع و مراکز برخاستن بورژوازی نوین، ادامه دادند. به ضمیمه این فصل مراجعه کنید.}

نقش فوق العاده فعال روابط متقابل بین افراد

روابط متقابل میان افراد در فرایند تولید، مبتنی بر نظام مالکیت بر ابزار تولید است. هر نظام مالکیت، روابط متقابل مربوط به خود را دارد. اما روابط متقابل میان افراد محصول منفعل نظام مالکیت بر ابزار تولید نیست. بلکه بنوبه خود بر روی دو جنبه دیگر روابط تولیدی (یعنی بر روی شکل مالکیت بر ابزار تولید و روابط توزیع مربوط به آن) اثر فوق العاده فعال دارد.

در دوران تاریخی قبل از پیدایش جامعه سوسیالیستی، عملکرد روابط متقابل بین افراد در تولید بر روی دو جنبه دیگر روابط تولیدی، بسیار مشهود بود. مثلاً، بورژوازی برای برقراری و تحکیم نظام مالکیت سرمایه داری و روابط توزیع سرمایه داری مجبور بود روابط بین افراد را بر مبنای اصول سرمایه دارانه برقرار کند و روابطی برقرار کند که در آن بورژوازی بر کارگر حکم می راند. مارکس در رد بحث های ارتجاعی مدافعان نظام برده داری در آمریکا که ادعا می کردند (کار نظارت و مدیریت) ستم و استثمار را "توجیه" می کند، گفت: «حال نوبت کارگر مزدی است که مثل برده، دارای اربابی باشد که او را مشغول کار می کند و بر او حکمرانی می کند.» (۸) اگر سرمایه داران و ماموران شان از قدرت سلطه کامل بر کارگران برخوردار نبودند و اگر نمی توانستند کارگر را طبق اراده خودشان بکار بگیرند، آن وقت استثمار سرمایه داری مادیت نمی یافت و نظام

مالکیت سرمایه داری و روابط توزیع سرمایه داری که در آن «کسی که کار می کند بهره مند نمی شود و کسی که بهره مند می شود کار نمی کند» هرگز نمی توانست تحکیم و توسعه یابد. بنابراین بورژوازی توجه بسیار زیادی به تثبیت و تحکیم جایگاه تبعی کارگر نسبت به سرمایه می کند تا با تضمین این جایگاه تبعیت مالکیت و توزیع سرمایه داری را تحکیم و توسعه بخشد.

در جامعه سوسیالیستی، دگرگون کردن روابط متقابل يك حلقه مهم در دگرگون کردن روابط تولیدی است. توجه به این حلقه و بهبود دائمی آن، تأثیرات عظیمی در تحکیم و عالیتر کردن نظام مالکیت سوسیالیستی و روابط توزیع سوسیالیستی دارد و نتیجتاً تأثیر عظیمی در رشد هر بیشتر نیروهای مولده اجتماعی دارد. تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در سطح ملی و بین المللی بما می گوید که پیشروی با عقبگرد در نظام سوسیالیستی کاملاً به تنظیم روابط متقابل میان افراد بستگی دارد. زمانی که حق بورژوازی تحت شرایط دیکتاتوری پرولتری محدود شده و عناصر کمونیستی تقویت شوند، برقراری تدریجی روابط متقابل بین افراد بر مبنای اصول سوسیالیستی امکانپذیر می شود. در نتیجه، شور و شوق و خلاقیت کارگران بطور تمام و کمال گسترش می یابد، جهتگیری سوسیالیستی موسسات را می توان محکمتر از گذشته تضمین نمود و نظام مالکیت سوسیالیستی را می توان هرچه بیشتر تحکیم کرد و روابط توزیع را بهتر از پیش ساخت. زمانی که حق بورژوازی تقویت شود و توسعه یابد، راه را برای روابط پولی سرمایه دارانه، روابط کاری سرمایه دارانه و روابط رقابت سرمایه دارانه باز خواهد کرد. در نتیجه، عناصر بورژوا را قادر خواهد ساخت که روابط متقابل سوسیالیستی را نقد کرده، در آن خرابکاری نموده و موضع مسلط توده ها را بخطر افکنده و شور و شوق آنان را سرکوب و سد کنند. در نتیجه مالکیت سوسیالیستی و روابط توزیع سوسیالیستی لطمه خواهد دید. و در واقع حتی می تواند قلب ماهیت داده و به انحطاط بگراید.

روابط متقابل که تدریجاً بر مبنای مالکیت همگانی بر ابزار تولید و برحسب اصول سوسیالیستی برقرار شده، محدود به يك موسسه نیست. این روابط کل موسسات، بخشهای اقتصادی، نظام مالکیت عموم مردم، و نظام مالکیت کلکتیو (جمعی) را در بر می گیرد. روابط متقابل بین مردم در فعالیتهای اقتصادی نظیر تعاون در تولید و مبادله تجارب پیشرفته و تکنولوژی پیشرفته، بازتاب می یابد. ایجاد و تکامل این حلقه ها و مبادلات متقابل در تولید، که در برگرفته رهبری هماهنگ و برنامه ریزی بین موسسات و بخشها است، برتری نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را تجسم می بخشند. اما تعاون میان موسسات سوسیالیستی مختلف غالباً باید شکل مبادله کالایی بخود بگیرد و با اصل مبادله ارزشهای برابر خوانایی داشته باشد. این اصل حاوی حق بورژوازی است و زمینه پیدایش سرمایه داری می باشد. پرولتاریا فقط با محدود کردن این نوع حق بورژوازی تحت دیکتاتوری خود است که می تواند تحکیم و تکامل مالکیت سوسیالیستی را به پیش برده، نیروهای موجود در بخشهای گوناگون تولیدی را بطور تمام و کمال بسیج کرده، ظرفیت های تولیدی را بطور کامل مورد استفاده قرار داده و رشد سریع نیروهای مولده اجتماعی را بانجام رساند. بهبود گام بگام روابط متقابل از نقطه نظر تحکیم روابط تولیدی و رشد نیروهای مولده اجتماعی حائز اهمیتی عظیم است. این امر سزاوار بذل توجه کامل از جانب ماست. بعد از برقراری نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، موضوع روابط متقابل را باید مداوماً و با پشتکار حل نمود.

روابط متقابل سوسیالیستی را از طریق مبارزه تحکیم کنید و توسعه دهید

روابط حمایت متقابل و تقویت متقابل میان صنعت و کشاورزی را توسعه دهید

اگر موضوع روابط متقابل را نه از زاویه يك موسسه مشخص بلکه در چارچوب کل تولید اجتماعی بنگریم، روابط متقابل ابتدا در شکل روابط بین صنعت و کشاورزی جلوه گر می شود. صنعت و کشاورزی دو بخش پایه ای تولیدات مادی هستند. مالکیت سوسیالیستی عموم مردم که در صنعت غلبه دارد و مالکیت کلکتیو (جمعی) سوسیالیستی مردم کارکن که در کشاورزی غلبه دارد، دو نوع مالکیت سوسیالیستی هستند. از نقطه نظر روابط طبقاتی، این ساختار اقتصادی روابط بین کارگر و دهقان را بیان می کند. این روابط طبقاتی بنیاداً با روابط بین طبقه کارکن و طبقه استثمارگر تفاوت دارد: این روابط اتحاد کارگر - دهقان است که منافع پایه ای همسان داشته و رهبری آن بدست طبقه کارگر است.

بعد از کسب پیروزی اساسی در عرصه مالکیت در انقلاب سوسیالیستی چین صدر مائو گفت: «روابط بین تولید و مبادله در بخشهای گوناگون اقتصاد ما بتدریج و بطور روزافزونی برحسب اصول سوسیالیستی برقرار شده و اشکال مناسبتری بخود می گیرد.» (۹) روابط درونی بخشهای گوناگون اقتصادی در درجه اول روابط

میان صنعت و کشاورزی بوده و نتیجتاً روابط بین کارگر و دهقان است. کارگران و دهقانان همه کاره ابزار تولیدند. کارگر در موسساتی که تحت نظام مالکیت عموم مردم قرار دارند، کار می‌کند. دهقان در موسساتی که تحت مالکیت کلکتیو هستند، کار می‌کند. کارگر و دهقان باید با یکدیگر بده بستان کنند تا تولید اجتماعی پیش رود.

در جامعه سوسیالیستی، کارگر و دهقان هر دو نیروهای صنعتی در ساختمان سوسیالیستی محسوب میشوند. روابط آنها، روابط رفقای انقلابی در جریان تولید است. روابط میان آنها برشالوده نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، روابط حمایت و تقویت متقابل فزاینده است. در پروسه تولید و مبادله، کارگر ماشین آلات مختلف کشاورزی، کود شیمیایی، سموم دفع آفات نباتی و محصولات صنعتی برای مصرف روزانه روستا تولید می‌کند و بدین ترتیب از رشد تولید کشاورزی حمایت کرده و معیشت دهقان را بهبود می‌بخشد. دهقان حبوبات خوراکی، مواد خام و محصولات گوناگون کشاورزی و جنبی تولید می‌کند. بعلاوه به موازات نرخ رشد بازدهی کار در کشاورزی، دهقان میزان مناسبی از نیروی کار را برای حمایت از توسعه تولید صنعتی عرضه می‌دارد. دهقان با این کار ملزومات مادی تولید صنعتی را پاسخ گفته و به تضمین معیشت اهالی شهر یاری می‌رساند. تحت رهبری طبقه کارگر، حمایت و تقویت متقابل بین کارگر و دهقان با منافع پایه ای این دو طبقه خوانایی داشته و نیروی عظیمی را برای تحکیم اتحاد کارگر - دهقان و پیشبرد توسعه اقتصاد سوسیالیستی تشکیل میدهد. فعالیت‌های مبادلاتی بین کارگر و دهقان تحت دو نوع مالکیت سوسیالیستی، علاوه بر پرداخت مالیات مستقیم برای انباشت منابع مالی دولت، در درجه اول شکل مبادله کالایی محصولات صنعتی و کشاورزی را بخود می‌گیرد. {توضیح: در چین انقلابی مالیات بر درآمد فردی وجود نداشت. یک مالیات کشاورزی وجود داشت که در اقتصاد کلکتیو بر روی محصول زمانی که محصول طبق روال معمول بود، بسته می‌شد. و مالیات صنعتی که به موسسات بخش اقتصاد دولتی بسته می‌شد. این دو منبع درآمد دولت را تشکیل می‌دادند.} بنابراین حتی با وجود اینکه منافع اساسی این دو بخش یکسان است، اما تضادهایی در زمینه کمیت، تنوع، کیفیت و قیمت در مبادله محصولات صنعتی و کشاورزی می‌تواند سر بلند کند. و همینطور تضادهایی در زمینه نسبت محصولات کشاورزی که باید به بازار عرضه شود یا توسط دهقان تحویل داده شود و فشاری که مالیات بر دوش دهقان می‌گذارد.

روابط بین کارگر و دهقان در تولید سوسیالیستی تحت تاثیر تضاد عمده جامعه (یعنی تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی) است و توسط تضاد عمده جهت می‌گیرد. طبقه کارگر (از طریق حزب کمونیست) باید دهقانان را جهت تثبیت و تحکیم و توسعه اقتصاد جمعی سوسیالیستی، تحدید حق بورژوازی در مبادله کالایی، تحکیم اتحاد کارگر - دهقان و دیکتاتوری پرولتاریا رهبری کند. بورژوازی همیشه بسختی میکوشد که حق بورژوازی را در مبادله کالایی گسترش داده، دهقان را به راه سرمایه داری کشانده، اتحاد کارگر - دهقان را تحلیل برده و دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کند. بنابراین فرایند تکامل یابنده روابط کارگر - دهقان در تولید سوسیالیستی، نمی‌تواند چیزی جز فرایند مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی باشد. بنابراین در اجرای مبادله محصولات صنعتی و کشاورزی ما نمی‌توانیم فقط به روابط بین اشیا نگاه کنیم. بلکه مهمتر از آن لازم است روابط بین کارگر و دهقان، و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی را هم ببینیم تا بتوانیم دهقانان را جذب کنیم. پرولتاریا باید بی‌وقفه امر آموزش سوسیالیستی را در بین توده های دهقان رهبری کرده، رویزونیسم و گرایشات سرمایه دارانه را نقد کرده، و دهقانان را قاطعانه برای در پیش گرفتن راه سوسیالیستی رهبری کند. در همان حال پرولتاریا باید مدیریت قاطعانه سوسیالیستی در فعالیت‌های مبادلاتی بین این دو بخش بزرگ را باجرا درآورد. بین این دو بخش بزرگ یعنی صنعت و کشاورزی. پرولتاریا باید بطور ویژه مراقب نیروهای سرمایه داری در شهر و روستا که از مجاری تولید کالایی و مبادله پولی برای برقراری روابط با یکدیگر، خرابکاری در اقتصاد سوسیالیستی و تضعیف اتحاد کارگر - دهقان استفاده می‌کنند، باشد. باید مطابق با سیاست‌های حزب عناصر بورژوازی نواخته و کسانی که میخواهند از حق بورژوازی جهت توسعه سرمایه داری استفاده کنند را بشدت زیر ضربه برد.

سبک لونگ چیانگ را گسترش دهید، روابط تعاون سوسیالیستی را توسعه دهید

{توضیح: لونگ چیانگ يك بريگاد نمونه در استان فوکین بود. تلاشهای جمعی این بريگاد در مبارزه علیه سيل در اپرای انقلابی نمونه بنام " ترانه لوچیانگ" به تصویر کشیده شده است }

يك جنبه مهم ديگر روابط متقابل بين افراد در توليد سوسياليستي، روابط بين موسسات، بخشها و مناطق است. اين روابط عمدتاً بصورت روابط تعاون سوسياليستي بين موسسات، بخشها و مناطق جلوه گر ميشود. مارکس گفت: «وقتي تعداد زيادي کارگر دوشادوش هم کار می کنند، خواه در يك فرايند واحد يا يك فرايند مشابه باشند، خواه در فرايندهای مختلف اما مرتبط به هم باشند، بايد گفت که آنها همکاري می کنند يا در تعاون باهم کار می کنند.» (۱۰) خصلت و دامنه اين نوع تعاون بر حسب روابط توليدي متفاوت بسيار متفاوت است. تحت شرايط مالکيت خصوصي سرمايه داری بر ابزار توليد، تعاون در توليد سرمايه داری به يك شرکت يا يك گروه سرمايه داری انحصاری محدود ميشود. در سطح کل جامعه سرمايه داری، تکوين تعاون منظم بين بخشهای گوناگون توليد و شرکتهاي مختلفي که توسط مالکيت خصوصي مجزا گشته اند، ناممکن است. حتی روابط تعاون معين که از طريق معاهدات برقرار می شود فوق العاده بی ثبات بوده و اغلب از هم گسيخته ميشود.

در چارچوب مالکيت همگانی بر ابزار توليد، تعاون سوسياليستي نه فقط می تواند درون يك موسسه رشد يابد بلکه می تواند بنحو برنامه ريزی شده و سازمان يافته در کل جامعه يعنی بين موسسات، بخشها و مناطق مختلف بوجود آيد. «زمانی که يك واحد توليدي وارد کار ميشود، صدها واحد ديگر بهمکاري ميردازند. زمانی که هر واحدی کار توليد را آغاز می کند، صدها واحد با يکديگر يك خط توليد واحد را شکل می دهند.» تعاون سوسياليستي يك نيروی مولده جديد را ايجاد میکند. اين تعاون در موسسات توليدي، اصل «تخصص در يك زمينه و توانایی در زمينه های بسيار» را تسهيل می کند و بدین ترتيب بطور فزاينده به افزايش بازدهی کار خدمت می کند. تعاون سوسياليستي تمرکز نيروی انسانی، منابع مادی و منابع مالی را تسهيل می کند و بدین ترتيب به تمام کردن توليدات و پروژه هائی که يك موسسه به تنهائی نمی تواند به انجام رساند، کمک می کند. تعاون سوسياليستي، تمرکز قوا طی مدت زمان کوتاه برای فائق آمدن بر حلقه های ضعيف توسعه اقتصاد ملی را امکان پذير می کند. و بدین ترتيب توسعه سريع کل اقتصاد ملی را شتاب می بخشد.

در عين حال که بايد سبک کمونيستي را ترويج کنیم بايد از اصول سوسياليستي پيروي نماييم. اينهاست اصول توسعه تعاون سوسياليستي که بايد از آنها پيروي شود. هيچ تقابل اساسی بين منافع بخشهای متشکله اقتصاد سوسياليستي وجود ندارد. برای اينکه تعاون سوسياليستي تضمين شود بايد سياستهای پرولتري در مقام فرماندهی قرار گيرد. برای اينکه تعاون سوسياليستي تضمين شود بايد مرزهای ميان موسسات، بخشها و مناطق را برداشت و به وضعيت کلی، به حل دشواریها و رشد کردن و مراعات حال ديگران، توجه کرد. بعلاوه تعاون سوسياليستي مستلزم احترام اکيد به انجام قرارهای توليد، هماهنگی مملو از تعاون برای اينکه نقشه های معين شده به اتمام برسند و اتخاذ تدابير موثر جهت تضمين انجام تکاليف بر طبق تنوع، ويژگيها، کيفيت، کميت و جدول زمانی موعود ميباشد. اين روابط تعاونی اساساً با روابط متقابل سرمايه دارانه که مبتنی بر فريب متقابل، رقابت و بخشگرایی سرمايه داری است متفاوت است. اما اين نوع روابط تعاون را فقط می توان گام به گام از طريق مبارزه بوجود آورد و توسعه داد. اين امر دو دليل اساسی دارد. اول، بعلت وجود نظام کالايي، تعاون ميان موسسات، بخشها و مناطق ضرورتاً با مبادله پولی گره خورده و بايد طبق اصول مبادله ارزشهای برابر انجام گيرد. بنابراين از لحاظ عيني یک چيزی به نام "من و تو" وجود دارد. دوم (که مرتبط با اولی است)، بخشگرایی يك بازتاب ايدئولوژيك نظام مالکيت خصوصي است که برای مدت زمان طولانی و بدرجات مختلف در جامعه سوسياليستي نيز موجود خواهد بود. «نگران کل نبودن و بی تفاوتی کامل در قبال بخشهای ديگر، واحدها و افراد ديگر، صفات مشخصه بخشگرایی خودخواهانه است.» (۱۱) به اين دو دليل است که افکار و اعمال انحرافی زير خود را به ناگزير در روابط تعاون سوسياليستي ظاهر می کنند: پرداختن به محاسبات اقتصادی به قيمت محاسبات سياسی؛ فقط به منافع قسمی توجه کردن و نه به منافع کلی - حتی تا آنجا که برای نفع شخصی منافع سايرين زير پا گذاشته شود؛ بی توجهی به برنامه اقتصادی واحد دولت از طريق زدن سر و ته آن و امثالهم. بروز اين مشکلات در جريان شکلگيري تعاون سوسياليستي بازتابی از مبارزه بين دو طبقه، دو راه و دو خط است. فرايند تکاملی تعاون سوسياليستي، فرايند مبارزه عليه تأثيرات بورژوازی بويژه بخشگرایی بورژوازی است.

منشور آهن آتشان و کمپانی فولاد چراغ راهنمای چگونگی برخورد به روابط متقابل موسسات است

موسسات سوسياليستي (صنعت، کشاورزي، ارتباطات و حمل و نقل، بازرگانی و کليه بخشهای توليد و گردش) واحدهای پايه ای توليدات مادی و مبادله نوع بشر هستند. درون اين موسسات، در جريان توليد، روابط متقابل

متعدد بین افراد وجود دارد. تا آنجا که به مردم کارکن مربوط میشود، روابط متقابل اساساً دوتنوع است: روابط بین رهبری و توده ها، و روابط بین پرسنل اداری و متخصصان (کارگران فکری) از یک طرف و کارگران و دهقانان (کارگران یدی) از طرف دیگر. برخورد صحیح به این دو جنبه روابط متقابل شامل ایجاد، «اوضاعی سیاسی است که در آن هم سانسورالیزم وجود دارد و هم دموکراسی. هم انضباط وجود دارد و هم آزادی. هم وحدت اراده وجود دارد و هم راحتی فکر و شادابی فردی.» (۱۲) این موضوعی مهم در تحکیم و توسعه روابط تولیدی سوسیالیستی و بهبود مدیریت موسسات سوسیالیستی است. (در موسسات، روابطی نیز بین مردم کارکن یعنی کارگر - دهقان با دو طبقه استثمارگر وجود دارد. این روابط را پیش از این مورد تجزیه و تحلیل قرار داده ایم.)

موسسه سوسیالیستی، موسسه طبقه کارگر و مردم کارکن است. طبقه کارگر و مردم کارکن مسئولیت رهبری موسسه را از طریق نمایندگانشان بعهده دارند. این امر مسئله روابط بین رهبری و توده ها را به میان می کشد. اگر چه پرسنل رهبری و توده ها در هر موسسه مشاغل متفاوتی دارند، اما مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید طلب می کند که آنها رفقای همدوش و همسنگری باشند که وظیفه سنگین اداره صحیح موسسه را مشترکاً بدوش کشیده و برای هدف انقلابی مشترکی کار می کنند. کارگران بارانداز شانگهای چه خوب گفتند: «هرچند ما در انقلاب کارهای مختلفی انجام می دهیم اما تفکر ما باید واحد باشد.» این حرف راه بهبود روابط بین رهبری و توده ها در موسسات سوسیالیستی را نشان می دهد.

در موسسات ضروری است که برخی افراد مسئولیت مشاغل گوناگون مربوط به مدیریت و امور فنی را بعهده داشته باشند. و از اینجا موضوع روابط بین پرسنل مدیریت و متخصصان با توده های کارکن یعنی کارگر - دهقان به میان می آید. پرسنل مدیریت و متخصصان در چین، در دسته اند. یکم، آنها که از جامعه کهن برجای مانده اند. به استثناء تعداد قلیلی مرتجع که دشمن جامعه سوسیالیستی هستند، اکثریت عظیم آنها به کشور و به جمهوری خلق خویش عشق می ورزند و می خواهند به مردم و دولت سوسیالیستی خدمت کنند. دوم، دسته دیگر شامل روشنفکرانی است که توسط پرولتاریا در جریان مبارزه و تکامل انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی پرورش یافته اند. هر چند ممکن است برخی از آنها توسط خط رویزونیستی در آموزش مسموم شده باشند و جهانبینی آنها کماکان باید متحول شود، اما اکثریت عظیم آنها خواهان درآمیختن با توده های کارگر - دهقان و خدمت به اهداف سوسیالیستی و کمونیستی هستند. بنابراین در جامعه سوسیالیستی، روابط بین رهبری و توده ها و بین پرسنل مدیریت متخصصان با توده های کارگر - دهقان نیز روابط بین رفقای انقلابی است که در منافع مشترکی سهیم هستند. این روابط دائماً در حال تکامل است.

اما تقسیم کار در موسسات سوسیالیستی بین رهبری و توده ها، و بین پرسنل مدیریت و متخصصان با تولید کنندگان مستقیم، کماکان بازتاب تقسیم کار جامعه کهن بوده و تظاهراتی از تفاوت های کماکان موجود بین کار فکری و یدی است. بعد از برقراری نظام مالکیت همگانی بر ابزار تولید، همه کارگران به اربابان موسسات تبدیل میشوند. اما کسانی که رهبری تخصصی و فعالیتهای مدیریت را به پیش میبرند عمدتاً کارگران فکری و جدا از تولید هستند، حال آنکه توده های وسیع عمدتاً کارگران یدی هستند. لنین اختلاف بین کار فکری و کار یدی را بعنوان «یکی از سرچشمه های اصلی نابرابری اجتماعی مدرن تشریح نمود.» (۱۳) هرچند جامعه سوسیالیستی تخصص بین کار فکری و کار یدی را از بین برده است، اما هنوز تفاوت های بنیادین بین این دوتنوع کار را بازتولید می کند و روابط متقابل بین افراد بطور اجتناب ناپذیر همراه با حق بورژوازی است.

تحت چنین شرایطی، اگر رهبری، مدیریت، و پرسنل فنی که مسئول سازماندهی و هدایت تولید هستند بطور منظم در کار تولید جمعی شرکت نکنند، از توده های کارکن جدا شده و تحت تاثیر فاسد کننده طرز تفکر بورژوازی قرار گرفته و تضادهایشان با توده های کارکن را رشد خواهند داد. این تضادها اغلب و بدرجات گوناگون بازتاب تضادهای بین پرولتاریا و بورژوازی است. بطور مثال، برخی کادرهای رهبری، پرسنل مدیریت و متخصصان، تحت نوسانات ایدئولوژیک ناشی از حق بورژوازی نه با توده ها رفتار صحیحی دارند و نه به خودشان درست نگاه می کنند. آنها فکر می کنند که "رهبری با هوش تر است" و به توده های کارگر - دهقان بعنوان اربابان موسسه برخورد نمی کنند. آنها تدابیر سختگیرانه بکار میبندند و در پی تبدیل روابط رفقای انقلابی به روابط سلطه و انقیاد هستند. اینها جلوه های زهر بجا مانده از خط رویزونیستی است و بدرجات گوناگون بازتاب تضادها و مبارزات بین بورژوازی و پرولتاریا می باشد. اگر به این تضادها دامن داده شود و حق بورژوازی بجای محدود شدن اجازه گسترش یابد، آنوقت روابط متقابل سوسیالیستی به روابط سرمایه داری قلب ماهیت خواهند داد و ماهیت موسسات سوسیالیستی بتدریج تغییر خواهد کرد.

منشور آهن آتشان و کمپانی فولاد را صدر مائو شخصا فرموله کرد. يك رشته رهنمودهای وی نظیر "مدیریت، آموزش سوسیالیستی نیز هست" (۴۱) دربرگیرنده خط راهنما برای تحدید حق بورژوازی، ریشه کن کردن ایدئولوژی حق بورژوازی، کاهش تدریجی تفاوت‌های بنیادین بین کار فکری و یدی، و برخورد صحیح به روابط متقابل میان افراد در موسسات سوسیالیستی است. روح اساسی منشور آتشان عبارتست از: قرار دادن قاطعانه سیاست‌های پرولتری در مقام فرماندهی؛ تقویت رهبری حزب؛ دامن زدن به جنبش‌های فعال توده ای؛ اجرای "دو مشارکت، يك رفرم و ترکیب سه در يك" (شرکت کادرها در کار یدی و شرکت کارگران در مدیریت، اصلاح قوانین و مقررات غیرمنطقی و کهنه شده، و ایجاد ترکیب‌های سه در يك از کارگران، کادرهای رهبری و پرسنل فنی)؛ و پیشروی با تمام قوا در زمینه نوآوری‌های تکنیکی و انقلاب تکنیکی. قرار دادن قاطعانه سیاست‌های پرولتری در مقام فرماندهی و تقویت رهبری حزب اصول پایه ای برخورد صحیح به روابط متقابل است. تحت هدایت این اصول، اجرای مصممانه و همه جانبه "دو مشارکت، يك اصلاح و ترکیب سه در يك" اجازه خواهد داد که روابط بین رهبری و توده ها و بین پرسنل مدیریت و فنی با توده های کارکن کارگر - دهقان بی وقفه به عنوان روابط رفقای انقلابی توسعه یابد.

شرکت کادرها در کار مولد يك اقدام مهم و حائز اهمیت اساسی تحت نظام سوسیالیستی است. این امر همچنین يك عنصر مهم در برخورد صحیح به روابط متقابل سوسیالیستی است. صدر مائو خاطرنشان کرد: « ضروری است که نظام شرکت کادرها در کار تولیدی جمعی را حفظ کنیم. کادرهای حزب و دولت ما کارگران عادی هستند. آنها اربابانی که برگرده مردم سوارند نمی باشند. کادرها از طریق شرکت در کار تولیدی جمعی رشته های پیوند گسترده، محکم و نزدیک با مردم کارکن را حفظ می کنند. این يك اقدام مهم و حائز اهمیت اساسی برای نظام سوسیالیستی است. این امر کمک می کند که بر بوروکراسی فائق آمده و از رویونیسم و دگماتیسم جلوگیری شود.» (۱۵) صدر مائو این حقیقت خدشه ناپذیر را بر مبنای جمع‌بندی از تجربه و درس‌های تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی به تفصیل تشریح نمود. آن کادرهایی که می توانند داوطلبانه و منظم در کار تولیدی جمعی شرکت جویند عموماً آگاهانه تر در برابر طرز تفکر بورژوازی مقاومت می کنند و درجه از خود گذشتگی شان بالاتر است. آنها به توده ها توجه و علاقه دارند، فروتنانه به فراخوان توده ها گوش میدهند، به انتقادات و نظارت توده ها احترام می گذارند و می توانند بر جهتگیری سوسیالیستی موسسه پایدار بمانند. آنها با شرایط تولید آشناترند و صدور فرامین کور از جانب آنان کمتر مشاهده میشود. در یکی از واحدها زنان کارگر نساج ترانه ای را می خوانند که در آن تحول يك کادر رهبری در کارخانه آنها بعد از شرکتش در کار تولیدی جمعی چنین تشریح شده است: « او در گذشته هرگز از کارگاه دیدن نمیکرد اما حالا به کنار ماشین آلات می آید و رهنمود میطلبد. در گذشته تاخیر در کار زیاد بود اما حالا همه مشکلات فوراً حل میشوند. در گذشته فقط گزارشات طولانی صادر میشد اما حالا او افکارش را در کارگاه بیان می کند. در گذشته او را جوجه بوروکرات می نامیدند اما حالا همه او را خواهرمان می دانند.» واقعیت این است که توده ها از این گونه رهبر و پرسنل مدیریت و فنی خوششان می آید. حتی اگر تضادهایی میان آنها موجود باشد، میتوانند در زمان مناسب آنها را بطور صحیح حل کنند.

شرکت توده های کارگر - دهقان در مدیریت یکی از ملزومات روابط تولیدی سوسیالیستی است. این حق توده ها تحت نظام سوسیالیستی است. فقط با اصرار بر شرکت کارگر - دهقان در مدیریت میتوان مقام توده های کارکن بعنوان اربابان موسسات تولیدی را تقویت و تحکیم کرد. این عقیده که فقط تعداد قلیلی "متخصصان" و "مقامات" بورژوا می توانند موسسات را اداره کنند و باید بر آنها تکیه نمود و توده های کارگر - دهقان را به پایین راند، مسلماً روابط متقابل سوسیالیستی را تحلیل برده و نهایتاً به انحطاط موسسات سوسیالیستی خواهد انجامید. برای عالیتر کردن روابط متقابل سوسیالیستی و تحکیم و توسعه مالکیت همگانی سوسیالیستی، « ما باید به هر قیمت که شده این پیشداوری کهنه، مسخره، وحشیانه، مطرود و نفرت انگیز که گویا فقط به اصطلاح "طبقات بالا"، فقط اغنیا و آنهایی که مکتب ثروتمندان را از سر گذرانده اند قادرند دولت را اداره کرده و توسعه تشکیلاتی جامعه سوسیالیستی را هدایت کنند، درهم شکنیم.» (۱۶)

شرکت توده ها در مدیریت پیش از هر چیز به معنای شرکت تولید کنندگان مستقیم، یعنی توده های کارگر - دهقان، در مدیریت است. توده هایی که در مدیریت موسسات شرکت می کنند نه فقط باید تولید مستقیم، نوآوری تکنیکی و انقلاب تکنیکی و حسابداری را رهبری کنند؛ بلکه مهمتر از آن باید به کادرها در بکاربست همه جانبه خط و سیاست‌های عام و خاص حزب کمک کنند و بر آنها نظارت کنند. در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، کارگران برای شرکت در مدیریت موسسات از "چهار سلاح بزرگ" استفاده کردند: جدال بزرگ [دامن زدن به بحث میان ایده ها]، شکوفائی بزرگ [نظرات خود را کاملاً طرح کردن]، پوسترهای دیواری

بزرگ، و مباحثات بزرگ. نمایندگان توده های کارگر - دهقان مستقما در فعالیت کمیته های انقلابی که موسسات را اداره می کنند، شرکت کردند. آنها هم در تولید شرکت داشتند و هم کار نظارت را پیش می بردند. این تحولی جدید در شرکت توده ها در امر مدیریت بود.

یکار بست "ترکیب سه در یک" (توده ها، کادرهای حزبی، متخصصان) در مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی، وسیله ای برای حل مشکلات مهم تکنیکی تولید است. این امر نه تنها نوآوریهای تکنیکی را در سطحی توده ای تسهیل می کند بلکه روشنفکران را با کار و توده های کارگر - دهقان را با دانش سیستماتیک آشنا می کند. و بدین ترتیب از تفاوتهای پایه ای بین کار فکری و یدی کاسته، و باعث تکمیل و توسعه بیشتر روابط متقابل سوسیالیستی میشود.

اصلاح قوانین، مقررات و سیستم های غیرمنطقی و کهنه در مدیریت موسسات، جنبه دیگری از اصلاح تحول بی وقفه در روابط متقابل سوسیالیستی است. هر نوع تولید اجتماعی مستلزم مقررات و سیستم های معینی است. {توضیح: منظور از سیستم ها، سیستم های مدیریت و کنترل تولید، و زنجیره مسئولیتها و قواعد عملی مربوط به آن است.} اما نوع مقررات و سیستم های استقرار یافته را روابط تولیدی جامعه تعیین میکند. لنین در مورد مدیریت در جامعه سرمایه داری گفت که اینها «به نفعشان است که در حین مدیریت، غارت کنند و در حین غارت به مدیریت بپردازند.» (۱۷) مقررات و سیستم های موسسه سرمایه داری فقط يك هدف دارد: هر چه بهتر و موثرتر آزادی کارگر را محدود کند و هر چه بیشتر از وی ارزش اضافه استخراج نماید. مقررات و سیستم ها بی پایان در موسسات سرمایه داری تماما برای حفاظت از روابط تولیدی سرمایه داری طراحی شده اند و تابع این هدف هستند. تحت سوسیالیسم، سیستم ها باید مطلوب توده ها باشند. (۱۸) این اساسی ترین تفاوت بین مقررات و سیستم های سوسیالیستی و سرمایه داری است. "سیستم ها باید مطلوب توده ها باشند" یعنی چه؟ یعنی اینکه چنین سیستم هایی باید تسهیل کننده نقش کارگران بعنوان همه کاره امور بوده و بنفع بهبود و توسعه روابط متقابل بین افراد در موسسات، تسهیل کننده ابتکار عمل سوسیالیستی از جانب توده ها، و توسعه سه جنبش انقلابی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی باشند. مقررات و سیستم هایی که مطلوب توده ها باشند مطمئنا مطلوب توسعه تولید هم خواهند بود زیرا شور و شوق توده ها را شکوفا خواهند کرد. تحت تاثیر خط رویزیونیستی لیوشائوچی و لین پیائو، مقررات و سیستم های برخی موسسات غالبا توده ها را محدود می کرد. انتقاد کارگران این بود که: «تعداد مقررات و سیستم ها خیلی زیاد است و با هدف تنبیه یا اعمال فشار طراحی شده اند.» تحت يك رهبری خوب توده ها باید بسیج شوند تا با دقت قوانین و مقرراتی که غیرمنطقی، سختگیرانه و مضر به حال تولید است را مورد تجدید نظر قرار داده و آن قوانین و مقرراتی که بذر نفاق و بیگانگی در میان کارگران می افشاند را تغییر دهد. در عینحال بر مبنای تجربه ای که از پراتیک کسب شده، باید يك رشته قواعد و مقررات سالم و منطقی که با الزامات روابط متقابل سوسیالیستی و رشد نیروهای مولده خوانایی داشته باشد، برقرار شود.

تاثیر عظیم روبنا در شکلگیری روابط متقابل

جایگاه افراد در تولید و ماهیت روابط متقابل آنها در تولید توسط نظام مالکیت بر ابزار تولید تعیین می شود. اما روبنا نیز بر جایگاه و روابط متقابل بین افراد در تولید تاثیر می گذارد؛ هم شکل و نیز تکامل آنرا تحت تاثیر قرار میدهد. در واقع بدون چنین تاثیری از جانب روبنا، جایگاه و روابط متقابل افراد در تولید نمی تواند انسجام یابد، مستحکم شود و توسعه یابد. در هر جامعه ای، طبقه حاکم بدون چون و چرا و با تمام قوا از قدرت روبنا برای حفاظت از نظام مالکیتی حاکم و تحکیم و توسعه جایگاه و روابط متقابل افراد در تولید و روابط توزیع منطبق بر آن، استفاده می کند. این يك قانون عام است.

جامعه سرمایه داری را در نظر بگیرید. بورژوازی در همه کشورهای سرمایه داری از قدرت روبنا برای برقراری و گسترش جبری سلطه خویش بر کار مزدی که در رابطه سرمایه - کار متبلور می شود، استفاده می کند. مارکس خاطرنشان کرد که بورژوازی تازه بظهور رسیده برای برقراری و بسط سلطه سرمایه بر کار، «می خواهد از قدرت دولتی استفاده کند و می کند.» (۱۹) از اواخر قرن پانزده تا نیمه اول قرن نوزده، بورژوازی انگلستان تدابیر خشونت باری را باجرا گذاشت که مشهورترین آنها جنبش حصارکشی بود. (۲۰) این تدابیر برای اخراج شمار عظیمی از دهقانان فقیر از مناطق روستایی انگلستان بود. دهقانانی که تهیدست و ریشه کن شده بودند به مناطق شهری سرازیر شدند تا به موضوع سلطه سرمایه تبدیل شوند. با این وجود دهقانان مهاجر در مناطق شهری غالبا ولگردی را به قبول سلطه اجباری سرمایه بر کار ترجیح دادند. بورژوازی

بریتانیا برای راندن اجباری دهقانان بھاك سیاه نشسته بدرون کارخانه ها، قوانین تنبیهی علیه ولگردها و خانه بدوش ها گذراند. «آنها طبق قوانین فوق العاده وحشتناك تازیانه خورده، داغ شده و شکنجه می شدند تا به انضباطی که برای نظام مزدی ضروری است گردن گذارند.» (۲۱) ببینید که بورژوازی چه ابزار خشنی را برای برقراری و توسعه روابط متقابل بین افراد و تحمیل سلطه سرمایه بر کار، مورد استفاده قرار داده است. روابط سلطه سرمایه بر کار با استفاده از زور برقرار شد و این روابط را فقط میتوان با استفاده از زور نابود کرد. در کشورهای سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتری، این روابط دقیقاً بوسیله زور نابود شد. از آنجا که روابط تولیدی سوسیالیستی فقط تحت دیکتاتوری پرولتاریا می تواند برقرار شود، تاثیر روبنای سوسیالیستی بر زیربنای اقتصادی سوسیالیستی واضح است. روابط متقابل سوسیالیستی توسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی تعیین شده است. اما همچنین زیر نفوذ عظیم روبنای سوسیالیستی شکل گرفته و موضوع تحول و دگرگونی اند. اگر خیال می کنید که روابط متقابل سوسیالیستی می تواند بطور خودبخودی شکل بگیرد و صرفاً بواسطه برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی توسعه یابد، دچار اشتباهی جدی شده اید. در حیطه روابط متقابل سوسیالیستی، روابط طبقه کارگر و سایر مردم کارکن با بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر، روابط بین حاکم و محکوم، متحول کننده و متحول شونده است. استثمارگران بواسطه ماهیت طبقاتی شان داوطلبانه به موضع محکوم و متحول شدن گردن نخواهند گذاشت. پرولتاریا قادر است برخی از آنها را به قبول تحول سوسیالیستی وادارد زیرا کنترل دستگاه قدرتمند دولتی را در دست دارد. بدون قدرت دولتی بعنوان پیش شرط، اعمال سلطه بر بورژوازی و متحول کردنش ناممکن است. تا آنجا که به روابط میان مردم کارکن مربوط می شود، برای اینکه روابط متقابل میان آنها بعنوان رفقای انقلابی بطور مداوم برحسب اصول سوسیالیستی توسعه یابد، باید بر روبنای سوسیالیستی تکیه شود و نقش آن درک شود. روبنای سوسیالیستی ما را قادر می کند که خویش را آموزش دهیم و متحول کنیم. بدین ترتیب ما می توانیم خود را از تاثیرات مرتجعین داخلی و خارجی رها سازیم. صدر مائو خاطرنشان کرد: «دولت خلق از خلق حفاظت می کند. فقط زمانی که خلق صاحب چنین دولتی باشد می تواند خود را بشیوه های دموکراتیک و در مقیاس سراسری آموزش دهد و افکار خود را نوسازی کند؛ همه در آن سهم باشند و مشترکاً خود را از تاثیرات مرتجعین داخلی و خارجی رها کنند.» (۲۲) روابط انقلابی و رفیقانه بین مردم کارکن فقط با پافشاری بر پیشبرد انقلاب سوسیالیستی در روبنا، استفاده از ایدئولوژی پرولتری برای غلبه تدریجی بر ایدئولوژی بورژوائی، و با ریشه کن کردن بی وقفه سنن و تاثیرات سرمایه داری در حیطه روابط متقابل بین افراد میتواند پیگیرانه توسعه یابد. فقط بر این مبناست که می توان راه را برای شکلگیری و توسعه روابط متقابل تولید سوسیالیستی هموار کرد.

جمعبندی کنیم. فرایند شکلگیری و توسعه روابط متقابل سوسیالیستی يك فرايند طولانی مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بین دو طبقه است. پرولتاریا برای حفظ و توسعه روابط متقابل سوسیالیستی باید قاطعانه در سراسر دوران تاریخی سوسیالیسم از خط پایه ای حزب پیروی کند. بعد از آنکه يك پیروزی اساسی در انقلاب سوسیالیستی در حیطه مالکیت بر ابزار تولید بدست آمد، پرولتاریا باید به پیشبرد هرچه عمیقتر انقلاب سوسیالیستی در عرصه های سیاسی و ایدئولوژیک ادامه داده، ایدئولوژی بورژوائی را نابود و ایدئولوژی پرولتری را تقویت کرده، و با خودخواهی جنگیده و از رویزونیسم انتقاد کند. این موضوعی اساسی در تحکیم و بهبود روابط متقابل سوسیالیستی است. اگر فکر می کنیم که بعد از برقراری نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، طبقات استثمارگر بنحوی ناپدید میشوند، و اگر در توضیح روابط متقابل سوسیالیستی بر تقابل اساسی موضع پرولتاریا و بورژوازی تاکید نگذاریم، بمعنای آن است که تفکری خلاف خط پایه ای حزب پیشه کرده ایم و بدام بحث "پایان مبارزه طبقاتی" افتاده ایم. اگر ما بر پیشبرد انقلاب سوسیالیستی در روبنا اصرار نمی کردیم و به ایدئولوژی بورژوائی اجازه رشد میدادیم، آنگاه روابط متقابل سوسیالیستی به روابط متقابل سرمایه داری تغییر ماهیت میداد و نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی دچار انحطاط میشد. احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی در هیبت الگوی منفی بما می آموزد که باید حقیقت علمی مارکسیسم را در این مورد عمیقاً درک کنیم.

منابع مطالعاتی مهم

مائو، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق
مائو، سخنرانی در کنفرانس سراسری حزب کمونیست چین پیرامون کار تبلیغی

توضیحات:

(توضیح از مترجم فارسی: توضیحات منطبق بر چاپ انگلیسی منابع می باشند)

- ۱ - لنین، "سه منبع و سه جزء مارکسیسم"؛ ک آ ل جلد ۱۹ (۱۹۷۶) ص ۲۶
- ۲ - انگلس، "کارل مارکس، مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی"؛ م آ م جلد یک، ص ۵۱۴
- ۳ - مائو، سخنرانی در کنفرانس سراسری حزب کمونیست چین پیرامون کار تبلیغی؛ گزیده آثار ص ۴۸۱
- ۴ - همانجا ص ۴۸۰
- ۵ - لنین، "ابتکار عظیم" ک آ ل ۲۹ (۱۹۷۴) ص ۴۲۱
- ۶ - مائو، سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان؛ جلد ۳ ص ۹۰
- ۷ - بسیاری از آثار فرهنگی معاصر شوروی رویزیونیستی ماهیت تز فریبکارانه رفقا، دوستان و برادران که توسط رویزیونیسم شوروی تبلیغ میشود را برملا می کند. بطور مثال، در نمایشنامه ای که "غریبه" نام دارد شخصیت اصلی یک عضو حزب رویزیونیست شوروی است که مهندس یکی از شرکتها می باشد. او به یک کارخانه ذوب آهن می رود تا "چهره عقب مانده" آن را تغییر دهد. او با تفرعن بر سر کارگران داد می کشد که: "رهبران ما هستیم. دستهای ما کاری نمی کند. ما با کلام و مغزهای خود کار می کنیم." او به سرکارگرا دستور میدهد که کاملاً مراقب کارگران باشند، از آنها چشم بردارند و بیخ خرشان را بگیرند. هر گونه نافرمانی با تنبیه روبرو میشود و نیمی از کوپن های فرد خاطی از او گرفته می شود. مهندس می گوید: "آنها را با روبل بکوبید." در اتحادشوروی، مردم زحمتکش اسیر استثمار و ستم وحشیانه از سوی یک بورژوازی بوروکرات - انحصاری نواخته است. این است معنای تبلیغات کر کننده رویزیونیستهای شوروی پیرامون "روابط رفیقانه، دوستانه و برادرانه"!
- ۸ - مارکس، جلد سوم کاپیتال، ص ۳۸۶
- ۹ - مائو، حل صحیح تضادهای درون خلق، ص ۴۴۵
- ۱۰ - مارکس، جلد اول کاپیتال، ص ۳۰۸
- ۱۱ - مائو، سبک کار حزبی را اصلاح کنیم؛ جلد ۳ ص ۴۶
- ۱۲ - مائو، نقل شده در "اسناد کنگره دهم حزب"، ص ۵۵
- ۱۳ - لنین، "دولت و انقلاب"، ص ۱۱۴
- ۱۴ - مائو، نقل شده توسط گروه نویسندگان کمیته انقلابی کیرین در مقاله "ساختمان سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصاد" مجله هفتگی پکن ریویو شماره ۱۶ تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۷۰ ص ۱۰
- ۱۵ - مائو، نقل شده در مقاله "کمونیسم دروغین خروشچف" در "پلمیکها" ص ۴۷۴
- ۱۶ - لنین، "چگونه رقابت را سازمان دهیم؟" ک آ ل ۲۶ (۱۹۷۲) ص ۴۰۹
- ۱۷ - همانجا
- ۱۸ - مائو، نقل شده در ریمن ریپائو (روزنامه مردم)، ۱۳ مه ۱۹۷۲
- ۱۹ - مارکس، جلد اول کاپیتال ص ۶۹۸
- ۲۰ - "جنبش حصار کشی" یکی از طرق مهم انباشت اولیه سرمایه داری بود. پیدایش صنایع پشم بافی انگلستان در اواخر قرن پانزده، باعث بالا رفتن بیسابقه قیمت پشم شد. پرورش گوسفند به یک کسب و کار بسیار پرسود تبدیل گشت. اشرافیت صاحب زمین و بورژوازی انگلستان برای اخراج قهری دهقانان از اراضی متحد شدند و سپس دور این اراضی حصار کشیدند تا در آن گوسفند پرورش دهند. کلیه خانه های موجود در داخل حصارها نابود شد. دهقانان بی خانمان شده و به گدایان و ولگردان تبدیل شدند. حکومت بورژوایی بریتانیا در قرن هیجده با استفاده از یک رشته قوانین حصارکشی که به تصویب مجلس رسیده بود، از غارت خوشونتبار دهقانان توسط بورژوازی حمایت کرد. دهقانان مداوما دست بمقاومت زده و علیه جنبش حصارکشی قیامهای فراوانی برپا داشتند.
- ۲۱ - مارکس، جلد اول کاپیتال، ص ۶۸۸
- ۲۲ - مائو، "در باره دیکتاتوری دموکراتیک خلق"، جلد ۴ ص ۴۱۸

ضمیمه فصل ۴

رهروان سرمایه داری، بورژوازی درون حزب می باشند

نوشته فنگ کنگ (۱)

صدر مائو در رابطه با مبارزه بزرگ در انتقاد از تنگ سیائو پین (دن سیائو پین) و غلبه بر انحراف راست که قصد دارد احکام صحیح را واژگون کند، خاطر نشان می‌کند که: «با انجام انقلاب سوسیالیستی آنها بخودی خود زیر ضرب قرار می‌گیرند. در دوره انجام تغییرات تعاونی (کنوپراتیو) در کشاورزی برخی از افراد حزب با آن مخالفت کردند و وقتی حق بورژوائی را نقد می‌کنیم ناراحت می‌شوند. شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید اما هنوز نمی‌دانید که بورژوازی کجاست. درست در درون حزب کمونیست است: آنهایی که در قدرت هستند و راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند. رهروان سرمایه‌داری هنوز در جاده سرمایه‌داری‌اند.» این نظریه علمی بطرزی داهیانه ماهیت بورژوائی رهروان سرمایه‌داری در حزب کمونیست را عریان کرده است. علاوه بر این، آماج عمده مبارزه انقلابی در دوره تاریخی سوسیالیسم را روشن کرده است. به این ترتیب، از تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کرده و آنرا تکامل داده است. این نظریه به ما یک سلاح ایدئولوژیک قدرتمند می‌دهد که بتوانیم انقلاب را تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه داده و با رویزیونیسم مبارزه کنیم و از غلبه آن ممانعت بعمل آوریم.

یکی از مشخصات مهم مبارزه طبقاتی در دوران تاریخی سوسیالیسم

ظهور رهروان سرمایه‌داری (بورژوازی درون حزب) یک مشخصه مهم مبارزه طبقاتی در دوران تاریخی سوسیالیسم است. این مشخصه بطور تنگاتنگی مرتبط با عوض شدن توازن قوای طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. در دوره انقلاب دموکراتیک، تضاد عمده جامعه تضاد میان پرولتاریا و توده‌های خلق در یک سو با امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک، در سوی دیگر، بود. در آن زمان، اپورتونیستها و رویزیونیستها و سران خط‌های اپورتونیستی مختلف درون حزب عوامل بورژوازی و طبقات استثمارگر در درون حزب بودند اما صرفاً زائده‌های طبقه بورژوازی بودند. از آنجا که طبقات زمیندار و سرمایه‌داری کمپرادور قدرت دولتی را در دست داشتند، هسته و نیروی عمده بورژوازی، مقرر فرماندهی آن و نمایندگان سیاسی اصلی آن در بیرون حزب کمونیست قرار داشتند و نه در درون آن.

پس از پیروزی بزرگ در انقلاب دموکراتیک، حاکمیت امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک سرنگون شد و پرولتاریا مردم سراسر کشور را در کسب قدرت سیاسی رهبری کرد. از آن زمان، چین وارد دوره تاریخی سوسیالیسم شده و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده جامعه است. از وقتی که حزب ما تبدیل به حزب حاکم شده، مبارزه میان خط پرولتری صدر مائو و خط بورژوائی و رویزیونیستی نه تنها ماهیت حزب ما را بلکه خصلت و آینده کشور ما را در کل، تعیین می‌کند. از آن زمان به بعد، مبارزه ما علیه بورژوازی در داخل و بیرون حزب بطور مستمر در همه عرصه‌ها تعمیق یافته است و بر روی این مسئله که آیا انقلاب سوسیالیستی را باید به پیش برد یا نه تمرکز یافته است. از زمان ایجاد چین نو، مبارزات مهمی میان پرولتاریا و بورژوازی در گرفته است. از آن جمله اند جنبش‌های «سان فان» (۲) و «وو فان»، جنبش ایجاد دگرگونی در مالکیت بر ابزار تولید و مبارزه ضد گرایش راست (۳). در این مبارزات بورژوازی خارج از حزب هنوز دارای مقداری قدرت بود و می‌توانست وارد قدرتمانی با پرولتاریا شده و حامیان خودش را مشخص کند؛ اما در این مقطع نیز یک اوضاع پیچیده شکل گرفته بود بطوریکه بورژوازی داخل و بیرون حزب به ندای یکدیگر پاسخ داده و همکاری می‌کردند. بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر بیرون حزب در حملات افسارگسیخته خود علیه حزب از حمایت بورژوازی داخل حزب برخوردار بوده و در واقع روی آن حساب می‌کردند. ما از طریق مبارزه دو خط در درون حزب فعالیت‌های بورژوازی درون حزب علیه انقلاب سوسیالیستی را بروشنائی کشانیدیم و خط رویزیونیستی را مورد انتقاد قرار دادیم؛ و به این ترتیب پیروزی‌های کارزارهای گوناگون را که برای ایجاد تحولات سوسیالیستی براه افتاده بودند تضمین کردیم.

با تعمیق مستمر انقلاب سوسیالیستی، بورژوازی بیرون حزب که در موقعیت تحت حاکمیت قرار دارد بسیاری از ابزار تولید اقتصادی‌اش را از دست داد و در جبهه‌های سیاسی و ایدئولوژیک با شکست‌های متعدد مواجه شد. در نتیجه قوای آن بتدریج ضعیف شده است. در دوره حمله بورژوائی راست علیه حزب، آنها هنوز «اتلاف چانگ لو» (۴) را داشتند که برایشان نقش فرمانده را بازی کند. اما پس از کارزار مبارزه علیه راست برای بورژوازی بیرون خیلی مشکل شده که بتواند علناً نیرو گردآوری کند و دست به یک مبارزه همه جانبه علیه پرولتاریا زده و دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و سرمایه‌داری را احیا کند.

تضاد عمده در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. با تغییر در توازن قوای طبقاتی، مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی بطور فزاینده و عمق‌یابنده‌ای در حزب بازتاب می‌

یابد. به این ترتیب رهروان سرمایه داری درون حزب به ظهور می رسند و در رابطه با سرنگون کردن دیکتاتوری پرولتاریا و احیا سرمایه داری تبدیل به خطر عمده می شوند. در جریان انجام انقلاب سوسیالیستی ما نه تنها باید آگاه باشیم که بورژوازی کهن و روشنفکران آن هنوز در جامعه موجودند و شمار بزرگی از خرده بورژوازی هنوز در حال از سر گذراندن تحول ایدئولوژیک است؛ بلکه باید بطور خاص آگاه باشیم که آن دسته از افراد حزبی که در قدرت هستند ولی راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند بورژوازی پنهان شده در حزب می باشند. فقط با مبارزه پیگیرانه علیه رهروان سرمایه داری در حزب (امثال لیو شانوچی، لین پیائو و تنگ سیائوپین) و پایداری در ادامه انقلاب علیه بورژوازی و نیروهای سرمایه داری در جامعه در کل؛ تنها به این ترتیب می توان گفت که آماج عمده انقلاب سوسیالیستی واقعا درک شده است. هرکس این را نفهمد که بورژوازی درست در درون حزب کمونیست است یک انقلابی پرولتر هشیار نمی باشد.

در جمع بندی از تجربه تاریخی کمون پاریس، انگلس خاطرنشان کرد که پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا لازم است که با «تبدیل دولت و ارگانهای دولت از خادمین جامعه به اربابان جامعه» «که با دنبال کردن منافع خاص خودشان رخ می دهد» مقابله کنیم. (مقدمه *فریدریش انگلس بر کتاب مارکس «جنگ داخلی در فرانسه»* - انتشارات زبانهای خارجی پکن - ۱۹۷۴ - ص ۱۵) پس از پیروزی انقلاب اکتبر، لنین شرایط جاری جامعه شوروی را تحلیل کرد و بروشنی خاطرنشان کرد که یک بورژوازی جدید در کشور وجود دارد که از میان مستخدمین حکومت شوراها و تولید کنندگان خرد برخاسته است. صدر مائو در پرتو درسهای تاریخی تبدیل شوروی به یک کشور سرمایه داری و تجربه عملی پرولتاریای چین در بکار بست دیکتاتوری پرولتاریا نظریه درخشان خود را طرح کرد و گفت: «بورژوازی درست در حزب کمونیست است: آنهایی که در قدرتند و راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند.» این نظریه تکامل مهمی در مارکسیسم - لنینیسم می باشد. در طول بیش از ۲۰ سال که از تاسیس جمهوری خلق چین می گذرد، صدر مائو نه تنها از زاویه تئوریک بورژوازی درون حزب را تجزیه و تحلیل کرده است بلکه همچنین در پراتیک ما را در مبارزات متعدد علیه آن رهبری کرده است. سردمداران خط رویزیونیستی کائو کانگ، پن ته هوای، لیو شانوچی و تنگ سیائو بین همه فرماندهان بورژوازی داخل حزب بودند. در دوره سوسیالیسم پرولتاریا چندین مبارزه دو خط مهم علیه بورژوازی درون حزب که اینها سردمداران آنها بوده اند، پیش برده است.

ماهیت طبقاتی رهروان سرمایه داری

صدر مائو در مقاله «تحلیل از طبقات در جامعه چین» می گوید: «برای تشخیص دوستان و دشمنان واقعی ما باید یک تحلیل عام از موقعیت اقتصادی طبقات گوناگون در جامعه چین و رفتار آنان نسبت به انقلاب ارائه دهیم.» بنابراین بسیار ضروری است که متد علمی مارکسیستی را بکار ببریم و ماهیت سیاسی و اقتصادی رهروان سرمایه داری را آشکار کنیم تا بتوانیم با وضوح این حقیقت را ببینیم که بورژوازی درست در داخل حزب است.

تعیین کننده ترین خصلت سیاسی رهروان سرمایه داری درون حزب آنست که خط رویزیونیستی جلو می گذارند و به راه سرمایه داری می چسبند. در تحلیل کردن از آنان ما باید اول از همه و قبل از هر چیز این خصلت را درک کنیم و از نقطه نظر خط سیاسی درک روشنی از ماهیت آنان پیدا کنیم. رهروان سرمایه داری داخل حزب بخاطر یک تلاش مشترک در تقویت خط رویزیونیستی دست به ایجاد فراکسیون سیاسی در حزب می زنند تا برای احیا سرمایه داری تلاش کنند. تمام سردمداران خط رویزیونیستی که در گذشته در مقاطع مختلف سر بلند کرده اند همه نمایندگان این خط بوده اند. سردمداران چون لیو شانوچی، لین پیائو و تنگ سیائو بین همه بخش بزرگی از حزب و قدرت دولتی را در دست داشتند بنابراین در موقعیتی قرار داشتند که خائنین و فراری ها را به استخدام درآورند و برای تعقیب منافع خودپرستانه شان دارودسته درست کنند و مقرهای فرماندهی بورژوائی بر پا کنند و ابزار دیکتاتوری پرولتاریا را به ابزار دیکتاتوری بورژوازی تبدیل کنند و برای مدتی عده ای را که فاقد درک روشن از اوضاع واقعی بوده و سطح آگاهی پایینی دارند گول زنند و آنها را به دنباله روان خط رویزیونیستی خود تبدیل کنند. این رویزیونیستها در تلاش برای احیا سرمایه داری بیرحم تر و خطرناکتر از بورژوازی بیرون حزب هستند. خط رویزیونیستی که توسط این رهروان سرمایه داری تبلیغ می شود بطور فشرده نماینده منافع بورژوازی کهن و جدید و تمام طبقات استثمارگر است. این خط ماهیت بورژوائی رهروان سرمایه داری را تعیین می کند. لنین گفت: دوره سوسیالیستی، «دوره مبارزه میان سرمایه داری در حال احتضار و کمونیسم در حال تولد است.» (لنین: *اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا*) شک نیست که رهروان

سرمایه داری که بورژوازی درون حزب هستند بخشی از بورژوازی در حال احتضار می باشند. دقیقاً بدلیل آنکه بورژوازی یک طبقه در حال احتضار و منحل است، ماهیت ارتجاعی آن خیلی برجسته است. مائو گفت: «به قدرت رسیدن رویونیسم یعنی به قدرت رسیدن بورژوازی». (مائو- نقل شده در «گزارش در باره تجدید نظر در اساسنامه حزب کمونیست چین» توسط ونگ هانگ ون - کنگره ۱۰ حزب کمونیست چین- کتاب مائو پنجمی بود- لوتا صفحه ۹۶) لین پیائو با پافشاری بر عملی کردن رویونیسم تا آنجا پیش رفت که «طرح پروژه ۵۷۱» را تهیه کرد و سعی کرد دست به یک کودتای نظامی ضد انقلابی بزند. تنگ سیائوپین که در عملی کردن رویونیسم مصمم بود شورش های سیاسی ضد انقلابی براه انداخت و در میدان تین آن من حادثه آفرید. این واقعیات خشم آور مبارزه طبقاتی بطرزی عریان و بسیار حاد و روشن ماهیت ارتجاعی بورژوازی درون حزب را نشان داده است.

به لحاظ اقتصادی علت آنکه رهروان سرمایه داری را بورژوازی درون حزب می خوانیم آنستکه آنها نماینده روابط تولیدی منحل سرمایه داری هستند. در دوره سوسیالیستی پرولتاریا دائماً تلاش می کند آن بخشهایی از روبنا و روابط تولیدی را که در تناسب با زیربنای اقتصاد سوسیالیستی و نیروهای مولده نیستند دگرگون کند و انقلاب سوسیالیستی را تا انتها ادامه دهد. بالعکس، رهروان سرمایه داری داخل حزب با تمام قوا تلاش می کنند آن بخشهایی از روبنا و روابط تولیدی را که مانع رشد زیربنای اقتصاد سوسیالیستی و نیروهای مولده اند را حفظ کنند. همه این تلاشها برای احیا سرمایه داری است.

اگر موضع رهروان سرمایه داری حزب را در زمینه روابط تولید اجتماعی بررسی کنیم و این موضع را با آموزشهای لینن در مورد معنای طبقات (بر مقاله «آغاز بزرگ») و تحلیلهای مائو در باره مسئله طبقات و مبارزه طبقاتی در دوره پس از استقرار مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید (در مقاله «در باره حل صحیح تضادهای درون خلق») مقایسه کنیم، به ماهیت کاملاً بورژوائی رهروان سرمایه داری پی می بریم. اگر به زندگی واقعی نگاه کنیم می بینیم هر وقت که در برخی از واحدها یا دیارتمان ها رهبری در دست رهروان سرمایه داری مانند لیوشائوچی، لین پیائو و تنگ سیائو پین بود، آنها از قدرت خود استفاده کرده و با تمام قوا خط رویونیستی را تقویت کرده اند؛ آنها روابط متقابل سوسیالیستی در میان مردم را به روابط سرمایه داری میان استخدام کنندگان و مستخدمین تبدیل کرده اند؛ آنها با توسل به طرق قانونی و غیر قانونی در زمینه توزیع و تصاحب بلاعوض ثمره کار دیگران، به تقویت حق بورژوائی پرداخته اند؛ آنها از موقعیت و قدرت خود استفاده کرده و مالکیت سوسیالیستی و کلکتیوی در ابزار تولید و مصرف را عملاً ملغی کرده اند و نتیجه آنست که در آن واحدها مالکیت سوسیالیستی تنها در نام موجود است و در واقعیت تبدیل به مالکیت سرمایه داری تحت کنترل رهروان سرمایه داری شده است. در تحلیل نهائی خط رویونیستی که توسط لیوشائوچی، لین پیائو و تنگ سیائو پین تبلیغ می شود برای این طراحی شده که روابط تولیدی منحل و در حال احتضار سرمایه داری را حفظ کنند، به ایدئولوژی بورژوائی ستم و استثمار پرولتاریا و نظام سرمایه داری بچسبند و به منافع اقتصادی طبقه بورژوازی در کل خدمت کنند و کشور ما را به عقب به روزهای تاریک چین کهن نیمه فئودال و نیمه مستعمره بکشانند. (۵)

ریشه های طبقاتی و تاریخی ظهور رهروان سرمایه داری

ظهور رهروان سرمایه داری (بورژوازی درون حزب) در دوره سوسیالیستی بهیچوجه تصادفی نیست بلکه دارای ریشه های طبقاتی و تاریخی است. هدف انحراف راست و ازگون کردن احکام صحیح بود. صدر مائو در مبارزه برای دفع حملات انحراف راست خاطر نشان کرد: «پس از انقلاب دموکراتیک، کارگران و دهقانان فقیر و دهقانان متوسط به پائین آرام ننشستند. آنها خواهان ادامه انقلابند. از سوی دیگر عده ای از اعضا حزب نمی خواهند پیشروی کنند؛ برخی عقب گرد کرده اند و با انقلاب مخالفت می کنند. چرا؟ برای آنکه تبدیل به مقامات بالا شده اند و می خواهند منافع مقامات بالا را حفظ کنند.» رهنمودهای صدر مائو نیش سختی به رهروان سرمایه داری داخل حزب زده است. گذر از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی یک تغییر اساسی است که در مسیر آن بالاجبار میان انقلابیون انشعاب بوجود می آید. کارگران و دهقانان فقیر و متوسط به پائین انقلاب می خواهند و خط صدر مائو خواست آنان را منعکس کرده و کل حزب و مردم سراسر کشور را در ادامه انقلاب سوسیالیستی هدایت می کند. اما برخی از اعضا حزب می خواهند به افکار بورژوا دموکراتیک بچسبند و نمی خواهند خود را تغییر داده و پیشروی کنند. از دید اینان امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که مانند

سه کوه عظیم بر روی مردم چین سنگینی می کردند سرنگون شده اند و آنها به امتیازات سیاسی و مادی عظیم دست یافته اند و این مساویست با پایان انقلاب. برخی دیگر که اراده انقلابی خود را از دست داده اند نتوانستند همگام با زمانه پیشروی کنند؛ برخی دیگر به موضع ارتجاعی بورژوائی چسبیدند و برای اینکه منافع خود را که در جوهر همان منافع بورژوازی در کل است حفظ کنند، به مخالفت علنی با انقلاب سوسیالیستی پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا پرداختند و مذبوحانه تلاش کردند تا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند و سرمایه داری را احیا کنند. اینها افراد حزبی در قدرت هستند که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند. تنگ سیائوپین، که از سردمداران رهروان سرمایه داری درون حزب است و حاضر به اصلاح خود نیست، یک نمونه از اینهاست. در واقع مسیر تکاملی که او در پیش گرفت این بود که از یک بورژوا دموکرات به یک رهرو سرمایه داری تبدیل شد.

یکی از علل مهم که رهروان سرمایه داری مخالف انقلاب سوسیالیستی هستند آن است که آنان مخالف محدود کردن حق بورژوائی می باشند. صدر مائو در رابطه با حق بورژوائی در سوسیالیسم چنین می گوید: «لنین گفت ما در واقع یک دولت بورژوائی بدون حضور سرمایه داران برای حفاظت از حق بورژوائی می سازیم. در چین ما خودمان چنین دولتی را ساخته ایم که خیلی از جامعه کهن متفاوت نیست. یعنی دارای درجه بندی و رده بندی هستیم، هشت درجه مزد متفاوت داریم، توزیع بر حسب کاری است که هر کس می کند و ارزشهای برابر را با یکدیگر مبادله می کنیم.» در دوران سوسیالیسم بقای حق بورژوائی اجتناب ناپذیر است. این باقیمانده جامعه کهن است که نمی توان آنرا یکشنبه از میان برد. اما تحت دیکتاتوری پرولتاریا باید آنرا محدود کرد. در غیر اینصورت موجب احیا سرمایه داری خواهد شد. برخی ها در حزب که جهان بینی خود را تغییر نداده اند و سخت سعی می کنند حق بورژوائی را تقویت کرده و بسط دهند بالاچار گام به گام پا در راه سرمایه داری خواهند گذاشت و به اعضای بورژوازی تبدیل خواهند شد. بسط حق بورژوائی در جوهر خود یعنی حفاظت از بورژوازی در کل و تقویت پایه های اجتماعی احیا سرمایه داری. تنگ سیائوپین با شنیدن اینکه حق بورژوائی مورد انتقاد قرار گرفته است بشدت عصبانی و ناراحت شد. چرا؟ زیرا حق بورژوائی شریان حیات بورژوازی داخل حزب است و هر نوع تحدید حق بورژوائی به معنای راه انداختن انقلاب علیه بورژوازی است. در دوره سوسیالیسم، اینکه چه نوع رفتار و برخوردی نسبت به حق بورژوائی در پیش گرفته می شود (محدود کردن یا بسط آن) یک معیار مهم برای تشخیص این مسئله است که آیا انقلاب ادامه دارد یا اینکه به رکود در آمده و در حال عقبگرد است. مبارزه ما علیه رهروان سرمایه داری در حزب بحول این مسئله، مبارزه بر سر محدود کردن یا بسط حق بورژوائی، تا مدتهای طولانی ادامه خواهد داشت.

توضیحات:

۱- این مقاله بخشی از کتاب «اقتصاد سیاسی شانگهای» نبود. این ضمیمه گزیده مقاله ایست تحت همین عنوان که در مجله هفتگی «پکن ریویو» انگلیسی شماره ۱۴- ژوئن ۱۹۷۶ انتشار یافت.

۲- این دو جنبش در فاصله دسامبر ۱۹۵۱ و ژوئن ۱۹۵۲ براه افتادند. اولی جنبش علیه «بلایای سه گانه» یعنی فساد، اصراف و بوروکراسی در حزب کمونیست و ارگانهای حکومتی بود. دومی جنبش علیه «بلایای پنج گانه» جنبشی بود علیه فساد و توطئه چینی سرمایه داران ملی.

۳- در سال ۱۹۵۷ حزب کمونیست چین مبارزه ای علیه «راست روان بورژوازی» خارج از حزب براه انداخت. این ها در آن زمان از کارزاری که حزب برای اصلاح خود راه انداخته بود سود جسته و دست به حملات مهم علیه نظام سوسیالیستی زده بودند.

۴- چانگ پو- چان و لو لانگ- چی دو تن از وزرای غیر حزبی دولت چین بودند که با نیروهای راست بورژوائی خارج از حزب اتحاد داشتند. آنها طرح سرنگون کردن حزب کمونیست و حاکمیت پرولتاریا را داشتند.

۵- قدرت تخصیص و اداره ابزار تولید و قدرت توزیع محصولات به شکل فشرده ای در دست رهبری سیاسی است.... رهروان سرمایه داری به عنوان فرد لزوما مانند سرمایه داران کهن صاحب سرمایه نیستند یا مدیر کارخانه یا بانکی نمی باشند. اما خط سیاسی آنها که با تمام قوا روابط تولیدی سرمایه داری را تقویت می کند

بطور فشرده منافع اقتصادی و آمال سیاسی طبقه بورژوازی را بطور کل نمایندگی می کند.» (به نقل از مقاله «رهروان سرمایه داری نماینده روابط تولیدی سرمایه داری هستند» نوشته چوانگ لان – در کتاب «مائو پنجمی بود» ریموند لوتا- صفحه ۳۶۸، ۳۷۱)

فصل ۵

تولید سوسیالیستی را با نتایج عظیم تر، سریعتر، بهتر و

دستاوردهای اقتصادی بیشتر گسترش دهیم!

خصلت و هدف تولید سوسیالیستی و ابزار نیل بدین هدف

استقرار نظام مالکیت سوسیالیستی، موجب یک دگرگونی اساسی در روابط اجتماعی مردم در فرایند تولید، مبادله و توزیع گردیده است. اولاً، خصلت تولید اجتماعی تغییر یافته است. هدف تولید اجتماعی و ابزار نیل به هدف تولید اجتماعی نیز تغییر یافته است. بدین ترتیب، تکامل تولید سوسیالیستی بر طبق قوانینی متفاوت از قوانین تکامل تولید سرمایه داری صورت می پذیرد. تنها با درک صحیح از این قوانین و استفاده صحیح از آنها می توان تولید سوسیالیستی را با نتایج عظیم تر، سریعتر، بهتر و بیشترین نتایج اقتصادی رشد داد.

نظام مالکیت سوسیالیستی خصلت تولید اجتماعی را بطور اساسی تغییر داده است

محصول کار سوسیالیستی هم محصول اجتماعی مستقیم است و هم کالا

تولید ثروت مادی يك شرط لازم برای بقاء و تکامل جامعه بشری است. اما، در نظام های اجتماعی و اقتصادی متفاوت، تولید اجتماعی خصلتی متفاوت دارد.

تحت نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تولید یک امر خصوصی است. محصول به تولید کننده منفرد تعلق دارد. بنابراین، محصول، بطور مستقیم، به مثابه محصول خصوصی جلوه گر می شود. هنگامیکه این محصول برای مصرف شخصی تولید کننده نمی باشد بلکه جهت مبادله تولید می شود، کالا است. هر چند این محصول خصوصی، خصلت اجتماعی دارد اما این خصلت اجتماعی توسط نظام مالکیت خصوصی پنهان می شود و امکان بروز مستقیم نمی یابد. فقط هنگام مبادله، خصلت اجتماعی آن ظاهر می شود. یعنی هنگامیکه مفید بودن آن در رفع نیازهای اجتماعی به اثبات رسید، خصلت اجتماعی محصول مورد تأیید قرار می گیرد. در جامعه سرمایه داری، کلیه محصولات، هم خصوصی اند و هم کالا.

در چین سوسیالیستی، پس از اینکه نظام مالکیت بر ابزار تولید بطور اساسی به یک نظام سوسیالیستی تغییر یافت، تمام تولید اجتماعی (به استثنای بخش کوچکی از زمین که در اختیار اعضای کمون است تا نیازهای شخصی خود را تأمین کنند و تولید خانگی که توسط اعضای کلکتیو اقتصادی روستا اداره می شود) بر پایه يك نظام مالکیت همگانی ابزار تولید، بنا شده است. مجموعه تولیدات اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی بر پایه نظام مالکیت همگانی (عمومی) سوسیالیستی و طبق برنامه های سراسری سازماندهی می شود و مستقیماً به رفع نیازهای جامعه، یعنی رفع نیازهای پرولتاریا و کل خلق کارکن، پاسخ می گوید. این نوع تولید، اساساً با تولید خصوصی سرمایه داری متفاوت است. اگر از جنبه عمده مسئله به آن بنگریم، تولید به تولید اجتماعی مستقیم تبدیل شده است. همچنین، محصول کار از همان آغاز مفید است. بنابراین دیگر محصول خصوصی نبوده بلکه محصول اجتماعی مستقیم است. ضرورت به تذکر نیست که کار مصرف شده در تولید اجتماعی مستقیم جهت تولید محصول اجتماعی مستقیم، دیگر کار خصوصی نبوده بلکه کار اجتماعی مستقیم است. انگلس تصریح نمود که، « هنگامیکه جامعه ابزار تولید را به تملك می گیرد و آنها را در تعاون مستقیم برای تولید مورد استفاده قرار می دهد، آنگاه کار هر کس (علیرغم تنوع در ویژگی های مفید بودن آن) بلافاصله و مستقیماً به کار اجتماعی تبدیل می شود.» (۱)

تاریخاً، در مقطعی از فرایند تکامل جامعه بشری، تولید اجتماعی مستقیم وجود داشته است. یعنی در زمان کمونهای اولیه. در آنزمان، «اعضای جامعه مستقیماً جهت تولید با هم یکی می شدند.» (۲) آنها با هم کار می کردند و محصولات را بر طبق سنت و نیازها توزیع می نمودند. این یک نوع تولید مستقیم اجتماعی بود که بر

پایه نظام مالکیت همگانی توسط کمون، قرار داشت. این نوع تولید همگانی پدیدار شد که سطح نیروهای مولده پائین و تقسیم کار اجتماعی در سطح ابتدائی بود. یک نوع اقتصاد مالکیت همگانی ابتدائی برقرار بود و تولید و مبادله کالایی وجود نداشت.

تولید اجتماعی مستقیم سوسیالیستی يك تولید اجتماعی در مقیاس بزرگ است که بر پایه تقسیم کار و شیوه تعاون میان میلیونها، دهها میلیون و صدها میلیون انسان قرار دارد. اگر از منظر تکامل جامعه بشری به مسئله نگاه کنیم می بینیم که تولید اجتماعی مستقیم سوسیالیستی نسبت به تولید اجتماعی مستقیم که در جامعه کمونیستی اولیه وجود داشت، یک شکل عالیتر از تولید اجتماعی مستقیم است. اما در مقایسه با تولید اجتماعی مستقیم در جامعه کمونیستی آینده، تولید اجتماعی مستقیم سوسیالیستی هنوز شکل ناکامل تولید اجتماعی مستقیم است؛ هنوز خود را از سنت ها و علائم جامعه کهن رها نکرده است؛ هنوز خود را از تولید کالائی رها نکرده است.

در دوره تاریخی نسبتاً طولانی جامعه سوسیالیستی، نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی هنوز مشتمل بر دو شکل است. تولید اجتماعی مستقیم سوسیالیستی بر پایه این دو شکل مالکیت همگانی سوسیالیستی انجام می گیرد. محصولات در مالکیت دولت سوسیالیستی و بنگاهها و واحدهای تولیدی گوناگون که طبق نظام مالکیت کلکتیوی اداره می شوند، هستند. همین مسئله باعث می شود که تولید اجتماعی مستقیم در نظام سوسیالیستی، کماکان تولید کالائی باشد. یعنی با وجود آنکه تولید یک تولید اجتماعی مستقیم است اما هنوز تولید کالائی است. برای حفظ يك رابطه اقتصادی نرمال میان این دو نوع مالکیت همگانی سوسیالیستی (دولتی و کلکتیوی) و بین صنعت و کشاورزی و تحکیم اتحاد کارگر- دهقان، ضروریست که تولید و مبادله کالائی برای يك دوره نسبتاً طولانی حفظ شده و بطور مناسب توسعه یابد. صرفاً بر پایه اراده نمی توان آن را از میان برداشت. همانطور که لنین تذکر داد: «مبادله کالایی امتحانی برای روابط میان صنعت و کشاورزی است.» (۳)

مارکس هنگام تجزیه و تحلیل منشا اولیه کالا گفت، «به محض اینکه محصولات در روابط خارجی یک جامعه کمونی تبدیل به کالا می شوند، بصورت عکس العملی در روابط داخلی نیز تبدیل به کالا می شوند.» (۴) منظور مارکس از "جامعه کمونی" همان کمونیسم اولیه است. این استدلال را برای اقتصاد سوسیالیستی نیز می توان بکار برد. اقتصاد سوسیالیستی یک کل ادغام شده است؛ روابط کالائی میان دو نوع مالکیت همگانی سوسیالیستی بالاجبار در روابط مبادله در درون نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، نیز بروز می یابد. در همان حال، بدلیل سطح کنونی بازدهی (بهره وری) تولید اجتماعی، و جهت تقویت مسئولیت مدیریت بنگاه ها، شرایط مادی طلب می کند که بنگاه های دولتی استقلال عملیاتی و مدیریتی خود را بطور نسبی حفظ کنند. بنابراین، هر چند که بنگاه های تولیدی گوناگون دولت همه بخشی از یک خانواده اند و همه متعلق به نظام مالکیت همگانی اند، با این وجود وقتی که یک بخش نیازمند محصولات بخش دیگر است، این انتقال محصولات نمی تواند بدون پرداخت صورت گیرد. با همان خانواده در اینجا باید بصورت دو خانواده رفتار کرد و هنوز باید به مثابه مالکین متفاوت که برای انتقال محصولشان باید طبق قیمت به آنان پرداخت کرد، رفتار کرد. بنابراین، در جامعه سوسیالیستی نظام کالائی نه تنها میان واحد های دولت و بخش های کلکتیو (بر پایه آنکه دو نوع مختلف از مالکیت همگانی سوسیالیستی هستند) بکار می رود بلکه در میان بنگاه های دولتی نیز بکار می رود. در جامعه سوسیالیستی هنوز لازم است که تولید کالائی حفظ شود. اما دقیقاً بدلیل آنکه این تولید کالائی در چارچوب تولید اجتماعی مستقیم انجام می شود و مبتنی است بر نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، خصلت آن کاملاً از تولید کالائی که تاریخاً تا قبل از این وجود داشت، متفاوت است. تولید کالائی در جامعه سوسیالیستی دارای خصائص زیر است:

- ۱- این تولید کالائی مستقیماً برای رفع نیازهای اجتماعی سازمان می یابد و عمدتاً در روابط مبادله میان کارگر و دهقان که دو طبقه کارکن اصلی را تشکیل می دهند، متجلی می شود.
 - ۲- در مقایسه با تولید کالائی سرمایه داری که سازمان یافته و برنامه ریزی شده نیست، تولید کالائی سوسیالیستی بطور برنامه ریزی شده و در چارچوب برنامه ریزی کلی دولتی انجام می شود.
 - ۳- در مقایسه با جامعه سرمایه داری، در جامعه سوسیالیستی دامنه کالاها (محصولاتی که کالا هستند) بسیار محدودتر است. نیروی کار دیگر کالا نیست. زمین، منابع معدنی و سایر منابع طبیعی نیز دیگر کالا نیستند.
- بطور خلاصه، جامعه سوسیالیستی یک جامعه در حال گذار از جامعه سرمایه داری (که در آن تولید کالائی تا اوج تکامل یافته است) و جامعه کمونیستی (که تولید کالائی در آن زوال می یابد)، است. تولید کالائی

در جامعه سوسیالیستی خصائل زوال نظام کالائی در اشکال جنینی مشاهده می شود. (در فصل ۹ این مسئله را بطور دقیق تجزیه و تحلیل خواهیم کرد).

از آنجا که محصولات سوسیالیستی هنوز بدرجات مختلف دارای خصلت کالایی هستند، مقولات مربوط به تولید کالائی نیز به قوه خود هنوز باقی است. (مثل، ارزش مصرف و ارزش مبادله، کار مجرد و کار مشخص، پول، قیمت و غیره). واضح است که نفی ضرورت استفاده از تولید کالائی در جامعه سوسیالیستی و تلاش برای حذف قبل از موقع آن، بسیار اشتباه است. چن پوتا (که یک ترسکیست برگشته از مارکسیسم بود) در جریان توسعه سریع جنبش کمونهای روستایی خلق چین خواستار از میان برداشتن تولید و مبادله کالایی شد. قصد وی به انحراف کشاندن انقلاب و ساختمان سوسیالیسم بود. صدر مائو بموقع متوجه این توطئه شد و مبارزه قاطعانه علیه او کرد. در قطعنامه های ششمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست تحت رهبری شخص مائو نکته ذیل تصریح گردید: «این شیوه تفکر که تلاش در حذف زودرس تولید و مبادله کالایی و نفی زود رس نقش سازنده ای که کالاها، ارزش، پول و قیمت دارد، مضر بحال توسعه ساختمان سوسیالیسم بوده و در نتیجه انحرافی است.» (۵) نه تنها تولید کالایی سوسیالیستی باید حفظ شود بلکه همچنین باید جهت استحکام بخشیدن به پیوند اقتصادی میان صنعت و کشاورزی و مناطق شهری و روستایی؛ بخاطر پیشبرد تکامل ساختمان سوسیالیسم، توسعه یابد.

از سوی دیگر باید بدانیم که اگر چه تولید کالایی سوسیالیستی از تولید کالایی خصوصی متفاوت است، اما کماکان تولید کالائی است. هنوز واقعیت آن است که خصائل تولید کالائی و مقوله های مربوط به آن، توسط نظام مالکیت همگانی ابزار تولید، بازتولید می شود. تا آنجا که به خود تولید کالائی در جامعه سوسیالیستی مربوط است، این تولید کالائی خیلی متفاوت از تولید کالائی در جامعه کهن نیست. بطور مشخص:

۱- در جامعه سوسیالیستی، تولید کالائی هنوز دارای ارزش مصرف و ارزش است. یعنی دارای یک ماهیت دوگانه است. بنابراین، بنگاه های سوسیالیستی (چه آنهایی که در بخش مالکیت کلکتیوی عمل می کنند یا در بخش مالکیت تمام خلق) باید کماکان نه فقط ارزش مصرف بلکه ارزش محصولات را در محاسبات به حساب آورند (ارزش تولید، هزینه، سود و غیره).

۲- در جامعه سوسیالیستی هنوز قانون اقتصادی تولید کالائی، قانون ارزش است؛ ارزش کالا کماکان توسط زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن، محاسبه می شود. بنابراین واحد تولیدی که زمان کار لازم برای تولید پائین تر از زمان کار اجتماعا لازم است، درآمد بالاتری خواهد داشت و آن واحدهای تولیدی که زمان کار لازمشان بالاتر از زمان کار اجتماعا لازم است از درآمد پائین تری برخوردار می شوند و حتا ضرر می کنند.

۳- در جامعه سوسیالیستی، بدلیل وجود تولید کالائی، کماکان از پول به مثابه همسنگ عام استفاده می شود و ارزش کالاها هنوز بر حسب پول بیان می شود؛ یعنی بر حسب قیمت بیان می شود؛ بنابراین، قیمت کالاها هنوز از ارزش کالاها انحراف می یابد و باعث می شود به تولید کنندگان کالائی مختلف که مقدار زمان مساوی بکار می برند درآمدهای نامساوی تعلق بگیرد.

مقوله ای که در بالا توضیح داده شد نشان می دهد که تولید کالائی سوسیالیستی در بر گیرنده حق بورژوائی است (در ظاهر تساوی ولی در واقعیت عدم تساوی). اینگونه حقوق بورژوائی در عرصه تولید کالائی، زمینه ی مساعدی برای تولد سرمایه داری و عناصر بورژوائی فراهم می کنند؛ و تحت دیکتاتوی پرولتاریا باید آنها را محدود کرد. پرولتاریا به قصد ترغیب ساختمان سوسیالیسم، از تولید کالایی استفاده می کند، در حالیکه بورژوازی بخاطر احیای سرمایه داری، تولید کالایی را مورد استفاده قرار می دهد. طی سه سال بروز آفات طبیعی (۱۹۶۰-۱۹۶۲) دارو دسته لیو شانوچی بطور افسارگسیخته توسعه قطعه زمین های خصوصی را تشویق کردند، توسعه کنترل نشده بازار آزاد و نظام "مسئولیت داخلی در مورد سود و زیان در اقتصاد دولتی" را به اجرا گذاشتند. قصد آنها بسط حق بورژوائی در تولید کالائی و از هم گسیختن اقتصاد سوسیالیستی و احیا سرمایه داری بود. صدر مائو نخستین کسی بود که مقاصد زشت دارودسته لیو شانوچی را درک نمود. او حزب را در انتقاد و رد خط و عملکرد رویزویونیستی دارودسته لیو شانوچی و اتخاذ یکرشته سیاستها و اقدامات معین برای محدود کردن حق بورژوائی در تولید کالائی، هدایت کرد. کل این مبارزه نتایج خوبی بدست داد. اما بدلیل

خصلت طولانی و پیچیده مبارزه طبقاتی این مبارزه (مبارزه میان محدود کردن و بسط دادن) تا مدت طولانی ادامه داشته و نمی توان انتظار داشت که پس از چند دور مبارزه پایان یابد.

تولید سوسیالیستی، یگانگی فرآیند کار و فرآیند آفریدن ارزش است

دوگانگی محصولات سوسیالیستی انعکاسی از دوگانگی فرآیند تولیدی است که این محصولات را می آفریند. تولیدات سوسیالیستی به مثابه تولید اجتماعی مستقیم یک فرآیند کار اجتماعی است که ارزش های مصرف متفاوت را به شکلی برنامه ریزی شده جهت رفع نیازمندیهای پرولتاریا و کل زحمتکشان، تولید می کند. به مثابه تولید کالائی، کار تولید کننده این محصولات نه تنها ارزشهای مصرفی مشخص و گوناگون، بلکه ارزشهای مبادله نیز ایجاد می کند. فرآیند تولید سوسیالیستی، وحدت این فرآیند کار و فرآیند ایجاد ارزش است. خصایص تولید سوسیالیستی را تنها می توان در رابطه با خصایص فرآیند ایجاد ارزش و فرآیند کار سوسیالیستی، تعیین کرد.

اگر برای لحظه ای فرآیند کار را جدا از شرایط ویژه اجتماعی گوناگون در نظر بگیریم و آن را از نقطه نظر عملکردهای عناصر اولیه تولید بررسی کنیم، می بینیم که این فرآیند صرفاً فرآیندی است که از طریق آن افراد دارای نیروی کار، نیروی کار را به مصالح مادی منتقل کرده و محصولات مورد نظر را ایجاد می کنند؛ یعنی رابطه ایست میان انسان و طبیعت که به دگرگون کردن مصالح مادی می انجامد. اما، تمام فرآیندهای تولیدی درچارچوب شرایط خاص اجتماعی انجام می گیرند. بنابراین، فرآیندهای کاری، نه تنها روابط بین انسانها و طبیعت، بلکه روابط درون انسانها را نیز منعکس می سازد. اگر فرآیند کار را از این منظر بررسی کنیم می بینیم که میان فرآیند کار در جامعه سرمایه داری و فرآیند کار در جامعه سوسیالیستی تفاوت اساسی موجود است.

فرآیند کار در نظام سرمایه داری، فرآیندیست که طی آن سرمایه دار نیروی کار را مصرف می کند. خصلت اصلی این فرآیند آن است که کارگر تحت نظارت سرمایه دار کار می کند و محصول کار به سرمایه دار تعلق دارد. یعنی اینکه کار در نظام سرمایه داری عبارتست از کار اجیر شده، کار بردگی ... کار مشقت بار که توسط استثمار شونده به اجرا در می آید. در نظام سوسیالیستی، زحمتکشان برای نخستین بار به حاکمان دولت و بنگاه تولیدی تبدیل می شوند. نتیجتاً، در جامعه سوسیالیستی فرآیند تولید خصایص نوینی کسب می کند که از نظر تاریخی بی سابقه اند. لنین گفت: «هر کارخانه ای که سرمایه دار از آن اخراج شده و یا حداقل توسط نظارت واقعی کارگری مهار شده است، و هر روستا که ملاک استثمارگر از آن اخراج و زمینش مصادره شده است، تبدیل به میدانی می شود که زحمتکش می تواند بالاخره استعداد خود را نشان دهد، کمر خود را راست کند، بخود ببالد، و احساس کند که انسان است. او پس از صدها سال کار کردن برای دیگران و تن دادن به کار اجباری، اکنون برای نخستین بار می تواند برای خودش کار کند و در کار خود از کلیه دستاوردهای نوین تکنولوژیک و فرهنگی بهره گیرد.» (۶) فرآیند کار سوسیالیستی فرآیندی است که طی آن، کارگر، دهقان و سایر زحمتکشان ثروت مادی را برای خود طبقه زحمتکش تولید میکنند. اصلی ترین خصوصیت این فرآیند تولید آن است که زحمتکشان به مثابه اربابان خویش در کار سازمانیافته و با برنامه در تولید سوسیالیستی شرکت میکنند. کل محصول کار توسط خود طبقه زحمتکش توزیع میگردد. بنابراین، فرآیند کار سوسیالیستی یک فرآیند کار برنامه ریزی شده بری از استثمار است؛ یک فرآیند کار داوطلبانه و آگاهانه از سوی زحمتکشان است که هدفش آفریدن ثروت اجتماعی است. این فرآیند کار یک فرآیند کار اجتماعی مستقیم است.

اما، جامعه سوسیالیستی در عین حال جامعه ای است که هنوز دارای طبقات است. علاوه بر طبقه زحمتکش، طبقات استثمارگر نیز وجود دارند. در جامعه سوسیالیستی مصرف وابسته به کار کردن است؛ در نتیجه استثمارگران سابق نیز باید کار کنند. ملاکین، دهقانان ثروتمند و اعضای سایر طبقات متخاصم مجبورند تحت نظارت کار کنند. به عناصر بورژوا اجازه داده می شود که از طریق شرکت در کار تولیدی، اصلاح شوند. برخورد به این دو طبقه استثمارگر متفاوت است، چرا که تضاد هر یک با زحمتکشان خصلتی متفاوت دارد. اما از آنجا که هر دو استثمارگرند، بطور اجتناب ناپذیر زیر فشار اجبار وارد فرآیند کار می شوند. طبیعتاً، این فشار اعمال شده بر استثمارگران از طریق کار، اساساً با فشاری که از سوی استثمارگر بر زحمتکشان اعمال میشود، متفاوت است. در گذشته، استثمارگر برای کسب ارزش اضافه، کارگر را مجبور به کار میکرد. اما اکنون، فشار

کارگر بر استثمارگر از این جهت است که او را به انسانی نوین تبدیل کند. بنابراین، فرآیند کار سوسیالیستی فرآیند اصلاح استثمارگر نیز هست. یعنی اینکه، فرآیند کار سوسیالیستی فقط فرآیندی نیست که انسان وارد کنش با طبیعت شده و دگرگونی مادی ایجاد می کند بلکه همچنین یک فرآیند اصلاح و دگرگونی طبقاتی و اجتماعی نیز هست.

تا آنجائی که به زحمتکشان مربوط میشود، فرآیند کار سوسیالیستی هنوز متأثر از سنن و تأثیرات جامعه کهن است. زیرا، آن تقسیم کار اجتماعی که از جامعه سرمایه داری به ارث مانده هنوز کاملاً از بین نرفته و تنها میتوان بتدریج و طی کل مرحله تاریخی سوسیالیسم آن را از میان برداشت. در نتیجه موقعیت زحمتکشان در تولید سوسیالیستی تحت تأثیر این تقسیم کار اجتماعی کهن قرار دارد. چگونه؟ به این صورت که بخشی از مردم عمدتاً کار فکری میکنند در حالیکه افراد دیگر کار یدی انجام میدهند؛ برخی دارای موقعیت رهبری و مدیریت در تولید هستند در حالیکه سایرین در جایگاه تولیدکنندگان مستقیم هستند. تقابل خصمانه میان کار فکری و کار یدی یکی از مهمترین سرچشمه های نابرابری در جامعه سرمایه داریست. جامعه سوسیالیستی بر این تخاصم فائق آمده است. اما یک تفاوت اساسی میان کار فکری و یدی همچنان باقیست. این تفاوت اساسی تحت شرایط معین میتواند به تخاصم تبدیل شود. اتحاد شوروی تحت حاکمیت دار و دسته مرتد برژنف، تحت سلطه بورژوازی انحصارگر بوروکرات است؛ یعنی تحت سلطه مشتی افراد که "از مغزهایشان استفاده میکنند" (منجمله بوروکراتهای حزبی، اشرافیت روشنفکری، و تکنوکراتها (متخصصین)). بنابراین، فرآیندی که طی آن زحمتکشان به اربابان جامعه و بنگاههای تولیدی جامعه سوسیالیستی تبدیل میشوند، یک فرآیند طولانی مبارزه است. این فرآیند، فقط فرآیند مبارزه با بورژوازی و نمایندگان درون حزب نیست، بلکه همچنین فرآیندی است که طی آن تدریجاً شرایط مساعدی جهت امحای تفاوت اساسی میان کار فکری و یدی، فراهم میشود. در دوران سوسیالیسم، اگرچه مردم کارکن استثمار نمی شوند، اما هنوز کار هنوز به علاقه اصلی زندگی همه آنان تبدیل نشده است. در سوسیالیسم، سنت ها و تأثیرات جامعه کهن در رابطه با خصلت کار هنوز باقی است و فقط در عالیترین مرحله کمونیسم می توان برای همیشه از شر آنها خلاص شد.

خصائص فرآیند کار سوسیالیستی در فرآیند آفریدن ارزش نیز مشهود است.

هر کالا تجسم دوگانگی کار است: کار کنکرت (کار مشخص)، ارزش مصرف ایجاد میکند؛ در حالیکه کار مجرد، ارزش مبادله ایجاد میکند. ارزش، روابط اجتماعی را منعکس می کند. تحت شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت، ارزش بیان کننده روابط اجتماعی متفاوت است. فرآیند آفرینش ارزش نیز منعکس کننده روابط اجتماعی متفاوت است.

در یک اقتصاد کالائی ساده، دهقان یا پیشه ور به کمک ابزار تولید خویش، تولید میکند. طبیعتاً محصولات کار و ارزشهای آن به تولید کننده تعلق میگیرد. پس از فروش کالا، او ارزش ابزار تولید مصرف شده در فرآیند تولیدی را باز پس می یابد. در عینحال، ارزش نوینی را که توسط کار خودش ایجاد شده بوجود می آورد. این ارزش نوین، ارزش وسایل معیشت ضروری برای بازتولید نیروی کار را جبران میکند. بدین ترتیب فرآیند تولیدی در سطح بازتولید ساده ادامه می یابد. مارکس، فرآیند ایجاد ارزش در تولید کالائی ساده را فرآیند ساده ایجاد ارزش نامید.

در سرمایه داری قصد سرمایه دار از تولید کالائی عبارتست از استخراج ارزش اضافی از کارگر. سرمایه دار از طریق تولید و فروش کالاها، ارزش ابزار تولیدی مستهلک شده در فرآیند تولیدی را باز می یابد. در عینحال، ارزش نوین توسط کار کارگر ایجاد می شود. این ارزش نوین نه تنها سرمایه متغیر مورد استفاده سرمایه دار جهت خرید نیروی کار را جبران میکند، بلکه یک مازاد نیز ایجاد می نماید. این مازاد همان ارزش اضافی استخراج شده توسط سرمایه دار است. مارکس، این فرآیند ایجاد ارزش در تولید سرمایه داری را فرآیند ارزش افزائی نامید. فرآیند ارزش افزائی مبین روابط استثمارگرانه میان سرمایه و کار اجیر شده است.

در فرآیند تولید سوسیالیستی، کار کارگر بمنزله کار کنکرت (کار مشخص)، ارزش ابزار تولید مصرف شده در فرآیند تولیدی را منتقل کرده و حفظ میکند؛ و بعنوان کار مجرد، ارزش نوینی ایجاد میکند. آیا این ارزش نوین ایجاد شده توسط تولیدکننده کاملاً باید بخود تولیدکننده تعلق یابد؟ خیر. برای تحقق بخشیدن به بازتولید گسترده

سوسیالیستی و ارضای نیازهای مشترك و گوناگون کارگران، جامعه باید دارای صندوق ذخایر های اجتماعی مختلف باشد. ارزش نوین ایجاد شده توسط تولیدکنندگان تنها منبع تامین این صندوق ذخایر اجتماعی است. اگر ارزش جدیدا ایجاد شده تماما بخود تولیدکننده تعلق گیرد، اقتصاد سوسیالیستی قادر نخواهد بود بازتولید گسترده را پیش برد؛ و فقط میتواند یک بازتولید ساده را پیش برد. احتیاجات مشترك کارگران نیز برطرف نخواهد شد. بنابراین، در جامعه سوسیالیستی، ارزش نوین ایجاد شده توسط تولیدکننده به دو بخش تقسیم می شود. يك بخش در اختیار خود تولیدکننده قرار میگیرد. این بخش در برگیرنده وجوه مصرف شخصی تولیدکننده است و جهت بر طرف کردن نیازهای خصوصی تولیدکننده مورد استفاده قرار میگیرد. بخش دیگر مشتمل بر صندوق ذخایر اجتماعی مختلف است: این درآمد خالص اجتماعی در اختیار جامعه است و جهت توسعه تولید سوسیالیستی و برطرف کردن نیازهای مشترك گوناگون کل زحمتکشان مورد استفاده قرار می گیرد. در واقع این وضعیت نشان دهنده آنست که در جامعه سوسیالیستی کار تولید کنندگان نیز تبدیل به دو بخش می شود. یک بخش را می توان کاری که تامین کننده صندوق ذخایر اجتماعی است دانست و دیگری بخشی که تامین کننده صندوق مصرف شخصی تولید کنندگان است.

در جامعه سوسیالیستی ارزش نوین ایجاد شده توسط تولیدکننده به دو مولفه تقسیم می شود: مابه ازای کار کارگر و صندوق ذخایر اجتماعی. در نظام سرمایه داری ارزش نوین ایجاد شده توسط کارگر، به دو مولفه تقسیم می شود: دستمزد کارگر و ارزش اضافی. این دو تقسیم در جامعه سوسیالیستی و در نظام سرمایه داری کیفیبا با هم متفاوتند. در نظام سرمایه داری، کار يك کالا بوده و تابع قانون ارزش است. دستمزد یعنی قیمت نیروی کار. هر چقدر هم که ارزش نوین ایجاد شده عظیم باشد، سهم کارگر صرفا برابر است با ارزش وسایل معیشتی ضروری برای بازتولید نیروی کارش. مابقی آن، یعنی ارزش اضافی، نه تنها در اختیار سرمایه دار است، بلکه سرمایه دار آنرا بعنوان وسیله ای در جهت افزایش استثمار کارگر مورد استفاده قرار میدهد. در نظام سوسیالیستی، نیروی کار دیگر کالا نیست. کارگر دیگر استثمار نمیشود. کل ارزش ایجاد شده توسط تولیدکننده، در خدمت طبقه زحمتکش قرار میگیرد. مردم کارکن به مثابه تولید کننده، بخشی از ارزش نوین آفریده شده را کم کرده و در شکل صندوق ذخیره اجتماعی در اختیار جامعه قرار می دهند. تولید کننده نیز بعنوان عضوی از مردم کارکن جامعه، از رفاه اجتماعی که توسط صندوق ذخیره اجتماعی فراهم می شود، برخوردار می گردد. توزیع ارزش نوین بوجود آمده میان صندوق مصرف شخصی تولید کننده و صندوق ذخیره اجتماعی که در اختیار جامعه قرار می گیرد با توجه به منافع همگانی و فردی و منافع درازمدت و کوتاه مدت زحمتکشان، صورت می گیرد.

نتیجتا، فرآیند ایجاد ارزش در نظام سوسیالیستی نه تنها از فرآیند ایجاد ارزش ساده در تولید کالائی ساده متفاوت است، بلکه از فرآیند ارزش افزائی در تولید سرمایه داری نیز متفاوت است. این فرآیند، يك فرآیند ارزش آفرینی خاص و منحصر بفرد است که مبین روابط تولیدی سوسیالیستی است. فرآیند تولید سوسیالیستی، وحدت میان کار اجتماعی مستقیم و فرآیند ارزش آفرینی است.

قانون اقتصادی اساسی سوسیالیسم در برگیرنده اساسی ترین روابط تولیدی سوسیالیستی است

هدف تولید سوسیالیستی رفع نیازهای روز افزون دولت و مردم است

فرآیند تولید سوسیالیستی، وحدت میان فرآیند کار اجتماعی مستقیم و فرآیند ارزش افزائی است. اما جنبه عمده این تضاد کدام است؟

وجه عمده یک تضاد در تولید اجتماعی در برگیرنده هدف عینی این تولید اجتماعی و منعکس کننده اساسی ترین روابط این تولید اجتماعی است. این امر مستقل از اراده مردم بوده و در نهایت توسط ماهیت مالکیت بر ابزار تولید تعیین می شود. تولید اجتماعی باید به منافع طبقه ای که صاحب ابزار تولید است خدمت کند.

در نظام مالکیت سرمایه داری بر ابزار تولید، فرآیند کار، ارزش مصرف نیز تولید می کند اما هدف تولید سرمایه داری ایجاد ارزش مصرف نیست. سرمایه دار کارخانه را برای این می خواهد که کارگر را استثمار کند و از طریق فرآیند ارزش افزایی، سود بدست آورد. ارزش افزایی جنبه عمده تولید سرمایه داری است. این اساسی ترین روابط تولید سرمایه داری است. مارکس خاطر نشان کرد: «هدف سرمایه دار رفع نیازهای معین نیست بلکه تولید سود است.» (۷) «سرمایه و خود افزایی آن نقطه آغاز و پایان و محرک و هدف تولید است.» (۸)

نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید، به مردم کارکن امکان آن را می دهد که به اربابان تولید تبدیل شوند. در این نظام، تولید اجتماعی باید به نیازهای مردم کارکن بطور کل، خدمت کند. بنابراین، یک فرآیند کار اجتماعی مستقیم که با روش برنامه ریزی شده برای رفع نیازهای مردم زحمتکش ارزش مصرف تولید می کند، جنبه عمده تولید سوسیالیستی است. تولید نقشه مند و برنامه ریزی شده ارزشهای مصرف برای رفع نیازهای مردم کارکن، مبین هدف عینی تولید سوسیالیستی است و اساسی ترین روابط تولید سوسیالیستی است. فرآیند ارزش آفرینی تابع فرآیند کار اجتماعی مستقیم که ارزش مصرف تولید می کند، است.

در فرآیند تولید سوسیالیستی، کاملاً ضروریست که هزینه کار و سود و زیانها محاسبه شود. اما نوع فرآورده هائی که باید تولید شود و چگونگی تولید آنها نمی تواند تابع میزان ارزش تولیدی (output value) و سود باشد. اینکه چه فرآورده هائی و به چه میزان تولید شوند باید تابع نیازهای توده های خلق زحمتکش باشد. حتا اگر خطر زیان موقت موجود باشد، فرآورده هائی که بطور عاجل مورد نیاز مردم زحمتکش است باید در بیشترین کمیت ممکن و با بیشترین تلاش ممکن تولید شود. از سوی دیگر، فرآورده هائی را که مورد نیاز عاجل زحمتکشان نیست، حتی با وجود داشتن ارزش تولیدی (output value) بالا و سود بسیار بالا، نباید بطور حساب نشده و در کمیت بالا تولید کرد. دلیل اینکه بنگاه های تولیدی سوسیالیستی باید هزینه کار و سود و زیان را محاسبه کنند فقط این نیست که بتوانند هزینه های تولید را کاهش دهند تا ارزش نهاده ها را باز گردانند بلکه همچنین به این دلیل است که بتوانند صندوق ذخایر اجتماعی را بطور فزاینده گسترش دهند زیرا این امر برای گسترش تولید با سرعت بالا، و افزایش عرضه محصولات اجتماعی ضروری است. در تحلیل نهائی، هدف تبعیت فرآیند ارزش افزایی از فرآیند کار اجتماعی مستقیم عبارتست از ایجاد کمیت فزاینده ای از ثروت اجتماعی برای تامین نیازهای مردم زحمتکش در کل. پیش از پیروزی انقلاب اکبر، لنین متذکر شد که در جامعه سوسیالیستی: «ثروت تولید شده توسط کار مشترک جهت استفاده کل آنهایی که کار می کنند ایجاد می شود نه برای اقلیتی مردان ثروتمند.» (۹)

هدف تولید سوسیالیستی، رفع نیازهای کل مردم کارکن است. اما منافع دراز مدت و کلی زحمتکشان، فقط می تواند توسط نظام دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا انعکاس یافته و بیان شود. بنابراین، هدف تولید سوسیالیستی را همچنین می توان به صورت رفع نیازهای روز افزون دولت سوسیالیستی و مردم، تعریف نمود. این نیازها چند گانه اند. برای رشد فکری، سلامت جسم و حس اخلاقی اشان در مورد درست و غلط، ضروریست که سطح زندگی مادی و فرهنگی پرولتاریا و مردم کارکن دائماً ارتقاء یابد. از آنجا که در جامعه سوسیالیستی هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی، خطر احیای سرمایه داری، و خطر خرابکاری و تجاوز از سوی امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم هنوز موجود است، لازم است که کشور سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا را استحکام بخشد و دفاع ملی را تقویت نماید. و از آنجا که پرولتاریا فقط با رها کردن کل بشریت می تواند برای همیشه خود را رها کند، کشور سوسیالیستی باید وظایف انترناسیونالیستی خود را بجا آورد و از مبارزات انقلابی خلقهای جهان حمایت کند. بنابراین، هدف تولید سوسیالیستی عبارتست از ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی پرولتاریا و زحمتکشان، استحکام بخشیدن به دیکتاتوری پرولتاریا، تقویت دفاع ملی و حمایت از مبارزات انقلابی خلقهای جهان. نهایتاً، تولید سوسیالیستی باید در خدمت امحاء طبقات و نیل به کمونیسم باشد.

سیاست استراتژیک بزرگ، فرموله شده توسط صدر مائو مبنی بر اینکه «علیه جنگ آماده باشید، علیه ضایعات طبیعی آماده باشید، و برای خلق هر کاری انجام دهید» کاملاً مبین هدف عینی تولید سوسیالیستی است و سمبلی صحیح برای توسعه تولید سوسیالیستی چین و کل اقتصاد ملی را نشان می دهد. تحت هدایت خط پرولتری انقلابی صدر مائو و سیاستهای خاص و عام وی، تولید سوسیالیستی چین با قدرت زیاد توسعه می یابد.

سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم همواره رو به افزایش است. دیکتاتوری پرولتاریا مداوما قدرت و استحکام می یابد. در چارچوب توانائیمان، به آرمان انقلاب جهان کمک کرده ایم.

در اتحاد شوروی تحت حاکمیت دارودسته مرتد برژنف، قانون ارزش اضافه بر تولید اجتماعی حکومت می کند. هدف تولید عبارتست از کسب سود و تضمین استخراج حداکثر ارزش اضافی از زحمتکشان شوروی بوسیله بورژوازی انحصاری بوروکرات. دارودسته رویزیونیست مرتد شوروی، از یک سو، هیاو می کند که، "مهمترین نشانه فعالیت تولیدی هر بنگاه میزان سود و نرخ سود آنست." «اما از سوی دیگر، برای فریب دادن توده ها ریاکارانه تابلوی شبه سوسیالیسم را بر سر در دکان خود آویزان می کنند. و معمولا دعا می کنند که عالی ترین هدفشان، افزایش رفاه مردم است.» یا اینکه می گویند، "همه به اندازه کافی غذا، الیسه، کفش، مسکن و کتاب خواهند داشت. ما این را کمونیسم می نامیم." این دارودسته مرتد با شیرین زبانی در مورد رفاه بورژوایی، توده ها را می فریبد؛ هدفش آنست که توده ها مبارزه طبقاتی و انقلاب را فراموش کنند تا آنها راحت بتوانند سرمایه داری را احیا کنند. در اتحاد شوروی تنها کسانی که خوب می خورند، خوب می پوشند و از مسکن خوب برخوردارند، همان بورژوازی انحصاری بوروکرات و اشرافیت روشنفکری رویزیونیست است که زیر بال و پر این رویزیونیستهایند. اقشار وسیع مردم کارکن دوباره به مغاک استثمار و رنج سقوط کرده اند.

انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید

وجه غالب در فرآیند تولید سوسیالیستی (یعنی اساسی ترین چیزی که تولید اجتماعی را تعیین می کند) عبارتست از رفع نیازهای روزافزون دولت و مردم. برای تحقق بخشیدن بدین هدف، تولید اجتماعی باید توسعه یابد تا کل داده های اجتماعی افزایش یابد. مارکس و انگلس در *مانیفست کمونیست* خاطر نشان ساختند که پس از اینکه پرولتاریا حاکمیت بورژوازی را سرنگون می کند، از حاکمیت خود برای سلب مالکیت از سرمایه داران استفاده می کند. «او از توقف سیاسی اش استفاده کرد تا، گام به گام، تمام سرمایه را از بورژوازی بگیرد، تمام ابزار تولید را در دست دولت (یعنی، پرولتاریائی که به مثابه طبقه حاکمه سازمان یافته است) متمرکز کند؛ و کلیت نیروهای مولده را با حداکثر سرعت ممکن افزایش دهد.» (۱۰) هنگامیکه چین با مسئله گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی روبرو شد و تاکید کار حزب از مناطق روستایی به مناطق شهری منتقل شد، صدر مائو در این زمینه نیز با جدیت تمام بما آموخت که به تولید سروسامان داده و آنرا توسعه دهیم. او گفت، «از همان روزیکه اداره شهر را به عهده می گیریم، باید تلاش خود را بر تجدید حیات و توسعه بنگاههای تولید آن، متمرکز کنیم.» (۱۱) عموما، دو شیوه برای توسعه تولید اجتماعی و افزایش کل تولید اجتماعی (social output) موجود است. یکی افزایش نیروی کار در تولید به موازات افزایش جمعیت است. این کار بطور عام می تواند کل تولید اجتماعی را افزایش دهد، اما نمی تواند بر محصول سرانه بیفزاید. شیوه دیگر عبارتست از افزایش بازدهی کار، که نه تنها کل تولید اجتماعی بلکه محصول سرانه را نیز افزایش می دهد. در درازمدت، تنها راه اصلی توسعه تولید سوسیالیستی افزایش بازدهی کار است. لنین، هنگام بحث در مورد اهمیت افزایش بازدهی کار، گفت: «تنها با افزایش تولید و افزایش بازدهی کار است که شوروی می تواند پیروز شود.» (۱۲) او همچنین تصریح نمود: «بازدهی کار مهمترین عاملی است که نهایتا پیروزی یک نظام نوین اجتماعی را تضمین می نماید.» (۱۳)

پس، برای توسعه تولید سوسیالیستی، بازدهی کار را چگونه می توان افزایش داد؟

مارکسیسم معتقد است که نیروهای مولده تحت فشار و تحریک روابط تولیدی، رشد می کنند. تولید در جامعه طبقاتی همواره در چارچوب روابط تولیدی معین، انجام می شود. اگر چه تغییرات و تحولات در تولید اجتماعی همیشه از تغییرات و پیشرفتهای مولده آغاز می شوند، پیشرفتهای چشمگیر در نیروهای مولده همواره پس از تحولات بزرگ در روابط تولیدی بوقوع می پیوندند. در ابتدای فرآیند رشد سرمایه داری، ضرورت انجام یک انقلاب بورژوائی جهت تبدیل روابط تولیدی سرمایه داری به زیر بنای اقتصادی عمده جامعه، ثابت شد و تنها پس از انجام انقلاب بورژوائی، رشد چشمگیر نیروهای مولده ممکن شد. در جامعه سوسیالیستی، صرفا پس از ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و شکوفائی عمیق انقلاب سوسیالیستی، ملی کردن سوسیالیستی، کلکتیویزه کردن کشاورزی و برقراری روابط تولیدی سوسیالیستی بعنوان زیر بنای اقتصادی جامعه است که رشد چشمگیر نیروهای مولده اتفاق می افتد. هنگامیکه تحول سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید اساسا کامل می شود،

انقلاب هنوز پایان نمی‌رسد. در سوسیالیسم، تنها از طریق تحکیم روابط تولیدی سوسیالیستی و تطبیق آن با سطح رشد نیروهای مولده و تنظیم یا تغییر به موقع آن بخش از روابط تولیدی که در تقابل با رشد نیروهای مولده قرار می‌گیرند، می‌توان تولید سوسیالیستی را دائما و با سرعت توسعه داد.

پیشرفت در علم و تکنولوژی و نوآوری در ابزار تولیدی، نقش بزرگی در توسعه تولید و افزایش بازدهی کار ایفاء می‌کنند. اما، «مردم عامل تعیین‌کننده اند، نه اشیاء.» (۱۴) علم و تکنولوژی بوسیله مردم کشف می‌شود، و ابزارهای تولیدی توسط مردم بوجود می‌آید. از میان ثروتهای جهان، توده‌های مردم گران‌بهارتر از همه است. «تا زمانیکه مردم باشند، هرگونه معجزه‌ای تحت رهبری حزب کمونیست امکان‌پذیر است.» (۱۵) اقشار وسیع توده‌های چینی آنرا بدینگونه وصف می‌کنند: «از کمبود ماشین‌آلات نهراسید؛ فقط از فقدان عزم هراس داشته باشید. با یک قلب سرخ و دو دست هر چیز را می‌توان با اتکاء بخود، تولید نمود.»

فعالیت سوسیالیستی توده‌های وسیع باید از طریق کار سیاسی و ایدئولوژیک حزب، تحریک یابد. تنها با در دست گرفتن حلقه کلیدی کار سیاسی و ایدئولوژیکی، با بسیج گسترده و عمیق توده‌ها به مباحثه پیرامون مسائل عمده ملی، با انتقاد از رویونیسم، تفکرات کنفوسیوسی و منسیائی و جهانبینی طبقه استثمارگر، و با ارتقاء اساسی آگاهی اقشار وسیع در مورد مبارزه طبقاتی و مبارزه خطی است که تولید سوسیالیستی می‌تواند مداوم و بسرعت توسعه یابد.

بنابراین، در جامعه سوسیالیستی، نهایتاً شیوه توسعه تولید و افزایش بازدهی کار عبارتست از تاکید بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب می‌کند، باید از روبنای سوسیالیستی برای شکوفائی و تعمیق هر چه بیشتر انقلاب سوسیالیستی در جبهه‌های نبرد سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک، استفاده کند؛ تنها از این طریق و تحت رهبری خط صحیح حزب و با کمک حاکمیت دولتی دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند با خرابکاری و موانع بورژوازی و نفوذ سرمایه‌داری مقابله کند و آنرا از بین ببرد. فقط به این ترتیب می‌توان روابط تولیدی سوسیالیستی را قوام و بهبود بخشید و کلیه عوامل مثبت را در جهت توسعه تولید سوسیالیستی با سرعتی عظیم بسیج کرد. سیاست «انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید» (فرموله شده توسط صدر مائو) بدرستی بیانگر ضروریات قوانین عینی حاکم بر حرکت تضادهای پایه‌ای جامعه سوسیالیستی است. این سیاست بما می‌آموزد که فعالیت اقتصادی را سیاست پرولتری باید فرماندهی کند و تولید را انقلاب باید هدایت کرده و بجلو حرکت دهد. تنها به این طریق می‌توان تولید سوسیالیستی چین را با گامهای بلند در مسیر درست تضمین کرد.

رویزیونیستهای مدرن (امروزی) تئوری "نیروهای مولده" را برای ضدیت ورزیدن با ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بلند می‌کنند. این گروه‌های رویزیونیستی لیوشائوچی و لین پیاو همواره تحت لوای رشد تولید با ادامه انقلاب مخالفت کرده‌اند. آنها حتی توسعه تولید را تماما به توسعه علم و تکنولوژی نسبت داده و بهبود ابزار تولید را به اتکاء به متخصصین بورژوا منوط می‌کردند. خط مشی رویزیونیستی ارائه شده توسط لیوشائوچی و لین پیاو در هم کوبیده شد اما بقایای سموم "تئوری نیروهای مولده" کاملاً از بین نرفته و باید آن را مرتباً مورد انتقاد قرار داد و رد کرد.

قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم، کلیه وجوه تکامل اقتصاد سوسیالیستی را تعیین می‌کند

هدف عینی تولید اجتماعی و ابزار تحقق بخشیدن بدان، بیانگر سمت اساسی توسعه تولید اجتماعی بوده و دربرگیرنده ضروریات قوانین اقتصادی جامعه است. نظام‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت، اهداف تولیدی و ابزار متفاوت برای نیل بدانها، دارند. نتیجتاً آنها قوانین اساسی اقتصادی متفاوتی دارند. هدف تولید سوسیالیستی عبارتست از رفع نیازهای روزافزون مردم و دولت. ابزار نیل به این هدف تحریک بخشیدن به توسعه تکنولوژی و تولید از طریق انقلاب است. بنابراین برای اینکه مختصراً جمع‌بندی کرده باشیم، خصایص اصلی و ضروریات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم عبارتند از: تنظیم و تغییر به موقع روابط تولیدی و روبنا؛ افزایش منظم سطح تکنولوژی؛ توسعه تولید سوسیالیستی با نتایج عظیمتر، سریعتر و بهتر و اقتصادی‌تر؛ رفع نیازهای روزافزون دولت و مردم، و ایجاد شرایط مادی برای امحاء نهایی طبقات و تحقق بخشیدن به کمونیسم.

قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم، کلیه وجوه اصلی توسعه اقتصاد سوسیالیستی و محتوی اصلی تولید، مبادله، توزیع و مصرف سوسیالیستی را تعیین می کند.

تا آنجا که به تولید مربوط میشود، تنظیم میزان و نوع محصول تولید و چگونگی تولید آن در جامعه سوسیالیستی باید از خواسته های این قانون تبعیت کنند. کشور سوسیالیستی هنگام برنامه ریزی، تنوع، کمیت و تنظیمات تولید را بر طبق این قانون مشخص می کند تا اینکه توسعه تولید سوسیالیستی به تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، تقویت دفاع ملی، حمایت از مبارزات انقلابی مردم جهان، و ارتقاء مستمر سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم کارکن، خدمت کند.

مبادله سوسیالیستی نیز باید از الزامات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم تبعیت کند. در تعیین نسبت های صادرات و واردات، تولید و مصرف داخلی، مصرف نظامی و غیرنظامی، نسبت میان عرضه به مناطق روستایی و شهرها، و قیمت محصولات، اولین چیزی که کشور سوسیالیستی در نظر می گیرد این نیست که چقدر پول میتواند بدست بیاورد و یا میزان سود چقدر است. اولین چیزی که کشور سوسیالیستی مورد توجه قرار میدهد این است که تنظیمات تولیدی مذکور چقدر مساعد به حال افزایش سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم کارکن، تحکیم اتحاد کارگر - دهقان، تقویت دفاع ملی، و حمایت از مبارزات انقلابی خلق های جهان، است.

قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم، توزیع و مصرف سوسیالیستی را نیز تعیین می کند. در توزیع درآمد ملی و محصولات مصرف شخصی، دولت سوسیالیستی باید از ضروریات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم تبعیت کند. برای مثال، در تعیین نسبت بین انباشت و مصرف، و سطح دستمزدها، باید هم منافع فوری و هم منافع آینده، هم منافع جمعی و هم منافع فردی مردم کارکن را در نظر گیرد. بهمین نحو، مصرف سوسیالیستی - چه مصرف جمعی و چه مصرف فردی - باید مساعد حال ارتقاء مداوم سطح زندگی مادی و فرهنگی پرولتاریا و زحمتکشانش، انقلابی کردن تفکر مردم، پرورش سنن نوین سوسیالیستی، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، و شتاب بخشیدن به ساختمان سوسیالیسم باشد.

بطور خلاصه، قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم مبین اساسی ترین پیوندها میان تولید، مبادله، توزیع، و مصرف سوسیالیستی می باشد. این قانون جهت نهایی توسعه اقتصاد سوسیالیستی را معین می کند. درك و استفاده صحیح از قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم میتواند خودآگاهی ما را تقویت کند، به ما کمک کند که در کارمان بر گرایشات خودبخودی فائق آئیم، و با گامهایی بلند در مسیر صحیح سوسیالیستی، حرکت کنیم.

توسعه سریع تولید سوسیالیستی، وحدت امکان عینی و قوه ابتکار ذهنی است

نظام سوسیالیستی میتواند تولید را با سرعتی که برای جامعه کهن امکانپذیر نبوده، توسعه دهد

هدف تولید سوسیالیستی عبارت از رفع نیازهای روزافزون دولت و مردم. درجه رفع این نیازها، با سرعت توسعه تولید بسیار در ارتباط است. تحکیم دفاع ملی در کشور سوسیالیستی، توسعه امکانات فرهنگی، آموزشی و بهداشتی در جامعه سوسیالیستی، بهبود زندگی مادی و فرهنگی مردم، و کمک به آرمان انقلاب جهانی، همگی محتاج توسعه سریع تولید سوسیالیستی جهت ایجاد پیش شرط های مادی آن است. همچنین، بعلمت اینکه حاکمیت امپریالیستی همیشه در ضعیفترین حلقه می شکند، نخستین کشورهایی که انقلاب سوسیالیستی در آنها موفق می شود، معمولاً از زیربنای صنعتی نسبتاً ضعیف برخوردارند. این امر، توسعه سریع ساختمان سوسیالیسم را الزام آورتر می کند.

در نظام سوسیالیستی، توسعه سریع تولید نه تنها ضروری است بلکه امکانپذیر است. صدر مائو خاطرنشان نمود: « هنگامی که می گوئیم روابط تولیدی سوسیالیستی برای رشد نیروهای مولده بیش از روابط تولید کهن مناسبند، منظورمان شرایطی است که در آن نیروهای مولده اجازه چنان رشدی را می یابند که در جامعه کهن غیرممکن بود؛ در نتیجه می توان با توسعه مستمر تولید نیازهای روزافزون مردم را برآورده کرد.» (۱۶) بنابراین، توسعه سریع تولید سوسیالیستی صرفاً یک امید نیست، بلکه بر پایه امکان عینی موجود در ذات روابط تولیدی سوسیالیستی است و یکی از جلوه های برتری نظام سوسیالیستی می باشد.

آیا روابط تولیدی سوسیالیستی می تواند توسعه سریع تولید و کل اقتصاد ملی را تحرك بخشد؟

اول اینکه، نظام سوسیالیستی امکانات گسترده ای را جهت بکار انداختن فعالیت تولیدی و قوه ابتکار مردم کارکن ارائه می دهد. در نظام سوسیالیستی، پرولتاریا و مردم کارکن، دیگر نیروی کار خود را نمی فروشند. آنها خود را از قید بردگی و استثمار رها نموده اند و گردانندگان جامعه نوین شده اند. آنها دیگر برای هیچ

استثمارگری کار طاقت فرسا انجام نمی دهند، بلکه برای منافع طبقه خود کار می کنند. کار، مشغله باشکوه و عظیمی شده است. در موقعیت مردم کارکن در تولید اجتماعی، تغییر بزرگی رخ داده و آنها به گردانندگان تولید اجتماعی تبدیل شده اند و همین موقعیت، آنان را به دخالت جدی در تولید و ارائه ابتکارات تهی ناپذیر رهنمون می شود. افرادی که توانایی کار کردن دارند، مهمترین عامل در تولید هستند. علت اینکه روابط تولیدی سوسیالیستی میتواند تولید را با سرعتی بسیار تحرک بخشد و پیش براند، در درجه اول بخاطر شکوفا شدن فعالیتگری و استعدادهای خلاق توده های کارکن است که در نظام سرمایه داری سرکوب می شد.

در درجه دوم بخاطر آن است که نظام سوسیالیستی، از ائتلاف عظیم نیروی کار انسان، منابع مادی و مالی که در شرایط رقابتی و پرهزج و مرج سرمایه داری ناگزیر است، ممانعت کرده و این ائتلافها را از بین می برد. کشورسوسیالیستی از طریق برنامه ریزی و اتخاذ یک روش معقول می تواند بطور کامل و خردمندانه منابع انسانی و مادی را مورد استفاده قرار دهد؛ تسهیلات و منابع طبیعی را بطریقی برنامه ریزی شده و معقول، استفاده کند؛ نیروهای کار را می توان بطور برنامه ریزی شده و خردمندانه تعلیم و تخصیص دهد.

در درجه سوم بخاطر آنکه انقلاب سوسیالیستی نظام استثمار انسان از انسان را نابود کرده و امکان استفاده از آن بخش از ثروت را که پیش از این به عده قلیلی از استثمارگران مصرف کننده انگلی تعلق داشت، در جهت بهبود زندگی مردم کارکن و توسعه تولید سوسیالیستی، فراهم کرده است.

چهارم آنکه، نظام سوسیالیستی افق وسیعی را برای توسعه سریع علم و تکنولوژی گشوده است. در نظام سرمایه داری، تکنولوژی نوین هنگامی مورد استفاده واقع می شود که سود بیشتری عاید سرمایه دار کند. تکنولوژی نوینی که ارائه می شود، توسط سرمایه دار بعنوان "اسرار تجاری" در انحصار قرار می گیرد. این امر بناچار باعث محدودیت توسعه تکنولوژی نوین می گردد. در نظام سوسیالیستی، تکنولوژی نوین برای صرفه جویی در هزینه کار در تولید، اتخاذ می شود. برای کم کردن از شدت کار و بهبود شرایط کار اتخاذ می شود. بنابراین، توسعه علم و تکنولوژی خواست آگاهانه زحمتکشان می شود. مضافاً، تجارب پیشرفته در نوآوری های تکنیکی هر بنگاه سوسیالیستی مایملک مشترک زحمتکشان است، و پس از نتیجه گیری و توسعه اش می تواند سریعاً مورد استفاده سایر بنگاهها واقع گردد.

پنجم آنکه، نظام سوسیالیستی تضادهای میان افزایش تولید و کاهش نسبی قدرت خرید توده ها که خاص سرمایه داری است را از میان می برد. زیرا با رشد تولید سوسیالیستی، سطح مصرف پرولتاریا و مردم کارکن منظمآ افزایش می یابد و در همان حال میزان ساختمان ملی نیز منظمآ گسترش می یابد. بحرانهای اقتصادی ناشی از مازاد تولید، هرگز روی نمی دهند. این امر، موانع مصنوعی بر سر راه توسعه سریع تولید را از پیش پای بر میدارد.

اگر چه در نظام سوسیالیستی امکان عینی رشد سریع تولید موجود است، اما عوامل بازدارنده نیز موجودند که باعث تضعیف و ممانعت از توسعه سریع تولید می شوند. بطور مثال: خرابکاری های بورژوازی و عواملش، موانع ناشی از ادامه نفوذ خرده بورژوازی، ضایعات طبیعی، و غیره. علاوه بر وجود عینی این عوامل اجتماعی و طبیعی، عوامل ذهنی نیز موجودند که در رابطه با خود پرولتاریاست. پرولتاریا در مسیر انجام انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم مطمئناً با شرایط و مسائل نوینی روبرو می شود. برای درک قوانین عینی شرایط نوین و کشف شیوه های صحیح حل مسائل نوین، يك دوره زمانی برای انباشت تجربه ضروری است. نباید انتظار داشت که ساختمان سوسیالیسم به آرامی و در خط مستقیم پیش رود. انقلاب سوسیالیستی بطور موج وار پیشروی می کند. برای تبدیل امکان عینی توسعه رشد سریع ساختمان سوسیالیستی، نیاز به تلاشهای ذهنی است. اگر خط درست باشد، می توان ظرفیت های نظام سوسیالیستی را برای توسعه سریع تولید اجتماعی متحقق کرد. اگر خط نادرست باشد یا اینکه خط رویزیونیستی بتواند در کار خط درست اخلال کند، در مقابل ساختمان سریع سوسیالیسم موانعی بر پا خواهد شد.

خط عمومی قطب نمای ما در ساختمان سوسیالیسم با نتایجی عظیمتر، سریعتر، و بهتر و اقتصادی تر

پس از جمعبندی از درسها و تجارب داخلی و بین المللی در زمینه ساختمان سوسیالیسم، صدر مائو در سال ۱۹۵۸ این خط عمومی را فرموله نمود: « همه با اهدافی عالی، در جهت ساختمان سوسیالیسم با نتایجی عظیمتر، سریعتر و بهتر، اقتصادی تر بپاییزید. » این يك خط مشی مارکسیستی است که کاملاً از برتری نظام

سوسیالیستی بهره گیری می کند، کاملاً قوه ابتکار ذهنی مردم را بکار می گیرد، و تلاش می کند سوسیالیسم را با نتایجی عظیمتر، سریعتر، و بهتر و با هزینه های کمتر بسازد.

خط عمومی ساختمان سوسیالیسم، محتاج اتحاد نتایج عظیمتر، سریعتر، و بهتر و اقتصادی تر است. در اینجا منظور از "نتایج عظیمتر" کمیت محصولات است؛ منظور از "سریعتر" زمان ارائه محصولات است؛ منظور از "بهتر" کیفیت محصولات و منظور از "اقتصادی تر" صرف کار کمتر است. همه این ها به یکدیگر وابسته بوده و یکدیگر را تقویت می کند. اگر صرفاً خواهان نتایج عظیمتر و سریعتر باشیم و نتایج بهتر و اقتصادی تر را قربانی کنیم، نتیجه کیفیت پائین و هزینه بالا خواهد بود. و در درازمدت و کلیت اوضاع، نتایج عظیمتر و سریعتر نیز به بار نیامده و در واقع نتایج، خردتر و آهسته تر خواهد بود. اگر صرفاً به نتایج بهتر و هزینه های کمتر توجه کنیم و نتایج عظیمتر و سریعتر را قربانی کنیم، کیفیت بالا بدست خواهد آمد اما تولید محصول بحد کفایت نخواهد بود. سرعت سازندگی نیز برای رفع نیازهای دولت و مردم، آهسته خواهد بود. فقط اگر سوسیالیسم را با نتایج عظیمتر، سریعتر و بهتر و اقتصادی تر بسازیم می توانیم توسعه سریع دست یابیم و نیازهای روزافزون دولت و مردم را بحد اکثر ممکن برآورده کنیم. **خط عمومی** و یکرشته سیاستهایی که تحت نام "روی دو پا راه رفتن" توسط صدر مائو فرموله شد، رشد همزمان و مکمل صنعت و کشاورزی؛ صنایع سبک و سنگین؛ صنایع کوچک، متوسط و بزرگ؛ استفاده از شیوه های خارجی و بومی در تولید و غیره، را ممکن کرد. رشد مکمل اینها باعث شد که یکدیگر را تقویت کنند و رشد موزون سکتورهای مختلف اقتصاد ملی سوسیالیستی چین را تضمین کرد. **خط عمومی** بدرستی هم الزامات عینی قوانین اساسی اقتصادی سوسیالیسم، قانون توسعه سریع تولید سوسیالیستی و قانون توسعه برنامه ریزی شده اقتصاد ملی را منعکس می کند و هم اراده انقلابی مردم سراسر کشور را که خواهان تغییر سریع موقعیت عقب مانده کشورند.

در ساختمان سوسیالیسم چگونه می توان، نتایج عظیمتر، سریعتر و بهتر و اقتصادی تر را کسب کرد و از نتایج کمتر، آهسته تر و کیفیت پائین تر و هزینه های بالاتر اجتناب کرد؟ کلید این کار عبارتست از بسیج فعالیت توده ای در ساختمان سوسیالیسم. خط عمومی برای ساختمان سوسیالیسم، بر ترکیب رهبری حزبی و توده های وسیع مردم تاکید می گذارد. این خط عمومی، تکامل جدید خط مشی توده ای حزب در زمینه ساختمان سوسیالیسم است. مارکسیسم همواره معتقد بوده است که «تاریخ هیچ نیست بجز تلاش انسان در تحقق اهدافش.» (۶۱) صدر مائو می آموزد که: «خلق و فقط خلق نیروی محرکه تاریخ است.» (۱۷) صدر مائو بارها تاکید کرده است که برای کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم باید به توده ها تکیه کرد. دارودسته لین پیائو (این شاگردان وفادار کنفسیوس) به هر شکل ممکن به توده ها توهین می کردند و فخر می فروختند که: «مغز ما، مغز دهقان و کارگر معمولی نیست. آنها سخت کوشیدند یاهو های کنفسیوسی را ترویج کنند که «تنها دانترین و احمقترین تغییر نمی کنند». با این یاهو ها کاملاً جایگاهشان را بعنوان دشمنان سرسخت مردم افشاء نمود. شواهد متعددی نشان می دهند که فروافتاده ترینان، با هوش ترینند و متخصصترین ها، جاهل ترینند. تنها با بذل اعتماد کامل به توده، اتکاء بر توده ها، ارج نهادن به روحیه مبتکرانه آنان، بکار گرفتن کلیه عوامل مثبت، بحد اکثر ممکن متحد کردن هر کسی که می توان متحد کرد، تبدیل عوامل منفی به مثبت، می توان انقلاب سوسیالیستی را پیروزمندانه در عرصه های اقتصادی، ایدئولوژیک، و فرهنگی به پیش برد و موسسات علمی، فرهنگی و آموزشی را با نتایج عظیمتر، سریعتر و اقتصادی تر توسعه داد.

شعار «با تمام قوا پیش روید و آماج بلند داشته باشید» روحیه مردم و ابتکار ذهنی آنان را خطاب قرار می دهد. به این ترتیب، خط مشی عمومی برای ساختمان سوسیالیسم، در فرماندهی قرار دادن سیاستهای پرولتری را برجسته کرده و بر نقش روحیه انقلابی و ابتکار عمل انقلابی توده ها در ساختمان سوسیالیسم تاکید می گذارد. وظیفه حزب در ساختمان سوسیالیسم عبارتست از بدست گرفتن حلقه کلیدی کار سیاسی - ایدئولوژیک، ارتقاء آگاهی سوسیالیستی مردم در رابطه با سوسیالیسم، کمک به مردم در فراگیری خط مشی مارکسیستی و سیاستهای عام و خاص حزب، و بسیج و سازماندهی اقشار وسیع توده ها در مبارزه برای آرمان بزرگ ساختمان سوسیالیسم. صدر مائو به ما می آموزد: «ثروت اجتماعی توسط کارگر، دهقان و تحصیل کرده ها، آفریده می شود. تا زمانیکه این مردم بر سرنوشت خود حاکم باشند، یک خط مشی مارکسیست - لنینیستی داشته باشند، و بجای فرار از مشکلات با روشی سازنده آنها را حل کنند، هر مشکلی در جهان بشری قابل حل است.» (۱۹) هنگامیکه اقشار وسیع توده های انقلابی بر خط مشی مارکسیستی حزب احاطه یابند، یک نیروی عظیم انقلابی سر بلند می کند و تبدیل به یک نیروی مادی بسیار قدرتمند می شود که قادر است در جهان بشری اعجاز کند. **جهش بزرگ به پیش در اقتصاد ملی چین بدین خاطر پدیدار شد.**

جهش بزرگ به پیش در اقتصاد ملی را به کمک استقلال و اتکاء بخود، تحقق بخشید

تحت رهبری خط عمومی و سیاست « با تمام قوا پیش روید؛ آماج بلند داشته باشید، و سوسیالیسم را با نتایج عظیمتر، سریعتر و بهتر، اقتصادی تر بسازید» طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان چین از روحیه عالی برخوردار بوده و برای نبرد آماده اند. روحیه انقلابی آنها مبنی بر جرئت به تفکر، سخن گفتن و عمل کردن، در عرش اعلی سیر می کند. گسترش سبک کار الگوبرداری سوسیالیستی، مقایسه کردن کار خود با پیشرو و تلاش برای آموختن و رسیدن به آن و در عین حال کمک به عقب مانده، در حال عروج بیشتر است. رهبری صحیح خط مارکسیستی حزب، این توانائی را به اقتصاد ملی چین می دهد که فعالانه از طریق حفظ استقلال و اتکاء بخود، توسعه یابد. وضعیت جهش بزرگ به پیش پدیدار گشته است.

توده های وسیع زحمتکشان چینی، تحت ستم و بردگی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بورکرات، در چنگال مهیب مشقت و مرارت گرفتار بودند. اقتصاد ملی راکد بود. برای مدتهای مدید، محصولات صنعتی مورد استفاده روزانه از کشورهای خارجی وارد می شد. همین قوطی کبریتهای معمولی، "آتش خارجی" نامیده می شد، البسه "پارچه خارجی" نامیده می شد، و میخ، "میخ خارجی" بود. "چتر خارجی"، "روغن خارجی" و غیره. سیل کالاهای خارجی به بازارهای داخلی هجوم آورده بود و محصولات صنایع بومی چین را از دور خارج می کرد. از چین کهن این وضع به ما رسید.

از زمان آزادی، تحت رهبری حزب کمونیست چین، طبقه کارگر و زحمتکشان قهرمان چینی بپاخاسته اند و مصمم هستند که چین عقب مانده کهن را عوض کرده و یک چین سوسیالیستی نوین و نیرومند بنا کنند. کامل شدن انقلاب سوسیالیستی در نظام مالکیت بر ابزار تولید و اعلام خط عمومی حزب برای ساختمان سوسیالیسم، باعث تحرک یافتن ساختمان سوسیالیسم شده است. صدر مائو درست در بحبوحه جهش بزرگ به پیش، گفت: «ما نمی توانیم همان راه های قدیمی توسعه تکنولوژیک که در سایر کشورهای جهان طی شده را طی کنیم و در عقب دیگران قدم به قدم بخریم. ما باید سنتها را بشکنیم و تا سر حد امکان تکنولوژی نوین را بکارگیریم و در طی دوره کوتاهی چین را به یک دولت سوسیالیستی مدرن و قدرتمند تبدیل کنیم. وقتی می گوئیم جهش بزرگ به پیش، یعنی همین.» (۲۰)

تحت هدایت خط مشی مارکسیستی فرموله شده توسط صدر مائو و تحت هدایت خط ساختمان ملی بر اساس استقلال و اتکاء بخود، مردم سراسر کشور سیستم صنعتی مستقل و انتگره خودشان را ایجاد کرده اند. نه تنها رشته صنعت سبک تکوین طیف کاملی از محصولات را تولید می کند بلکه بیشتر از رفع نیازهای داخلی و هم برای صادرات تولید می کند. روزهای قدیم که خیابانها مملو از کالاهای خارجی بودند، کاملاً تمام شده است. صنایع ماشین سازی، ذوب آهن، شیمیائی، ابزار علمی و اندازه گیری و الکترونیک چین بسرعت استقرار و توسعه یافت. در چین کهن، صنایع بطور ناموزون فقط در ایالات ساحلی رشد می یافت. اما در چین نوین این الگو کاملاً کنار گذاشته شده است. مراکز صنعتی نوین، در مناطق دور افتاده کشور برپا شده اند، که بدین ترتیب بتدریج ظرفیتهای تولیدی بطور معقول در سراسر کشور توزیع شده است و احتیاجات ساختمان اقتصادی و ساختمان دفاع ملی چین را برطرف نموده است. در جریان پراتیک سه جنبش عظیم انقلابی (یعنی: مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید، پژوهشهای علمی) نیروی کار علمی و فنی بسرعت گسترش یافته و سطح علم و تکنولوژی بطور منظم در حال بالا رفتن است. اکنون بسیاری از قطعات بزرگ ابزار دقیقه و پروژه های عمده، بدون کمک خارجی طراحی و ساخته می شوند. بر این مبنا، چین بمبهای اتمی و هیدروژنی را آزمایش کرده و ماهواره های ساخت دست بشر به آسمان فرستاده است. چین اولین کشور در جهان بود که با موفقیت انسولین مصنوعی تهیه نمود، و خدمات برجسته ای به تحقیقات در زمینه پیدایش حیات کرد. چین نخستین کشور در جهان بود که با موفقیت دستگاه ژنراتور برق دویل خنک کننده آبی را تولید نمود. تحت هدایت اندیشه مائوتسه دون، مردم چین موانع علمی و تکنولوژیک را یکی پس از دیگری از پیش پای برداشته و با خیز و جهش رکوردهای نوینی بر جای نهاده اند. مکانیزاسیون کشاورزی چین نیز پابای جهش عظیم در توسعه صنعت، علم و تکنولوژی، بسرعت پیش می رود. دستاوردهای چشمگیری در زمینه سد سازی برای آبیاری مزارع حاصل شده، و سطح مزارع آبی توسعه بسیار یافته است. منشور هشت ماده ای، در مورد زمین، کود شیمیائی، آب، بذر، نهال کاری محصور، حفاظت نهال، و مدیریت مزرعه در جهت نیل به بازده بیشتر در کشاورزی در سطح وسیعی به اجرا گذاشته می شود.

در روند توسعه ساختمان سوسیالیسم در چین، در مقطعی و برای مدتی، بعلت خرابکاری و دخالت خط مشی رویزیونیستی دارودسته لیوشائوچی و لین پیائو، نوعی درجا زدن در برخی بخشها بچشم خورد. این مسئله

بازتاب مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دو خط مشی در روند ساختمان سوسیالیسم بود. این مبارزه، مبارزه بین پیشروی و قهقرا بود. اگر از زاویه کل روند و کل اوضاع از زمان تاسیس جمهوری خلق به قضاوت بنشینیم، اقتصاد ملی چین تحت هدایت خط مشی برتر مارکسیستی فرموله شده توسط صدر مائو با خیز و جهش توسعه یافته است. از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۳، جمع کل ارزش تولیدات کشاورزی چین ۱٫۸ برابر شده است؛ ارزش تولید صنایع سبک ۱۲٫۸ برابر و ارزش تولیدات صنعت سنگین ۵۹ برابر شده است. همراه با توسعه تولیدات صنعتی و کشاورزی، ارتباطات و حمل و نقل، بازرگانی، پول و فینانس، و موسسات فرهنگی و آموزشی نیز با سرعت توسعه یافته اند. سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم نیز بنحو قابل ملاحظه ای ترقی کرده است. اینها حقایق انکار ناپذیرند. دارودسته لین پیانو مایوسانه می کوشد دستاوردهای درخشان خلق چین تحت راهنمایی های خط عمومی را نفی کند، و افترا آمیز می گوید که: "اقتصاد ملی دچار رکود است." اینها با این حرفهایشان موقعیت خود را بعنوان عوامل امپریالیسم، رویزیونیسم، ارتجاع، و نفرتشان از سوسیالیسم و امپال روباه صفتانه اشان برای احیای سرمایه داری، را بیشتر نشان دادند.

درخشش خط پایه ای حزب برای تمام دوره تاریخی سوسیالیسم و خط عمومی برای ساختمان سوسیالیسم راه پیشروی ما را روشن می کند. سرزمین مادری سوسیالیستی بزرگ ما در پیشرفت و آبادانی است. وقتی به آینده می نگریم احساس اطمینان و انبساط خاطر می کنیم. آنچه را که بورژوازی غرب نتوانست انجام دهد، پرولتاریای شرق باید انجام دهد و می تواند!

منابع اصلی مطالعه و رجوع:

- ۱ - لنین، باز هم درباره اتحادیه کارگری، اوضاع کنونی، و خطاهای ترسکی و بوخارین - کلیات آثار جلد ۳۱
- ۲ - استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم
- ۳ - صدر مائو، ما باید به کار اقتصادی توجه کنیم - منتخب آثار جلد ۳

پانویس ها:

- ۱ - انگلس، آنتی دورینگ، ص ۴۰۱-۴۰۲
- ۲ - همانجا
- ۳ - لنین، رهنمودهایی به ارگانهای شورایی مناطق مختلف از سوی کمیته دفاع ملی کار، جلد ۳۲ (۱۹۷۳) ص ۳۸۴
- ۴ - مارکس، کاپیتال جلد ۱ ص ۹۱
- ۵ - از «قطعنامه ایی درباره چند مسئله در مورد کمونهای خلق، اسناد ششمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، ۱۰ دسامبر ۱۹۵۸»
- این متن را با ترجمه ای کمی متفاوت در کتاب زیر می توان یافت: "چین کمونیست، ۱۹۵۵-۵۹ اسناد سیاسی همراه با تحلیل" از انتشارات دانشگاه هاروارد- کمبریج، سال ۱۹۶۲ ص ۴۹۷
- ۶ - لنین، چگونه رقابت را سازمان دهیم؟ کلیات آثار جلد ۲۶، ص ۴۰۷
- ۷ - مارکس، کاپیتال جلد ۳، ص ۲۵۶
- ۸ - همانجا، ص ۲۵۰
- ۹ - لنین، اول مه، جلد ۷ (۱۹۶۱) ص ۱۹۹
- ۱۰ - مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، ص ۵۹
- ۱۱ - مائو، گزارش به دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین- جلد ۴، ص ۳۶۵
- ۱۲ - لنین، هشتمین کنگره سراسری روسیه شوروی، جلد ۳۱ (۱۹۷۴) ص ۵۰۱
- ۱۳ - لنین، ابتکار عظیم، کلیات آثار جلد ۲۹ ص ۴۲۷
- ۱۴ - مائو، در باره جنگ طولانی، جلد ۲، ص ۱۴۳
- ۱۵ - مائو، ورشکستگی درك ایده آلیستی از تاریخ، جلد ۴ ص ۴۵۴
- ۱۶ - مائو، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق، آثار دست چین ص ۴۴۴
- ۱۷ - مارکس، خانواده مقدس ص ۱۱۰ (انتشارات پروگرس مسکو ۱۹۷۵)
- ۱۸ - مائو، درباره دولت ائتلافی، جلد ۳، ص ۲۰۷
- ۱۹ - مائو، کتاب سرخ، ص ۱۹۸

۲۰- مائو، جهش بزرگ به پیش در چین، منتشر شده در کتاب "صدر مائو با مردم سخن می گوید" از شرام - ص ۲۳۱

توضیح مترجم:

* واژه های معادل بکار رفته در این فصل عبارتند از:

تولید کالائی commodity production

مبادله کالائی commodity exchange

ارزش value

ارزش مبادله Exchange value

ارزش مصرف use value

کار مجرد و کار مشخص abstract and concrete labor

بازدهی productivity

ارزش تولیدی out put value

هزینه cost

سود profit

قیمت price

حقوق بورژوائی bourgeois rights

کار فکری و یدی mental and manual labor

ارزش اضافی surplus value

بازتولید گسترش یابنده expanded reproduction

تولید کالائی ساده simple commodity production

قانون ارزش law of value

مابه ازای کار labor remuneration- labor compensation

مزد wage

فرآیند ایجاد ارزش value-formation process

فرآیند ارزش افزائی value expansion process

فرآیند ارزش آفرینی value creation process

کار اجتماعی مستقیم direct social labor

تولید، مبادله، توزیع، مصرف production, exchange, distribution, consumption

فصل ۶

اقتصاد سوسیالیستی

اقتصاد برنامه ریزی شده است

توسعه با برنامه و موزون اقتصاد ملی

هر شکل تولید اجتماعی با مسئله تنظیم و توزیع کار اجتماعی روبرو است. یعنی، با مسئله توزیع نیروی انسانی (کار زنده) و نیروی مادی (کارمادیت یافته) میان سکتورها و شعب مختلف تولید روبرو است. تنظیم کار و تولید اجتماعی از برخی قوانین تبعیت می کند. تشخیص و استفاده صحیح از قوانین اقتصادی که تولید سوسیالیستی را تنظیم می کنند و تفکیک آن از قوانین اقتصادی تنظیم کننده تولید سرمایه داری، برای دست یافتن به توسعه تولید سوسیالیستی با نتایج بزرگتر، وسیعتر و بهتر و اقتصادی تر، اهمیت بسیار دارد.

قانون توسعه با برنامه، تولید سوسیالیستی را تنظیم میکند*

(* در برخی از متون چینی دوره نگارش این کتاب، به این قانون برخی اوقات با عنوان قانون توسعه با برنامه و موزون اشاره شده است)

قانون توسعه با برنامه، نقطه مقابل قانون رقابت و آناشی تولید، است

در هر تولید اجتماعی گسترده، روابط تنگاتنگ و وابستگی متقابل میان بخشهای مختلف تولید، وجود دارد. مثلاً، صنعت نساجی از نظر تامین پنبه مورد نیازش به کشاورزی و برای تامین ماشین ریسندگی و بافندگی به صنعت ماشین سازی وابسته است. صنعت ماشین سازی نیازمند آهن و فولاد است تا بتواند فولاد را به انواع ماشین تبدیل کند. صنعت فولاد سازی برای تامین زغال سنگ محتاج معادن است و صنعت ماشین سازی باید وسائل استخراج و حفاری، ذوب، ورقه سازی و غیره را تامین کند. کلیه این شرکتها صنعتی و استخراجی برای گذراندن زندگی به کشاورزی، برای نیروی برق به صنعت برق، برای حمل و نقل مواد اولیه و کالاهایشان به بخشهای ارتباطات و حمل و نقل نیازمندند. بخاطر این روابط وابستگی متقابل میان شاخه های مختلف تولید و میان شرکتها مختلف، ضروری است که آنها میان خود نسبتهای درستی را برقرار کنند و حفظ کنند و برای تامین نیازهای شاخه ها و شرکتها دیگر آنچه را تولید می کنند، عرضه کنند. در غیر این صورت تولید اجتماعی کند شده و یا حتی دچار وقفه می گردد.

جامعه سرمایه داری دارای سطح عالی تولید اجتماعی است. اما در سرمایه داری، تخصیص کار اجتماعی بطور برنامه ریزی شده، غیر ممکن است. در سرمایه داری، هدف تولید، ارضای نیازهای اجتماعی نیست بلکه بسط ارزش برای دست یافتن به سود است. در تلاش برای کسب سودهای بالاتر، سرمایه داران میان خود، درگیر رقابت مرگ و زندگی می شوند. مثل مگس که به دنبال زباله است، سرمایه دار نیز در واکنش به تغییرات خود به خودی در قیمتها بازار، مرتباً سرمایه را از این بخش به آن بخش منتقل می کند و گاه در این شاخه و گاه در آن شاخه تولید کالایی را توسعه می دهد. تحت این شرایط، تناسب معقول میان بخشهای مختلف تولیدی غالباً بهم می ریزد. وقتی این تناسب بهم می خورد، بطور خودبخودی از طریق نابودی توانایی های تولیدی، دوباره بطور موقت تناسب برقرار می شود. حرف لنین بطور دقیق این وضعیت را توصیف می کند: «سرمایه داری فقط با بحران می تواند توازنی را که مرتباً بهم می خورد، مجدداً برقرار کند.» (۱)

پس از اینکه نظام سوسیالیستی به جای نظام سرمایه داری برقرار شد، شرایط اقتصادی دچار تغییرات اساسی می شود. تولید سوسیالیستی بر مبنای نظام مالکیت عمومی بر ابزار تولید، است و هدف تولید در سوسیالیسم، ارضای نیازهای دولت سوسیالیستی و زحمتکشان است. تحت نظام سوسیالیستی، از یک سو، تولید اجتماعی بیش از پیش توسعه می یابد. کاملاً ضروری است که کار اجتماعی بر مبنای نسبتهای معینی توزیع شده و تعادل مناسبی میان بخشهای مختلف تولیدی برقرار گردد. از سوی دیگر، نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی بر ابزار تولید، زحمتکشان را به اربابان تولید بدل می نماید. منافع پایه ای تولید و زحمتکشان یکی است. به این ترتیب، سوسیالیسم تضاد منافع میان بخشها و بنگاههای مختلف را که ذاتی سرمایه داری است، از میان می برد. در نتیجه، دولت سوسیالیستی که منافع پرولتاریا و کلیه زحمتکشان را نمایندگی می کند، می تواند نیروی کار و ابزار تولید را تحت یک برنامه واحد، بر طبق نیازهای دولت و مردم در میان بخشهای گوناگون اقتصاد ملی توزیع کند، تا این بخشهای مختلف اقتصاد ملی بتوانند به طریقی متعادل و موزون توسعه یابند. این شرایط اقتصادی، یک قانون اقتصادی جدید را متولد می کند که عبارتست از قانون توسعه برنامه ریزی شده اقتصاد ملی که تولید اجتماعی و توسعه کلیت اقتصاد ملی را تنظیم می کند. انگلس از دیدگاهی علمی، پیش بینی کرد که پس از استقرار سوسیالیسم به جای سرمایه داری، این تغییرات ناگزیرند. او می گوید، «با تصرف ابزار تولید توسط جامعه ... شرایط پر هرج و مرج در تولید اجتماعی، جای خود را به سازمان یابی آگاهانه برنامه ریزی شده تولید اجتماعی، می دهد.» (۲)

اقتصاد برنامه ریزی شده نشانه برتری نظام سوسیالیستی است

جایگزینی توسعه با برنامه اقتصاد ملی بجای رقابت و تولید پر هرج و مرج یک وجه مهم از برتری سوسیالیسم نسبت به سرمایه داری است.

اقتصاد با برنامه سوسیالیستی آغاز دورانی است که انسان شروع به ساختن آگاهانه تاریخ خود می کند. در جامعه سرمایه داری که مشخصه اش رقابت و تولید پر هرج و مرج است، بجای اینکه انسان بر اشیاء

مسلط باشد، این اشیاء اند که بر انسان حکم می رانند. در این جامعه، زحمتکش هیچ کنترلی بر سرنوشت خود ندارد و سرمایه دار نیز نمی تواند خود را از عملکرد کورکورانه قوانین عینی اقتصادی که خارج از اراده انسانها عمل می کنند، برهاند. نظام مالکیت عمومی بر ابزار تولید در جامعه سوسیالیستی متحقق شده، و زحمتکشان اربابان جامعه اند. آنها سرنوشت خود را به دست گرفته اند و آگاهانه شروع به استفاده از قانون عینی جهت ساختن تاریخ خود کرده اند. این فعالیت آگاهانه، این ساختن آگاهانه تاریخ، در پروسه عمل، خود را این طور نشان می دهد: گام به گام تشخیص قوانین عینی، فرموله کردن نقشه ها بر مبنای قوانین عینی، برای تغییر طبیعت و جامعه، و دست یافتن به نتایج پیش بینی شده از طریق فعالیت سازمان یافته. صدر مائو زحمتکشان چین را که از طریق فعالیت آگاهانه تحت رهبری حزب، دست به تغییر جهان می زنند، تحسین کرده و گفت، «تکامل بشر صدها هزار سال قدمت دارد. اما در چین، تازه اکنون شرایط توسعه با برنامه اقتصاد و فرهنگ حاصل شده است. تحت این شرایط نوین چهره چین سال به سال تغییر خواهد کرد. تحول هر سال از سال پیش بیشتر خواهد بود. هر پنج سال شاهد تغییرات بزرگتر خواهیم بود. و پس از گذشتن از چند دوره پنج ساله، تحولات عظیم تری بوقوع خواهد پیوست.» (۳)

اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی بر اقتصاد رقابت جویانه سرمایه داری و تولید پر هرج و مرج آن برتری دارد. اما این به معنای آن نیست که اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی، همیشه می تواند روابط موزون میان بخشهای مختلف تولید را در حالت تعادل مطلق نگاه دارد. هیچ چیز در جهان با تعادل مطلق تکامل نمی یابد. تعادل همیشه موقتی و نسبی است در حالیکه عدم تعادل دائمی و مطلق است. در فرآیند توسعه اقتصاد سوسیالیستی، بدلیل گوناگون، روابط متعادل و موزون مرتبا بهم میخورد. مثلا به دلیل موانع و اخلاص هایی که خطاهای بورژوائی و رویزونیستی بوجود می آورند؛ بدلیل تغییر مداوم شرایط میان بنگاه های پیشرفته و عقب مانده، بخشها و مناطق پیشرفته و عقب مانده؛ بدلیل تغییر در شرایط طبیعی؛ و بدلیل محدودیتهایی که در درک مردم نسبت به مسائل عینی موجود است. اما در جامعه سوسیالیستی، میتوان دائما بر این نوع عدم تعادل میان بخشهای تولیدی از طریق فعالیت آگاهانه خلق و تنظیم برنامه دولتی سوسیالیستی، فائق آمد. در مقایسه با افت و خیزهای کورکورانه در اقتصاد سرمایه داری که بدلیل رقابت و تولید پر هرج و مرج است، در جامعه سوسیالیستی از طریق برنامه ریزی مرتبا وضعیت تولید تنظیم می شود و از این طریق بطور مداوم بر عدم تعادل فائق آمده و تعادل نسبی ایجاد می شود و به این ترتیب بطور قابل توجهی از اتلاف نیروی کار، منابع مادی و ذخایر نقدی که مشخصه تولید سرمایه داری است، جلوگیری می شود. به این ترتیب، استفاده معقولتر و کامل تر از کار اجتماعی امکان پذیر می شود و می توان توسعه سریع تولید سوسیالیستی را تضمین کرد.

صدر مائو خاطر نشان کرد، «تضاد میان تولید و نیازهای جامعه تا مدتهای زیادی پابرجا خواهد ماند. برای حل این تضاد باید از طریق برنامه ریزی دولتی بطور مستمر عدم تعادل های تولید را تنظیم کرد.» در کشور ما هر ساله برنامه ای تدوین می شود تا يك نسبت مناسب میان انباشت و مصرف برقرار شود و يك تعادل میان تولید و نیازها برقرار شود. در اینجا منظور از تعادل همان وحدت موقتی و نسبی میان اضداد است. پس از یکسال، این تعادل در کلیت خود بدلیل مبارزه میان اضداد به هم میخورد؛ وحدت دچار تغییر می شود و تعادل به عدم تعادل، و وحدت به عدم وحدت بدل می شود. و لازم می شود که با ریختن برنامه سال دوم، مجددا وحدت برقرار شود.» (۴) آن نظراتی که فکر می کنند توسعه برنامه ریزی شده سوسیالیستی، بدون تضاد است، دچار تفکر متافیزیکی هستند. رویکرد علمی این است که دست به تحلیل علمی از عدم تعادل های اقتصاد ملی زنیم و شرایط متفاوت را کشف کنیم و درمان مناسبی را ارائه دهیم. پس از اینکه عدم تعادل ظاهر می شود باید رویکرد سازنده نسبت به آن اتخاذ کنیم. ما نمی توانیم بطور خشک، سطح بالا را برای متناسب کردنش با پائین، پائین بکشیم. بجای این باید به موقع بخشهای عقب مانده را بالا بکشیم و طبق امکانات و نیازها، يك تعادل جدید برقرار کنیم. بنابراین، در فرآیند توسعه یابی اقتصاد سوسیالیستی، تغییر از تعادل به عدم تعادل و از عدم تعادل به تعادل به معنای آن است که روابط متناسب قبلی شکسته می شود و روابط متناسب جدید در سطح بالاتری از توسعه، برقرار می شود. این بازتاب صحیحی از برتری اقتصاد سوسیالیستی است.

باید رویکرد صحیحی نسبت به روابط توازن در اقتصاد ملی اتخاذ شود

در اقتصاد سوسیالیستی برای دست یافتن به توسعه موزون لازم است که بخشهای مختلف و وابسته به یکدیگر در اقتصاد ملی، از طریق برنامه ها تنظیم شوند. پس سوال این است که روابط متناسب عینی میان بخشهای مختلف اقتصاد ملی کدامند؟

روابط متناسب در اقتصاد ملی متنوع و پیچیده اند. روابط متناسب عمده عبارتند از: اول، تناسب های میان کشاورزی و صنعت. این ها دو بخش اساسی تولید هستند که متقابلاً بهم وابسته اند. کارگران و کارمندان بخش صنعتی برای تامین مواد اولیه خویش محتاج کشاورزی است. بخش کشاورزی وابسته اند. صنایع سبک برای تامین مواد اولیه خویش محتاج کشاورزی است. بخش کشاورزی بازار فروش مهم محصولات صنایع سبک و سنگین است. از سوی دیگر، روستائیان برای استفاده روزمره خویش محتاج محصولات صنعتی اند. تولید کشاورزی برای تامین کودهای شیمیایی و ماشین آلات کشاورزی، برق و سایر ابزار تولیدی به صنعت وابسته است. آن بخش از محصولات کشاورزی نیز که توسط بخش کشاورزی جذب نمیشود بروی صنعت و جمعیت شهری بعنوان بازار حساب میکند. بعلاوه وجود این وابستگیهای متقابل میان کشاورزی و صنعت و از آنجا که روابط میان این دو در واقع روابط میان کارگر و دهقان و روابط میان مالکیت سوسیالیستی تمام مردم با مالکیت سوسیالیستی کلکتیوی (جمعی) است، بنابراین حفظ يك رابطه متناسب میان صنعت و کشاورزی يك مسئله کلیدی در توسعه با برنامه اقتصاد ملی است. پس در فرآیند توسعه اقتصاد سوسیالیستی این دو بخش باید حامی و مشوق یکدیگر باشند. (این موضوع را در فصل بعد به تفصیل مورد بحث قرار می دهیم).

دوم، تناسب میان بخشهای درون کشاورزی. این شامل نسبتهای میان زراعت کشاورزی، جنگلداری، گله داری، تولید جنبی و صید. همچنین نسبتهای میان دانه های خوراکی، پنبه، روغن گیاهی، الیاف گیاهی، ابریشم، چای، شکر، سبزیجات، میوه جات، داروهای گیاهی و مواد غذایی گوناگون در بخش زراعت. اگر تولیدات کشاورزی را در کلیت خود در نظر بگیریم، تولید غلات (دانه های خوراکی) مهمترین جایگاه را در تولید کشاورزی به خود اختصاص داده است. صدر مائو به ما آموخت که، « همه جا دانه های خوراکی انبار کنید.» وقتی دانه های خوراکی حی و حاضر داشته باشیم، دست و پاچه و مستاصل نمی شویم. اما اگر تولید دانه های خوراکی خوب نباشد، نه تنها تاثیر منفی روی توسعه کشاورزی می گذارد بلکه روی توسعه صنعت و کل اقتصاد ملی نیز تاثیر منفی می گذارد. از آنجا که تولید دانه های خوراکی چنین جایگاه مهمی دارد باید در حل نسبت های متناسب در درون بخش کشاورزی تولید دانه های خوراکی را بعنوان حلقه کلیدی در دست بگیریم. توسعه دانه های صنعتی، جنگلداری، دامداری، تولید جنبی، و صید را نباید از تولید دانه های خوراکی به مثابه حلقه کلیدی، جدا کرد. اما این به معنای غفلت کردن از توسعه سایر اقلام تولید کشاورزی نیست. مثلاً جنگلداری را در نظر بگیریم: نه تنها محصولات مستقیم در اختیار جامعه قرار میدهد بلکه عامل مهمی در حفظ آب و خاک است. « بدون وجود درختان بر فراز کوهستانها، نمیتوان آب و خاک را حفظ کرد. داشتن درختان فراوان بر فراز کوهستانها به اندازه ساختن سد مفید است.» نقش جنگلداری در توسعه کشاورزی را میتوان از اینجا دریافت. توسعه دامداری، تولید جنبی صید و سایر دانه های کشاورزی را نیز نباید نادیده انگاشت. توسعه جنگلداری، دامداری، تولید جنبی و صید برای سازندگی ملی و زندگی مردم حیاتی است و بواسطه انباشت ذخایر نقدی و افزایش کود، موجب توسعه بیش از پیش تولید دانه های خوراکی می شود. سیاست ارائه شده توسط صدر مائو، « تولید دانه های خوراکی را به مثابه حلقه کلیدی در دست بگیرید و توسعه همه جانبه را تضمین کنید» جهتگیری صحیح برای ایجاد روابط متناسب در کشاورزی را نشان میدهد. با فرض اینکه تولید دانه های خوراکی به مثابه حلقه کلیدی در دست گرفته شود، باید ویژه گیهای مناطق مختلف را در نظر گرفت و يك برنامه عمومی برای کشاورزی، جنگلداری، دامداری، تولید جنبی و شیلات علاوه بر غلات خوراکی، پنبه، روغن، الیاف گیاهی، ابریشم، چای و غیره ریخت بطوریکه همه این بخشها بصورت حامی یکدیگر و بصورت يك کل توسعه یابند. سوم، نسبتهای درون بخش صنعت. یعنی نسبتهای بین صنایع سبک و سنگین، میان صنعت مواد اولیه و صنعت تولیدی، صنعت دفاع ملی و صنعت پایه ای، و همچنین نسبتهای میان ماشین آلات اصلی و ماشین آلات فرعی و بین کل ماشین آلات کامل و ابزار یدکی در صنایع گوناگون. روابط متناسب درون صنعت بسیار پیچیده تر از روابط متناسب درون کشاورزی است. با این وصف در این روابط نیز يك حلقه کلیدی موجود است. این حلقه کلیدی تولید فولاد است. به کمک فولاد میتوان ماشین آلات ساخت و به کمک ماشین آلات است که صنایع گوناگون توسعه می یابند. نقش کلیدی تولید فولاد در صنایع منعکس کننده يك وجهه اصلی از روابط متناسب درون صنایع را منعکس می کند و نشان می دهد که توسعه صنایع مختلف باید بر

اساس توسعه صنعت آهن و فولاد بنیان گردد. مضافاً، سایر روابط متناسب نیز باید بدرستی مورد توجه قرار گیرند. در رابطه بین صنایع سبک و سنگین، هنگامیکه اولویت را به توسعه صنایع سنگین میدهیم نباید صنایع سبک را فراموش کنیم. در رابطه بین صنایع تولید مواد اولیه و صنایع تولیدی، صنعت تولید مواد اولیه وجه غالب تضاد است. برای توسعه صنایع تولید مواد خام، بویژه صنایع معدن که در این بخش از اهمیت برخوردار است، لازم است ساختمان سوسیالیسم از طریق استقلال و اتکا به خود پیش برده و میان صنایع مواد خام و صنایع فرآورده ای مواد خام تعادل ایجاد کنیم. در رابطه بین صنایع دفاع ملی و صنایع اساسی، اولویت با صنایع اساسی است. بدون توسعه صنایع اساسی مانند ذوب فلز، شیمی، ماشین سازی، الکترونیک و صنایع ابزار دقیق، صنعت دفاعی نمی تواند راهی زیادی برود. فقط با ارتباط تنگاتنگ میان صنعت دفاعی و صنایع اساسی و از طریق تامین تعادل نسبی میان صنعت دفاعی و صنعت اساسی می توان صنایع دفاعی و بطور کلی صنایع را با سرعت رشد و توسعه بخشید. در روابط میان ماشین های اصلی و فرعی و میان ماشین های کامل و قطعات یدکی در صنایع، باید توجه کنیم که بدون نقش تکمیلی ماشین های فرعی، ماشین های اصلی را اصلاً نمی توان کار انداخت. بدون قطعات یدکی اصلاً نمی توان ماشین های کامل را راه انداخت. بنابراین ما باید این گرایش غلط را که به بهای ماشین های فرعی بطور یکجانبه بر روی تولید ماشین های اصلی تکیه می کند و به بهای قطعات یدکی بطور یکجانبه روی تولید ماشین های کامل تاکید می کند کنار بگذاریم و با این فکر که برای تامین يك نسبت متناسب، «فقط خواهان فاکتور رهبری کننده باشیم و نسبت به فاکتورهای كمك کننده احساس بی نیازی کنیم» مبارزه کنیم.

روابط متناسب در درون صنعت، درون کشاورزی و میان کشاورزی و صنعت، سه رابطه متناسب بسیار مهم در کل اقتصاد ملی است. زیرا در میان حلقه های اقتصادی تولید، مبادله، توزیع، مصرف، این تولید است که حلقه تعیین کننده می باشد. و کشاورزی و صنعت نیز بخشهای اساسی تولید را تشکیل می دهند. کشاورزی و صنایع سبک اساساً وسایل معیشتی را تامین میکنند. و صنایع سنگین اساساً ابزار تولید را تولید میکنند. هنگامیکه این سه رابطه متناسب به درستی تعیین شوند، رابطه متناسب میان دو دپارتمان تولید اجتماعی (صنایع ابزار تولید و صنایع وسایل مصرف) اساساً تنظیم می شود.

چهارم، تناسب های میان تولید صنعتی و کشاورزی، و ارتباطات و صنایع حمل و نقل. مارکس، صنعت حمل و نقل را بعنوان چهارمین حیطه تولید مادی دسته بندی کرد. دسته بندی اول و دوم و سوم به ترتیب عبارتند از صنایع استخراجی، کشاورزی و تولید (مانوفاکتور). تولید اجتماعی مقیاس بزرگ، مستلزم آن است که بخش ها و بنگاه های مختلف بسرعت نیازهای مواد خام، فرآورده های مواد خام، و سوخت شان را دریافت کنند و بسرعت تولیداتشان را به نقاط مصرف حمل کنند. تولید برنامه ریزی شده مستلزم آن است که حمل و نقل برنامه ریزی شده بطور تنگاتنگ با آن هماهنگ باشد. بدون توسعه مناسب ارتباطات و حمل و نقل، تولید صنعتی و کشاورزی بشدت عقب خواهد افتاد.

پنجم، تناسب بین توسعه فرهنگی و آموزشی با توسعه اقتصادی. توسعه فرهنگی و آموزشی به توسعه اقتصادی خدمت می کند. ساختمان اقتصادی نیز راه را برای توسعه فرهنگی و فعالیت های آموزشی باز می کند. برای ساختن يك کشور سوسیالیستی با کشاورزی، صنعت و دفاع ملی مدرن، رشد علوم مدرن و فرهنگ آن اجتناب ناپذیر است. توسعه ساختمان اقتصادی مستلزم توسعه فرهنگی و آموزشی متناسب با آن است که بتواند مرتباً کارکنان تعلیم یافته با آگاهی سوسیالیستی را تحویل جامعه دهد.

ششم، تناسب های میان افزایش در تولید و رشد فعالیت های فرهنگی و آموزشی از یکسو و رشد جمعیت از سوی دیگر. توسعه برنامه ریزی شده تولیدات مادی و فرهنگ و آموزش بطوری عینی مستلزم رشد برنامه ریزی شده جمعیت است. یعنی مستلزم برنامه ریزی خانواده است. برنامه ریزی خانواده نه تنها پیش شرط پایه ای برای بازتولید نیروی کار است بلکه همچنین يك شرط ضروری برای تنظیم برنامه ریزی شده معیشت مردم، حفاظت از سلامت مادر و کودک، و توسعه با برنامه اقتصاد ملی است. رشد کورکورانه جمعیت مطمئناً با توسعه با برنامه و متناسب اقتصاد ملی تداخل می کند. در جامعه سرمایه داری، رشد جمعیت مانند خود تولید پر هرج و مرج است؛ برنامه ریزی خانواده برای کل جامعه غیر ممکن است. فقط تحت شرایطی که پرولتاریا و زحمتکشان اربابان جامعه می شوند، برنامه ریزی برای تنظیم همزمان رشد جمعیت و تنظیم تولید فرآورده ها، امکان پذیر می شود. برنامه ریزی خانواده نتیجه آن است که پرولتاریا بر سرنوشت خود حاکم است و یکی از نشانه های برتری نظام سوسیالیستی است.

هفتم، رابطه متناسب میان انباشت و مصرف. از آنجا که فرآورده های سوسیالیستی به درجات متفاوت دارای خصلت کالائی هستند، علاوه بر آنچه در بالا گفته شد، میان انباشت و مصرف در درجه اول يك

رابطه تناسب مادی وجود دارد، يك رابطه تناسبی بر حسب ارزش. اگر این رابطه تناسبی درست برقرار نشود، توسعه کل اقتصاد ملی مختل می شود. (در فصل ۱۰ بیشتر به این مبحث می پردازیم).

بالاخره، رابطه متناسب میان مناطق مختلف یعنی توزیع معقول ظرفیت های تولیدی در مناطق مختلف جامعه سوسیالیستی از دل جامعه سرمایه داری بیرون می آید. توزیع ظرفیت های تولید در جامعه سرمایه داری، که رقابت و آنارشی تولید وجه مشخصه آن است، بسیار غیرعقلانی است. به دوره اول پس از آزادی چین نظری ببندازید. ارزش کل تولید صنعتی در هفت استان و دو فرمانداری کرانه های ساحلی چین، بیش از هفتاد درصد کل ارزش ملی تولید صنعتی بود. هشتاد درصد ظرفیت تولیدی آهن و فولاد در نوار ساحلی توزیع شده بود. در مغولستان داخلی، شمال غربی یا جنوب غربی که ذخایر مواد خام فراوان بود، تقریباً هیچ ظرفیت تولید آهن و فولاد نبود. در صنعت نساجی، بیش از هشتاد درصد دوکهای نخ ریزی و بیش از ۹۰ درصد ماشین های بافندگی در مناطق نوار ساحلی قرار داشتند. در مناطق تولید پنبه و مناطق داخلی چین، تعداد بسیار کمی کارخانه های نساجی وجود داشت. بنابراین، پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کرد با وظیفه جابجایی ظرفیت تولیدی در مناطق جغرافیایی روبرو شد. توزیع جغرافیایی عقلانی ظرفیت تولیدی باید چنان باشد که: مساعد حال تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، و تحکیم و تقویت دفاع ملی علیه تجاوز احتمالی و تهدیدات از سوی امپریالیسم؛ مساعد حال کم کردن تفاوت های میان شهر و روستا؛ مساعد حال تقویت وحدت میان زحمتکشان ملل مختلف؛ و مساعد حال ساختمان سوسیالیسم با نتایج بزرگتر، سریع تر، بهتر و اقتصادی تر، باشد. موضوع کلیدی در توزیع عقلانی ظرفیت های تولیدی عبارتست از دست یافتن به وضعیتی که «صنعت ... در سراسر کشور طوری تقسیم شده باشد که هم مساعد حال توسعه خودش باشد و هم کمکی برای توسعه دیگر عوامل تولید.» (۵) در بیش از ۲۰ سالی که از برقراری جمهوری خلق چین می گذرد و تحت رهبری تئوری صدر مائو مبنی بر برقراری رابطه صحیح میان صنایع نوار ساحلی و صنایع مناطق داخلی، صنایع مناطق داخلی چین بسرعت توسعه یافته است. پایگاه های صنعتی جدیداً استقرار یافته شکل گرفته اند. پایگاه های صنعتی قدیمی در شهرستان ها و فرمانداری های ساحلی نیز بطور کامل مورد استفاده قرار گرفته و بطور عقلانی توسعه یافته اند.

قانون ارزش هنوز بر تولید سوسیالیستی تاثیر می گذارد

برنامه ریزی در درجه اول قرار دارد و قیمت در درجه دوم

تولید سوسیالیستی، تا اندازه ای، هم تولید اجتماعی مستقیم است و هم تولید کالائی. تولید کالائی قوانین عملیاتی خودش را دارد: «در هر جا که کالا و تولید کالائی وجود دارد، قانون ارزش هم عمل می کند.» (۶) بنابراین، هم قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی و هم قانون ارزش بر روی تولید سوسیالیستی عمل می کنند.

مضمون قانون ارزش عبارتست از:

- (۱) ارزش کالاها توسط زمان کار اجتماعاً لازم که در آن بکار رفته تعیین می شود.
 - (۲) مبادله کالائی باید بر پایه اصل مبادله ارزش های برابر صورت گیرد
- قانون ارزش در برگیرنده حق بورژوائی است. محتوای اساسی آن در جامعه سوسیالیستی با جامعه کهن فرق زیادی ندارد. اما در چارچوب نظام های اقتصادی اجتماعی متفاوت، قانون ارزش اشکال متفاوتی بخود می گیرد و تاثیرات متفاوتی روی تولید می گذارد.
- در چارچوب نظام سرمایه داری، تولید اجتماعی با رقابت و با شرایط آنارشی پیش می رود. قیمت کالاها با تغییر در روابط عرضه - تقاضا بالا و پائین می رود. برخی اوقات بالاتر از قیمت تولید است و برخی اوقات پائین تر. زمانی که قیمت بالاتر از قیمت تولید است، سود بالاتر از سود میانگین است. زمانی که سرمایه دار این فرصت را برای کسب سود بالاتر می بیند، بسوی سرمایه گذاری در آن بخشهای سودآورتر هجوم می برد. در شرایطی که وضع بالعکس است سرمایه بیرون می کشد. تولید اجتماعی تحت این شرایط کورکورانه، توسعه می یابد. این شرایط نشان می دهد که در چارچوب نظام سرمایه داری، قانون ارزش به صورت يك نیروی بیگانه در پشت سر مردم عمل می کند و تنظیم کننده کلی تولید اجتماعی است. در چارچوب نظام سوسیالیستی، تولید اجتماعی بصورت برنامه ریزی شده انجام می شود. قیمتها بر پایه ارزش و بشکل یگانه توسط دولت تعیین می شود. وقتی روابط میان عرضه و تقاضا تغییر می کند،

قیمت‌ها همراه با آن تغییر نمی‌کند. در چارچوب تولید سوسیالیستی، قانون ارزش دیگر نیروی حاکم بر انسان نیست. بلکه انسان آگاهانه از آن در خدمت ساختمان سوسیالیسم سود می‌جوید. مضافاً، تأثیرات قانون ارزش بر تولید اجتماعی نیز بشدت محدود شده است. نشانه‌های مشخص آن به قرار زیرند:

اول، نوسانات قیمت‌ها و اندازه سود، تأثیری بر تولید بنگاه‌های سوسیالیستی دولتی ندارد. قانون ارزش تولید را تنظیم نمی‌کند. بلکه برنامه اقتصادی سراسری که طبق الزامات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم (یعنی ارضای نیازهای فزاینده دولت و مردم) فرموله شده است و قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی آن را تنظیم می‌کند. بر پایه نیازهای دولت و مردم، برنامه دولتی تعیین می‌کند که چه چیزی و چقدر باید تولید شود و بنگاه دولتی باید آن را بطور همه‌جانبه عملی کند. بنگاه باید بدون توجه به سود و زیان، برنامه تعیین شده را تولید کند. اگر ضرر کند، ضرر توسط سوبسیدهای برنامه ریزی شده تامین می‌شود. اگر رهبری بنگاه از تولید فرآورده‌های مقرر شده توسط برنامه سرپیچی کند و بجای آن فرآورده‌هایی را تولید کند که سودآوری بالا دارند، در واقع ضروریات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی و قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی را زیر پا گذاشته و براه سرمایه‌داری افتاده است.

دوم، تولید در بنگاه‌های کلکتیو سوسیالیستی روستائی نیز تحت هدایت برنامه دولت پیش می‌رود. بر خلاف بنگاه دولتی، بنگاه کلکتیو یک واحد اقتصادی است که مسئول سود و زیان‌های خود است. سطح قیمت محصولات و اندازه درآمد مستقیماً بر انباشت کلکتیو و درآمد اعضایش تأثیر می‌گذارد. با فرض اینکه شرایط دیگر ثابت باشد، بنگاه کلکتیو معمولاً گرایش به تولید بیشتر آن فرآورده‌هایی دارد که دارای هزینه پائین است و درآمد بالا فراهم می‌کند. در این جنبه، قانون ارزش بر تولید بنگاه کلکتیو بیشتر از تولید بنگاه دولتی تأثیر می‌گذارد. اما، تولیدات بخش‌های مربوط به تولید دانه‌های خوراک، پنبه، روغن نباتی، و دیگر محصولات توسط برنامه دولتی تعیین می‌شود. اقتصاد کلکتیو نمی‌تواند بدخواه زمین زیر کشت آن محصولاتی را که درآمد بالاتر دارند گسترش دهد و باید در مقدار زمین مقرر شده توسط برنامه دولت آن محصولات را تولید کند. تنها می‌تواند از طریق زراعت عمقی intensive farming و استفاده از کود شیمیائی و مدیریت بهتر بر بازدهی همان مقدار زمین، بیفزاید. در نتیجه، حتی در اقتصاد کلکتیو روستائی در رابطه با تولید محصولات اصلی، نقش تنظیم‌کننده اصلی را قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی بازی می‌کند. قانون ارزش صرفاً یک نقش درجه دوم بازی می‌کند. تنها برای محصولاتی که برای دولت و مردم مهم نیستند، آن محصولاتی که در برنامه دولتی منظور نشده‌اند یا از طریق قرار داد تامین می‌شوند، سطح قیمت‌ها و مقدار درآمد از اهمیت بیشتر برخوردار است. محصولاتی که درآمد بالاتر به بار می‌آورند راحت تولید می‌شوند اما محصولاتی که درآمد کمتر می‌آورند با مشکل زیاد توسعه می‌یابند. قانون ارزش یک نقش تنظیم‌کننده را تا درجاتی در رابطه با این محصولات بازی می‌کند.

تا آنجا که به کل تولید سوسیالیستی بر میگردد، برنامه ریزی در اهمیت درجه اول قرار دارد و قیمت در درجه دوم. یعنی اینکه تخصیص کار اجتماعی میان بخش‌های مختلف تولید، نوع و مقدار تولید توسط برنامه دولتی تنظیم می‌شود که منعکس‌کننده الزامات قانون اساسی سوسیالیسم و قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی است. برنامه دولتی نقش درجه اول و تعیین‌کننده را بازی می‌کند. قانون ارزش هنوز مفید است اما نقش درجه دوم و کمکی را بازی می‌کند.

هر چند هنوز به استفاده از قانون ارزش نیاز است اما باید آن را محدود هم کرد

تحت شرایط مالکیت عمومی سوسیالیستی، قانون ارزش یک تأثیر دو جانبه بر تولید سوسیالیستی دارد: از یک طرف، اگر درست استفاده شود میتواند تأثیر تقویت‌کننده توسعه تولید را داشته باشد؛ از سوی دیگر، به مثابه قانون تولید کالائی، در تحلیل نهائی، یک بازمانده اقتصاد خصوصی است. تا زمانی که قانون ارزش وجود دارد، حق بورژوائی نیز وجود خواهد داشت و برای تولید سوسیالیستی خطر و ضرر خواهد داشت. بنابراین، دولت سوسیالیستی در استفاده از قانون ارزش باید خیلی مواظب و هشیار باشد و باید تجارب را پژوهش کرده، بررسی و جمع‌بندی کند. تنها به این ترتیب ما می‌توانیم از تأثیرات مثبت آن بر روی اقتصاد سوسیالیستی استفاده کنیم و در همان حال تأثیرات منفی و نابودکننده‌اش را محدود کنیم.

در فرآیند توسعه تولید سوسیالیستی، برخی اوقات جهت تأثیرات قانون ارزش و جهت قانون توسعه با برنامه اقتصاد یکی است. برای مثال، قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی، مستلزم شتاب بخشیدن به تولید برخی دانه‌های صنعتی cash crop است زیرا بدلیل رشد سریع برخی صنایع سبک، باید به نیازهای

مربوط به مواد خام پاسخ گوید. در ضمن قیمت این دانه های صنعتی می تواند يك درآمد قابل قبول را برای اقتصاد كلكتيو کشاورزی تامین کند. در چنین شرایطی، ضروریات برنامه دولتی برای افزایش تولید و ضروریات اقتصاد كلكتيو برای افزایش تولید و درآمد یکی هستند. برنامه برای افزایش تولید می تواند بطور عام متحقق شده و حتا بیشتر از آن باشد. معذالك، جهت تاثیرات اعمال شده توسط این دو قانون می تواند متفاوت باشد. با توجه به نسبت قیمت دانه های خوراکی به دانه های صنعتی و نسبت قیمت برخی دانه های صنعتی به برخی دیگر در تولید کشاورزی، قیمت برخی از دانه های صنعتی میتواند يك درآمد نسبتاً بالاتری را برای اقتصاد كلكتيو بیاورد. ما نمی توانیم اجازه دهیم كه قانون ارزش آزادانه بر تولید تاثیر بگذارد، زیرا این امر برای الزامات برنامه اقتصاد ملی، مبنی بر اینکه همه محصولات کشاورزی بطور کلی باید افزایش یابند (البته نسبتها برای محصولات متفاوت، مختلف است) مخرب خواهد بود.

بنابراین می توانیم ببینیم كه وقتی تاثیرات دو قانون يكسان است، قانون ارزش در فرایند عملی کردن برنامه دولت، يك نقش سازنده بازی می کند. اما وقتی كه تاثیرات دو قانون در جهات مختلف است، اگر قانون ارزش کنترل نشود، در عملی شدن برنامه دولت اخلال می كند و يك نقش منفی بازی می كند. استفاده آگاهانه از قانون ارزش به معنای آن است كه از طریق كار سیاسی و ایدئولوژيك، از طریق تنظیمات برنامه دولتی، از طریق سیاست قیمت گذاری، نقش مثبت قانون ارزش مورد استفاده قرار گیرد و نقش منفی آن محدود شود تا اینکه تاثیرات آن بر اقتصاد سوسیالیستی راه را برای عملی شدن برنامه دولت بگشاید. حزب و حكومت ما آگاهانه بر آموزش سوسیالیستی دهقان و رهبری با برنامه تولید کشاورزی تاکید کرده است. در همان حال، بر تنظیم عقلانی قیمت های خرید محصولات کشاورزی و محصولات جانبی و به تناسب قیمتها میان بخشهای مختلف کشاورزی و محصولات جانبی توجه کرده است. حزب و حكومت ما سخت مبارزه کرده اند تا بتوانند دو كار را انجام دهند: هم نیازهای دولت در زمینه تولیدات کشاورزی و جانبی را تامین كند و توسعه تولید كمون و بریگاد را تقویت كند و درآمد اعضا كمون را افزایش دهد و به این ترتیب رابطه درستی میان منافع دولت، كلكتيو، و فرد برقرار كند.

استفاده آگاهانه از قانون ارزش توسط كشور سوسیالیستی بخاطر تقویت تولید سوسیالیستی، در جای دیگر هم خود را نشان می دهد. مشخصاً در استفاده از آن در نظام حسابرسي اقتصادی به مثابه سیاست مدیریت يك بنگاه با صرفه جوئی و دقت. كشور سوسیالیستی بر حسب ضرورت قانون ارزش، قیمت گذاری تولیدات را بر حسب مقدار كار اجتماعی میانگین بكار رفته در تولید آنها، انجام می دهد و همان قیمت را برای همان تولیدات حساب می كند. اما از آنجا كه شرایط فنی تولید و سطح مدیریت و عملیات متفاوت است، كار فردی بكار رفته برای تولید همان محصول توسط بنگاه های متفاوت، ممكنست متفاوت باشد. مثلاً، در بنگاه هایی كه در بسیج توده ها مجربند، مرتباً فن آوری تولید را به روز می كنند، از طریق محاسبه دقیق و جزئی هزینه ها را پائین می آورند، ممكنست كار فردی بكار رفته در تولید يك محصول پائین تر از مقدار كار اجتماعی میانگین باشد. در نتیجه می توانند آماج تولیدی مقرر شده توسط برنامه دولت را متحقق یا بیشتر از حد مقرر متحقق كنند و يك جایگاه پیشرفته بدست آورند. بالعكس، بنگاه هایی كه شلخته اند، ائتلاف كارند، محافظه كارند و در بسیج توده ها برای تغییر شرایط فن آوری عقب مانده شان كارائی ندارند، ممكنست هزینه كار فردی شان برای تولید همان محصول بالاتر از میانگین اجتماعی باشد. آنها نمی توانند آماج مقرر شده توسط برنامه دولت را متحقق كنند و يك جایگاه عقب مانده را اشغال می كنند. بنابراین، قیمت های يكسان كه توسط دولت سوسیالیستی، با استفاده از قانون ارزش، تعیین می شود به آشكار كردن تضادهای بنگاه های مختلف در عملیات تولیدی و مدیریت و به یافتن نابرابری های میان پیشرفته و عقب مانده نیز كمك می كند. بنابراین، بنگاه های مختلف زیر فشارند كه مرتباً عملیات تولیدی و مدیریت خود را بهبود بخشند، هزینه های تولید خود را پائین آورند، و در اداره بنگاه سیاست صرفه جوئی و دقت را بكار برند. اما وقتی كه دولت با استفاده از نظام حسابرسي اقتصادی، از قانون ارزش در زمینه مدیریت بنگاه های دولتی استفاده می كند، مجبور است از دسته بندی های اقتصادی مانند ارزش، قیمت، سود و غیره استفاده كند. و بالاچاره مواردی ظهور خواهد كرد كه قیمت از ارزش انحراف حاصل می كند. در این موارد، برخی از بنگاه ها ممكنست تحت تاثیر تفكر حق بورژوائی از حق بورژوائی نهفته در قانون ارزش استفاده كنند و بای توجهی به نیازهای دولت و مردم دست به تولید محصولاتی كه قیمت و سود بالا دارند بزنند و به این ترتیب الزامات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی و قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی را لگدمال كنند. این تاثیرات منفی قانون ارزش بر تولید بنگاه های دولتی را باید بشدت محدود كرد.

برای بکار بست درست قانون ارزش، ما باید: از الزامات قانون ارزش برای تعیین قیمت های معقول پیروی کنیم؛ از نفوذ و تاثیرات قانون ارزش برای سازمان دادن عقلانی تولید استفاده کنیم؛ دقیقاً حجم تولیدات را محاسبه کنیم و از تمام پتانسیلهای تولیدی مبتنی بر شرایط واقعی استفاده کنیم؛ و مرتباً متدهای تولید را بهبود بخشیم، هزینه های تولید را پائین بیاوریم، و حسابرسی اقتصادی بکار ببریم. این عملکردهای مثبت نشان می دهد که قانون ارزش يك مدرسه عالی است. استالین گفت، «يك مدرسه عملی خوب است که در مرحله کنونی از رشدمان، توسعه پرسنل اجرائی ما و رشد آنان را تا حد رهبران اصیل تولید سوسیالیستی شتاب می بخشد.» (۷)

در جامعه سوسیالیستی، پرولتاریا می خواهد از قانون ارزش برای تقویت توسعه ساختمان سوسیالیستی استفاده کند و همزمان بورژوازی سعی می کند قانون ارزش را برای درست کردن بازارهای آزاد و اخلاص در ساختمان سوسیالیستی استفاده کند. دارودسته لین پیانو و لیوشائو چی سخت تلاش کردند تا نقش قانون ارزش را بطور غلو آمیزی بالاتر از آنچه هست نشان دهند. آنان می گویند قانون ارزش «طبیعت قادر متعال» دارد و معتقدند که قانون ارزش باید تنظیم کننده تولید اجتماعی باشد. دارودسته رویونیست حاکم بر شوروی نیز برای احیاء سرمایه داری بی شرمانه از قانون ارزش بعنوان «يك تنظیم کننده بی طرف در تولید اجتماعی سوسیالیستی» استفاده کرده اند. در انطباق با این تئوری رویونیستی، اینان يك «نظام اقتصادی جدید» که سود را در فرماندهی گذاشته و انگیزه های مادی را بعنوان محرك تولید اتخاذ کرده، راه انداخته اند. هر چند اقداماتی که رویونیستهای شوروی و رویونیستهای داخلی ما اتخاذ می کنند تا حدی متفاوتند اما هدف آنها یکی است و عبارتست از اخلاص در ساختمان سوسیالیسم و احیاء سرمایه داری. تجربه منعکس شده در مبارزات میان دو خط با توجه به مسئله قانون ارزش به ما می گوید که لازم است يك خط تمایز میان مارکسیسم و رویونیسم بکشیم و اکیدا به راه سوسیالیستی بچسبیم وگرنه قانون ارزش به جای خدمت به تولید سوسیالیستی در آن اخلاص می کند. ما هرگز نباید احتیاط را در این زمینه از دست دهیم وگرنه راهمان را گم می کنیم.

برنامه اقتصاد ملی باید قوانین عینی را درست منعکس کند

کار بر روی برنامه اقتصادی ملی باید الزامات قوانین عینی را منعکس کند

قانون توسعه با برنامه اقتصاد ملی و قانون ارزش، هر دو، قوانین عینی اقتصادی در جامعه سوسیالیستی هستند. نقش هر دوی این ها کمابیش از طریق بکار بست آگاهانه شان متحقق می شود. برنامه اقتصاد ملی دولت سوسیالیستی يك شکل از بکار بست آگاهانه این قوانین است. کار بر روی برنامه اقتصاد ملی شامل موارد زیر است: تحقیق، فرموله کردن، اجرا کردن، بازرسی کردن، تعدیل ناهنجاری ها و طرازبندی. بدون کار بر روی برنامه اقتصادی ملی (برنامه کلی و سراسری اقتصادی - مترجم) نمیتوان به توسعه موزون اقتصاد ملی سوسیالیستی دست یافت. البته، قانون توسعه برنامه ریزی شده اقتصاد ملی و قانون ارزش، حتا اگر افراد آنها را آگاهانه بکار نبرند خود را تحمیل خواهد کرد. برای مثال، اگر ارگان های رهبری اقتصاد، بطور جدی تحقیق و بررسی نکنند، به الزامات عینی قانون توسعه برنامه ریزی شده احترام نگذارند، یا اینکه اگر نسبت ها را بطور نامنظم فرموله کنند یا برنامه قیمت را بدون توجه به الزامات قانون ارزش فرموله کنند (یعنی قیمت ها را به دلخواه تعیین کنند بطوریکه هزینه های کار اجتماعا لازم برخی شعب تولید جبران نشود که نتیجه اش این است که تولید نمی تواند ادامه یابد) میان شعب مختلف تولید اجتماعی که متقابلا بهم وابسته اند، شکاف می افتد. این اتفاقات منفی تبدیل به نمونه های عبرت آموز می شوند و به افراد یاد می دهند که به قوانین احترام بگذارند و الزامات این قوانین را از طریق تقویت کار و بهبود کار بر روی برنامه اقتصاد ملی برآورده کنند.

يك حلقه مهم در کار بر روی برنامه اقتصاد ملی فرموله کردن نقشه هاست. نقشه ها توسط انسان ها فرموله می شوند و محصول ایدئولوژی هستند. ایدئولوژی يك انعکاس واقعیت است و بنوبه خود بر واقعیت تاثیر می گذارد. يك نقشه صحیح توسعه سریع اقتصاد سوسیالیستی را موجب می شود. يك نقشه غلط توسعه اقتصاد سوسیالیستی را سد می کند.

اگر قرار است برنامه اقتصاد ملی صحیح باشد، اول از همه افراد باید الزامات عینی قانون توسعه با برنامه را، در همه جوانبش، و در طول فرموله کردن برنامه، تشخیص داده و درک کنند. الزامات آن باید در

تفکرشان بازتاب داشته باشد. این کار بهیچوجه ساده نیست. در جامعه سوسیالیستی، بورژوازی و تمام طبقات استثمار کننده شبانه روز کار می کنند تا در کار توسعه با برنامه اقتصاد ملی اخلال کنند و شرایط سختی را برای پرولتاریا ایجاد کنند که نتواند این قانون را درک کند. لین پیانو و دوستانش می گفتند که برنامه ریزی صرفا دست یازیدن به «حرفه های بی ثمر» است و برای اینکه نسبت های درست دستن بیايد، «صرفا برويد و انجام دهيد» و به این ترتیب گيجی می پراکندند و در اقتصاد سوسیالیستی خرابکاری می کردند. {اشاره است به رویکرد پراگماتیک و بی اصول در کار برنامه ریزی که اساسا در تضاد است با گستره اقتصاد برنامه ریزی شده – توضیح ویراستار}. بعلاوه، کل اقتصاد ملی يك واحد پیچیده ی پر تضاد است. عدم تعادل ها سر بلند می کنند و حل می شوند ... تا اینکه دوباره سر بلند کنند. شرایط عینی مرتبا در حال تغییر است؛ در نتیجه، افراد باید يك فرآیند یادگیری را بگذرانند تا قوانین عینی را درک کنند. اما البته این به معنای آن نیست که نمی توان روابط متناسب در اقتصاد ملی را تشخیص داد. اگر ما مرتبا تجربه را جمع بندی کنیم، بطور نافذ تحقیق و بررسی کنیم، بطور جدی تحلیل کنیم، به توده ها اتکاء کنیم، و دست به کار همه جانبه دقیق بزنیم، کاملاً می توانیم بطور تدریجی قوانین توسعه با برنامه را تشخیص دهیم و برنامه اقتصاد ملی را هر چه بیشتر به الزامات این قانون نزدیک کرده و منطبق کنیم.

قانون توسعه بابرنامه اقتصاد ملی صرفا مستلزم آن است که در فرآیند توسعه میان بخشهای مختلف متقابلاً وابسته بهم، هماهنگی و روابط متناسب حفظ شود. این قانون جهت و وظایف توسعه اقتصاد سوسیالیستی را نشان نمی دهد. قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی یعنی ارضای نیازهای فزاینده دولت و مردم، جهت گیری اساسی و وظایف توسعه اقتصاد سوسیالیستی را نشان می دهد. بنابراین، برنامه اقتصاد ملی دقیق باید بطور صحیح نه فقط الزامات قانون توسعه با برنامه را بلکه همچنین الزامات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی را در جوانب مختلفش بازتاب دهد. برنامه اقتصاد ملی، که الزامات این قوانین عینی را منعکس می کند، در برگیرنده منافع پرولتاریا و مردم کارکن در کلیت خود است. برنامه حزب برای ساختمان اقتصادی را باید بطور جدی در دست گرفت و پیگیرانه پیاده کرد.

برقراری تعادل کلی متد پایه ای در برنامه ریزی کار است

(توضیح ویراستار: تعادل را می توان به معنای تعادل ادغام شده – میان بخشها و مناطق- نیز فهمید)

در کار بر روی برنامه اقتصاد ملی، احاطه یافتن بر تعادل کلی، مهم است. منظور از استقرار تعادل کلی، استقرار تعادل در این یا آن بخش تولید نیست. بلکه تعادل در کشاورزی، در صنعت، و میان صنعت و کشاورزی است. تعادل کلی متد پایه ای در يك اقتصاد برنامه ریزی شده است.

برقراری تعادل کلی در برقراری روابط متناسب میان بخشهای مختلف اقتصاد ملی نهفته است. در انطباق با وظایف اصلی دولت در دوره برنامه ریزی، دولت بطور مناسب به تخصیص کار، منابع مادی، و فینانس به بخش های مختلف اقتصاد ملی می پردازد و تعادلی را میان تولید اجتماعی و نیازهای اجتماعی برقرار می کند، بطوریکه رشد تولید در ابزار تولید منطبق بر نیازهای توسعه یابی تولید سوسیالیستی باشد و رشد تولید در وسایل مصرف منطبق بر نیازهای ناشی از بهبود تدریجی معیشت مردم باشد.

فرآیند تعادل کلی، فرآیند آشکار کردن تضادها، تحلیل و حل تضادهاست. برای اینکه کار خوبی در زمینه استقرار تعادل کلی انجام دهیم باید نسبت به حل تضادها رفتاری مثبت داشته باشیم، فعالانه تولید در ابزار تولید را که بطور موقت به کمبود عرضه می افتد تقویت کنیم، و توسعه بخشهای کلیدی اقتصاد ملی را که موقتا عقب افتاده اند شتاب بخشیم تا بتوانیم تعادل جدیدی را در سطحی نوین و بالاتر برقرار کنیم. فقط بدینوسیله می توان ساختمان دفاع ملی، ساختمان عمومی اقتصادی و نیازهای معیشت توده های مردم را بهتر و بهتر تضمین کرد. لیوشانوچی با خط پرولتاری انقلابی صدر مانو مخالفت کرده و برخی اوقات پیشنهاد به اصطلاح «تعادل کوتاه مدت» را داده و تعادل پاسیو را پیش می برد، بطوریکه ارتفاع را پائین می کشید که متناسب با سطح پائین شود. (۸) توضیح ویراستار: مائونیستها به تعادل (بالانس) بصورت يك رابطه ایستا میان متغیرهای اقتصاد نمی نگریرستند. بلکه به آن بصورت يك مقوله دینامیک می نگریرستند که در آن تعادل به عدم تعادل ره می گشاید که بنوبه خود ره به يك تعادل نوین می گشاید. این دیالکتیک در این کتاب توضیح داده شده است. «تعادل کوتاه مدت» و «پاسیو» در واقع تلاشی بود برای دست یافتن به تعادل ظاهری (فرمال)؛ در هر فاز توسعه، يك سطح خوب و دلخواه برای تعادل تعیین می کردند. انتقاد مائونیستها این بود که تلاش برای دست یافتن به «تعادل کوتاه مدت» در درازمدت ره به عدم تعادل های

عظیم تر خواهد گشود. این نگرش نسبت به تعادل عوامل دینامیک را در سطوح مختلف اقتصاد ملی محدود می کرد، پیشرو را عقب می کشید و ابتکار عمل محلی را سرکوب می کرد. برای مائوئیستها، راه تنظیم عدم تعادل هائی که در نتیجه رشد سریع و ناموزون بوجود می آمد و راه غلبه کردن بر گلوگاه ها و کمبودها عبارت بود از تشویق سطوح عقب مانده که خودشان را به سطوح پیشرو برسانند و تمام سطوح اقتصادی را تشویق کنند که پتانسیل های تولیدی خود را عمیق تر استفاده کنند و منابع محلی را بیشتر بسیج کنند: به این روش، اتخاذ رویکرد «فعال» در ایجاد تعادل گفته می شد. تئوری «تعادل پاسیو» توسط نیروهای راست ارائه می شد. اینان مخالف راه انداختن جنبش های توده ای در ساختن صنایع محلی بودند، و آن را بصورت «بی نظمی» و «بهم زننده تعادل» می نگریستند – توضیح ویراستار {

برخی اوقات آنها آنقدر سطح را بالا می گرفتند که اصلاً واقعی نبود. وقتی که این آماج بلند متحقق نمی شد، آنان دست به «عقب نشینی تمام» می زدند. آنان يك خط اپورتونیستی راست را در کار برنامه ریزی ارائه می دادند که در شکل «چپ» بود و در مضمون راست.

تعادل کلی عبارتست از برقراری تعادل در کلیت اقتصاد ملی. اما به معنای اعمال يك نیروی یکدست بدون تمیز دادن اینکه چه چیزی مهمتر و چه چیزی کمتر مهم است، نمی باشد. اگر دو دست بخواد در يك زمان واحد ده تا ماهی بگیرد نتیجه این خواهد بود که هیچ ماهی گرفته نشود. در روابط متناسب پیچیده کل اقتصاد ملی، ما دارای وجوه عمده و درجه دوم، وجوه غالب و مغلوب هستیم. برای دست یابی به يك تعادل کلی باید میان مهم و مهم تر تمایز قائل شویم و تحقق نقاط کلیدی را تضمین کنیم. ما باید اول تضمین کنیم که نیازهای حلقه های رهبری کننده و بخشهای کلیدی در توسعه اقتصاد ملی برآورده شود. هنگام فرموله کردن يك برنامه برای زیرسازی سرمایه ای capital construction باید روش " تمرکز دادن نیرو برای انجام يك نبرد با هدف نابود کردن نیروی دشمن " را بکار بست. اگر ما دچار بخش گرانی شویم، توجهی به آنچه که بیشتر و کمتر مهم است نکنیم، بر روی موضوعات زیاده از حد تمرکز کنیم و نیروی کار محدود، منابع محدود و ذخایر نقدی محدود را در طول يك جبهه نبرد پخش کنیم، آنگاه نیروهای ما پراکنده خواهد شد و این امر بالاجبار روی تمام شدن بموقع و عملیات عرصه های کلیدی بسیار تاثیر خواهد گذاشت. البته تضمین عرصه های کلیدی به معنای آن نیست که باید از امور معمولی غفلت کرد. میان نقاط کلیدی و نقاط معمولی وابستگی متقابل وجود دارد. اگر ما از عرصه های کلیدی غفلت کنیم، امور معمولی خوب پیش نمی رود. اما اگر از امور معمولی غفلت کنیم، توسعه عرصه های کلیدی نیز دچار اخلاص می شود. در نتیجه، با فرض اینکه عرصه های کلیدی را محکم در دست می گیریم باید همچنین به مسائل معمولی نیز توجه کنیم. ما باید از کل شروع کنیم و تمام روابط عمودی و افقی را در نظر داشته باشیم تا بتوانیم از اشتباه یکجانبه گری حذر کنیم.

در کار استقرار تعادل کلی، باید به تعادل کار، مواد خام، و ذخایر نقدی توجه کنیم. انسان ها مهمترین عامل در نیروهای مولده هستند. در انطباق با این اصل که کشاورزی اساس اقتصاد ملی است، باید به اندازه کافی برای بخش کشاورزی، کار تضمین شود. تنها زمانی می توان نیروی کار را از کشاورزی به صنعت یا دیگر بخشهای اقتصاد ملی منتقل کرد که تولید کشاورزی و مکانیزاسیون کشاورزی مناطق روستائی را موفق به تولید نیروی کار اضافی و غلات قابل ارائه به بازار و محصولات کالائی کرده است. اگر ما از این پیش شرط دور شویم و بیش از اندازه نیروی کار از کشاورزی منتقل کنیم، تعادل کلی دچار اخلاص شده و این امر تاثیر منفی روی توسعه سریع، برنامه ریزی شده و موزون اقتصاد ملی خواهد گذاشت.

ظهور عدم تعادل و برقراری تعادل نوین در بخشهای مختلف اقتصاد ملی يك فرآیند اجتناب ناپذیر است. برای تضمین توسعه متناسب بخشهای مختلف اقتصاد ملی لازم است که مقدار معینی ذخیره مادی بوجود آورده و آن را همیشه داشته باشیم. مقدار ذخایر مادی از انواع مختلف باید متناسب باشد. اگر ذخایر خیلی کم باشد نمی توان نیازهای مربوط به پر کردن شکافهای میان دو تعادل نسبی را تامین کرد. در نتیجه، برخی از بخشها بدلیل کمبود در منابع مادی مجبورند که زیر ظرفیت کار کنند و این مسئله بر روی توسعه سریع اقتصاد ملی در کل، تاثیر منفی می گذارد. اگر ذخایر مادی خیلی زیاد باشد بطوریکه بالاتر از حدی باشد که برای رفع کمبودهای موقت لازم است، آنگاه منابع مادی که می توان برای تولید جاری استفاده کرد فراهم نبوده و این نیز تاثیر منفی روی توسعه سریع اقتصاد ملی خواهد گذاشت.

از اصل برنامه ریزی برای کار پیروی کنید

برای اینکه بتوانیم برنامه ریزی کار را خوب انجام دهیم، علاوه بر استفاده از متد تعادل کلی، لازم است که برخی اصول پایه ای مشتق از تجربه عملی در زمینه برنامه ریزی کار را مد نظر داشته باشیم. برنامه ریزی کار باید، هم به ابتکار عمل مرکزی و هم به ابتکار عمل محلی کاملاً میدان دهد. باید رهبری مرکزی و واحد را با ابتکار عمل محلی ترکیب کند.

برای فرموله و اجرا کردن يك برنامه منسجم اقتصاد ملی يك رهبری بسیار متمرکز و منسجم لازم است. در کار برنامه ریزی اقتصادی سراسری، اگر يك رهبری متمرکز و منسجم نباشد نمی توان يك برنامه منسجم اقتصاد ملی داشت. تصویر کلی اوضاع باید تقویت شود و عدم تمرکز بیش از اندازه، که تحت آن هر واحد محلی برنامه خود را بریزد، باید مورد مخالفت قرار گیرد. اما رهبری متمرکز سوسیالیستی باید بر پایه شالوده گسترده دموکراسی بنا شود. رهبری متمرکز باید با ابتکار محلی ترکیب شود. در فرموله کردن يك برنامه اقتصاد ملی، بخش های مرکزی مربوطه باید نسبت به نظرات محلی آگاه باشند، با آنها مشورت کنند، و همراه با واحدهای محلی نقشه ها را فرموله کنند. در به اجرا نهادن برنامه لازم است که برای شرایط محلی استثنائاتی منظور شود. این استثنائات توجیهاتی برای ایجاد شاهزاده نشین های مستقل نیست بلکه ملاحظات ضروری است که به نفع کل است، موجب می شود که بتوانیم طبق شرایط محلی تمام پتانسیل های محلی را بسیج کنیم، و تحقق برنامه اقتصاد ملی را تسهیل کنیم. تا بدانجا که به نظام برنامه ریزی کار مربوط است، لازم است نظامی را به اجرا بگذاریم که برنامه ریزی واحد را با اداره پله به پله ترکیب می کند. صدر مائو در دوره تاسیس جمهوری خلق چین خاطر نشان کرد: « آنچه را باید یکی کرد باید یکی کرد. نمی توان عدم تمرکز افراطی را که هر کس کاری را انجام می دهد که بطور فردی تشخیص می دهد (بهتر است، مجاز شمرد. اما لازم است که یگانه کردن را با منطبق کردن بر شرایط محل، ترکیب کنیم.» (۹) بعداً صدر مائو بارها تکرار کرد که برای برقراری رابطه درست میان مرکز و واحدهای محلی باید بیشتر از این بر ابتکار عمل محلی تکیه کنیم و واحدهای محلی را تشویق کنیم که تحت رهبری برنامه ریزی مرکزی و یگانه، کارهای بیشتری انجام دهند. به پیروی از رهنمودهای صدر مائو، مردم در سطوح گسترده به انتقاد از « دیکتاتوری آئین نامه ها» که توسط دارودسته لیوشائوچی تحمیل می شد و ابتکار عمل های محلی را خفه می کرد، پرداختند و در کار برنامه ریزی و مدیریت، ابتکار عمل مرکزی و محلی را بهتر پیش برده و به این ترتیب توسعه سریع، با برنامه و موزون اقتصاد سوسیالیستی چین را تقویت کردند.

صدر مائو خاطر نشان کرد که، « وقتی در حال فرموله کردن برنامه هستید لازم است که توده ها را بسیج کنید و مقداری هم فضای تنفس و آزادی عمل در آن منظور بدارید.» (۱۰) در ساختمان سوسیالیسم، باید خط مشی توده ای در هر کاری بکار برده شود. جنبش توده ای را باید فعالانه دامن زد. کار برنامه ریزی هم باید از خط مشی توده ای پیروی کند. توده ها را باید بسیج کرد که خط ها را بحث کنند، تضادها را افشا کنند، پرده از نابرابری ها بردارند، و تغییرات را شتاب بخشند. اگر اهداف برنامه توسط توده ها بحث نشود، آنگاه برنامه همان تفکرات کادرها خواهد بود. تنها پس از اینکه برنامه ها مورد بحث توده ها قرار می گیرند تبدیل به برنامه های توده ها می شوند. تنها آن زمان است که آماج مقرر شده توسط برنامه ها هم پیشرو خواهد بود و هم قابل دسترس و شور و شوق توده های وسیع برانگیخته خواهد شد.

آماج برنامه باید پیشرو باشد. تنها يك برنامه پیشرو می تواند تجسم برتری نظام سوسیالیستی باشد و تنها يك برنامه پیشرو می تواند روحیه ها را بالا برد. برای فرموله کردن برنامه پیشرو لازم است که با فکر محافظه کار مجادله شود. برخی افراد در مورد وجود پتانسیل های عظیم تولید خیلی روشن اند؛ اما با این وصف آماجی که برای برنامه تعیین می کنند خیلی پائین است. تمام هم و غم آنها این است که با راحتی بتوانند آماج برنامه را متحقق کنند. فرایند فرموله کردن برنامه، يك فرایند مبارزه میان فکر پیشرو و محافظه کار هم هست.

آماج برنامه باید پیشرو باشد. اما این به معنای آن نیست که هر چه آماج بالاتر باشد بهتر است. اگر آماجی بیش از اندازه بالا باشد بطوریکه اصلاً عملی نیست، نه تنها شور و شوق توده ها را بر نمی انگیزد بلکه آن را می خواباند. آماج برنامه ای پیشرو باید يك پایه علمی داشته باشد؛ باید قابل دسترس و عملی باشد. صدر مائو گفت: « هیچکس نباید وارد خیالپردازی های عجیب بشود یا اینکه نقشه های عملی بریزد که منطبق بر اوضاع عینی نیست یا اینکه خود را برای دست یافتن به غیرممکن کش دهد.» (۱۱) آماج برنامه باید بطور

عینی امکان پذیر باشد و نباید خیلی بالا باشد. باید مقداری جای مانور و آزادی عمل در آن باشد. تجربه عملی نشان می دهد، آماجی که بیش از اندازه بالا نیست و در نتیجه برنامه میتواند در نتیجه تلاشهای توده ها نه تنها آن را متحقق کند بلکه بیش از آن را هم متحقق کند، برای برانگیختن شور و شوق توده ها مساعدتر است.

در برنامه ریزی برای اقتصاد ملی باید برنامه های درازمدت (برنامه های ۵ ساله، دهساله و بیست ساله) را با برنامه های کوتاه مدت (یکساله، فصلی و ماهانه) ترکیب کرد. اگر برنامه های درازمدت نداشته باشیم، تشکیل سرمایه مشکل می شود. برنامه های درازمدت در بر گیرنده آماج درازمدت می باشند. این برنامه ها افق دید مردم را بالا می برند و آنان را تشویق می کنند که بلند پرواز کنند. رفقای کارگر خوب می گویند که: «بدون در نظر داشتن آماج بزرگ، حتا يك پر کاه هم میتواند کمر ما را خم کند. با در نظر داشتن آماج بزرگ حتا کوه تاي نمی تواند کمر ما را خم کند.» اما برنامه های درازمدت مستلزم آنند که برنامه های کوتاه مدت را متحقق کنیم، آنها را درك کنیم، و آنها را برای مقایسه کردن و بازرسی کردن مورد استفاده قرار دهیم تا اینکه برای تحقق برنامه های درازمدت کم نیاوریم.

کار برنامه ریزی برای اقتصاد سوسیالیستی کلکتیو (مالکیت جمعی) وجه مشخصه های خود را دارد. اقتصاد مالکیت کلکتیو نیز باید از رهبری يك برنامه واحد دولتی پیروی کند. اما می تواند انعطاف و استقلال بالاتری داشته باشد با این شریط که برنامه دولتی و سیاست های دولتی و قوانین زیر پا گذاشته نشود. به این ترتیب ابتکار عمل و شور و شوق اقتصاد کلکتیو در تولید سوسیالیستی اجازه می یابد که از طریق انطباق دادن برنامه به شرایط محلی، کاملاً میدان پیدا کند و اقتصاد کلکتیو توان آن را بیابد که هماهنگ با اقتصاد دولتی توسعه پیدا کند.

منابع مطالعاتی و مرجع

انگلس، آنتی دورینگ، بخش ۳ فصل ۲

استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم

مائو، در باره حل صحیح تضادها، بخش اول

یادداشتها

- ۱- لنین، انتقاد ساده لوحانه، کلیات آثار جلد سوم صفحه ۶۱۸
- ۲- انگلس، آنتی دورینگ صفحه ۳۶۶
- ۳- مائوتسه دون، ملاحظاتی بر برنامه درازمدت تیم کلکتیو ستاره سرخ، منتشر شده در «خیزش سوسیالیستی در روستاهای چین» - اداره زبان های خارجی پکن سال ۱۹۷۸ صفحه ۴۳۷
- ۴- مائو، در باره حل صحیح تضادها صفحه ۴۴۶
- ۵- انگلس، آنتی دورینگ صفحه ۳۸۵
- ۶- استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم صفحه ۱۸
- ۷- همانجا صفحه ۱۹
- ۸- وقتی که تولید بطور موقت دچار کمبود عرضه می شد، تعادل یابی «کوتاه مدت» و «پاسیو» متدی بود که برای حل مسئله کمبود استفاده می شد و در این کتاب مورد انتقاد قرار گرفته است.
- ۹- مائو، «رهنمودهای صادره از سوی جلسه چهارم سی پی جی سی» منتشر شده در روزنامه مردم ۴ دسامبر ۱۹۴۹. يك ترجمه مشابه را می توان در «نوشته های مائوتسه دون ۱۹۴۹-۱۹۷۶ جلد يك» توسط مایکل کاو و جان لئونگ (انتشارات آرمونک، نیویورک: ام ای شارپ سال ۱۹۸۶) ص ۴۶-۴۷ یافت.
- ۱۰- نقل شده در «انقلاب را دریابید تولید را بالا ببرید و در جبهه صنعت به پیروزی های نوین دست یابید.» پکن ریویو شماره ۲۸ فوریه ۱۹۶۹ ص ۶
- ۱۱- مائو نقل شده در کتاب سرخ کوچک صفحه ۲۲۳

معادل های انگلیسی و فارسی

تخصیص کار اجتماعی بطور برنامه ریزی شده planned allocation of social labor
 برنامه ریزی planning
 اقتصاد برنامه ریزی شده Planned economy
 برنامه دولتی State plan
 Research, formulation, implementation, inspection, adjustment and summation
 تحقیق، فرموله کردن، اجرا کردن، بازرسی، تعدیل ناهنجاریها، و طرازبندی
 proportional relations in national economy روابط متناسب در اقتصاد ملی
 تشکیل سرمایه capital construction
 اصل تمرکز نیروها برای يك نبرد با قصد نابود کردن principle of concentrating forces to annihilate

فصل ۷

در توسعه اقتصاد ملی باید به کشاورزی، بعنوان اساس

و صنعت بعنوان عامل رهبری کننده

اتکاء کنیم

رابطه متقابل کشاورزی و صنعت سوسیالیستی

در اقتصاد ملی سوسیالیستی، کشاورزی و صنعت دو بخش اصلی تولیدات مادی می باشند. اگر می خواهیم اتحاد کارگر - دهقان را تحکیم کرده و گسترش دهیم، اگر می خواهیم توسعه سریع و نقشه مند اقتصاد ملی سوسیالیستی را تقویت کنیم، باید درك صحیحی از اهمیت و نقش این دو بخش در اقتصاد ملی و برخورد درست به مناسبات میان آنها، داشته باشیم.

کشاورزی اساس اقتصاد ملی است

در توسعه اقتصاد ملی باید به کشاورزی بعنوان اساس، اتکاء کنیم

برای زندگی کردن، تولید کردن و درگیر شدن در فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی، مردم ابتدا باید مسئله خوردن را حل نمایند. تولید کشاورزی پیش شرط بقای افراد بشر و کلیه فعالیتهای تولیدی است. در مراحل اولیه جامعه بشری تولید فقط تولید کشاورزی (مشمول بر گردآوری، کشت، شکار، ماهیگیری و دامداری) بود. در آن مرحله از تاریخ بارآوری کار بسیار پایین بود. بهمین دلیل، برای تضمین بقای صرف، درگیر شدن تمام نیروی کار موجود در کمون اولیه در کار کشاورزی ضروری بود. در مقطعی از تاریخ بارآوری کار در کشاورزی به حدی رسید که اشتغال بخشی از مردم به تولیدات کشاورزی برای تامین بقای تمام اعضای جامعه کفایت می کرد. در نتیجه، بخشی از نیروی کار از مشغله تولید کشاورزی آزاد شد و به فعالیتهای دیگر پرداخت. به این ترتیب، صنایع دستی از کشاورزی جدا شد و به يك شاخه تولیدی مستقل تبدیل شد. سپس تجارت براه افتاد و همچنین دیگر بخشهای فعالیت انسانی که به تولیدات فکری مثل فرهنگ و علم مربوط میشد نیز به ظهور رسید. هر چقدر بارآوری کار در کشاورزی بالاتر می شد، تولیدات دیگر شاخه های مادی و فکری نیز فزونی می شد. مارکس اظهار داشت: هر چقدر جامعه وقت کمتری برای تولید گندم و دام و غیره اختصاص بدهد، وقت بیشتری برای تولید مواد دیگر مادی یا معنوی بدست می آورد. (۱) او همچنین اشاره کرد که: این بارآوری طبیعی کار در کشاورزی.... اساس هر نوع کار اضافی است. (۲) کشاورزی در جوهر خود، اساس بقاء بشر و موجودیت و توسعه بیشتر سایر شاخه های اقتصاد ملی می باشد. این قانون اقتصادی برای تمام دوران های تاریخی در جامعه بشری صادق است.

نقش کشاورزی بعنوان اساس اقتصاد ملی در جامعه سوسیالیستی برجسته از هر جوامع دیگر است. در جامعه سرمایه داری، این قانون عینی (که کشاورزی اساس اقتصاد ملی است)، نقش خود را تحت رقابت و آنارشی تولید بازی میکند. برخی کشورهای امپریالیستی که کشاورزی بومی آنها توسعه یافته نبود، محصولات کشاورزی مستعمرات و نیمه مستعمرات خود را با پرداخت قیمتهای پایین غارت کردند تا بتوانند نیازهای رشد سرمایه انحصاری را تامین کنند. در آن کشورها بجای کشاورزی بومی، کشاورزی خارجی به مثابه اساس اقتصاد ملی عمل می کرد. در جامعه سوسیالیستی غارت کشاورزی کشورهای عقب مانده مجاز نیست. و اگر مبادلاتی بر اساس ارزش های برابر انجام گیرد، کماکان مجاز نیست که برای تامین مواد غذایی به کشاورزی خارجی اتکاء شود یا اینکه کشاورزی خارجی بعنوان اساس توسعه اقتصاد سوسیالیستی قرار داده شود. زیرا این کار در تضاد با اصل استقلال و اتکاء بخود است. برای سازماندهی و توسعه اقتصاد ملی، کشور سوسیالیستی باید آگاهانه این قانون عینی که کشاورزی اساس اقتصاد ملی است را بکار گیرد.

بطور مشخص، دلیل اصلی برای اینکه توسعه اقتصاد ملی باید بطور اساسی به کشاورزی اتکاء کند این است که رشد شاخه های مختلف اقتصاد سوسیالیستی وابسته به آن است که کشاورزی وسائل معیشت را تامین کند. تمام موسسات اقتصادی، خواه صنعت؛ یا حمل و نقل یا آموزش در نهایت وابسته به تامین مقداری کالا و گندم از سوی بخش کشاورزی اند.

دلیل دیگر برای آنکه کشاورزی اساس توسعه اقتصاد ملی سوسیالیستی است، این واقعیت است که کشاورزی منبع مواد خام صنعتی (بجز آن بخش که توسط خود صنعت عرضه میشود) می باشد. مشخصا بخش بزرگی از مواد خام صنایع سبک توسط کشاورزی تامین می شود. در حال حاضر، تقریباً ۷۰ درصد مواد خام برای صنایع سبک ما توسط کشاورزی فراهم میشود. صنایع سنگین نیز نیازمند برخی نهادهای کشاورزی است. اگر کشاورزی عرضه مواد خام را افزایش نمی داد، توسعه صنعتی لطمه جدی می خورد. صدر مائو اشاره نمود: ” صنایع سبک با کشاورزی ارتباط نزدیک دارد. بدون کشاورزی صنعت سبک نمیتواند موجود باشد.“ (۳) کشاورزی مستقیماً به توسعه صنعتی بویژه توسعه صنایع سبک ارتباط دارد.

دلیل دیگر برای اینکه کشاورزی اساس توسعه اقتصاد ملی سوسیالیستی است این واقعیت است که مناطق روستائی، بازار عظیمی برای تولیدات صنعتی محسوب میشوند. جمعیت روستائی که تقریباً ۸۰ درصد کل اهالی است، بازار مهمی برای صنعت فراهم میکند. هر قدر تولیدات کشاورزی توسعه یافته تر باشد، غلات کالائی و مواد خام صنعتی بیشتری تولید خواهد شد. و قدرت خرید دهقانان بالاتر خواهد رفت. نیاز دهقانان به تولیدات صنعتی سبک و سنگین همواره در حال افزایش است. بلافاصله بعد از بکار بست موفقیت آمیز سیاست کنوپراتیوی کردن (تعاونی کردن) کشاورزی در چین، صدر مائو انتقاد کرد که: ” هنوز خوب فهمیده نشده که کشاورزی بازار مهمی برای صنایع سنگین فراهم می کند. البته این حقیقت هنگامی بیشتر فهمیده خواهد شد که پیشرفت تکنیکی و مدرنیزاسیون تدریجی کشاورزی، بیش از گذشته نیاز به ماشین آلات، کود، ذخیره سازی آب و پروژه های تولید برق، تسهیلات حمل و نقل برای مزارع، و همچنین سوخت و مصالح ساختمانی برای مصرف کنندگان روستائی را بوجود آورد.“ (۴)

دلیل دیگر برای اینکه کشاورزی باید بعنوان اساس توسعه اقتصاد ملی سوسیالیستی مورد اتکاء قرار بگیرد، این واقعیت است که کشاورزی منبع ذخیره نیروی کار برای صنعت و دیگر بخشهای اقتصاد ملی است. برای توسعه صنعت سوسیالیستی، تجارت و حمل و نقل، نیاز به نیروی کار بیشتری است. البته با بالا بردن بارآوری کار در این بخشها، نیروی کار برای تحقق نیازهای جدید آزاد می شود اما این کافی نیست. نیروی کار اضافی همچنین باید از خارج این بخشها، قسماً از مناطق شهری و بخشاً از مناطق روستائی، تامین شود. صدر مائو گفت: ” این دهقانان هستند که منبع کارگران صنعتی چین می باشند.“ (۵) اما نیازهای بخشهای اقتصادی دیگر نیست که تعیین می کند چه درصد از جمعیت روستائی برای تامین نیروی کار مورد نیاز آن بخشها منتقل شود؛ بلکه سطح توسعه تولیدات کشاورزی و میزان افزایش بارآوری نیروی کار کشاورزی آن را تعیین می کند. تنها تحت شرایطی که بارآوری نیروی کار کشاورزی مداوماً افزایش یابد و داده های کشاورزی و تولیدات جنبی مداوماً افزایش یابند انتقال نیروی کار مناسب از کشاورزی برای توسعه سایر بخشهای اقتصاد ملی امکانپذیر میشود.

یک دلیل دیگر هم برای اینکه چرا باید کشاورزی را اساس توسعه اقتصاد ملی سوسیالیستی قرار داد وجود دارد. کشاورزی منبع مهمی برای صندوق ذخایر انباشت دولت (accumulation funds of the state) است. کشاورزی علاوه بر اینکه از طریق مالیاتهای کشاورزی درآمد دولت را افزایش می دهد، بطور غیر مستقیم از طریق عرضه محصولات کشاورزی برای صنایع سبک بعنوان مواد خام، انباشت سوسیالیستی را

افزایش میدهد. بنابراین توسعه کشاورزی بدلیل افزودن درآمد دولت، گسترش صندوق انباشت و حمایت از ساختمان سوسیالیستی نیز اهمیت دارد.

با نگاه به جوانبی که ذکر شد، اهمیت نقش کشاورزی در اقتصاد ملی نشان می دهد که توسعه اقتصاد ملی و توسعه اقتصاد کشاورزی لاینفک می باشند. اگر کشاورزی بطور صحیحی توسعه نیابد، بخشهای دیگر اقتصاد ملی نیز رشد نمی کنند. تجربه ساختمان سوسیالیستی در چین نشان می دهد در هر سالی که محصولات کشاورزی از رشد بالائی برخوردار می شوند، توسعه اقتصاد ملی در همان سال و یا سال بعد شتاب می یابد. بالعکس، اگر سالی رشد محصولات کشاورزی پائین باشد توسعه اقتصاد ملی در همان سال و یا سال بعد کند میشود. این امر بما میگوید که در ساختمان سوسیالیستی اصل اتکاء به کشاورزی بعنوان اساس توسعه اقتصاد ملی باید محکم در دست گرفته شود.

طریق اساسی برای حل مسئله کشاورزی، مکانیزه کردن است

کشاورزی اساس اقتصاد ملی است. برای آنکه اقتصاد ملی را توسعه دهیم، باید به توسعه کشاورزی بعنوان اولویت درجه اول برخورد کنیم. فقط زمانیکه کشاورزی بعنوان اساس اقتصاد ملی توسعه یابد صنایع سبک، سنگین و دیگر امورات اقتصادی، فرهنگی و آموزشی میتوانند توسعه یابند.

چگونه میتوان کشاورزی را توسعه داد؟ کشور سوسیالیستی نمیتواند کشاورزی مکانیزه را قبل از کلکتیویزاسیون کشاورزی تحقق بخشد. کلکتیویزاسیون کشاورزی باید قبل از استفاده از ماشینهای بزرگ صورت پذیرد. اما پس از انجام اینکار مکانیزاسیون از اهمیت بسیار برخوردار است. در آستانه خیز برداشتن جنبش کنویراسیون کشاورزی (جنبش تعاونی کردن کشاورزی) صدر مائو خاطر نشان کرد که روستاهای چین نه تنها نیاز به تحقق رفم اجتماعی یعنی تبدیل نظام مالکیت فردی به مالکیت جمعی دارند، بلکه نیازمند تحقق نوآوری تکنیکی یعنی تبدیل کار یدی به تولید مکانیزه نیز می باشند.

”سیمای اجتماعی و اقتصادی چین بطور تمام و کمال تغییر نمیکند مگر اینکه دگرگونی سوسیالیستی در نظام اقتصادی و اجتماعی بدست آید و در زمینه تکنیکی، ماشین در هر شاخه تولیدی و در هر مکان که امکانش باشد بکار گرفته شود.“ (۶) پس از تحقق کلکتیویزاسیون کشاورزی (تولید و مالکیت جمعی - مترجم) و استقرار کمونهای روستائی خلق، صدر مائو بموقع وظیفه سترگ تحقق منظم مکانیزاسیون در کشاورزی را پیش نهاد. او بوضوح خاطر نشان کرد که: ”راه حل اساسی برای کشاورزی، مکانیزه کردن است.“ با میدان دادن به نقش محرك روابط تولیدی سوسیالیستی، و با حمایت صنعت سوسیالیستی بخصوص صنایع سنگین، سرعت مکانیزاسیون کشاورزی تندتر می شود.

قبل از رهائی، چین کهن يك کشور کشاورزی عقب مانده بود. در سال ۱۹۴۹، محصول دانه های خوراکی کل کشور به ۲۱۶.۲ میلیارد جین بالغ میشد. (يك جین برابر با نیم کیلوگرم است) بعد از رهائی، هنگامیکه روابط تولید سوسیالیستی در مناطق روستائی از طریق کلکتیویزاسیون کشاورزی و استقرار کمونهای خلق برقرار شد، تولید کشاورزی در مقیاس عظیم توسعه یافت. محصول دانه های خوراکی در سال ۱۹۷۱ به ۴۹۲ میلیارد جین رسید که نسبت به سال ۱۹۴۹ دو برابر بود. اما هنوز هم (سال ۱۹۷۵ - مترجم) سطح مکانیزاسیون کشاورزی چین بالا نیست. بارآوری کار در کشاورزی کماکان نسبتاً پایین است. در مقایسه با دیگر کشورها که در آن سطح مکانیزاسیون کشاورزی بسیار پیشرفته است، تولید کشاورزی چین هنوز در حالت نسبتاً عقب مانده قرار دارد. این شرایط با توسعه صنعت چین و بخشهای دیگر اقتصاد ملی همخوانی ندارد. بنابراین لازمست که در عرصه مکانیزاسیون کشاورزی جلوتر رفته و توسعه سریع تولید کشاورزی را بر پایه تثبیت و توسعه مداوم روابط تولیدی سوسیالیستی در روستا ارتقاء داد. هنگامیکه در شخم زنی، دسته بندی، برداشت و حمل و نقل ماشین بکار گرفته شود، بارآوری کار کشاورزی ده ها و صدها بار افزایش می یابد. به هنگام شخم دستی، يك کارگر قدیمی فقط میتواند يك مو در روز شخم بزند (يك مو برابر است با يك و نیم هکتار). با گاو آهن شاید بتوان ۴ مو در روز شخم زد. با يك تراکتور متوسط یا بزرگ میتوان ده ها و حتا چند صد مو روزانه شخم زد و بطور موثر بارآوری کار کشاورزی را ده ها تا صدها برابر افزایش داد. نیروی کاری که از طریق مکانیزه کردن کشاورزی ذخیره میشود را میتوان برای گسترش واحدهای تولیدی و افزایش بازده هر واحد بکار برد و از این طرق تولید را افزایش داده و به توسعه عمومی کشاورزی و دامداری و تولیدات جنبی و ماهیگیری دست یافت. همچنین نیروی کاری ذخیره شده را میتوان برای تامین نیازهای توسعه در سایر بخشهای اقتصاد ملی بکار گرفت.

تحقق مکانیزاسیون کشاورزی میتواند توانائی های کشور را در برابر بلایای طبیعی افزایش داده و وابستگی کشاورزی به تغییرات جوی را کم کند. هر چند بدلیل سرزمین وسیع و رودخانه های فراوان، چین هر ساله با مقداری سیل و خشکسالی روبرو خواهد شد اما می توان با استفاده از زهکشی برقی و ابزار آبیاری، بنحوی موثر آب را تحت کنترل درآورد. کاهش لطمات ناشی از قحطی و سیل های محتمل دستیابی به محصول بالای یکنواخت در تولید کشاورزی را تضمین میکند. دهقانان فقیر و میانه به پائین این مسئله را بطرزی جالبی بیان می کنند و می گویند: ” صدای ماشین آلات در رودخانه برای محصولات زمین شادی می آفریند. بدون هراس از قحطی و سیل کشت خوب و محصول بالا تضمین میشود. “

تحت هدایت خط انقلابی پرولتری صدر مائو و بویژه بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کشاورزی چین شاهد توسعه سریع مکانیزاسیون بوده است. در مقایسه سال ۱۹۷۰ با ۱۹۶۵ می بینیم که مصرف برق در مناطق روستایی ۲.۸ برابر، مصرف کود شیمیائی ۱.۹ برابر، مالکیت تراکتورهای بزرگ و متوسط ۲.۲ برابر و مالکیت تراکتورهای دستی ۷۵ برابر شد. در همین فاصله زمانی مقدار زمین کشاورزی که بطور مکانیزه شخم زده می شود ۷۰ درصد افزایش یافت. زهکشی برقی و ابزار آبیاری ۲.۸ برابر افزایش یافت. بیش از ۹۰ درصد بخش های کشور دارای کارگاه های تعمیر ماشین آلات کشاورزی اند. با استقرار کامل مکانیزاسیون در کشاورزی، توان کشاورزی در مهار خشکسالی و ظرفیتش در زهکشی بالا رفته و بدین طریق توانایی مردم در مبارزه با بلایای طبیعی بیشتر خواهد شد و رشد مداوم تولیدات کشاورزی بیش از پیش تضمین خواهد گشت. از اینجا می توانیم ببینیم که مکانیزه تر شدن بیشتر کشاورزی بر پایه کلکتیوی شدن روابط تولیدی يك طریق ضروری برای رشد نیروهای تولیدی کشاورزی است.

مکانیزاسیون کشاورزی علاوه بر اینکه رشد نیروهای تولیدی کشاورزی را تسهیل می کند، قویا بر توسعه صنایع سنگین بویژه تولید ماشین آلات، صنایع شیمیایی، برق و سوخت نیز تاثیر می گذارد. مکانیزاسیون کشاورزی شرایط مساعد برای کاهش فاصله بین صنعت و کشاورزی، شهر و روستا، و کار فکری و یدی ایجاد می کند و بدین ترتیب اتحاد کارگر - دهقان مستحکمتر می کند.

در پروسه تحقق تدریجی مکانیزاسیون کشاورزی، مبنای مادی اقتصاد کلکتیو (جمعی) بطور روزمره رشد کرده و نظام مالکیت سه گانه کمون روستایی خلق تحکیم و توسعه بیشتری خواهد یافت. تجربه مکانیزاسیون کشاورزی نشان داده که فقط در صورتی که ماشینهای بزرگ و متوسط کشاورزی تحت مالکیت کمون و بریگاد تولیدی باشند می توان آنها را بنحوی موثر مورد استفاده قرار داد. نتیجتا با رشد مکانیزاسیون کشاورزی مقیاس و نقش اقتصاد کلکتیو (جمعی) در سطوح کمون و بریگاد تدریجا گسترش خواهد یافت و برتری کمون خلق بیش از پیش آشکار خواهد شد. دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال بیش از پیش به کمون خلق عشق خواهند ورزید و قاطعتر از پیش از راه سوسیالیستی پیروی خواهند کرد. آنها با زبان زنده خویش ضرورت مکانیزاسیون کشاورزی را چنین شرح می دهند: ” کمون خلق سرشار از قدرت است. اقتصاد کلکتیو با گلهای سرخ شکوفه می دهد. با مکانیزاسیون کشاورزی حتی توفانهای عظیم نیز نمی توانند نیروی ما را زائل کنند. “

در کشاورزی از تاجای بیاموزید

مکانیزاسیون کشاورزی بر مبنای کلکتیویزاسیون تدریجا حاصل خواهد شد. این يك گرایش ناگزیر در تکامل کشاورزی سوسیالیستی است. اما مکانیزاسیون کشاورزی باید تحت فرماندهی فرآیند انقلابی کردن باشد. صدر مائو به ما می آموزد: ” زمانی که ایده های صحیحی که صفت مشخصه طبقه پیشرو است توسط توده ها درك شود، این ایده ها به يك نیروی مادی بدل می شود که می تواند جامعه و جهان را دگرگون کند. “ (۷) وقتی که توده های وسیع دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال که همه کاره کشاورزی سوسیالیستی هستند مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون را مطالعه کرده و برخط صدر مائو و سیاستهای عام و خاص احاطه یابند، صاحب نیرویی تسخیرناپذیر میشوند بدان حد که می توانند کوهها را رام کنند و رودخانه ها را مهار کنند. آنها می توانند شرایط نامساعد طبیعی را به شرایط مساعد بدل کنند، محصول کم را به محصول زیاد تبدیل نمایند، از شرایط فقدان ماشینهای کشاورزی به شرایط داشتن ماشینهای گوناگون کشاورزی گذر کنند و نیروی بالقوه مکانیزاسیون کشاورزی را به فعل تبدیل نمایند.

بریگاد تولیدی تاجای در کمون تاجای از بخش هسی یانگ در استان شانسی بدینگونه متحول شد. بریگاد تولیدی تاجای در کوهستان تای هان واقع شده است. این ناحیه کوهستانی که مملو از صخره است و خاک کمی دارد قبل از کلکتیویزاسیون کشاورزی، فقیر بود. دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال در تاجای آن

روزها را چنین تشریح کرده اند: ”کوهستان سرکشیده است، و صخره ها همه جا به چشم میخورند. وقتی می خواهیم از منطقه خارج شویم باید در سرایش کوه بلغزیم و پائین رویم. هر خانوار کمتر از سه و نیم مو زمین دارد. بلایای طبیعی امری معمول است. وقتی نخستین تعاونی به سال ۱۹۵۳ شروع بکار کرد، میانگین برداشت دانه های خوراکی در هر مو، ۲۵۰ جین بود. در پروسه تکامل تعاونی اولیه به تعاونی پیشرفته و سپس به کمون خلق، شاخه حزبی در بریگاد تولیدی تاچای قاطعانه از اصل قرار دادن سیاست پرولتری در مقام فرماندهی پیروی کرد. شاخه حزبی این شعار را مطرح کرد: خلق را متحول کنید، زمین را متحول کنید و بازده محصول را متحول کنید. شاخه حزبی برای آموزش کادرها و توده ها از اندیشه مائوتسه دون سود جست و از طریق يك انقلاب ایدئولوژیک در بین مردم، تحول بزرگی را در تولید کشاورزی به ثمر رساند. کادرها و توده های بریگاد تاچای خرابکاری فنودال، دهقان مرفه، ضد انقلابیون و عناصر بد را در هم شکسته و در مقابل مداخلات خط رویزیونیستی دارو دسته های لیوشائوچی و لین پیائو مقاومت کردند. تحت هدایت سیاست بزرگ اتکاء به خود که توسط مائو تسه دون پیش گذاشته شد، بریگاد تاچای مبارزه سرسختانه ای را برای سرمایه سازی پیش برد تا آنها را مهار کرده و ”سه عرصه از بین رفته“ را به ”سه عرصه بقا یافته“ تبدیل کند. منظور از ”سه عرصه از بین رفته“ آب، کود و خاک است که بواسطه ساختار سازی ضعیف از میان می رفتند. بعد از هموار کردن و تراس بندی مزارع، این سه عرصه ابقاء شدند. میانگین محصول دانه های خوراکی در بریگاد تاچای تدریجا از ۲۵۰ جین در هر مو در سال ۱۹۵۳ به ۵۴۳ جین در سال ۱۹۵۸ و ۸۰۲ جین در سال ۱۹۶۴ افزایش یافت و در سال ۱۹۶۷ به ۱۰۹۶ جین رسید. همزمان با رشد سریع تولید دانه های خوراکی، بریگاد تاچای به توسعه همه جانبه کشاورزی، جنگلداری، دامداری و تولیدات جنبی دست یافت. در پروسه تحول و دگرگونی مردم، زمین، بازده محصول شاخه حزبی بریگاد تاچای اعضای کمون را رهبری کرد تا با اجرای خط ”مکانیزاسیون را تحت فرماندهی انقلاب قرار دهید“ بدست خود تکنولوژی بومی و خارجی را درهم آمیزند و مداوما مکانیزاسیون شخم زنی، کشت، خرمن کوبی، حمل و نقل و تولید دانه های خوراکی و علوفه را به پیش برند. رفتار قهرمانانه دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال در نبرد با طبیعت و زراعت بخاطر انقلاب، در واقع نقد تیز و برنده فریبکاری های ارتجاعی لین پیائو بود. لین پیائو به زحمتگشان کارگر و دهقان بهتان میزد و می گفت فکر و ذکر اینها پول بدست آوردن، برنج و روغن و نمک بدست آوردن، چاشنی و سرکه و هیزم بدست آوردن است. می گفت اینها فقط بفکر زن و بچه خود هستند. لین پیائو بشیوه کنفوسیوس موعظه میکرد که عوام الناس فقط می توانند در پی منافع شخصی باشند.

بریگاد تاچای يك نمونه توسعه کشاورزی سوسیالیستی برحسب خط انقلابی پرولتری صدر مائو است. بریگاد تاچای سه جنبش کبیر انقلابی یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی را هدایت کرد؛ سیاست پرولتری و اندیشه مائو را در مقام فرماندهی قرار داد و در این اصل پیگیری بخرج داد؛ و روحیه اتکاء بخود و کار پرتلاش و شیوه کمونیستی عشق به دولت سوسیالیستی و جمع را گسترش داد. اینها تجارب اساسی تاچای است. حیاتی ترین مسئله آموزش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون به دهقانان، اجرای آگاهانه خط پایه ای حزب و تثبیت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی است. صدر مائو این فراخوان عظیم را صادر کرد که: ”در زمینه کشاورزی از تاچای بیاموزید.“ نمونه های بی شمار نشان داده که آموختن از تاچای در کشاورزی تفاوت عظیمی با نیاموختن از آن دارد.

بواسطه مداخلات و خرابکاریهای خط رویزیونیستی لیوشائوچی قبل از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، جنبش توده ای آموختن از تاچای در بخش هسی یان که بریگاد تاچای در آن واقع بود، گسترش نیافت. تولید کشاورزی بسیار کند رشد می کرد. کل محصول دانه های خوراکی در این بخش حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیون جین نوسان داشت. حداکثر فروش دانه های خوراکی به دولت طی يك سال فقط ۷ میلیون جین بود. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نحوه نگرش را در بخش هسی یان دگرگون کرد. از سال ۱۹۶۷ جنبش توده ای آموختن از تاچای در کل هسی یان پیگیرانه گسترش یافت. بعلاوه این جنبش در برابر مداخلات و خرابکاری خط رویزیونیستی لین پیائو مقاومت کرد. اهالی کل بخش زمین و زمان را بزیار کشیدند، کوهها و رودخانه ها را دگرگون کرده و میزان اراضی بخش هسی یان را بنحو عظیمی افزایش دادند. تولید کشاورزی بسرعت رشد کرد. محصول حبوبات خوراکی طی سه سال دو برابر، و طی پنج سال سه برابر شد. کل محصول دانه های خوراکی در سال ۱۹۷۱ به ۲۴۰ میلیون جین رسید که سه برابر بالاترین میزان محصول قبل از انقلاب کبیر پرولتاریایی بود. دانه های خوراکی که بعنوان کالا به دولت فروخته شد، بر ۸۰ میلیون جین بالغ شد، یعنی ده برابر بیشتر از بالاترین میزان برداشت قبل از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی.

تجربه بخش هسی یان در آموختن از تاجای نشان می‌دهد که وقتی توده ها مسلح به اندیشه مائو تسه دون باشند می‌توانند بر هر مشکلی غلبه کرده و معجزه کنند. بدون شك انكشاف نیرومند جنبش توده ای آموزش از تاجای و گسترش گل تاجای در سراسر کشور تولید کشاورزی را شتاب خواهد بخشید، زیربنای سوسیالیستی در مناطق روستایی محکمتر خواهد کرد و اجازه خواهد داد که کشاورزی نقش بزرگتری را بعنوان اساس اقتصاد ملی بازی کند.

داد و ستد و صنعت باید از کشاورزی پشتیبانی کنند

کشاورزی اساس اقتصاد ملی است. تولید کشاورزی بر توسعه کل اقتصاد ملی سوسیالیستی تاثیر می‌گذارد. اگر کشاورزی بنحو مناسب توسعه نیابد سایر رشته های داد و ستد و صنایع نمی‌توانند امیدی به توسعه داشته باشند. اگر کشاورزی بنحو مناسب توسعه یابد، آن وقت همه رشته های دیگر نیز بخوبی پیش خواهند رفت. توسعه اقتصاد کشاورزی به همه رشته های داد و ستد و صنایع مربوط است. همه رشته ها باید اهمیت زیادی برای حمایت از کشاورزی قائل شوند و فعالانه اینکار را به پیش برند. بخشهای صنعتی باید به مسئله حمایت از کشاورزی و بالا بردن مکانیزاسیون کشاورزی بعنوان يك وظیفه اصلی بنگرند. آنها باید قاطعانه فعالیت خود را با این هدف جهت دهند که کشاورزی اساس است. صنایع كوچك محلی نظیر آهن و فولاد، ماشین سازی، کود شیمیایی و سیمان همگی باید قاطعتر از پیش از جهتگیری صحیح خدمت به تولید کشاورزی پیروی کنند.

حمایت از کشاورزی از سوی همه رشته ها و صنایع يك وجه مشخصه مهم از اقتصاد سوسیالیستی است. در جامعه سرمایه داری صنعت، کشاورزی را استثمار می‌کند. مناطق شهری، مناطق روستایی را غارت می‌کنند. بنابراین رابطه بین سرمایه دار صنعتی و دهقان زحمتکش يك تخاصم طبقاتی است. در اقتصاد سوسیالیستی بعد از آن که مناطق شهری و روستایی دستخوش تحول سوسیالیستی شدند، و بر اساس نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، تخاصم بین مناطق شهری و روستایی، و بین صنعت و کشاورزی از بین می‌رود، اما کماکان دو شکل مالکیت همگانی سوسیالیستی وجود دارد. و بعلت اینکه سطح اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک در نواحی روستایی کماکان پائینتر از نواحی شهری است، تمایزات اساسی بین این دو برجای می‌ماند. برنامه عظیم پرولتاریا جهت ساختن سوسیالیسم و کمونیسم مستلزم آن است که در پروسه توسعه مداوم تولید کشاورزی و پیشبرد اصلاحات اجتماعی و نوآوری های تکنیکی در کشاورزی، این تمایزات اساسی تدریجا کاهش یافته و سرانجام از میان بروند. بنابراین در امر توسعه اقتصاد سوسیالیستی، همه رشته هائی تجارت و صنعت باید از کشاورزی و بالا بردن سطح اقتصادی، فرهنگی و تکنیکی مناطق روستایی حمایت کنند. این يك ضرورت عینی است. حزب پرولتاری همه رشته های تجارت و صنعت را فرا می‌خواند که قاطعانه اصل کشاورزی اساس اقتصاد ملی است را جذب کرده و از همه جوانب و در همه زمینه ها برای توسعه کشاورزی سوسیالیستی دست همکاری دراز کند.

بورژوازی و مامورانش در حزب پرولتاری بواسطه نیازی که به احیای سرمایه داری دارند، نه فقط تمایزات بین مناطق شهری و روستایی را کاهش نخواهند داد بلکه شیوه سرمایه دارانه راهگشایی در استثمار کشاورزی توسط صنعت و غارت مناطق روستایی توسط مناطق شهری را به اجرا خواهند گذاشت. پروسه احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی، پروسه تشدید کنترل و استثمار مناطق روستایی توسط بورژوازی بوروکرات - انحصاری بسرکردگی برژنف نیز هست. خط رویزیونیستی تاکید بر صنعت به قیمت کشاورزی و چلانیدن کشاورزی در خدمت صنعت که توسط باند لیوشانوچی نمایندگی میشد نیز خطی بود که تمایزات بین شهر و روستا، صنعت و کشاورزی را افزایش میداد و نهایتا در پی احیای سرمایه داری بود.

فهماندن این نظریه به آدمها که کشاورزی را بعنوان اساس بپذیرند و قاطعانه سیاست حمایت همه رشته های تجارت و صنعت از کشاورزی را با اجرا گذارند، کار ساده ای نیست. افراد تحت تاثیر خط رویزیونیستی غالبا دچار گرایش بالا بردن صنعت و پائین راندن کشاورزی را پیدا می‌کنند. بعلت اینکه کشاورزی برای چند سال متمادی توانست محصول فراوان ببار آورد، ایده مبتنی بر اساس بودن کشاورزی در ذهن مردم رنگ باخته است. آنها در حرف می‌گویند که اول کشاورزی، بعد صنایع سبك و بعد صنایع سنگین اما در عمل بر مبنای اول صنایع سنگین، بعد صنایع سبك و بعد کشاورزی عمل می‌کنند. گرایش نادیده گرفتن کشاورزی در زمینه تخصیص منابع مالی و تامین فرآورده های مادی، واضح و آشکار است. این شرایط نشان می‌دهد که برای تثبیت اصل کشاورزی اساس است، باید بطور جدی تئوری های صدر مائو درباره مناسبات متقابل صنعت و کشاورزی را مطالعه کرد، سیاست عمومی توسعه اقتصاد ملی براساس کشاورزی اساس است و صنعت عامل

هدایت کننده را مطالعه کرد و انواع فریبکاری های ارتجاعی رویونیسم مدرن که تحقیر کشاورزی موعظه می کند را بیش از پیش نقد و رد نمود.

تحت هدایت خط انقلابی صدر مائو، ده میلیون جوان تحصیلکرده در چین به فراخوان وی مبنی بر اینکه جوانان تحصیلکرده باید به روستاها بروند و توسط دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال از نو آموزش ببینند پاسخ گفتند و به مناطق روستایی و کوهستانی رفتند تا در خط مقدم جبهه تولید کشاورزی نبرد کنند. این يك انقلاب اجتماعی است که سنن دیرپای جامعه را دگرگون می کند. این يك اقدام استراتژیک است که شمار عظیمی از جانشینان را برای امر انقلابی پرولتری تربیت می کند. کنفسیوس سخنگوی طبقه منحط برده دار کار کشاورزی را تحقیر می کرد. فان چیه که شاگرد وی بود روزی پرسید، محصولات کشاورزی و سبزیجات را چگونه پرورش میدهند؟ کنفسیوس او را سرزنش کرد که چرا خود را جای عوام الناس نهاده است. لین پیائو مرید وفادار کنفسیوس، این ایده ارتجاعی را بطور کامل به ارث برده بود. او مودیان به سیاست اعزام جوانان تحصیلکرده به مناطق روستایی و کوهستانی حمله می برد و آن را ” معادل با اصلاح کار پوشیده“ میخواند. همه طبقات استثمارگر کشاورزی و دهقانان را تحقیر می کنند. نیت مایوسانه این طبقات آن است که تا می توانند از زحمتکشان سواری گرفته و آنها را استثمار کنند. صدر مائو عمیقاً ایده های ارتجاعی افرادی نظیر کنفسیوس نقد و رد کرد. او خاطرنشان کرد: ” جهتگیری سیاسی و شیوه کار (جوانان انقلابی) صحیح است.“ منظور صدر مائو این است که مطالعه تئوری های انقلابی، شرکت در امر تولید و آمیختن با توده های کارگر - دهقان کار صحیحی است. درهای مناطق روستایی گشوده است. این که جوانان تحصیلکرده به روستا بروند و آموزش دوباره خود توسط دهقانان فقیر و لایه های پائینی دهقانان میانه حال را قبول کنند، اینکه در مبارزه طبقاتی شرکت جویند، اینکه در مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی در روستا شرکت جویند، و اینکه در معرض تجارب و آزمونهای گوناگون قرار گیرند، برای پختگی آنها و ساختمان روستاهای نوین سوسیالیستی و انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس و بالاخره کاهش تمایزات اساسی بین کارگر و دهقان و کار فکری و یدی حائز اهمیت فوق العاده است.

صنعت عامل رهبری کننده در اقتصاد سوسیالیستی است

نقش صنعت بعنوان عامل رهبری کننده را بطور کامل به اجرا در آورید

کشاورزی اساس اقتصاد ملی است. صنعت عامل رهبری کننده در اقتصاد ملی است. صنعت نه فقط ابزار مصرف بلکه ابزار تولید را هم تولید می کند. انقلاب در ابزار تولید نقش مهمی در توسعه تولید اجتماعی بازی می کند. با يك تاریخی در می یابیم که تکامل ابزار استخوانی به ابزار فلزی، و از آنجا به انواع و اقسام ماشین ها نه فقط شاخص هایی از تاریخ بشوند بلکه شاخص های اعصار اقتصادی گوناگون در جامعه بشری می باشند. نقش رهبری کننده صنعت در اقتصاد ملی بدین معناست که توسعه صنعت موجب فراهم شدن ابزار پیشرفته برای بخشهای متعدد اقتصاد ملی شده، نوآوری های تکنیکی در اقتصاد ملی را دامن می زند و نتیجتاً بارآوری کار و تولید اجتماعی را افزایش می دهد.

صنعت به دو بخش صنایع سبك و سنگین تقسیم شده است. مشغله صنایع سبك در درجه اول، تولید ابزار مصرفی است. مشغله صنایع سنگین در درجه اول، تولید فرآورده های سرمایه ای و ابزار تولید است. اگر قرار است صنعت در اقتصاد ملی نقش رهبری کننده ایفا کند، باید راه توسعه صنایع سنگین کاملاً گشوده شود، زیرا ابزار تولید را تولید می کند. در جامعه سوسیالیستی، قرار دادن عامل صنعت در مقام رهبری اقتصاد در درجه اول به معنای قرار دادن صنایع سنگین بعنوان عامل رهبری کننده است. نقش صنایع سنگین را میتوان بدین ترتیب تشریح نمود: فراهم کردن ماشین های مدرن کشاورزی گوناگون، موتور برق، کود شیمیایی، سموم دفع آفات نباتی و سایر ابزار تولید کشاورزی؛ تولید ماشین های صنایع سبك و مواد خام صنایع سبك، دامن زدن به نوآوری های فنی و بالا بردن بارآوری کار در صنایع سبك بنحوی که این صنایع بتوانند محصولات بهتر و متنوعتر صنعتی را جهت استفاده روزمره فراهم نمایند؛ فراهم کردن وسایل مدرن حمل و نقل، ساختمان و صنایع دفاع ملی جهت دامن زدن به نوآوری های فنی و توسعه در این عرصه ها. از همه اینها می توانیم ببینیم که نقش صنایع سنگین بعنوان عامل رهبری کننده يك شرط ضروری برای دست یابی به مکانیزاسیون کشاورزی است. علاوه بر این، يك شرط ضروری برای دامن زدن به نوآوری فنی در کل اقتصاد ملی و تحکیم دفاع ملی، تضمین امنیت ملی، تقویت دیکتاتوری پرولتری و حمایت از انقلاب جهانی است. همانطور که صدر مائو

خاطر نشان کرد: ” بدون صنایع، دفاع مستحکم ملی نمی تواند وجود داشته باشد، رفاه خلق، و موفقیت و قدرت برای ملت نمی تواند وجود داشته باشد.“ (۹) صنعت عامل رهبری کننده در اقتصاد ملی است و نقش مهم صنعت این موقعیت را تعیین کرده است.

اگر نقش صنعت بعنوان عامل رهبری کننده در درجه اول توسط صنایع سنگین متحقق می شود، بدین معنا نیست که صنایع سبک بی اهمیت می باشند. اگرچه صنایع سبک عموماً به تولید ابزار تولید نمی پردازند اما کماکان بخش مهمی از اقتصاد ملی سوسیالیستی هستند. این بخشی است که اساساً با تولید ابزار مصرفی مرتبط است. صنایع سبک نظیر کشاورزی یک بخش واجب برای بازتولید نیروی کار است. صنایع سبک یک مکمل ضروری برای کشاورزی است. صنایع سبک است که محصولات کشاورزی و جنبی را تکامل داده، فرآورده های مصرفی گوناگون و ضروری برای مردم کارکن در مناطق شهری و روستایی را تولید کرده و به کشاورزی کمک می کند تا نقش خود را بعنوان اساس اقتصاد ملی بهتر بازی کند. صنایع سبک در مقایسه با صنایع سنگین با سرمایه گذاری های کوچک و بازگشتی های سریع مشخص شده است. صنایع سبک به صندوق انباشت دولت خدمت کرده و یک منبع مهم برای تامین ذخایر نقدی (funds) جهت گسترش صنایع سنگین است. صدر مائو به جایگاه و نقش صنایع سبک در اقتصاد ملی توجه ویژه معطوف داشت: ” با توسعه کشاورزی و صنایع سبک، بازار و منابع تامین صنایع سنگین تضمین می شود؛ به این ترتیب صنایع سنگین سریعتر رشد می کند.“ (۱۰) صدر مائو بروشنی خاطر نشان کرد، توسعه صنایع سنگین نه فقط به کشاورزی بلکه به صنایع سبک نیز بستگی دارد. او بر نقش مهم صنایع سبک که افراد به سادگی فراموش می کنند، تاکید گذاشت.

صنعتی کردن سوسیالیستی را گام بگام تحقق بخشید

نقش مهم صنایع در اقتصاد ملی از لحاظ عینی مستلزم آن است که کشور سوسیالیستی به توسعه صنایع سوسیالیستی توجه کند. در کشورهایی که توسعه صنعتی نسبتاً عقب مانده است، یک وظیفه مهم پیشروی پرولتاریا بعد از کسب قدرت سیاسی توسعه سریع صنعت مدرن، تحقق صنعتی کردن سوسیالیستی و تبدیل کشور عقب مانده از لحاظ اقتصادی به یک کشور قدرتمند سوسیالیستی با کشاورزی مدرن، صنعت مدرن، دفاع ملی مدرن، علوم و تکنولوژی مدرن است.

علاوه بر راهگشایی کامل بر نقش صنعت بعنوان عامل رهبری کننده در اقتصاد و بدین ترتیب تضمین استقلال اقتصاد ملی و تحکیم دفاع ملی، تحقق صنعتی کردن سوسیالیستی از اهمیتی گسترده تر برخوردار است. دستیابی گام بگام به صنعتی کردن سوسیالیستی مسلماً سهم اقتصاد تحت مالکیت دولت را افزایش داده و نقش رهبری کننده اقتصاد دولتی در کل اقتصاد ملی را تقویت می کند. توسعه صنعتی کردن سوسیالیستی، توسعه صنایع در مناطقی که قبلاً از این لحاظ عقب مانده بوده را شتاب می بخشد و توزیع غیرمنطقی صنایع را دگرگون می کند. در عین حال، صفوف طبقه کارگر گسترش می یابد و این امری مساعد برای تقویت رهبری طبقه کارگر در کل کشور است. صنعتی کردن سوسیالیستی مکانیزاسیون کشاورزی را هم شتاب بخشیده و توانایی صنایع در حمایت از کشاورزی را تقویت می کند. بدین ترتیب شرایط مساعد برای کاهش تدریجی تمایزات بین شهر و روستا، و کارگر و دهقان را ایجاد می شود. دقیقاً بعلت اهمیت صنعتی کردن سوسیالیستی کشور، صدر مائو در سال ۱۹۵۳ هنگام فرموله کردن ”خط عمومی“ حزب برای دوره گذار گفت رشد گام به گام صنعت سوسیالیستی یک وظیفه مهم است که کل حزب و کل خلق باید در پی تحققش باشند.

چین کهن یک جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بود. تولید تحت ستم امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات فوق العاده عقب افتاده بود. صنایع مدرن بسیار اندک بود که عمدتاً صنایع سبک و بویژه صنایع نساجی بودند. وقتی در سال ۱۹۴۹ کشور آزاد شد، محصول سالانه فولاد فقط ۱۵۸ هزار تن بود. تولیدات صنایع سنگین بسیار کم بود.

پرولتاریای چین که چنین شرایط محقرانه ای را از چین کهن به ارث برده بود و اینکه قدرت سیاسی را بدست گرفته بود با مسئله بسیار مبرم صنعتی کردن سریع مواجه شد. طی بیست سال گذشته یا بیشتر، تحت رهبری درخشان صدر مائو، اقدامات مهمی برای شتاب بخشیدن به پروسه صنعتی کردن سوسیالیستی صورت گرفته است.

برای تحقق کردن صنعتی کردن سوسیالیستی چین، ایجاد یک نظام صنعتی سوسیالیستی کامل و همه جانبه ضروری است. این نظام باید موسسات بزرگ، متوسط و کوچک را در هم آمیزد. این نظام باید مبتنی بر توزیع جغرافیائی منطقی صنایع در کشور باشد. هسته مرکزی این نظام باید صنایع آهن و فولاد و ماشین سازی باشد.

این نظام صنعتی ملی بر اساس نظام های صنعتی در استان ها و مناطق هماهنگ ساخته شده است. (در فاصله میان ۱۹۵۰ تا نوشته شدن این کتاب، تقسیمات اداری چین عبارت بود از ۲۱ استان و ۳ فرمانداری و ۵ منطقه خودمختار. در سال ۱۹۵۷-۱۹۵۸ این مناطق در ۷ واحد بزرگتر به نام مناطق هماهنگ یا مناطق تعاون اقتصادی گروه بندی شدند.) نظام های صنعتی در هر منطقه هماهنگ و در چارچوب استان های گوناگون نسبتاً مستقل هستند اما همه آنها بطور نقشه مند و گام به گام برقرار شده اند. وقتی که این نظام ها در هر منطقه هماهنگ کامل شوند، شالوده نظام صنعتی ملی قوی تر خواهد شد.

صنعتی کردن سوسیالیستی چگونه متحقق خواهد شد؟ صدر مائو بما خاطرنشان کرد: ” وقتی صحبت از روش ما در صنعتی کردن است، توجه من عمدتاً روابط میان رشد صنایع سنگین، صنایع سبک و کشاورزی است. “ (۱۱) مسلماً برای تحقق صنعتی کردن سوسیالیستی ضروری است که به توسعه صنایع سنگین الویت داده شود، اما این بدان معنا نیست که می توان کشاورزی و صنایع سبک را نادیده گرفت. صدر مائو خاطر نشان کرد: ” صنایع سنگین هسته مرکزی ساختمان اقتصادی چین است. در عین حال باید توجه کامل به رشد کشاورزی و صنایع سبک کرد. “ (۱۲) صدر مائو بر مبنای روابط متقابل میان کشاورزی، صنایع سبک و صنایع سنگین يك خط انقلابی را جهت دستیابی به صنعتی کردن سوسیالیستی کشور با نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و اقتصادی تر، فرموله کرد. این خط چنین بود: صنایع سنگین را از طریق توسعه بیشتر صنایع سبک و کشاورزی توسعه دهید. از طریق بکارگیری این شیوه، کشاورزی و صنایع سبک توسعه یافته اند. کشاورزی و صنایع سبک نه فقط می توانند میزان عظیم و بیسابقه ای از وسایل معیشت را فراهم آورند و زندگی خلق را بهبود بخشند بلکه می توانند مشکل انباشت ذخایر نقدی را حل کرده و برای صنایع سنگین بازار فراهم کنند و به این ترتیب رشد با ثبات تر و قابل اتکاء تر صنایع سنگین را تضمین کنند.

در مقابل خط انقلابی صدر مائو، خط رویزیونیستی لیوشائوچی و لین پیائو قرار داشت. آنها می گفتند صنایع سنگین را باید به بهای کشاورزی و صنایع سبک رشد داد. اما این روش نتایج اقتصادی ضعیف تر، کمتر و کندتر را به بهای سنگین به همراه می آورد. این خط، با غفلت از رشد کشاورزی و صنایع سبک و از طریق رشد معوج و ناموزون صنایع سنگین، سطح زندگی توده های وسیع را تضمین نمی کند و مطمئناً موجب رشد نارضایتی در میان مردم توسعه نامتناسب صنایع سنگین می گردد.

تحت هدایت خط انقلابی صدر مائو، خط رویزیونیستی لین شائوچی و لین پیائو مورد انتقاد قرار گرفته و رد شده است؛ استقلال و اتکاء بخود مورد تأکید قرار گرفته است. روابط درونی میان کشاورزی، صنایع سبک و صنایع سنگین بطور صحیح برقرار شده است؛ و نتایج درخشانی در امر صنعتی کردن سوسیالیستی چین حاصل شده و پایه های يك نظام مستقل و مدرن صنعتی تکوین یافته است.

نخست وزیر چوئن لای بر مبنای رهنمودهای صدر مائو در گزارشش به چهارمین کنگره سراسری خلق پیرامون فعالیت دولت چنین پیشنهاد کرد: « ما می توانیم توسعه اقتصاد ملی خود را در دو مرحله در نظر بگیریم که از برنامه پنجساله سوم آغاز میشود: مرحله اول ایجاد يك نظام مستقل و نسبتاً همه جانبه صنعتی و اقتصادی طی ۱۵ سال آتی یعنی قبل از سال ۱۹۸۰ است. مرحله دوم تحقق مدرنیزاسیون همه جانبه کشاورزی، صنعت، دفاع ملی و علوم و تکنولوژی قبل از خاتمه قرن حاضر است. بدین ترتیب اقتصاد ملی ما در صفوف مقدم جهانی به پیش خواهد رفت. « (۱۳) صنعتی کردن سوسیالیستی در کشور ما موفقیت های عظیمی کسب کرده است. اما در مقایسه با هدف درازمدت و عظیم انقلاب و ساختمان سوسیالیستی، ما هنوز راه بالنسبه درازی را باید پیمائیم. ما باید در مسیر صنعتی کردن سوسیالیستی که توسط صدر مائو ترسیم شده همچنان به پیش رویم، مبارزه را به پیش بریم و طی تقریباً بیست سال یعنی پیش از خاتمه قرن حاضر يك کشور سوسیالیستی قدرتمند بسازیم.

در صنعت از تاجین بیاموزید

پروژه صنعتی کردن سوسیالیستی يك پروژه مبارزه حاد بین دو طبقه، دو راه و دو خط است. صدر مائو در پروژه رهبری کشور، بطور علمی راهی را برای تحقق صنعتی کردن سوسیالیستی کشور ترسیم کرد که مبتنی است بر روابط متقابل میان کشاورزی صنایع سبک و صنایع سنگین. اما وی علاوه بر این کار، سیاست هایی نظیر استقلال، اتکا بخود، مبارزه سرسختانه و ” کنار زدن الگوهای خارجی و در پیش گرفتن روش خودمان در توسعه صنعتی “ را به پیش نهاد. این سیاست ها بمعنای نقد و رد قاطعانه خط دار و دسته های لیوشائوچی و لین پیائو بود که خط ” برده الگوهای خارجی “ بودن و ” با سرعت حلزونی از عقب حرکت کردن “ را تبلیغ می

کردند. طبقه کارگر چین با پیروی از آموزشهای صدر مائو روحیه انقلابی جرات فکر کردن، جرات نظر دادن و جرات عمل کردن را بنمایش گذاشت و تحرکی به توسعه سریع ساختمان صنعتی چین داد. حوزه نفتی تاجپین يك الگوی صنعتی برای ساختمان سوسیالیسم با نتایجی عظیمتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر است. این حوزه در مبارزه دو خط قاطعانه از خط انقلابی پرولتری صدر مائو پیروی کرد.

حوزه جدید نفتی تاجپین سابقا يك زمین بایر بود. وقتی در سال ۱۹۶۰ چند صد هزار کارمند و کارگر به آنجا رسیدند تا حوزه نفتی را بسازند، فقط يك آسمان آبی بالای سرشان بود و زمین صاف و علفزار زیرپایشان. هوا سرد و خاک یخزده بود. نه اسبی در کار بود، نه بستری و نه وسایل پخت و پز. شرایط تولید نیز بسیار دشوار بود. کمی بعد چند دوجین ماشین حفاری غول آسا بروی این علفزار برپا شد. اما تجهیزات ناکامل بود. کامیون و جرثقیل بحد کافی وجود نداشت. شاهراهی در کار نبود. راهها گل آلود بودند. تامین آب و برق با کمبود بسیار روبرو بود. کارگران قهرمان تاجپین تحت چنین شرایط دشواری صلاهی نبرد سر دادند که: "حوزه بزرگ نفتی را تسخیر کنید، و امپریالیستها، رویزیونیستها و مرتجعین را دیوانه کنید." آنها پیگیرانه سیاستهای پرولتری را در مقام فرماندهی قرار دادند و به مطالعه آثار صدر مائو بویژه اثر "درباره پراتیک" و "درباره تضاد" پرداختند. آنها خود را به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون مسلح کرده، درفش منشور شرکت آهن و فولاد آن شان را به اهتزاز درآورده، زمین و زمان را بمصاف طلبیده، علیه دشمنان طبقاتی نبرد کرده و روحیه انقلابی اتکاء بخود و مبارزه سرسختانه را بنمایش گذاشتند. در فاصله کمی بیش از سه سال، يك حوزه بزرگ و درجه يك نفتی در چین تاسیس شد. چین از سال ۱۹۶۳ در زمینه محصولات نفتی اساسا خودکفا شد. کارگران تاجپین تحقیقات علمی بیشماری نیز به پیش بردند و مشکلات فنی متعدد و مهمی را در زمینه حفاری و پالایش حل کردند که از اهمیت جهانی برخوردار است. با پیروی از آموزه های صدر مائو در مورد صرفه جوئی و دقت در اداره موسسات، کل سرمایه گذاری دولتی در سال ۱۹۶۳ جبران شد. در آستانه اول ماه مه ۱۹۷۴، ذخایر نقدی انباشت شده توسط تاجپین برای دولت، یازده بار بیش از سرمایه گذاری دولتی بود و نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و اقتصادی تری به بار آورد. مهمتر آن که حوزه نفتی تاجپین يك سپاه کارگری تربیت کرده که از آگاهی طبقاتی، انگیزه، يك سبك کار خوب، تشکیلات و انضباط برخوردار است. آنها می توانند سختی ها را پشت سر نهند و در نبردهای دشوار بجنگند. توسعه مداوم و سریع حوزه نفتی تاجپین توسط این رسته ای از کارگران انقلابی شده ممکن شده است. تاجپین نماینده يك پیروزی عظیم برای خط انقلابی پرولتری صدر مائو است.

حوزه نفتی تاجپین درفش سرخی بر فراز جبهه صنعت سوسیالیستی چین است. صدر مائو گفته است که در صنعت از تاجپین بیاموزید. بین حوزه نفتی تاجپین و بریگاد تاجای شباهتی اساسی وجود دارد. رفیق چونن لای در گزارش سیاسی به دهمین کنگره حزب خاطرنشان کرد: "یکی از تجارب اساسی ما در ساختمان سوسیالیسم طی بیش از دو دهه، اتکا به توده ها می باشد. برای اینکه در صنعت از تاجپین و در کشاورزی از تاجای بیاموزیم باید در زمینه قرار دادن سیاستهای پرولتری در مقام فرماندهی پیگیری بخرج دهیم و جنبش های توده ای قدرتمند راه اندازیم، و بطور کامل برای شور و شوق، خرد و خلاقیت توده ها راه بگشائیم." در آموختن از تاجپین و تاجای، اصل مسئله، قرار دادن سیاست های پرولتری در مقام فرماندهی، بکار بست همه جانبه خط پایه ای حزب و حفظ جهنگیری سوسیالیستی است. تجربه تاجپین نشان داد که آموزش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون به مردم و بوجود آوردن يك رسته کارگری، اساسی ترین عنصر در ساختن موسسات سوسیالیستی است. زمانی که رسته فولادینی از کارگرانی که مسلح به اندیشه مائو تسه دون هستند، وجود داشته باشد، هیچ ترسی از دشواری ها و مشکلات نیست. هرچه دشواری ها بیشتر باشد، رسته کارگری بیشتر پیشرفت خواهد کرد و برای ساختن صنایع سوسیالیستی با نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر بر کلیه مشکلات فائق خواهد آمد. افرادی نظیر لین پیائو به طبقه کارگر بهتان می زدند که "اینان صرفا در فکر امور معیشتی هستند." تجربه تاجپین سیلی محکمی بصورت اینان بود. برای اینکه ببینیم آیا واقعا در صنعت از تاجپین می آموزیم و حقیقتا خط انقلابی صدر مائو را بعمل آوریم یا نه باید شاخص های زیر را در نظر گیریم: در ساختن صنایع سوسیالیستی، آیا به آموزش سیاسی و ایدئولوژیک کارمندان و کارگران الویت می دهیم؟ به توده ها اعتماد می کنیم و جرات بسیج آنان را بخود می دهیم؟ آیا بر مشی توده ای اصرار می ورزیم و راه اتکا بخود و مبارزه سرسختانه را در پیش می گیریم؟

فراخوان صدر مائو مبنی بر اینکه "در صنعت از تاجپین بیاموزید" جهنگیری توسعه صنعتی چین را مشخص نمود. این فراخوان، طبقه کارگر چین را برانگیخت که بخود اتکا کند، پشتکار داشته باشد و چهره صنایع چین را سریعاً دگرگون سازد. شکوفائی عمیق جنبش توده ای "در صنعت از تاجپین بیاموزید" سیر صنعتی

کردن سوسیالیستی چین را شتاب خواهد بخشید و از چین يك کشور سوسیالیستی بزرگ با کشاورزی مدرن، صنعت مدرن، دفاع ملی مدرن و علوم و فن آوری مدرن، خواهد ساخت.

روابط میان صنعت و کشاورزی بطور صحیح برقرار کنید و اتحاد کارگر - دهقان را تحکیم کنید

در جامعه سوسیالیستی رابطه صنعت - کشاورزی خصلت دوگانه دارد

مارکس و انگلس مطرح کردند که یکی از وظایف مهم پرولتاریا بعد از کسب قدرت تحت دیکتاتوری خود عبارتست از: "ترکیب کشاورزی و صنایع کارخانه ای و محو تدریجی تمایز بین شهر و روستاست." (۱۴) یکی از صفات مشخصه جامعه سرمایه داری تضاد خصمانه میان صنعت و کشاورزی است که صنعت کشاورزی را استثمار می کند و شهر روستا را غارت می کند. در جامعه سوسیالیستی با تحقق مالکیت همگانی سوسیالیستی این تضاد خصمانه از میان می رود اما اختلاف میان صنعت و کشاورزی، و شهر و روستا کماکان موجود است. بنابراین رابطه میان صنعت و کشاورزی در جامعه سوسیالیستی خصلتی دوگانه دارد که ویژه دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم است.

ارتباط میان کشاورزی و صنعت در تاریخ جوامع بشری، اشکال بسیار بخود گرفته است. در اقتصاد کمونهای اولیه، تولیدات دستی نظیر نخ ریزی و بافندگی و ساختن ابزار و وسایل آشپزخانه نسبت به کشاورزی پیکرشته فعالیت‌های جنبی بودند. این نوعی از رابطه ابتدایی بین صنعت و کشاورزی بود. به موازات رشد نیروهای تولیدی اجتماعی، تقسیم کار اجتماعی پیچیده تری تکوین یافت. مالکیت خصوصی در اشکال ابتدایی بظهور رسید و پیوند میان صنایع دستی و کشاورزی از هم گسسته شد. از این نقطه بعد رابطه بین کشاورزی و صنعت يك شکل مبادله گردشی از طریق پول را بخود گرفت. این شکل رابطه که دربرگیرنده مبادله توسط پول بود، تحت نظام سرمایه داری به عالیترین سطح تکامل یافت. اما مبادله توسط پول بورژوازی را قادر ساخت بین محصولات صنعتی و کشاورزی روش قیچی قیمت‌ها را توسعه دهد و بدین ترتیب تضاد خصمانه صنعت و کشاورزی، و شهر و روستا را تشدید کند. (قیچی قیمت‌ها یعنی بالا بردن قیمت محصولات صنعتی و پائین نگاه داشتن قیمت محصولات کشاورزی). اما این مسئله فرآیند تبدیل شدن سرمایه داری به ضد خود را تسریع می کند. مارکس خاطر نشان کرد: "تولید سرمایه داری ... در عین حال شرایط مادی را برای سنتز عالیتری در آینده، یعنی اتحاد کشاورزی و صنعت بر مبنای اشکال کاملتری که هر يك بدان دست یافته اند را بوجود می آورد." (۱۵) آن سنتز عالیتر و جدید کشاورزی و صنعت که مارکس از آن صحبت می کند اینك با القای نظام سرمایه داری امکانپذیر گشته است. این امر بمعنای رابطه مستقیم صنعت و کشاورزی در جریان تولید است که بر شالوده نظام مالکیت همگانی ابزار تولید و تحت هدایت برنامه ریزی واحد جامعه قرار دارد.

در جامعه سوسیالیستی با تغییر نظام مالکیت بر ابزار تولید و با تنظیم برنامه ریزی شده تولید صنعتی و کشاورزی توسط دولت، شکل جدید رابطه بین صنعت و کشاورزی آنطور که مارکس پیش بینی می کرد، شروع به ظهور می کند. دولت سوسیالیستی از طریق اقتصاد برنامه ریزی شده، صنعت را در عرصه تولید به کشاورزی متصل می کند. دولت تضمین می کند کشاورزی سوسیالیستی بنحوی برنامه ریزی شده به تولید دانه های خوراکی بپردازد و نیز مواد خوراکی غیر دانه ای و مواد خام مورد نیاز برای توسعه صنایع را تامین کند. دولت سوسیالیستی تضمین می کند که صنایع سوسیالیستی بنحوی برنامه ریزی شده به تولید انواع محصولات صنعتی روزمره که مورد نیاز روستاهاست و نیز تولید کود شیمیایی، سموم دفع آفات نباتی و انواع ماشین آلات کشاورزی که مورد نیاز توسعه کشاورزی است بپردازد. چنین ارتباطات برنامه ریزی شده ای بین صنعت و کشاورزی در عرصه تولید معرف يك رابطه جدید است که خصلتش حمایت و تشویق متقابل بین این دو رشته است. از این زاویه، رابطه بین کشاورزی و صنعت سوسیالیستی پیشاپیش حائز يك عنصر کمونیستی است.

اما از سوی دیگر، بعلت تفاوت‌های کماکان موجود بین صنعت و کشاورزی، و شهر و روستا، و بعلت اینکه صنایع سوسیالیستی عمدتاً بر اساس نظام مالکیت تمام مردم بنا شده، حال آن که کشاورزی سوسیالیستی عمدتاً بر پایه نظام مالکیت کلکتیو (جمعی) قرار دارد، بنابراین اتصال برنامه ریزی شده بین صنعت و کشاورزی در عرصه تولید فقط می تواند از طریق مبادله توسط پول متحقق شود و حق بورژوازی يك جنبه ناگزیر از روابط بین صنعت و کشاورزی است. از این زاویه، بقایای جامعه کهن در مناسبات بین کشاورزی و صنعت در جامعه سوسیالیستی کماکان وجود دارد.

خصلت دوگانه رابطه میان صنعت و کشاورزی در جامعه سوسیالیستی حکم می کند که بطور مستمر به هردوی این جنبه ها توجه شود. از يك طرف، ما باید اتصالات میان تولید صنعتی و کشاورزی را خوب برنامه ریزی کنیم و تضمین کنیم که تولید در این دو رشته در مدار برنامه ریزی دولتی انجام شود و هیچگاه بر لیبرالیزه کردن سرمایه داری تولید راه گشوده نشود. این جنبه عمده است. از سوی دیگر، مبادله کالایی بین صنعت و کشاورزی را باید بخوبی سازمان داد. هرچند این جنبه درجه دوم است اما کم توجهی به آن اشتباه است. از آنجا که اتصال میان صنعت و کشاورزی سوسیالیستی تحت نظام کالایی صورت می گیرد، در این رابطه قانون ارزش باید عمل کند. عوامل زیر نقشی فعال در مرتبط کردن کشاورزی و صنعت سوسیالیستی بازی می کنند: استفاده صحیح از مقوله های مربوط به کالا، ارزش، پول، قیمت و غیره؛ اتکاء به اصول سوسیالیستی و حل صحیح مسائل مربوط به مبادله محصولات صنعتی کشاورزی؛ کاهش تدریجی "قیچی قیمتها" در مبادله میان محصولات صنعتی و کشاورزی؛ تنظیم قیمت های مناسب برای محصولات گوناگون کشاورزی و جنبی که دولت از بخش کشاورزی دریافت می کند. در عین حال این را هم باید دید که در پروسه متصل کردن کشاورزی و صنعت سوسیالیستی، مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بسیار حاد است. مرتبط کردن صنعت و کشاورزی مستلزم استفاده از روابط کالایی و پولی است. این روابط دقیقاً همان خاکی است که عناصر بورژوازی نخواستند را می پروراند. با توجه به تأثیرات بورژوازی، وجود حق بورژوازی، و نیروی عادت تولید کنندگان کوچک، عناصر بورژوازی نخواستند بطور ناگزیر و گروه گروه سربلند خواهند کرد. عناصر بورژوازی قدیم و جدید همواره می خواهند از روابط کالایی و پولی که بین صنعت و کشاورزی برقرار است برای عملیات سفته بازانه و به جیب زدن سودهای کلان استفاده کنند. به این نوع فعالیت های سرمایه دارانه باید ضربه زد. باید حق بورژوازی را در پروسه متصل کردن صنعت و کشاورزی محدود کرد. گرایشات خودبخودی تولید کنندگان کوچک باید مورد نقد قرار گیرد. فقط بدین طریق است که می توان رابطه بین صنعت و کشاورزی را تدریجاً از رد پاهای جامعه کهن خلاص کرده و در جهت کمونیسم پیشروی کرد.

متصل کردن صنعت و کشاورزی در اساس مربوط به اتحاد کارگر - دهقان است

مسئله مرتبط کردن کشاورزی و صنعت سوسیالیستی نه فقط مسئله ای در مورد روابط مناسب بین این دو بخش از تولید مادی است بلکه به روابط متقابل دو طبقه بزرگ کارکن یعنی کارگران و دهقانان مربوط می شود. بدین ترتیب این مسئله ای مربوط به اتحاد کارگر - دهقان است.

تحت نظام سوسیالیستی، منافع اساسی کارگران و دهقانان یکسانند. تحت رهبری طبقه کارگر اتحاد کارگر - دهقان، که اتحادی بر مبنای حمایت و تقویت متقابل است با هدف پیشبرد مبارزه مشترک جهت ساختن سوسیالیسم و دستیابی به کمونیسم برقرار شده است. اما کماکان تفاوت هایی از نظر امور اقتصادی، فرهنگی، سطح فنی و معیشت مادی میان شهر و روستا و بین کارگر و دهقان وجود دارد. این تفاوت ها بقایای جامعه کهن است. نباید اجازه داد که این تفاوت ها برای مدت زمانی طولانی بقا یابند. چنانچه به اینها اجازه بقا داده شود یا اگر این تفاوت ها گسترش یابند و شرایط برای کاهش و نابودی آنها ایجاد نشود، اتحاد کارگر و دهقان لطمه می بیند.

صدر مائو در تحلیل خود از مناسبات بین طبقه رهبری کننده و طبقه رهبری شونده خاطر نشان کرد:

"طبقه رهبری کننده و حزب رهبری کننده برای اعمال رهبری خود بر طبقات، اقشار، احزاب سیاسی و تشکلات توده ای تحت رهبری شان باید دو شرط را متحقق کنند: اولاً، آنها را که تحت رهبری هستند (متحدین) را در پیشبرد مبارزات قاطعانه علیه دشمن مشترک و کسب پیروزی رهبری کنید. ثانیاً، به آنها را که تحت رهبری میشوند منفعت مادی برسانید یا اینکه به منافع آنان آسیب نرسانید و همزمان به آنان آموزش سیاسی دهید. (۱۶)

بعد از آن که طبقه کارگر قدرت سیاسی را کسب کرده، دهقانان را در سرنگونی طبقه ملاک رهبری نموده و اصلاحات ارضی و کلکتیویزاسیون کشاورزی را متحقق ساخت، کماکان انجام اقدامات زیر ضروری است: باید دهقانان را در انجام نبردی قاطعانه علیه دشمن طبقاتی در مناطق روستایی رهبری کرد. باید امر آموزش سوسیالیستی را برای کمک به آنها در تحقق هرچه بیشتر مکانیزاسیون کشاورزی بر مبنای کلکتیویزاسیون هدایت نمود. باید استانداردهای مادی و فرهنگی زندگی آنان را بتدریج بر پایه رشد تولید بالا برد. و باید دهقانان را در پیروی قاطعانه از راه سوسیالیستی رهبری کرد. بدین ترتیب تفاوت های بین شهر و روستا می تواند کاهش یافته و اتحاد کارگر - دهقان می تواند محکمتر شود.

بنابراین مسئله متصل کردن صنعت و کشاورزی اساساً مسئله‌ای مربوط به برقرار کردن صحیح مناسبات بین کارگران و دهقانان است. جوهر این مسئله را تحکیم رهبری طبقه کارگر و تحکیم اتحاد کارگر و دهقان تشکیل میدهد. باید به مسئله اینطور نگاه کرد که طبقه کارگر بر سر جلب وفاداری دهقانان با بورژوازی درگیر مبارزه است. همه اینها يك موضوع جديد مبارزه طبقاتی تحت نظام سوسیالیستی است. تئوری صدر مائو در مورد مناسبات متقابل کشاورزی، صنایع سبك، صنایع سنگین و سیاست عمومی رشد اقتصاد ملی بر مبنای شعار کشاورزی را اساس قرار دهید و صنعت را بعنوان عامل رهبری کننده در دست گیرید و تنظیم برنامه اقتصاد ملی برحسب الویت کشاورزی، صنایع سبك و صنایع سنگین راه حل این مسائل را ترسیم کرد.

منابع اصلی مرجع مطالعه:

مارکس، جلد سوم کاپیتال، فصل ۳۷
مائو، حل صحیح تضادهای درون خلق بخشهای ۳ و ۱۲

توضیحات

صفحات کتابها منطبق بر نسخه های انگلیسی است.

- ۱ - مارکس، گروندریسه؛ ترجمه مارتین نیکولاس - انتشارات ونتاژ نیویورک - ص ۱۷۲
- ۲ - مارکس، جلد سوم کاپیتال - ص ۶۳۲
- ۳ - مائو، حل صحیح تضادهای درون خلق - ص ۴۷۶
- ۴ - همانجا
- ۵ - مائو، درباره حکومت ائتلافی، جلد سوم منتخب آثار - ص ۲۵۰
- ۶ - مائو، درباره مسئله تعاونی کشاورزی - ص ۴۱۳
- ۷ - مائو، ایده های صحیح انسان از کجا سرچشمه می گیرند؟ ص ۵۰۲
- ۸ - مائو، سمت جنبش جوانان، جلد دوم منتخب آثار - ص ۲۴۸
- ۹ - مائو، درباره حکومت ائتلافی - جلد ۳ از منتخب آثار - ص ۲۵۲
- ۱۰ - مائو، حل صحیح تضادهای درون خلق - ص ۴۷۶
- ۱۱ - همانجا
- ۱۲ - همانجا
- ۱۳ - چوئن لای، گزارش درباره کار حکومت، نقل شده در اسناد نخستین نشست کنگره چهارم سراسری خلق در جمهوری خلق چین
- ۱۴ - مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست
- ۱۵ - مارکس، جلد اول کاپیتال
- ۱۶ - مائو، درباره برخی مسائل مهم در سیاست کنونی جلد ۴ منتخب آثار - ص ۱۸۷

توضیحات مترجم:

معادل های فارسی برای عبارات انگلیسی
صندوق انباشت - تتخواه گردان انباشت accumulation fund
ذخایر - ذخایر نقدی - تتخواه گردان funds
نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی public ownership system
نظام مالکیت کلکتیو collective ownership system
نظام مالکیت تمام مردم system of ownership by the whole people

فصل ۸

صرفه جوئی يك اصل مهم

در اقتصاد سوسیالیستی است

صرفه جوئی و حسابرسی اقتصادی را بکار بندید

تولید سوسیالیستی در عین حال که پروسه تخصیص نقشه مند زمان کار است تلاش برای صرفه جوئی در زمان کار نیز هست. صرفه جوئی کردن و حسابرسی اقتصادی در همه موسسات و در مدیریت کل اقتصاد ملی، شروط اساسی برای کسب نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و کم هزینه تر در ساختمان سوسیالیسم است.

صرفه جوئی برای توسعه اقتصاد سوسیالیستی يك ضرورت است

اهمیت صرفه جوئی در توسعه اقتصاد سوسیالیستی

در اینجا منظور از صرفه جوئی، صرفه جوئی در نیروی انسانی، مواد و ذخایر نقدی است (*). صرفه جوئی در نیروی انسانی بمعنای ذخیره کردن کار زنده است. صرفه جوئی کردن در مواد به معنای ذخیره کار مادیت یافته است. صرفه جوئی در منابع مالی به معنای ذخیره کردن کار زنده و مادیت یافته است که در گردش پول تبارز می یابد. بنابراین، صرفه جوئی در کلیه امور بمعنای صرفه جوئی در کار زنده و مادیت یافته، یا صرفه جوئی در زمان کار است.

در جامعه سوسیالیستی صرفه جوئی در زمان از اهمیت عظیمی برخوردار است. مارکس خاطر نشان کرد: ”کل اقتصاد نهایتاً عبارتست از صرفه جوئی در زمان. جامعه نیز باید زمانش را به نحو حساب شده ای تقسیم کند تا بتواند به تولید مکفی برای ارضای نیازهایش دست یابد؛ دقیقاً همانطور که يك فرد برای اندوختن حد مناسبی از دانش یا برای رفع نیازهای گوناگون در حیطه فعالیت خود، باید وقتش را به نحو احسن تقسیم کند. بنابراین، صرفه جوئی در زمان (اقتصاد زمان - مترجم) به موازات تقسیم حساب شده زمان کار بین شاخه های مختلف تولید، نخستین قانون اقتصادی در زیربنای تولید اشتراکی است. در آن نوع تولید، این قانون بیش از پیش صدق میکند.“ (۱)

هدف تولید سوسیالیستی رفع نیازهای دولت و مردم است. برای تولید ارزش مصرف به حداکثر میزان ممکن و با صرف حداقل کار، باید در زمان کار صرفه جوئی کرد و زمان کار بصورت نقشه مند در کل جامعه تخصیص داد. برای رفع نیازهای فزاینده دولت و خلق حداکثر ممکن، اینها روش های اساسی هستند. بنابراین صرفه جوئی کردن منطبق بر ملزومات عینی قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم است. نقض قانون صرفه جوئی به معنای نقض ملزومات پایه ای توسعه اقتصادی سوسیالیستی و منافع پایه ای پرولتاریا و زحمتکشان است. بنابراین، اجرای صرفه جوئی در درجه اول به معنای قبول قوانین عینی اقتصاد سوسیالیستی و ارزش قائل شدن برای منافع اساسی پرولتاریا و خلق کارکن است.

در کشور سوسیالیستی عمل کردن به اقتصاد با صرفه (practicing strict economy)، يك روش مهم برای افزایش انباشت از طریق اتکاء بخود است. برای اینکه کشور سوسیالیستی درگیر ساختمان اقتصادی کلان شود نیاز به حجم کلانی از ذخایر نقدی (funds) دارد. این ذخایر از کجا تامین میشوند؟ جامعه سوسیالیستی برخلاف جوامع کاپیتال امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی، نمیتواند مردم خود را استثمار کند، در خارج از مرزهایش به تجاوزگری و غارت بپردازد، تقاضای غرامت جنگی کند یا منابع ملی را برای توسعه اقتصادش بفروشد. کشور سوسیالیستی برای انباشت فقط میتواند به نیروی پرتلاش زحمتکشان و صرفه جوئی داخلی اتکاء کند. از یکطرف، واحد تولیدی به حد ممکن نیروی انسانی، مواد و ذخایر نقدی را صرفه جوئی میکند، ذخایر را بطور منطقی تخصیص میدهد و بی وقفه مقیاس تولید را گسترش می دهد. از طرف دیگر، واحدهای غیر تولیدی نظیر نهادهای دولتی، واحدهای نظامی، مدارس و تشکلات خلقی باید صرفه جوئی کرده و اتلاف را از میان ببرند تا سهم هزینه های بخش غیر تولیدی در بودجه دولت را به حداقل برسانند. بدین طریق، ذخایر نقدی بزرگی را میتوان برای ساختمان اقتصادی انباشت کرد. کشور سوسیالیستی برای تسریع ساختمان سوسیالیستی و پاسخگویی بهتر به نیازهای فزاینده دولت و خلق، باید اقتصاد را با صرفه کرده و با اتلاف مبارزه کند.

صرفه جوئی بویژه برای ساختمان سوسیالیستی چین اهمیت دارد. چین نه فقط کشوری بزرگ است بلکه از لحاظ اقتصادی، کشوری عقب مانده و فقیر بوده و در حال توسعه بحساب می آید. صدر مائو خاطر نشان کرد: ”ما میخواهیم ساختمان کلان را به پیش ببریم، اما کشور ما کماکان بسیار فقیر است. اینجا، تضادی در میان است. يك راه حل برای این تضاد، تلاشی پیگیرانه برای بعمل آوردن اقتصاد با صرفه در همه عرصه هاست.“ (۲) بنابراین، صدر مائو از کل خلق را دعوت کرد که: ”کارخانه ها، فروشگاه ها و همه موسسات دولتی و تعاونی،

و سایر موسسات را با تلاش وافر و بطور اقتصادی بچرخانید. اصل تلاش وافر و اقتصادی کار کردن باید در مورد همه چیز اعمال شود. اصل صرفه جوئی همین است: (۳) توده وسیع کارگران و دهقانان فقیر و میانه حال که در خطوط اول جبهه تولید می‌جنگند، به رهنمودهای صدر مائو توجه دقیق دارند. آنها اهمیت عظیم صرفه جوئی را می‌فهمند. توده های کارکن چه خوب گفته اند که: ” تلاش وافر کردن بدون اقتصادی عمل کردن، نیرو هدر دادن است.“ فقط از طریق تلاش وافر و صرفه جوئی توده های کارکن میتوانند ثروت بیافرینند و عظیمترین نقش ممکن را بازی کنند، و چین میتواند بزودی توسعه یافته و به يك کشور بزرگ و قدرتمند سوسیالیستی تبدیل شود. در عین حال، کشور ما باید پاسخگوی تعهدات انترناسیونالیستی خود در خارج از مرزهایش باشد. هر چه بیشتر در داخل صرفه جوئی کنیم، بیشتر میتوانیم در سطح بین المللی به انقلاب جهانی خدمت نمائیم.

صدر مائو خاطر نشان کرد: ” همه ۶۰۰ میلیون خلق کشور ما.... باید در پی افزایش تولید و صرفه جوئی باشند و از ریخت و پاش و اتلاف بپرهیزند. این نه فقط از لحاظ اقتصادی که در بعد سیاسی هم حائز اهمیت درجه اول است.“ (۴) پشتکار و صرفه جوئی همواره خصوصیت پرولتاریا و خلق کارکن بوده است. تحت هدایت خط انقلابی صدر مائو، توده های وسیع چین پشتکار و صرفه جوئی را بعمل می‌گذارند. این به يك عادت عمومی تبدیل شده است. اسراف و اتلاف، سموم بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر است. اسراف و اتلاف بخشی از ماهیت طبقه استثمارگر است. باند لیو شائوچی و لین پیائو همانند استادشان کنفوسیوس از افرادی تشکیل میشد که هرگز اندامهای خود را بکار نمی‌انداختند و نمیتوانستند پنج غله را از هم تشخیص دهند. آنها از سیاست صدر مائو مبنی بر کشور را با پشتکار و صرفه جوئی بسازید متنفذ بودند. آنها در کار ساختمانی بدنبال پروژه های بزرگ، خارجی و جادویی بودند. سیاست آنها را در زمینه اداره منابع می‌توان اینطور تعریف کرد: ” بودجه سخاوتمندانه، هزینه سخاوتمندانه.“ در عملکرد و مدیریت به آنجا رسیده بودند که میگفتند، ” احتیاج نیست نگران پولهائی که به خارج می‌گریزد باشیم، حتی اگر برای سه سال به حسابها رسیدگی نشود طوری نیست.“ طرح جنایتکارانه آنها این بود که نگرش افراد متزلزل در صفوف انقلاب را رفته رفته منحرف کنند، منابع ملی را تلف نمایند، سوسیالیسم را تضعیف و در دیکتاتوری پرولتاریا خرابکاری کرده و سرمایه داری را احیاء نمایند. بنابراین، ما با اجرای اقتصاد با صرفه و مبارزه با اتلاف نه فقط ساختمان سوسیالیستی را شتاب خواهیم بخشید بلکه ضربه سیاسی قدرتمندی بر افرادی نظیر لیو شائوچی و لین پیائو وارد خواهیم کرد. بعلاوه این جهت گیری انتقاد عمیق از مفاهیم سنتی و خرد متعارف بوده و در رد آنهاست. ما باید آگاهانه در برابر انحطاط و حملات ایدئولوژی بورژوائی مقاومت کنیم و از سنت پر افتخار پرولتاریا پیروی نمائیم. یعنی ما باید موسسات نوین را با سرسختی و پشتکار و اجرای سیاست اقتصاد با صرفه بوجود آوریم. ” ما باید به جوانان خود کمک کنیم که بفهمند کشور ما کماکان بسیار فقیر است و در کوتاه مدت نمیتوانیم اوضاع را بطور ریشه ای عوض کنیم. و فقط از طریق تلاش متحد نسل جوان ما و تمامی خلق که دستان خویش را بکار میگیرند، چین میتواند طی چند دهه قوی و ثروتمند شود.“ (۵)

نظام سوسیالیستی راهگشای صرفه جوئی است

تکامل انقلاب و ساختمان سوسیالیستی به لحاظ عینی طلب میکند که ما صرفه جوئی اقتصادی را به اجراء گذاریم. نظام سوسیالیستی هم امکان صرفه جوئی را فراهم می‌کند. در جامعه سوسیالیستی زحمتکشان همه کاره جامعه شده اند. هدف نهائی از صرفه جوئی در نیروی انسانی، منابع مادی و ذخایر نقدی، خدمت به پرولتاریا و مردم است. بنابراین صرفه جوئی در انطباق با منافع زحمتکشان است و می‌تواند تبدیل به فعالیت آگاهانه توده های وسیع مردم شود. با برانگیختن شور و شوق سوسیالیستی توده ها تمام روشهای صرفه جوئی را می‌توان اتخاذ کرد: صورت برداری از انبارها و مخازن برای بهره برداری از مصالحی که ظرفیت استفاده دارند ولی بلا استفاده مانده اند؛ دست زدن به نوآوری های فنی برای بهره برداری از ظرفیت تجهیزات و ابزار بلااستفاده؛ بهبود سازمان یابی کار و روشها برای فعال کردن تمام ظرفیتهای؛ براه انداختن کارزار ”ری سایکل“ برای تبدیل ”فضولات“ صنعتی به مواد قابل استفاده و تبدیل مواد ”بیفایده“ به مواد ”بافایده“. مثلا مجتمع داروئی شمال شرقی، توده ها را برای براه انداختن چنین کارزاری بسیج کرد. کارگران و متخصصان مغزشان را بکار انداختند تا راه هائی برای قابل استفاده کردن زباله جامد، زباله مایع و زباله گازی شکل بیابند. نتیجتا محصولات جدید متعددی اضافه شد. کارخانه عرق کشی اصلی پکن قبلا فقط لیکور تولید میکرد. پس از براه انداختن کارزار توده ای جهت افزایش تولید و صرفه جوئی، محصولات مهمی از سه زباله آنجا تولید شد. این کارخانه به يك

شرکت متنوع تبدیل شد و انواع مختلف محصول را تولید کرد. توده های زحمتکش اهمیت صرفه جوئی را می دانند و آنرا به هزار طریق بکار می بندند. چنین کاری در جامعه سرمایه داری ممکن نیست. در سرمایه داری، سرمایه دار صرفه جوئی را در شرکت خودش اجراء میکند. هدف اینست که هزینه ها را به حداقل رسانده و حداکثر ارزش اضافه را استخراج کند. مضمون صرفه جوئی، تشدید استثمار کار اجیر شده است. مارکس خاطر نشان کرد: ”تولید سرمایه داری، زمانیکه جدا از پروسه گردش و افراطهای رقابت جوئی در نظر گرفته شود، در ارتباط با کار مادیت یافته نهفته در کالاها بسیار مقتصدانه عمل میکند. با این وجود، بیش از هر شیوه تولیدی دیگر، حیات انسانی یا کار زنده را، نه فقط خون و گوشت انسانها بلکه مغز و اعصابشان را بر باد میدهد.“ (۶) توده های زحمتکش از ”صرفه جوئی های“ سرمایه دار ابراز انزجار می کنند و در مقابل آن مقاومت کرده و علیه آن شورش میکنند.

تحت شرایط مالکیت عمومی سوسیالیستی، قانون صرفه جوئی نه فقط درون موسسات گوناگون، بلکه مهمتر از آن در کل اقتصاد ملی نقش بازی میکند. اقتصاد سوسیالیستی يك اقتصاد برنامه ریزی شده است. ”سهم بندی زمان کار بر حسب يك برنامه اجتماعی معین، ضامن حفظ تناسب صحیح میان انواع مختلف کار مورد نیاز و تقاضاهای گوناگون جامعه است.“ (۷) کشور سوسیالیستی میتواند از طریق يك برنامه ریزی اقتصادی سراسری، نیروی انسانی و منابع مادی و ذخایر نقدی دولت را بطور بهینه بکار گیرد و تولید و گردش را بطور مرکزی سازمان دهد، تعاون سوسیالیستی را در کل کشور گسترش داده و صرفه جوئی در هر موسسه را با صرفه جوئی در کل جامعه در هم آمیزد. در سرمایه داری، بعلت رقابت میان شرکتها و هرج و مرج در تولید اجتماعی، اجرای صرفه جوئی بطور منظم در کل اقتصاد اساسا ناممکن است. علت این امر بویژه اتلاف جدی نیروی انسانی و منابع مادی و ذخایر نقدی بهنگام وقوع متناوب سیکل های بیزنس است. مارکس خاطر نشان کرد: ”شیوه تولید سرمایه داری در عین حال که از یکطرف، در هر کسب و کار منفرد با روشی مقتصدانه عمل می کند اما از سوی دیگر، بدلیل نظام پر هرج و مرج رقابتی اش، باعث وحشتناک ترین اتلاف نیروی کار و ابزار اجتماعی تولید میشود.“ (۸) هرچند نظام سوسیالیستی راهگشای صرفه جوئی است، اما برای ممکن کردن سیاست صرفه جوئی، ما باید توده ها و کادرها را بر مبنای خط ایدئولوژیک و سیاسی آموزش دهیم، مبارزه وقفه ناپذیر علیه اتلاف را پیش بریم و ایده تقویت کشور از طریق پشتکار، صرفه جوئی و مبارزه سرسختانه را اشاعه دهیم. از سوی دیگر، ما باید فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی را با فعالیت پیچیده اقتصادی درآمیזیم و یکرشته آئین نامه ها و مقررات منطقی را جهت هدایت چنین فعالیتی تثبیت کنیم. تقویت حسابرسی سوسیالیستی در موسسات گوناگون و در کل اقتصاد ملی، و چرخاندن موسسات سوسیالیستی بر مبنای حسابرسی اقتصادی، وسیله بسیار مهمی برای اجرای صرفه جوئی است.

حسابرسی سوسیالیستی وسیله مهمی برای توسعه اقتصاد سوسیالیستی با نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و باصرفه تر است

برای کسب نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و باصرفه تر، حسابرسی سوسیالیستی را بکار گیرید

حسابرسی سوسیالیستی شامل فعالیتهای زیر است: ثبت کردن، محاسبه نمودن، تحلیل کردن، و مقایسه مصرف مولد و نتایج تولیدی در پروسه تولید (یا مدیریت). {مصرف مولد یا مصرف صنعتی به مصرف ماشین آلات؛ مواد خام؛ محصولات نیمه تمام و غیره در پروسه تولید اطلاق می شود.} به کل این ها می گویند حسابرسی که معمولا به دفترداری و موازنه دخل و خرج اطلاق می شود. انسان در زمانهای بسیار قدیم در جریان مبارزه تولیدی اهمیت استفاده از حسابرسی اقتصادی را آموخت. در کمون ابتدائی هند، دفترداری بود که دخل و خرج کشاورزی و همه مسائل مربوطه را ثبت میکرد. (۹) مارکس برای توضیح ضرورت حسابداری در پروسه تولید از داستان فردی بنام رابینسون کروزو استفاده کرد که در جزیره ای پرت می زیست؛ این داستان در بین اقتصاد دانان بورژوا طرفدار داشت: ”هرچند آدم معتدلی بود، اما نیازهای محدودی داشت که برای ارضاء آنها باید مقداری کار مفید از انواع مختلف مانند ساختن ابزار و اثاثیه، بز چرانی، ماهیگیری و شکار انجام می داد.... ضرورت او را واداشت که وقتش را برای انجام کارهای گوناگون به دقت تقسیم کند.... دفتر موجودیش شامل لیست زیر بود: ابزار مورد استفاده که به وی تعلق داشتند؛ عملیاتی که برای تولید آنها ضروری بود؛ و زمان کار متوسطی که برای ساختن مقدار معینی از هر يك از آنان صرف کرده بود.“ (۱۰) هر چه پروسه تولید اجتماعی تر شود، حسابرسی اقتصادی ضرورت بیشتری می یابد. ”دفترداری... در شیوه تولید سرمایه داری

ضروری تر است تا در تولید پراکنده صنایع دستی و اقتصاد دهقانی. و در تولید کلکتیو (جمعی) ضروری تر از تولید سرمایه داری است. (۱۱)

تحت نظامات اجتماعی مختلف، شکل، محتوا و نتایج اجتماعی حسابرسی اقتصادی متفاوت است. در جامعه سرمایه داری، سرمایه دار از حسابرسی اقتصادی برای استخراج حداکثر ارزش اضافه با بکار انداختن کمترین میزان سرمایه استفاده میکند. هر چه این حسابرسی سفت و سخت تر باشد، سرمایه بیشتری ذخیره شده، استثمار کار اجبر شده وحشیانه تر است و خلق زحمتکش فقیرتر میشود. در جامعه سوسیالیستی حسابرسی دیگر مناسبات سرمایه دارانه تولیدی را منعکس نمیکند. بلکه بازتاب مناسبات تولیدی سوسیالیستی است. حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی از طریق تقویت صرفه جوئی در زمان، رشد بی وقفه تولید سوسیالیستی را تقویت نموده و از این طریق بهتر میتواند نیازهای فزاینده دولت و خلق را رفع کند.

حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی بعنوان يك وسیله مهم برای عملی کردن اقتصاد کم هزینه، صرفه جوئی همه جانبه را طلب میکند. این امر همچنین مستلزم آن است که به توسعه همه جانبه اقتصاد سوسیالیستی با نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر بعنوان يك کل واحد برخورد شود. اگر در تولید، اصول صرفه جوئی را بکار بریم و از مصرف مواد خام، سوخت و کار بکاهیم و نتیجتاً هزینه های کمتری داشته باشیم، آنوقت میتوانیم از همان میزان کار و منابع مادی و مالی صرفه جوئی شده برای گسترش تولید استفاده کنیم. بهبود در طراحی محصولات و پروژه ها، حذف برخی پروسه های کاری و عملیات غیر ضروری میتواند زمان مورد نیاز برای تولید محصول و خاتمه پروژه های ساختمانی را کوتاه کرده، مصرف کار زنده و کار مادیت یافته را کاهش دهد و تولید و ساختمان را شتاب بخشد. انتخاب درست مواد خام و جایگزین کردن مواد خام ارزانتر و کیفیتاً بهتر بجای گرانترها و آنها که کیفیت پایینتری دارند، میتواند هزینه های تولید را کاهش داده و کیفیت محصولات و پروژه ها را بالا ببرد. بنابراین، يك وحدت عینی میان دستیابی به نتایج عظیمتر، سریعتر و بهتر و با صرفه تر وجود دارد. ما نباید به این عوامل طوری برخورد کنیم که گوئی هر يك مطلقاً با دیگری در تضاد است. هرچند، بطور نسبی جنبه ای از تضاد موجود هست. اگر ما تضادهای موجود میان این عوامل را نادیده بگیریم و یکجانبه در پی ذخیره کردن - که نهایتاً بر کیفیت محصولات و پروژه ها تاثیر میگذارد - باشیم، آنوقت نتایج نه فقط عظیمتر، سریعتر و بهتر نخواهند بود، بلکه در واقع حتی باصرفه تر هم نخواهند شد. برعکس، ائتلاف بسیار بالا خواهد بود.

توده های زحمتکش استادان حسابرسی اقتصادی اند

حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی يك وسیله مهم برای اجرای اقتصاد با صرفه و توسعه اقتصاد سوسیالیستی با نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر است. اما این امر فقط میتواند با اتکاء به شور و شوق آگاهانه توده های وسیع کارگر متحقق شود. این اوضاعی کاملاً متفاوت از حسابرسی اقتصادی سرمایه داری است. زیرا حسابرسی اقتصادی در شرکت سرمایه داری به بورژوازی خدمت میکند و از پایه و اساس با منافع خلق کارکن در تضاد است. حسابرسی اقتصادی مشغله صرفاً چند متخصص تحت استخدام بورژوازی است. حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی به منافع کارگران خدمت میکند و در راستای منافع اساسی آنهاست. بنابراین، حسابرسی اقتصادی در موسسه سوسیالیستی صرفاً کار متخصصان نبوده بلکه فعالیتی اقتصادی است که با شرکت آگاهانه توده های کارکن انجام میشود.

نظام سوسیالیستی بعنوان يك شرایط ضروری حسابرسی اقتصادی توسط متخصصان را با حسابرسی اقتصادی توسط توده های کارگر در هم می آمیزد و امکان عینی چنین کاری را فراهم می کند. تجربه چین نشان میدهد که برای انجام درست حسابرسی اقتصادی توده ها باید در اینکار شرکت جویند. حسابرسی اقتصادی توسط متخصصان باید مبتنی بر حسابرسی توده ای باشد زیرا توده های وسیع کارگر از مبارزه طولانی و سخت در جبهه تولیدی تجارب ارزشمندی بدست آورده اند و با شرایط تولیدی خویش آشنایند. آنها بخوبی میدانند که کجا ائتلاف صورت می گیرد و کجاست میتوان بیشتر صرفه جویی کرد. آنها بسیار خوب میدانند که چگونه میتوان فن آوری را برای ارتقاء بارآوری بهبود بخشید و چگونه هزینه های کار و منابع مادی و ذخایر نقدی را جهت دستیابی به نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و باصرفه تر محاسبه کرد. حسابرسی گروهی، سازمان های بازرسی اقتصادی و کنفرانسهای تحلیل فعالیتهای اقتصادی در موسسات چین سوسیالیستی در زمره اشکال حسابرسی اقتصادی خوب می باشند. این شکل های در نتیجه بدست گرفتن کنترل مدیریت مالی توسط توده ها و ایجاد ترکیبی از کارگران و متخصصان در حسابرسی، بوجود آمده اند. در موسسه سوسیالیستی، توده ها بعنوان همه

کاره، در حسابرسی گروهی، تحلیل از فعالیتهای اقتصادی و مدیریت مالی شرکت می کنند. بنابراین حسابرسی اقتصادی نه فقط در تقویت نتایج عظیمتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر نقش بزرگتری بازی می کنند بلکه کارمندان عالیرتبه و کادرهای وسیع را وادار می کند که طبق خط حزب و سیاستهای عمومی مشخص آن عمل کنند تا موسسه در راستای سوسیالیستی به پیشروی ادامه دهد.

در حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی بکار گرفتن متخصصان کاملاً ضروری است. متخصصان باید کارگاهها و بخشهای گوناگون يك موسسه در ارتباط باشند. زیرا این امر آنان را قادر می کند که کاملاً با اوضاع كل موسسه آشنا شوند و رهبری و سازماندهی فعالیتهای متعدد و متنوع اقتصادی را تسهیل می کند. اما این کافی نیست. متخصصان همچنین باید به خطوط مقدم تولید بروند؛ کاملاً بر توده ها متکی باشند؛ بررسی و تحقیق را تقویت کنند؛ به خلاقیت توده ها احترام بگذارند و مشکلات حسابرسی اقتصادی را که در پروسه تولید سر بلند می کند بموقع حل کنند. فقط بدین طریق آنان می توانند نقش شایسته خود را بازی کنند.

نظام حسابرسی اقتصادی يك نظام مدیریت موسسه سوسیالیستی است

نظام حسابرسی اقتصادی نمایان گر روابط میان دولت و موسسات دولتی، و میان موسسات دولتی میباشد

بعد از آنکه کشور سوسیالیستی يك اقتصاد دولتی سوسیالیستی را برقرار کرد، موسسه دولتی چگونه باید اداره شود؟

اقتصاد دولتی مابملك کلیت مردم کارکن (زحمتکشان – مترجم) است. دولت سوسیالیستی، بعنوان نماینده كل مردم کارکن، اقتصاد دولتی را کنترل کرده و بر آن مدیریت می کند. دولت سوسیالیستی برنامه تولید و وظایف عملیاتی را برای موسسه دولتی تعیین می کند و بطور مرکزی میزان محصول و درآمد موسسه دولتی را جهت رفع نیازهای دولت و خلق تخصیص می دهد.

آیا مدیریت دولتی بر اقتصاد دولتی بدین معناست که در موسسات دولتی گوناگون هیچگونه استقلال نسبی اقتصادی وجود ندارد؟ آیا این بدان معناست که كل ابزار تولید و وجوه نقدی برای تامین کارگران و کارمندان به رایگان در اختیار موسسه دولتی قرار داده شده است؟ و آیا همه تولیدات موسسه دولتی بدون پرداخت مابه ازا به دولت داده میشود؟ و هیچگونه حسابرسی مستقل در مورد سود و زیان موسسه دولتی وجود ندارد؟ این نوع نظام مدیریت موسسات تولیدی در واقع دارای تاریخچه است و نامش نظام عرضه رایگان است. این نوع نظام مدیریت موسسات دولتی در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ در اتحاد شوروی اتخاذ شد که تحت شرایط تاریخی و ویژه کمونیسم جنگی ضروری بود. اما تحت شرایط عمومی ساختمان سوسیالیسم عملی نیست. فقدان حسابرسی مستقل سود و زیان تحت يك نظام عرضه رایگان، کار ردیابی عدم کارایی ها یا اتلافهای پروسه تولید و عملیات را دشوار میسازد. نتیجتاً شرایط برای بسیج کارکنان موسسه دولتی جهت بهعهده گرفتن مسئولیت عملی چرخاندن این موسسات مساعد نخواهد بود و شرایط برای تحقق اصل صرفه جویی نیز مساعد نخواهد بود.

پس آیا موسسات دولتی مجازند که بابت سود و زیان خویش مسئولیت مستقل به عهده گیرند؟ اما این غیر عملی تر است. اگر این نظام برقرار شود نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، فقط يك اسم خواهد بود و به نظام مالکیت شرکتی، نظام مالکیت گروهی و نهایتاً به نظام مالکیت خصوصی سرمایه داری تغییر ماهیت خواهد داد. در جامعه سوسیالیستی، مدیریت اقتصادی موسسات توسط دولت، از لحاظ عینی نظامی شبیه نظام حسابرسی اقتصادی طلب می کند. نظام حسابرسی اقتصادی چیست؟ در مفهومی ساده، يك نظام مدیریت حسابرسی اقتصادی است که رهبری مرکزی دولت را تضمین می کند اما در عینحال، عمل نسبتاً مستقل موسسات را نیز مجاز می شمارد.

صدر مائو سالها پیش در سال ۱۹۴۲ رهنمودهایی را برای برقراری يك نظام حسابرسی اقتصادی در بخشهای اقتصاد دولتی مناطق آزاد شده صادر کرد. در این رهنمودها او اصل ” رهبری متمرکز و مدیریت غیر متمرکز“ را پیش نهاد. رهبری متمرکز به معنای اداره با برنامه موسسات دولتی طبق خطوط، رهنمودها و سیاستهای مرکزی است. برنامه مرکزی در پرتو شرایط مشخص هر واحد، برای آنها آماج تولیدی تعیین می کند از جمله خطوط کلی را در مورد تنوع، کمیت، کیفیت، ارزش تولید، بارآوری کار، هزینه ها و سودی که باید به دولت بازگردانده شود مشخص می کند. هر موسسه باید در برابر برنامه دولتی حساب پس دهد و اهداف مختلف تعیین شده توسط دولت را پاسخگو باشد. مدیریت غیرمتمرکز بمعنای آن است که دولت میزان معینی از منابع

مادی و مالی را برحسب تولید و ملزومات عملیات هر موسسه دولتی در اختیارش قرار میدهد تا از آنها استفاده کند. آن موسسه تولید، عرضه، و فعالیتهای بازاریابی خود را سازمان خواهد داد اما اینکار بر مبنای مشخصات برنامه که توسط دولت تعیین شده صورت خواهد گرفت. هر موسسه دولتی از استقلال عمل نسبی معینی برخوردار است. هر موسسه باید محاسباتش را مستقلانه انجام دهد، دستاوردها و ضررهایش را مشخص کند و از درآمدهای خود برای پرداخت هزینه ها و تامین ذخایر نقدی جهت انباشت دولتی استفاده نماید. مدیریت غیرمتمرکز تحت رهبری متمرکز، از یکطرف طلب می کند که موسسه دولتی بنحو بهتری بر تولید و عملیات مدیریت کند، حسابرسی اقتصادی را تقویت نماید و تحقق برنامه دولتی را تضمین کند؛ و از سوی دیگر، دولت باید شرایط ضروری برای بهبود تولید و پیشرفت عملیات موسسه دولتی را فراهم نماید. بطور مثال، برنامه های تولید باید بموقع اعلام شوند و عرضه موادخام و همکاری گسترده سوسیالیستی به موقع سازمان یابد. مدیریت موسسه دولتی توسط دولت از طریق نظام حسابرسی اقتصادی، ضامن اعمال رهبری متمرکز توسط دولت بر موسسات دولتی و نیز تسهیل کننده ابتکار عملهای سوسیالیستی موسسات خواهد بود. این نظام، هم از کنترل بیش از حد که میتواند بحال حسابرسی اقتصادی موسسه نامطلوب باشد جلوگیری می کند و هم جلوی استقلال بیش از حد موسسه را که میتواند به گرایش سرمایه داری فعالیت آزاد پا دهد، می گیرد.

تحت نظام حسابرسی اقتصادی، مناسبات اقتصادی بین موسسات دولتی شکل مشارکت جمعی و حسابرسی مستقل بخود بگیرد. موسسات دولتی مایملک پرولتاریا و کل مردم کارکن هستند. آنها نه فقط از طریق تقسیم کار اجتماعی بلکه به دلیل اینکه صاحبانشان یکی است به یکدیگر مرتبطند و از لحاظ عینی مجبورند با یکدیگر هماهنگی کنند و خودشان مبتکر همکاری میان خود باشند. این موسسات از پایه و اساس با موسسات سرمایه داری که بر نظام مالکیت خصوصی مبتنی هستند، فرق می کنند. هرچند تحت شرایط بکار بست نظام حسابرسی اقتصادی، موسسات دولتی نیز واحدهایی با مدیریت نسبتاً مستقل هستند. بنابراین هنگامی که نیروی انسانی و منابع مادی و مالی بین موسسات دولتی مبادله می شود، نه فقط تقویت شیوه تعاون کمونیستی ضروری است بلکه باید اصل مبادله ارزشهای برابر را هم در نظر گرفت، حساب دخل و خرج را داشت، همه چیز را ثبت کرد تا بتوان تأثیرات اقتصادی را محاسبه نمود.

تحت شرایط نظام حسابرسی اقتصادی، روابط فوق الذکر بین دولت و موسسات دولتی، و میان خود این موسسات، صدها هزار موسسه را قادر می کند که به همکاری نزدیک پرداخته و تولید را بطور هماهنگ و به مثابه يك واحد ارگانیک سازماندهی کنند و در عین حال کاملاً مسئولیت مدیریت و ابتکار عمل جداگانه خود را به اجرا گذارند. لنین گفت: ”تراستها و کارخانه ها بدین خاطر برپایه خود - حمایتی تاسیس شده اند که خودشان مسئول کارکرد موسسه شان باشند و مضاف بر آن خودشان مسئول آن باشند که موسسه شان بدون کسری کار کند.“ (۱۲) زمانی که لنین این حرف را زد برخی افراد با تعجب گفتند: حالا که همه موسسات دولتی مایملک دولت هستند چه نیازی به این نظام ظریف حسابرسی است؟ اما نفی نظام حسابرسی اقتصادی در واقع نقض اصل سوسیالیستی صرفه جویی است. در جامعه سوسیالیستی، گسترش تولید و بکار بست اقتصاد با صرفه در درجه اول وابسته به کار ایدئولوژیک و سیاسی حزب و توان آن در ارتقا آگاهی کادرها و توده ها است. اما برقراری يك نظام مسئولیت در زمینه عملیات تولیدی و مدیریت نیز ضروری است. اگر نظام حسابرسی اقتصادی برقرار نشده بود، شرایط برای تقویت مسئولیت عملیاتی کارکنان مدیریت فراهم نمی شد و نتیجه اش اتلاف نیروی انسانی، منابع مادی و مالی می شد.

با استقرار نظام حسابرسی اقتصادی در کمونهای روستایی خلق مدیریت را تقویت کنید

اجرای مدیریت از طریق حسابرسی اقتصادی نه فقط برای اقتصاد دولتی ضروری است، بلکه در اقتصاد کلکتیو (جمعی) مطلقاً ضروری است. در آن بخش از اقتصاد سوسیالیستی که مبتنی بر مالکیت کلکتیو (جمعی) زحمتکشان است، ابزار تولید و تولید به سازمانهای جداگانه کلکتیو تعلق دارد. هر سازمان اقتصادی کلکتیو يك واحد حسابرسی است که تولید را طبق خط برنامه دولتی سازمان میدهد و بر حسب قیمتهای تعیین شده توسط دولت، کالاهایش را میفروشد؛ مستقلانه عمل می کند و در قبال سود و زیانش مسئول است. تولید و توزیع درآمد، درون کلکتیو پیش برده میشود. وجوه نقدی برای انباشت دولت از طریق مالیات در اختیار دولت قرار میگیرد. اقتصاد ملی سوسیالیستی يك کل واحد است. برنامه اقتصادی واحد سراسری که توسط دولت ریخته می شود دربرگیرنده اقتصاد کلکتیو و اقتصاد دولتی است. اجرای مدیریت در اقتصاد کلکتیو بر پایه يك نظام

حسابرسی اقتصادی مناسب و تقویت حسابرسی اقتصادی در هر واحد اقتصاد کلکتیو به سود توسعه کل اقتصاد ملی و تحکیم و توسعه اقتصاد کلکتیو خواهد بود.

در اقتصاد سوسیالیستی چین، مالکیت کلکتیو (جمعی) زحمتکشان در بخش های کشاورزی، صنعت (منجمه صنایع دستی)، حمل و نقل و تجارت موجود است. در اینجا مشغله ما عمدتاً بررسی مسئله تقویت مدیریت از طریق نظام حسابرسی اقتصادی در اقتصاد کلکتیو کمون روستائی خلق است.

در حال حاضر، کمون روستائی خلق در چین از نظام مالکیت سه رتبه ای در سطح کمون، بریگاد تولیدی و تیم تولیدی استفاده میکند. کمون، بریگاد و تیم تولیدی همگی واحدهای حسابرسی هستند که مستقل عمل میکنند و مسئول سود و زیان خویشند. داد و ستدهای مالی متقابل میان کمونها، بریگادها و تیمهای تولیدی، و نیز تخصیص منابع مادی و نیروی کار باید مبتنی بر ” اصل مبادله برابر بطور داوطلبانه و بر اساس نفع دو جانبه“ باشد.

در اقتصاد کمون روستائی خلق تحت نظام مالکیت کلکتیو (جمعی)، مدیریت بوسیله نظام حسابرسی اقتصادی در موسسات کمونی توسط کمون، و در موسسات بریگادی توسط بریگاد به اجرا گذاشته می شود. کمون و بریگاد موسسات مربوطه خود را بطور واحد رهبری می کنند، برای هر موسسه میزان معینی از ذخایر نقدی را تخصیص داده و از آنها میخواهند که این وجوه را مسئولانه بکار برند و برنامه تولیدی را که دولت، کمون و بریگاد به آنان داده متحقق کنند؛ و آنان را موظف می کنند که از طریق درآمدهایشان هزینه های خود را تامین کنند و سهمی را که کمون و بریگاد برای روانه کردن به صندوق انباشت تعیین کرده اند تامین کرده و حتی از آن هم فراتر روند. با توسعه موسسات کمونی و بریگادی، و با توسعه اقتصاد کلکتیو در سطوح گوناگون، واحدهای بیشتری در درون کمون خلق، مدیریت توسط نظام حسابرسی اقتصادی را بکار میگیرند. این نوع مدیریت باید بیش از پیش تقویت شود.

تیم تولیدی يك واحد حسابرسی پایه ای است که مستقل عمل میکند. وجوه نقدی جمعی تیم تولیدی را بریگاد تولیدی یا کمون تامین نمیکند بلکه از طریق کمکهای اعضای تیم و انباشت تولیدی تیم تامین می شود. برای توسعه اقتصاد کلکتیو، کمون و بریگاد باید تیم تولیدی را رهبری و حمایت کنند. آنها نمیتوانند از ذخایر نقدی تیم تولیدی برای توسعه اقتصاد کمون یا بریگاد استفاده کنند. بین بریگاد تولیدی و تیم تولیدی رابطه مدیریت از طریق نظام حسابرسی اقتصادی وجود ندارد. این بدان معناست که بریگاد تولیدی مسئول نهائی سود یا زیان حاصله از کار تیم تولیدی نیست. خود تیم ها در این زمینه مسئولند.

اگر چه يك رابطه مدیریت از طریق نظام حسابرسی اقتصادی بین کمون و بریگاد تولیدی با تیم تولیدی وجود ندارد، اما تیم تولیدی هم باید به حسابرسی اقتصادی بپردازد. حسابرسی اقتصادی در تیم تولیدی در درجه اول شامل محاسبه مصرف سالانه کار مادیت یافته و کار زنده در تولید، حساب دهی در مورد درآمدها و مخارج سالانه، کاهش مخارج و هزینه ها، اجتناب از کار غیر مولد و سایر هزینه های اینچنینی، و مقابله قاطعانه با اسراف و اتلاف است. بویژه برقراری يك نظام سالم مدیریت مالی حائز اهمیت است. کلیه هزینه ها باید تابع فرآیند تصمیم گیری ضروری باشند. در امور مالی باید دموکراسی اجرا شود. کلیه درآمدها و اقلام بیرون رونده باید ماهانه به اعضا اعلام شود. برای دانه های خوراکی (غلات)، مصالح، پول و حسابها باید مسئولیتهای جداگانه وجود داشته باشد تا از مصرف زیادی، دزدی و ریخت و پاش جلوگیری شود. با تقویت حسابرسی اقتصادی و بهبود نظام مدیریت مالی، میتوان هزینه های تولید را کاهش داد، بر انباشت ذخایر نقدی و درآمد اعضا افزود، و اعضا به اقتصاد جمعی بیش از پیش عشق خواهند ورزید و جهت تحکیم و توسعه این اقتصاد مبارزه کرده و با گرایشهای خودروی سرمایه دارانه مقابله خواهند نمود.

حل صحیح تضاد میان محاسبه ارزش مصرف و ارزش

اقتصاد دولتی و اقتصاد (جمعی) که مدیریت از طریق حسابرسی اقتصادی را به اجرا می گذارند نیازمند مقایسه و محاسبه مصرف مولد با نتایج تولیدی در پروسه های تولیدی هستند. پروسه تولید سوسیالیستی هم يك پروسه کار اجتماعی مستقیم است و هم يك پروسه ارزش آفرینی. اگر جنبه کار اجتماعی مستقیم را در نظر بگیریم اینطور است که کارگران بر حسب برنامه ها، ارزش مصرف های گوناگون که منطبق بر نیازهای دولت و خلق است را می آفرینند. اگر جنبه ارزش آفرینی را در نظر بگیریم اینطور است که کارگران به غیر از انتقال ارزش قدیمی ابزار تولید و مواد خام به تولیدات، ارزش جدید هم تولید میکنند. بنابراین، محاسبه ارزش مصرف

{ماتریال مصرف شده و ماتریال تولید شده} یا حسابرسی ارزش مصرف و محاسبه ارزش (یا حسابرسی ارزش) دو وجه حسابرسی اقتصادی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهند.

محاسبه ارزش مصرف و محاسبه ارزش دارای دو جنبه وحدت و تضاد هستند. ارزش مصرف حامل مادی ارزش است. اگر نوع معین و مشخصی از محصول را در نظر بگیریم، عموماً اینطور است که دستیابی به حجم تولید و کیفیت بالاتر، ارزش بیشتری به همراه می‌آورد. بنابراین، عموماً میتوان گفت که اگر موسسه ای موفق به تولید میزان ارزش مصرف (نوع، خصوصیات، حجم و کیفیت و غیره) تعیین شده توسط دولت شود، همچنین می‌تواند آماج ارزشی تعیین شده (مانند ارزش تولیدات و سودی که باید به دولت تحویل داد و غیره) را نیز متحقق کند. این، آن جنبه وحدت بین محاسبه ارزش مصرف و محاسبه ارزش است. با این وصف، اینها دو نوع مختلف محاسبه هستند که از دو زاویه مختلف صورت می‌گیرند. بنابراین، باید يك جنبه تضاد هم داشته باشند. آماج ارزشی که از سوی دولت برای هر موسسه تعیین می‌شود (مثلاً ارزش تولیدات، سود واگذار شده و غیره) اهداف ترکیبی هستند. از طرف دیگر، آماجی را که دولت برای تولید ارزش مصرف تعیین می‌کند (مانند انواعی که باید تولید شود، حجم تولید و غیره) بعنوان آماج مجزا تصریح می‌شوند. زمانیکه يك موسسه آماج ارزشی (ارزش تولیدات و سودهایی که تسلیم دولت می‌شود و غیره) را کاملاً تامین میکند، لزوماً به معنای این نیست که میزان مورد نظر ارزش مصرف از حیث تنوع و حجم تولید و غیره را هم برآورده کرده است. بنابراین تضادی که غالباً هر موسسه در پروسه حسابرسی اقتصادی با آن روبروست، دقیقاً بین محاسبه ارزش مصرف ارزش است.

برای حل صحیح این تضاد، پیش از هر چیز ما باید درك صحیحی از ماهیت دسته بندیهای ارزشی در حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی داشته باشیم.

ذخایر سرمایه ای، هزینه های تولید، سودها و سایر دسته بندیهای ارزشی(*) در نظام حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی با مالکیت سوسیالیستی همگانی مرتبطند. بنابراین، مناسبات تولیدی مشخصی را منعکس می‌کنند و با سرمایه، هزینه های تولید، سودها و سایر دسته بندیهای ارزشی در نظام حسابرسی اقتصادی سرمایه داری فرق می‌کنند. سرمایه در سرمایه داری، ارزشی است که ارزش اضافه تولید میکند، و دسته بندی ارزشی بازتاب روابط استثماری است که سرمایه کار اجیر شده را استثمار می‌کند. وجوه سرمایه ای در موسسه دولتی سوسیالیستی، آن بخش از ثروت انباشت شده دولتی است که برای تولید و عملیات ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. استفاده هر موسسه از این وجوه در تولید و فعالیتهای عملیاتی تابع ضروریات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی است که عبارتست از رفع نیازهای فزاینده دولت و خلق و به بازتولید گسترش یابنده تولید خدمت می‌کند. استفاده خردمندانه از وجوه سرمایه ای برای توسعه اقتصاد سوسیالیستی از اهمیت زیادی برخوردار است.

هزینه در يك موسسه سرمایه داری بمعنای مصرف سرمایه است. کاهش هزینه در يك موسسه سرمایه داری بمعنای ذخیره کردن سرمایه و تشدید استثمار کار است. هزینه در يك موسسه سوسیالیستی مخارج تولید میزان معینی از محصول است. از آنجا که در سیستم حسابرسی اقتصادی موسسات برای تامین هزینه ها و کسب سود به درآمد حاصل از فروش تولیدات خود وابسته اند، کاهش مداوم هزینه های تولیدی به معنای ذخیره مداوم زمان کار و افزایش بارآوری کار است. به این ترتیب دولت یا کلکتیو میتواند بیشتر انباشت کنند و نتیجتاً محصولات بیشتری برای رفع نیازهای دولت و خلق میتوانند تولید کنند.

سودهای سرمایه داری ارزش اضافه تغییر شکل یافته ای است که توسط سرمایه داری تصاحب می‌شود. سودها در موسسات سوسیالیستی، درآمد خالص اجتماعی هستند که توسط توده های کارکن آفریده شده اند. این سودها به دو شکل یعنی سودهای واگذار شده و مالیاتها در دست دولت متمرکز می‌شوند و عمدتاً برای توسعه تولید سوسیالیستی و ارتقا سطح معیشت و استاندارد زندگی مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. (× به توضیحات رجوع کنید.)

بعلاوه در اقتصاد سوسیالیستی میتوان به سودها از چشم انداز کلیت اقتصاد ملی نگریست. تحت شرایط معینی دولت سوسیالیستی میتواند به برخی موسسات اجازه دهد که فقط دخل و خرجشان را یکی کنند و حتی با ضرر به کار خود ادامه دهند. مثلاً برای آنکه قابلیتهای صنعتی در سراسر کشور بطور موزون توزیع شود، در مناطق عمقی کشور صنایع محلی توسعه یافته اند. در میان اینها ممکنست برخی موسسات بدلیل شرایط نامساعد تا مدتی سوددهی نداشته باشند. اما دولت کماکان از توسعه آنها حمایت می‌کند. یا مثال دیگری را در نظر بگیریم. برخی موسسات تولیدی که محصولات صنعتی معینی را تولید می‌کنند (بویژه محصولات جدید، مواد جدید و محصولات) که برای تقویت کشاورزی لازمند) ممکن است طی دوره زمانی معینی ضرر بدهند. اما منافع اقتصاد ملی در کلیت خود و تحکیم اتحاد کارگر - دهقان حکم می‌کند که بطور موقت و بطور برنامه ریزی شده

ضرردهی آنها مجاز شمرده شود. این نوع سود دهی که از منظر منافع اقتصاد ملی در کلیت خود ارزیابی می شود، ”سود دهی در سطوح بالاتر“ یا ”منافع عالیتر“ خوانده می شود. این نوع ”سود دهی در سطوح بالاتر“ در واقع تبارز مشخصی از برتری نظام سوسیالیستی است. البته منظور این نیست که سود دهی در موسسات و بخشهای مختلف اهمیتی ندارد و قرار نیست که موسسات مختلف این را بهانه ای برای مدیریت بد کنند. زیرا سود دهی در کل اقتصاد ملی نهایتاً وابسته به سود دهی موسسات و بخشهای جداگانه است. بنابراین موسساتی که بطور موقتی ضرر میدهند باید سخت بکوشند تا عملیات تولیدی خود را بهبود بخشند، هزینه های تولید را کاهش دهند، از زیانها کم کنند و زیان را به سود تبدیل کرده و به افزایش انباشت سوسیالیستی، خدمت کنند.

از تحلیل فوق میتوان دریافت که منابع سرمایه ای، هزینه ها، سودها و سایر دسته بندی های ارزشی در حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی بازتاب روابط تولیدی سوسیالیستی می باشند. این دسته بندی ها توسط پرولتاریا برای ساختمان سوسیالیستی بخدمت گرفته می شوند. بنابراین ما نمی توانیم در جریان حل تضاد بین محاسبه ارزش مصرف و ارزش، مسئله تحقق اهداف ارزشی تعیین شده توسط دولت را بی اهمیت قلمداد کنیم. بلکه باید آنها را جدی گرفته و فعالانه و بطور همه جانبه در پی تحقق اهداف ارزشی گوناگون باشیم.

از سوی دیگر این را هم باید تشخیص دهیم که دسته بندی های ارزشی قبل از هر چیز بقایای نظام اقتصادی مالکیت خصوصی هستند. دسته بندی های ارزشی بخشی از نظام کالایی هستند و حق بورژوازی را تجسم می بخشند. بطور مثال از آنجا که قیمتها نسبت به ارزشها نوسان دارند، موسساتی که يك اندازه کار برای تولید انواع گوناگون تولیدات با مشخصه های متفاوت هزینه می کنند، میزان نابرابری از ارزش تولید و سود بدست می آورند. موسساتی که بیشتر از بقیه موسسات محصولاتی با ارزش و سود بالا تولید می کنند راحت تر می توانند آماجی را که دولت برای تولید ارزش و تحویل سودها برایشان تعیین کرده تحقق بخشند. برای موسساتی که بیشتر محصولاتی را تولید می کنند که ارزش و سودشان پائین است، تحقق آماجی که دولت در زمینه تولید رز و تحویل سود تعیین کرده سخت تر است. اینها نمونه هایی از عملکرد حق بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است.

منافع طبقاتی پرولتاریا طلب می کند که مردم در حل تضاد بین حسابرسی ارزش مصرف با حسابرسی ارزش، آگاهانه این نوع حق بورژوازی را محدود کرده، از خط مشی ”اولویت دادن به تولید ارزش“ و ”در فرماندهی قرار دادن سود“ انتقاد کنند و تولید ارزش های مصرفی برای ارضای نیازهای دولت و مردم را در اولویت قرار دهند و محاسبه پیاده کنند؛ محصولاتی را که سود بالا دارد بیشتر تولید کنند؛ محصولاتی را که سود پائین دارد کمتر تولید کنند؛ محصولاتی را که هیچ سودی ندارد اصلاً تولید نکنند. نظام ”حسابرسی تام اقتصادی“ که مرتدین رویونیست حاکم بر شوروی طراحی کرده اند برای اجرای این اصل عمیقاً سرمایه دارانه است: سود را در مقام فرماندهی قرار دادن. در نظام حسابرسی تام اقتصادی، ”مهمترین شاخص های اختصاری برای فعالیت مالی موسسات، سود و نرخ سود است.“ در واقع هر موسسه انواع و کمیت تولیدش را برحسب سودهایی که انتظار می رود تعیین می کند. موسسات برای افزایش سود می توانند کارگران را اخراج کنند و برای کاهش هزینه های تولید، شدت کار را بالا ببرند. این ”نظام حسابرسی تام اقتصادی“ که سود را در مقام فرماندهی قرار میدهد، تبدیل به يك نظام استثمارگرانه شده که از سوی بورژوازی بوروکرات - انحصاری رویونیست شوروی بر مردم زحمتکش اتحادشوروی تحمیل شده؛ و وسیله مهمی برای احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بوده است.

بنابراین می توانیم ببینیم که در تحلیل نهایی، در نظام حسابرسی اقتصادی سوسیالیستی تضاد بین محاسبه ارزش مصرف و ارزش خود را بشکل مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری بنمایش می گذارد. فقط با درک این حلقه کلیدی در مبارزه بین دو طبقه و دو راه، و تحدید حق بورژوازی در عرصه حسابرسی ارزشی است که ما میتوانیم این تضاد را بطور صحیح درک و حل کنیم؛ محاسبه ارزش را تابع محاسبه ارزش مصرف کنیم و مانع آن شویم که حسابرسی اقتصادی مسیر انحرافی در پیش گیرد.

توضیحات:

× در این بخش کتاب که سود سوسیالیستی با سود سرمایه داری مقایسه شده است از واژه ینگ لی Ying-li استفاده شده است که هیبریدی (پیوندی) است میان واژه سود و واژه دستاورد. ظاهراً این واژه برای متمایز کردن سود در سوسیالیسم بکار می رفت.

در اقتصاد سوسیالیستی، تولید اجتماعی از طریق استثمار کارمزدی و سلطه منافع بیگانه و متخاصم بر نیروی کار و بازتولید این سلطه، پیش نمی رود. سود نه هدف تولید است و نه محکی که بر حسب آن منابع اختصاص می یابند و نه معیاری که بر حسب آن عملکرد و موفقیت موسسات مورد قضاوت قرار می گیرد. در سطح ملی و در سطح هر موسسه، سیاست در فرماندهی تولید قرار دارد. دستاورد فردی و خصوصی دیگر اصل انگیزه دهنده و سازمانده جامعه نیست.

در سوسیالیسم، سود یا درآمد خالص به انباشت اضافه اجتماعی اطلاق می شود. این اضافه اجتماعی محصول یک پروسه کاری کلکتیو و غیر استثماری سوسیالیستی است. این اضافه اجتماعی توسط دولت پرولتری برای تولید نیازهای اجتماعی و انقلابی کردن جامعه و جهان استفاده می شود. اگر بخواهیم بر حسب پول در سطح موسسه تولیدی سوسیالیستی نگاه کنیم این اضافه از تفاوت میان هزینه تولید و قیمت نهائی مشتق می شود در شرایطی که: الف) فعالیتهای تولیدی موسسه به مثابه بخشی از یک برنامه مرکزی پیش می رود (قیمتها و سودها نه ترکیب و نه سطح تولید و نه جهت ابداعات فنی را تعیین نمی کنند)؛ ب) قیمتهای کلیه نهاده ها و تولیدات به موسسه داده می شود (موسسه نمی تواند بدخواه قیمت گذاری کند)؛ سودهای هر واحد تولیدی در دسترس توسعه کلی اجتماعی و اقتصادی گذارده می شود.

با این وصف، بدلیل آنکه سود یک نقش ضروری (هر چند ثانوی) در اقتصاد سوسیالیستی بازی می کند، می تواند تاثیر منفی بر تخصیص و معیارهای سنجش کارائی و بر فعالیتهای تولیدی بگذارد و می گذارد به این صورت که گرایش به حداکثر کردن درآمد و بازگشت بجای خط مشی ارضای منافع اجتماعی را تقویت می کند. در واقع اینها جزو موضوعات این کتاب می باشند.

منابع مطالعاتی مرجع

مارکس، انگلس، لنین و استالین درباره جامعه کمونیستی (به زبان انگلیسی موجود نیست)
مائو یادداشت مقدماتی در مورد اداره یک شرکت تعاونی با پشتکار و صرفه جوئی - کتاب سرخ مائو ص ۱۸۷
حل صحیح تضادها - بخش ۱۱

یادداشتها

- ۱ - مارکس، گروندریسه - ص ۱۷۳
- ۲ - مائو، حل صحیح تضادها - آثار دست چین شده ص ۴۷۴
- ۳ - مائو، کتاب سرخ - ص ۱۸۷
- ۴ - مائو، حل صحیح تضادها - همانجا ص ۴۷۵
- ۵ - همانجا ص ۴۵۹
- ۶ - مارکس، کاپیتال جلد ۳ ص ۳۹۶
- ۷ - مارکس، کاپیتال جلد یک ص ۸۳
- ۸ - همانجا ص ۴۹۶
- ۹ - همانجا ص ۳۳۷
- ۱۰ - همانجا ص ۸۱
- ۱۱ - مارکس، کاپیتال جلد ۲ ص ۱۳۵
- ۱۲ - لنین، نامه به سوکولنیکوف، کلیات آثار جلد ۳۵ (انتشارات ۱۹۷۳) ص ۵۴۶

توضیح مترجم: معادل های فارسی

اقتصادی عمل کردن - مقتصدانه economize

صرفه جوئی frugality

اقتصادی عمل کردن practicing strict economy

نیروی انسانی، مواد و ذخایر نقدی manpower, material and funds

ذخایر سرمایه ای capital funds

دسته بندیهای ارزشی value categories

فصل نهم

مبادله، يك شكل اقتصادى است كه

توليد را به توزيع متصل ميكند

مبادله و گردش پول در جامعه سوسياليستى

اغلب محصولات كار در جامعه سوسياليستى فقط از طريق مبادله مى توانند وارد عرصه هاى مصرف مولد و شخصى شوند. صفات مشخصه مبادله در جامعه سوسياليستى چيست؟ مبادله سوسياليستى چگونه تحقق مى يابد؟ قوانين عيني حاكم بر آن کدامند؟ اگر قرار است اقتصاد سوسياليستى توسعه يابد بايد اين موضوعات را بروشنى درك كرد.

مبادله سوسياليستى از كيفيات، صفات مشخصه و عملكردهاى نوينى برخوردار است

صفات مشخصه سه نوع مبادله در يك جامعه سوسياليستى

مبادله را توليد تعيين مى كند. توليد در جامعه سوسياليستى خصلتى دوگانه دارد و همين امر پيچيدگى الزامى مبادله سوسياليستى را تعيين مى كند. براى فهم كيفيات و صفات مشخصه مبادله سوسياليستى، اول از همه ضرورى است بدانيم كه در جامعه سوسياليستى مفروض در مقطع كنونى چه روابط مبادله اى موجود است. بعد از آنكه تحول سوسياليستى مالكيت بر ابزار توليد در چين اساسا به انجام رسيد، روابط مبادله در سه دسته بندي اصلى جاى گرفت:

۱ - مبادله مبتنى بر نظام مالكيت خصوصى (بقاياى مالكيت خصوصى در صنعت و كشاورزي، قطعات شخصى كه در اختيار اعضاى كلكتيوهاى زراعى قرار دارد، و توليد جنبى خانوادگى *). اين نوع مبادله عمدتاً در داد و ستد در بازارهاى محلى تحقق مى يابد. اما هنوز يك بخش ديگر هم هست كه در شكل فروش به بخش تجارت سوسياليستى تحقق مى يابد.

۲ - مبادله بين موسسات سوسياليستى دولتى و اقتصاد كلكتيو (جمعى)، و نيز مبادله درون اقتصاد كلكتيو. اعضاى اقتصاد كلكتيو روستائى با پولى كه از طريق اقتصاد كلكتيو توزيع شده، از فروشگاه هاى دولتى کالا ميخرند. اين اساسا مبادله اى است ميان اقتصاد تحت اداره دولت و اقتصاد كلكتيو.

۳ - مبادله درون نظام مالكيت سوسياليستى تمام مردم، شكل سوم است كه شامل مبادله بين موسسات سوسياليستى تحت اداره دولت، و مبادله ميان دولت با كارمندان و كارگران مى باشد. وجود اين سه نوع روابط مبادله اى، به روشنى نشانگر خصلت گذارى سوسياليسم است. به اين معنا كه سوسياليسم يك دوره تاريخى گذار از سرمايه دارى به كمونيسم است. مبادله کالا بر مبنائى مالكيت خصوصى، نوع اول روابط مبادله اى است. اين اساسا همان خصلتى را دارد كه مبادله کالا در جامعه كهن داشت. اين نوع مبادله، بخش عمده روابط مبادله اى در جامعه سوسياليستى را تشكيل نمى دهد.

نوع دوم، مبادله سوسياليستى كالاهاست. اين روابط مبادله اى مبتنى بر دو نوع مالكيت عمومى سوسياليستى است. كيفيات و صفات مشخصه اين نوع مبادله را بايد از دو جنبه مختلف محك زد. از يك طرف، بعلى اين روابط مبادله مبتنى بر مالكيت عمومى سوسياليستى است، كالاهاى مبادله شده محصولات مستقيم يك نظام سوسياليستى هستند. از آنجا كه بطور عموم خصلت توليد تعيين كننده خصلت مبادله است، صفات مشخصه توليد سوسياليستى بناگزين در مبادله بازتاب مى يابد. اين صفات مشخصه به اشكال زير ظاهر ميشود:

- ۱ - هدف از اين نوع مبادله، سود نيست. بلكه تامين نيازهاى دولت و مردم است.
- ۲ - اين نوع مبادله بر زمينه رقابت ميان واحدهاى توليدى و هرج و مرج در توليد انجام نميشود. بلكه تحت هدايت يك برنامه دولتى صورت ميگيرد.
- ۳ - قيمت محصولات بطور خودبخودى در بازار شكل نميگيرد. بلكه توسط دولت سوسياليستى معين ميشود. اين صفات مشخصه نشانگر آنست كه مبادله بر مبنائى دو نوع مالكيت عمومى سوسياليستى، با مبادله كالاها در جامعه كهن تفاوت دارد.

از طرف دیگر، از آنجا که این نوع مبادله همچنان مبادله بین دو دارنده مختلف است، کماکان دارنده صفات مشخصه عمومی مبادله کالائی است و این خصائل را دارد:

۱ - از آنجا که مبادله کالائی است، ضرورتاً تابع نقش تنظیم کننده قانون ارزش است و این قانون مستلزم مبادله بر حسب ارزشهای برابر است.

۲ - این نوع مبادله کماکان مستلزم استفاده از پول بعنوان واسطه مبادله است. بین دو بخش مالکیت عمومی سوسیالیستی کماکان روابط خرید و فروش و مبادله از طریق پول وجود دارد.

۳ - ارزش کالای مبادله شده کماکان باید در شکل قیمت تبارز یابد. بنابراین نوسان بین قیمت و ارزش کالاها ادامه خواهد یافت: صاحب کالائی که قیمتش از ارزش آن پیشی بگیرد کماکان خواهد توانست از طریق مبادله، درآمد اضافی حاصل کند. و صاحب کالائی که قیمتش از ارزش آن پایینتر بیفتد، کماکان درآمدش کاهش خواهد یافت.

از این صفات مشخصه میتوانیم ببینیم که حق بورژوائی در مبادله کالائی مبتنی بر دو نوع مالکیت عمومی سوسیالیستی کماکان به موجودیت خود ادامه میدهد. و فرق زیادی با حق بورژوائی در روابط مبادله در جامعه کهن ندارد.

مبادله کالا درون بخش دولتی مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، سومین نوع روابط مبادله است. بین این نوع مبادله با تمامی اشکال دیگر مبادله کالائی، تفاوت بزرگی وجود دارد. مبادله کالائی در تمام طول تاریخ - چه مبادله کالا بین کمونهای اولیه یا مبادله کالائی در جامعه سرمایه داری - مبادله میان صاحبان مختلف است. آن نوع مبادله که ما اینجا تجربه میکنیم، مبادله در داخل یک نظام مالکیت واحد است یعنی مبادله میان صاحبان یکسان. بنابراین کیفیات و صفات مشخصه مبادله، دستخوش تحول شده است. در زیر به بررسی مورد به مورد مبادله بین دولت با کارمندان و کارگران، و مبادله بین موسسات تولیدی دولتی می پردازیم.

مبادله بین دولت با کارمندان و کارگران، شکل مشخص استفاده از پولی که بعنوان مزد به کارمندان و کارگران موسسات دولتی پرداخت شده، در خرید محصولات مصرفی از فروشگاه های دولتی را بخود میگیرد. این نوع مبادله با اشکال پیشین مبادله کالائی تفاوت دارد. از لحاظ تاریخی، همه مبادلات کالائی، تبارز حرکت «کالا به کالا» یا «کالا - پول - کالا» بوده است. این روابطی بود که در آن طرفین هم خریدار بودند و هم فروشنده. مثلاً، کارگر در جامعه سرمایه داری نیروی کارش را به سرمایه دار میفروشد و در مقابل، درآمدی نقدی دریافت میکند. سپس او بخشی از این پول را برای خرید فرآورده های مصرفی از سرمایه دار، مورد استفاده قرار میدهد. این نوع مبادله شکل «کالا (نیروی کار) به پول (دستمزد) به کالا (فرآورده های مصرفی)» را بخود میگیرد*. اما در یک جامعه سوسیالیستی، در روابط مبادله ای بین دولت با کارمندان و کارگران، اینان صاحبان دولت و موسسات هستند. بنابراین در واقع نیروی کار خود را نمی فروشند. بهمین دلیل، کل مبادله کالائی، خود را بعنوان یک حرکت یکجانبه بنمایش میگذارد: از جانب کارگر و کارمند فقط فروش مطرح است، نه خرید. و از جانب دولت، فقط خرید است و نه فروش. چنین وضعی که در آن، کارمندان و کارگران موسسات دولتی دستمزد نقدی میگیرند و برای خرید فرآورده های مصرفی به فروشگاه های دولتی مراجعه میکنند، به همان وضعی نزدیک است که مارکس در *نقد برنامه گوتا* تشریح نمود: «(کارگر) از جامعه گواهینامه می گیرد که این یا آن مقدار کار انجام داده است (بخشی از آن برای صندوق ذخیره مشترک کسر می شود). وی با این گواهینامه، به اندازه هزینه های کار از ذخایر اجتماعی وسائل مصرف بهره مند میشود.» (۱) این نیز روابط مبادله است و از همان اصلی پیروی میکند که مبادله کالائی را تنظیم می نماید: یعنی میزان معینی از یک شکل کار میتواند در کلیت خود با میزان مشابهی از شکل دیگر کار مبادله شود. اما مبادله بین دولت با کارمندان و کارگران شکل خاصی از روابط مبادله را بوجود می آورد. این در واقع شکلی است که دولت سوسیالیستی از کالاها و روابط پولی برای توزیع فرآورده های مصرف شخصی بین کارمندان و کارگران استفاده می کند. این نوع مبادله در قیاس با مبادله کالائی سنتی، از مضمون و صفات مشخصه جدیدی برخوردار است.

مبادلات بین موسسات دولتی سوسیالیستی عمدتاً در خرید متقابل ابزار تولید از یکدیگر تبارز می یابد. از آنجا که نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، وارد روابط مبادله کالائی با نظام مالکیت کلکتیو (جمعیت) میشود، و از آنجا که هر موسسه دولتی سوسیالیستی باید استقلال نسبی عملکرد و مدیریت را حفظ کند، اگر یک موسسه دولتی نیازمند محصول موسسه ای دیگر باشد، کماکان باید قیمت را محاسبه و پول پرداخت کند و اصل مبادله ارزش های برابر را اجراء نماید. اگر از این جنبه به مسئله نگاه کنیم می بینیم که مبادلات بین موسسات دولتی کماکان از خصلت مبادله کالائی برخوردار است. چیزی که این نوع مبادله را از سایر اشکال مبادله پیشین

متمایز میکند، اینست: مبادله کالائی از لحاظ تاریخی، مبادله بین دارندگان مختلف است. مالکیت محصول از طریق مبادله انتقال می یابد. فروشنده، مالکیت را از دست میدهد و خریدار مالکیت محصول را کسب میکند. اما مبادله بین موسسات تحت اداره دولت، مبادله بین دارندگان همسان است. وقتی محصولی بین دو موسسه دولتی مبادله میشود، کماکان مایملک دولت است. این مبادله به انتقال مالکیت نمی انجامد. در عین حال، از آنجا که موضوع مبادله بین موسسات دولتی عمدتاً مبادله ابزار تولید است، این نوع مبادله، به صورت واسط میان تولید و مصرف مولد (منظور از مصرف مولد استفاده از فرآورده هائی است که برای راه انداختن تولید استفاده می شود؛ مانند ماشین آلات- مترجم) عمل می کند. این نوع مبادله، ارتباطی مستقیم با تولید دارد. بنابراین، این مبادله کالائی نسبت به مبادله فرآورده های مصرفی معمول، مستلزم برنامه ریزی شدیدتری است. این مبادله برای اینکه پاسخگوی نیازهای تولید اجتماعی مستقیم سوسیالیستی باشد باید هر چه مستقیم تر در مدار برنامه ریزی دولتی قرار بگیرد. برای مبادله ابزار تولید درون موسسات دولتی، تخصیص و توزیع باید تحت برنامه ریزی دولتی صورت گیرد و نباید قوانین بازار آن را هدایت کند. این نوع مبادله هر چند هنوز نشانه های مبادله کالائی را دارد ولی عناصر جامعه کمونیستی آینده یعنی توزیع اجتماعی مستقیم فرآورده ها را در خود دارد. این یکی از اشکال گذاری است که مبادله سوسیالیستی کالائی پیشروی بسوی توزیع اجتماعی مستقیم کمونیستی فرآورده ها، بخود میگیرد.

سه دسته بندی روابط توزیع که فوقاً ذکر شد، پیچیده گی روابط توزیع طی دوران سوسیالیسم را بروشنی تصویر میکند. مبادله کالائی بر مبنای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید وجود دارد. مبادله کالائی بر مبنای مالکیت خصوصی ابزار تولید وجود دارد. مبادله کالائی سوسیالیستی بر مبنای مالکیت عمومی ابزار تولید وجود دارد. مهم تر اینکه مبادله کالائی درون بخش دولتی اقتصاد سوسیالیستی، یعنی درون نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم نیز همچنان عمل میکند. مبادله درون بخش دولتی در برگیرنده عناصر مبادله کالائی و نیز عناصر توزیع اجتماعی مستقیم کمونیستی فرآورده ها می باشد. چگونگی برخورد به سه دسته بندی روابط مبادله بر حسب کیفیات و صفات مشخصه متفاوت آنها، مسئله مهمی است که پرولتاریا هنگام ساختمان سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری خود با آن مواجه است.

حق بورژوائی در مبادله سوسیالیستی باید محدود شود

تا زمانیکه مبادله سوسیالیستی، به درجات گوناگون مبادله کالائی باقی می ماند، حق بورژوائی به ناگزیر خود را در مبادله اعمال میکند. ما باید حق بورژوائی را تشخیص دهیم، هم از آن استفاده کنیم و هم محدودش کنیم. حق بورژوائی در مبادله کالائی زمینه مساعدی برای ظهور سرمایه داری و عناصر بورژوائی است. سرمایه داری و بورژوازی از لحاظ تاریخی از دل مبادله کالائی زاده شدند و از دو قطبی شدن تولید کنندگان کالائی کوچک سر بلند کردند. بعلت ادامه حیات مبادله کالائی در جامعه سوسیالیستی، سرمایه داری و عناصر بورژوائی نواخته بطور اجتناب ناپذیر بوجود می آیند. از یک طرف، تحت شرایطی که هنوز مبادله کالائی بکار گرفته می شود، موسسات سوسیالیستی مجبورند ارزش محصول و سود را محاسبه کنند. اما از طرف دیگر، همین کار می تواند اوضاعی را در این یا آن بخش پیش آورد که نیازهای دولت و مردم، و الزامات برنامه ریزی دولتی نادیده گرفته شود؛ و ارزش تولیدی و سود در فرماندهی قرار گیرد و عملیات آزادانه سرمایه داری به پیش برده شود که موجب انحطاط برخی موسسات از سوسیالیستی به سرمایه داری خواهد شد. بعلاوه، تحت شرایط مبادله کالائی، همواره تضادهائی بین عرضه و تقاضا وجود خواهد داشت و همواره قیمت نسبت به ارزش انحراف خواهد یافت. افرادی از تضادهای میان عرضه - تقاضا و قیمت - ارزش بیشرمانه سوء استفاده کرده و با هدف کسب سود سریع درگیر احتکار و گمانه زنی شده و کارگاه های زیرزمینی باز خواهند کرد - و بدین ترتیب گروه گروه عناصر بورژوائی نواخته را خلق خواهند شد. (۱)

بنابراین، اگر دولت سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوائی را در مبادله کالائی محدود نکند سرمایه داری بسرعت رشد خواهد کرد. در اتحاد شوروی، عناصر بورژوائی قدیم و نوین همکاری کردند و از طرق قانونی و غیر قانونی پایه قدیمی مبادله کالائی را برای سست کردن و از هم گسیختن پایه اقتصاد سوسیالیستی استفاده کرده و بطور همه جانبه سرمایه داری را در شوروی احیاء کردند. این مسئله دارای اهمیت عظیمی است. ما باید کاملاً به این مسئله واقف باشیم که یک مبارزه طبقاتی پیچیده و سخت در بطن فرآیند مبادله سوسیالیستی موجود است.

رویزیونیستهای شوروی، در حیطه گردش، اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی را کنار زده و اقتصاد سرمایه داری بازار را جانشین آن کرده اند. مبادله سوسیالیستی که قبلا در خدمت رشد تولید سوسیالیستی و بهتر کردن زندگی مردم بود کاملاً تغییر کرده و تبدیل به نظام فعالیتهای تجاری سرمایه داری شده است که به تولید سود خدمت می کند. امروز در اتحاد شوروی، در رابطه با گردش ابزار تولید یک نظام تجاری سرمایه داری حاکم است. یک سوم ابزار تولید از طریق کانالهای تجاری عمده فروشی مبادله می شود و یک سوم دیگر از طریق تجارت آزاد میان عرضه کنندگان ابزار تولید و متقاضیان ابزار تولید مبادله می شود. گردش وسائل مصرف زندگی نیز کاملاً تحت اصول عملیات سرمایه داری با هدف کسب سود انجام می گیرد. کارگاه های تولیدی دولتی برژنف و شرکاء مصرف کنندگان را سر کیسه میکنند و خون کارمندان و کارگران را می مکند. در اتحاد شوروی، سوای فروشگاه های دولتی، سه نوع بازار آزاد برای خرید و فروش فرآورده های مصرفی وجود دارد: بازار کلکتیوهای زراعی، تعاونیهای متخصص در ارائه فرآورده های گرانقیمت تجاری، و بازار آزاد برای فرآورده های مصرفی صنعتی. ۷۰ درصد بازار کلکتیوهای زراعی در شهرها برپا شده است؛ یعنی جائی که قیمتهای بازار هر روز بالا و پایین میروند و انواع حقه بازیها و معاملات سودآور بطرز افسارگسیخته در جریان است. تعاونیهای فرآورده های گران قیمت تجاری محصولات جانبی کشاورزی نیز ارائه می کنند. آنها بر حسب اصل ارزان بخر گران بفروش عمل می کنند و کمیسیون گرفتن هم بخشی از فعالیتهای آنها را تشکیل میدهد. فرق زیادی میان آنها و بازار کلکتیو زراعی نیست. خیلی از تعاونیهای فرآورده های تجاری گرانقیمت در بازارهای کلکتیو زراعی برپا شده اند. اغلب محصولات که در بازارهای آزاد فرآورده های مصرفی صنعتی معامله میشود از طرق غیرقانونی و فاسد است: از در عقب، زیر میزی، یا با استفاده از امتیازات ویژه و یا دسترسی به «کارگاه های تولیدی» دست داشتن در کارخانه ای که فرآورده معینی را تولید می کند. { . . . } دیگر، خرید این محصولات از توریستها و کشنیرانان و سپس فروش آنها در بازارهای آزاد است. محصولات مورد فروش، عمدتاً اقلامی است که مدتهاست در انبار فروشگاه های دولتی وجود ندارد یا اینکه در آنجا بفروش نمی رسد. قیمتها معمولاً دو تا سه برابر نرخ فروشگاه های دولتی است. خیلی از فروشندگان در این بازارهای آزاد، محتکران و سودجویانی هستند که هزاران کیلومتر راه را برای قاچاق و فروش محصولات اینطرف و آنطرف میروند. بازارهای آزاد برای عرضه فرآورده ای مصرفی صنعتی، درست نظیر بازارهای کلکتیو زراعی، بهشت سودجویان حرفه ای است.

لنین در تحلیل از روابط مبادله کالائی در جامعه سوسیالیستی که به ظهور مجدد سرمایه داری می انجامد، خاطر نشان کرد: «مبادله کالائی و آزادی داد و ستد به ناگزیر به ظهور سرمایه داران و روابط سرمایه دارانه راه می گشاید.» (۲) در اتحاد شوروی، تبارزات تکان دهنده احیای همه جانبه سرمایه داری در حیطه گردش، بنحوی که فوقاً تشریح شد، تحت عنوان داد و ستد آزاد توجیه میشود. این امر نتیجه توسعه و تقویت بلامانع حق بورژوائی در مبادله کالائی است.

چگونه پرولتاریا حق بورژوائی را در حیطه گردش محدود میکند؟ مهمترین کار اینست که تولید و مبادله کالاها در مدار برنامه ریزی دولتی قرار گیرد. پیشبرد «داد و ستد آزاد» در نقض برنامه های دولتی، مطلقاً غیر مجاز است. بورژوازی و نمایندگان در حزب از هر وسیله ممکن برای مخالفت با چنین محدودیتی استفاده خواهند کرد. آنها هر کجا فرصت یابند، در برنامه دولت خرابکاری کرده و داد و ستد آزاد را به پیش خواهند برد. بنابراین، مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حول مسئله تحدید یا عدم تحدید در حیطه گردش اجتناب ناپذیر است. این مبارزه در کشور ما فوق العاده حاد بوده است. افرادی نظیر لیو شائوچی و لین پیائو همه تلاش خود را برای پیشبرد خط رویزونیستی داد و ستد آزاد، تشویق ایده های قلابی بازار آزاد، قیمت گذاری آزاد و رقابت آزاد و غیره بکار بردند. آنها سرسختانه با اقدامات پرولتاریا برای محدود کردن حق بورژوائی در حیطه گردش مخالفت کردند. آنها کوشیدند این عرصه را از نیروهای سرمایه داری شهر و روستا لبریز کنند. آنها به موعظه نظرات غلطی چون "سود در مقام فرماندهی"، "اول تجارت" و غیره پرداخته و کوشیدند اصول مدیریت سرمایه داری را در امر مبادله سوسیالیستی بکار گیرند. لیو شائوچی مدافع این بود که افرادی که در حیطه مفروض از فعالیت اقتصادی درگیرند «باید اجازه خرید مقدار بیشتری از تولید آن بخش را داشته باشند». لین پیائو این ایده قلابی را اشاعه میداد که «مبادله میان انسان ها فراتر از قوانین جامعه است»، «از در عقب وارد شدن» کار غیر قانونی نیست و امثالهم. آنها کوشیدند ذهن مردم را فاسد کنند. سایر عناصر بورژوای کهنه و نوخاسته در جامعه نیز می کوشند در حیطه گردش دردسر آفریده و به پرولتاریا و سوسیالیسم حمله برند. آنها برای فاسد کردن کادرها، رشوه میدهند و تلاش می کنند دارائی های دولتی و

کلکتیوی را تبدیل به دارائی شخصی خود کنند. آنها معاملات پرسود و متقلبانه را پیش می برند و به قاچاق می پردازند تا بازار سوسیالیستی را مختل کرده و در آن خرابکاری کنند.

تحت هدایت خط انقلابی صدر مانو و پس از زور آزمائی های مکرر، مردم موفق به در هم شکستن توطئه های لیو شائوچی و لین پیاو و شرکاء شدند. نیروهای سرمایه داری مداوما ضربات سختی دریافت کرده اند. اما تا زمانی که مبادله کالایی موجود است و همراه با آن حق بورژوازی آن وجود دارد، زمینه مساعدی برای ظهور سرمایه داری و بورژوازی موجود خواهد بود. بنابراین مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در حیطه گردش ادامه خواهد یافت. پرولتاریا باید مبادله ابزار اساسی تولید را به مدار برنامه ریزی سوسیالیستی بکشاند، روند گسترش تعاون سوسیالیستی را رهبری کند، و جلوی آن را بگیرد که عناصر کهن و نوحاسته بورژوازی از ابزار تولید برای راه انداختن عملیات سرمایه دارانه استفاده کنند. پرولتاریا باید جریان یابی مبادله مصالح و فرآوردها بین شهر و روستا را تضمین کند، مدیریت بازار و قیمت را تقویت کند و نگذارد که نیروهای سرمایه داری در شهر و روستا بازار را مختل کرده و در آن خرابکاری کنند. فقط بر این مبناست که ما می توانیم بطور موثر حق بورژوازی در مبادله را محدود کرده، خاک ظهور سرمایه داری و بورژوازی را عمیق تر کرده و بالاخره از میان ببریم. بدین طریق است که مبادله سوسیالیستی می تواند هر چه بهتر به تولید صنعتی و کشاورزی، به توده های کارگر - دهقان - سرباز، و به سیاست پرولتاریا خدمت کند.

مبادله سوسیالیستی را توسعه دهید، تولید را بیشتر گسترش دهید و استاندارد زندگی مردم را بهبود بخشید

در پروسه بازتولید اجتماعی، تولید نقشی تعیین کننده بازی می کند. با این وجود، مبادله چه بطور مستقیم و چه غیرمستقیم بر تولید تأثیری متقابل می نهد. انگلس گفت، « هر يك از این دو عملکرد اجتماعی (تولید و مبادله) تابع تأثیرات فاکتورهای ویژه و گسترده خارجی است و نتیجتاً هر يك به میزان گسترده ای قوانین ویژه خود را دارند. اما از سوی دیگر، آنها مداوما یکدیگر را تعیین کرده و بر هم تأثیر می گذارند. این کار بدرجه ای صورت می گیرد که شاید بتوان آنها را بعنوان دو محور مختصات منحنی اقتصادی تعریف نمود.» (۳) این حرف انگلس در مورد مبادله کالایی سوسیالیستی نیز صادق است.

توسعه تولید صنعتی و کشاورزی سوسیالیستی مبنای مادی تولید و مبادله کالایی سوسیالیستی است. صدر مانو سالها پیش در ۱۹۴۲ خاطر نشان کرد که: « آن سیاست عمومی که فعالیت اقتصادی و مالی ما را هدایت می کند عبارتست از توسعه اقتصاد و تضمین عرضه.» (۴) این حرف بدان معناست که فقط وقتی تولید کشاورزی توسعه یابد میتوان ابزار تولید کافی برای رفع نیازهای گسترش بیشتر تولید و گسترش ساختمان اقتصادی بدست آورد. بدین طریق می توان محصولات مصرفی کافی برای تامین بازارها و تثبیت قیمتها حاصل کرد. بدون توسعه تولید صنعتی و کشاورزی، بهبود مبادله کالایی سوسیالیستی ناممکن است. از سوی دیگر، مبادله سوسیالیستی نیز نقشی عظیم و محرك در توسعه تولید صنعتی و کشاورزی بازی می کند. فقط از طریق مبادله سوسیالیستی مبادله مواد خام بین مناطق مختلف کشور و بین موسسات مختلف دولتی در بخشهای گوناگون اقتصاد می تواند صورت گیرد. فقط از طریق مبادله کالایی سوسیالیستی می توان بطور مناسب روابط بین کشاورزی و صنعت، بین تولید و توزیع، بین اقتصاد تحت مالکیت دولتی و اقتصاد تحت مالکیت کلکتیو، و روابط بین نواحی شهری و روستایی را تنظیم کرد. دیارتمان های دولتی که مسئول عرضه منابع مادی هستند و دیارتمان های تجارت که مسئولیتشان سازمان دادن مبادله سوسیالیستی می باشد، مبادله ابزار تولید را میان موسسات دولتی فعالانه سازمان می دهند. دیارتمان های تجاری سوسیالیستی که مسئول مبادله کالایی سوسیالیستی هستند، در مهلت مناسب خرید کالاها از بخشهای تولید صنعتی و کشاورزی را فعالانه سازمان داده و سپس آنها را بنحوی نقشه مند و سیستماتیک به مصرف کنندگان می فروشند. این امر نقشی مهم در توسعه سریع اقتصاد ملی بنحوی نقشه مند و حساب شده بازی کرده و شرایط معیشت در نواحی شهری و روستایی را بهبود می بخشد. این نیز جنبه ای مهم از تحکیم وحدت کارگر - دهقان است.

علاوه بر تشخیص حق بورژوازی در حیطه مبادله سوسیالیستی و برخورد صحیح به آن، ما باید تضادهای خاص انواع گوناگون روابط مبادله را نیز بدرستی حل کنیم تا بتوانیم نقش مبادله سوسیالیستی در تسریع تولید و گسترش مصرف را به حد کمال برسانیم.

يك حلقه بسیار مهم در توسعه مبادله میان موسسات دولتی این است که دیارتمان های عرضه منابع مادی بطور کامل تضادهای میان عرضه و تقاضای ابزار تولید را فهمیده و آنها را حل کنند. در پروسه توسعه فوق

العاده سریع ساختمان سوسیالیستی، عرضه ابزار تولید عموماً با نرخی سریعتر از عرضه محصولات مصرفی به پیش می‌رود. از سوی دیگر، کمیت، کیفیت، تنوع و ویژگی‌های ابزار تولید غالباً با الزامات تکاملی ساختمان سوسیالیستی بطور کامل خوانایی ندارد. بین عرضه و تقاضای ابزار تولید برای مدت‌ها از لحاظ عینی تضادهایی وجود خواهد داشت و در بخشهای گوناگون اقتصاد ملی، مناطق مختلف و موسسات دولتی گوناگون منعکس خواهد بود. فقط از طریق مطالعه روزمره و طراحی نقشه‌های متعادل و مناسب و همخوانی عرضه با تقاضاست که می‌توان یک تعادل نسبی ادامه‌دار بین تولید ابزار تولید با ملزومات آن را حفظ کرد و توسعه سریع اقتصاد سوسیالیستی را به پیش راند.

پروژه مبادله بین اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیو، بین سطوح و واحدهای گوناگون اقتصاد کلکتیو، و بین دولت با کارمندان و کارگران پیچیده‌تر از اینهاست. موضوع مبادله کالایی عمدتاً محصولات مصرفی است اما میزان معینی از ابزار تولید را هم در بر می‌گیرد. تضاد میان عرضه و تقاضا که در این روابط پیچیده مبادلاتی مظاهر می‌شود برای دورانی طولانی وجود خواهد داشت. این تضاد خود را مشخصاً در تضاد بین بخش تجاری و کشاورزی، و بین صنعت و مصرف‌کننده نشان خواهد داد.

تضادهای بین تجارت سوسیالیستی و کشاورزی عمدتاً در سهم محصولات جنبی مورد خرید و فروش، در قیمت‌های خرید، در اشکال خرید محصولات، در عرضه و نرخ محصولات صنعتی تبارز می‌یابند. بخشی از تولید کشاورزی و جنبی، تولید کالایی برای رفع نیازهای جامعه است. بخش دیگر تولید خودمصرفی برای رفع نیازهای خود دهقان است. بنابراین برای بخشهای تجاری ضروری است که در خرید محصولات کشاورزی جنبی تناسب مطلوبی بین آنچه توسط دولت خریداری میشود و آنچه دهقان نگاه می‌دارد بوجود آورند؛ بنحوی که دولت بتواند میزان مورد لزوم از محصولات کشاورزی و جنبی را بدست آورد و دهقان نیز بتواند تولیدش را حفاظت کند و نیازهای مصرفی‌اش را برطرف کند. در عین حال، وقتی بخش تجارت دولتی سوسیالیستی محصولات کشاورزی و جنبی را می‌خرد، باید بتواند مناطق روستایی را از حیث فرآورده‌های صنعتی نیز بخوبی تامین کند. یعنی باید در پی تضمین گردش محصولات و منابع بنحوی باشد که ملزومات تولید کشاورزی سوسیالیستی و معیشت دهقان را بطور کامل پاسخ گوید. قیمت‌های خرید محصولات کشاورزی و جنبی و قیمت‌های عرضه محصولات صنعتی مستقیماً بر درآمد دهقان، بر گسترش تولید کشاورزی و بر انباشت دولتی تأثیر می‌گذارد. تعیین قیمت‌های منطقه‌ای خرید محصولات کشاورزی و جنبی و قیمت‌های منطقه‌ای محصولات صنعتی، کاری ضروری است. باید شرایط را برای کاهش مداوم تفاوت‌های تاریخی و دیرینه موجود بین قیمت محصولات صنعتی و کشاورزی ایجاد نمود. در این مسیر، روابط مبادله مبتنی بر مبادله ارزشهای برابر بین محصولات صنعتی و کشاورزی می‌تواند حفظ شود. حل تضادهای بین تجارت و کشاورزی طبق اصول صحیح، انجام مبادله کالایی بین نواحی شهری و روستایی را بنحوی مناسب امکانپذیر ساخته و بنفع برانگیختن شور و شوق دهقانان در تولید سوسیالیستی، پیشبرد امر توسعه تولید صنعتی کشاورزی و تحکیم اتحاد کارگر - دهقان است.

تضادهای بین تجارت و صنعت سوسیالیستی عمدتاً تضادهای درون اقتصاد دولتی است. صنایع دولتی درگیر تولیدند. تجارت دولتی درگیر بازاریابی است. تضادهای بین صنعت و تجارت از یکسو عمدتاً در برگزیده کمیت، کیفیت، تنوع و قیمت محصولات صنعتی است و از سوی دیگر ملزومات بازار را شامل می‌شود. در تولید صنعتی ثبات نسبی وجود دارد. اما ملزومات بازار تغییر می‌کند. تضادهای بین تولید صنعتی نسبتاً با ثبات و ملزومات متغیر بازار غالباً موضوع تضادهای بین صنعت و تجارت است. سایر تضادها، ناشی از فقدان هماهنگی بین برنامه تولید و برنامه بازاریابی است که از تحقیق و مطالعه ناکافی در مورد توسعه و تغییرات، و قوانین تولید و بازار ناشی می‌شود. تأثیر ایده‌های سرمایه‌دارانه در مورد نحوه کار، یا تأثیر خط رویونیستی، تضادهای میان صنعت و تجارت را تشدید می‌کند. برای حل صحیح این تضادها، بخشهای تجاری باید از ملزومات قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی تبعیت کنند، مطالعه و تحقیق را تقویت نمایند، در مورد ملزومات مصرف‌کنندگان به بخشهای صنعتی گزارش دهند، همکاری نزدیکتری بین صنعت و تجارت ایجاد کنند و فعالانه به بخشهای صنعتی در توسعه تولید، گسترش تنوع و بالا بردن کیفیت جهت رفع هر چه بهتر نیازهای دولت و مردم یاری رسانند.

تضادهای بین تولید و تقاضا در پروژه مبادله کالایی نهایتاً بشکل تضادهای بین تجارت سوسیالیستی و توده‌های وسیع مصرف‌کننده ظاهر میشود. با توسعه سریع صنعت و کشاورزی، قدرت خرید خلق مداوماً بالا رفته است. این طبیعی است که آنها از تجارت سوسیالیستی انتظار داشته باشند محصولات مصرفی بیشتر و بهبود یافته‌تر از نظر تنوع را در اختیارشان قرار دهد. با این وجود، رشد تولید اجتماعی همواره از رشد تقاضای اجتماعی عقب است. بنابراین حل صحیح تضادهای بین تجارت و کشاورزی، و تجارت و صنعت، یک شرط

ضروری برای حل تضادهای بین تجارت و مصرف کنندگان است. بعلاوه برای حل صحیح تضادهای بین تجارت و مصرف کنندگان، اساسی است که کارکنان بخش تجارت این اصل را بکار بندند که از صمیم قلب باید به مردم خدمت کنند. کارگران بخش تجارت در چین بدرستی می گویند: « انبار حجم معینی دارد اما خدمت به کارگران و دهقانان و سربازان مرزی نمی شناسد.» فقط هنگامی که این جهانی عمیقاً ریشه بدواند تجارت سوسیالیستی میتواند فعالانه عرضه کالاها را سازمان دهد، بطور منطقی کالاها را توزیع کند و بطور مناسب بازار سوسیالیستی را بر حسب نیازهای گوناگون کارگران، دهقانان و سربازان تنظیم نماید. در عینحال تجارت سوسیالیستی به هنگام سازماندهی خویش جهت پاسخگویی به نیازهای مصرفی مردم نباید صرفاً و بطور منفعل خود را با نیاز مصرف کننده هماهنگ کند بلکه باید فعالانه بر مصرف تاثیر گذاشته و آنرا جهت دهد و در زمینه سازماندهی نیازهای معیشتی مردم بر حسب شرایط تکاملی تولید صنعتی و کشاورزی سوسیالیستی و شرایط منابع ملی، کیفیت بالاتری را از خود نشان دهد.

مبادله سوسیالیستی باید اشکال سازماندهی مناسب داشته باشد

يك نظام مناسب برای عرضه و کانالهای مناسب مبادله را برقرار کنید

گردش ابزار تولید بین موسسات دولتی تولید کننده ابزار تولید با موسسات دولتی مصرف کننده آنها، يك پروسه بسیار پیچیده است. برای این کار اشکال مناسب مبادله تحت هدایت برنامه مرکزی دولتی طلب میشود تا حرکت ابزار تولید از حیطه تولید به حیطه مصرف مولد را تسهیل کند. اگر قرار است که این ابزار به توسعه تولید کمک کنند باید به موقع و به میزان صحیح توزیع شده و از استاندارد کیفیت معینی برخوردار باشند. (به توضیحات ناشر رجوع کنید ۱)

مبادله ابزار تولید بین موسسات دولتی بازتاب روابط متقابل میان موسسات تحت مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، روابط درونی میان مناطق، میان بخشها، و بین بخشهای مرکزی اقتصاد و بخشهای محلی اقتصاد است. تجربه ساختمان سوسیالیسم در چین بما می آموزد که ایجاد يك سیستم منطقی برای عرضه منابع مادی بعنوان بخشی از پروسه حل این روابط متقابل اهمیت بسیار دارد.

نظام عرضه منابع مادی چین باید منطبق بر سیاست استراتژیک بزرگ صدر مائو باشد که، « علیه جنگ آماده باشید، علیه بلايای طبیعی آماده باشید و در راه خلق از هیچکاری فرو گذار نکنید» و بر آموزه مائو که: « بگذارید واحدهای محلی فعالیت بیشتری را تحت يك برنامه واحد مرکزی بر عهده گیرند». برای انطباق با این رهنمودها، نظام عرضه منابع مادی باید از اصل « رهبری متمرکز، مدیریت در سطوح مختلف، و عملیات تخصصی » پیروی کند.

در حال حاضر نظام عرضه منابع مادی در چین بر مبنای اصل فوق، تدریجاً از شیوه، « تعادل منطقه ای، تخصیص های متمایز، تنظیم تنوع تولید و تضمین انتقال محصول به دولت تحت يك برنامه واحد دولتی» پیروی می کند. (به توضیحات ناشر رجوع کنید ۲) این امر در چارچوب يك برنامه واحد دولتی و انتقال تضمین شده به دولت، مستلزم تولید مواد خام و ماشین آلات بطور محلی است؛ تا تعادل را در سطح محلی حفظ کرده و يك رشته کامل از ماشین آلات بتواند در آن سطح تولید شود. این شیوه به پیشبرد سیاست استراتژیک کبیر آمادگی در برابر جنگها و بلايای طبیعی و خدمت حداکثر به خلق کمک می کند. این شیوه، برقراری گام بگام نظامهای صنعتی در مناطق هماهنگ شده گوناگون و حتی در سطح شهرستانهای منفرد، بسیج ابتکار عمل ها در سطح مرکزی و محلی، حل صحیح روابط متقابل بین واحدهای مرکزی و محلی و بین مناطق و بین موسسات را تشویق کرده و تکامل نیروهای مولده را باعث میشود.

بعد از آنکه يك نظام مناسب عرضه منابع مادی برقرار شد، اشکال مناسب مبادله همراه با کانالهای مشخصی برای هدایت این مبادله باید برقرار شود تا جریان گردش محصولات بخوبی به پیش رود. اگر در بخش گردش پیوندهای منطقی برقرار شود، ابزار تولید بنحوی سریع و با صرفه از يك موسسه دولتی به موسسه دولتی دیگر منتقل می شود. در حال حاضر، مبادله ابزار تولید در میان موسسات دولتی سه شکل مشخص دارد. سه کانال وجود دارد که ابزار تولید از طریق آنها درون موسسات دولتی چین گردش می کند.

در درجه اول، عرضه مستقیم قرار دارد. این شکلی از مبادله است که تحت آن، مواد خام و ماشین آلات و غیره که توسط يك موسسه دولتی تولید شده، مستقیماً و بدون هیچ حلقه واسطی بدست مصرف کننده میرسد. اینکار تحت يك برنامه واحد دولتی و طبق قراردادهای عرضه بین موسسات تنظیم میشود. این شکل مبادله، زمان

گردش را کوتاه و هزینه های گردش را کم کرده، روابط عرضه - تقاضا را ثبات می بخشد و به بهبود کیفیت تولید کمک میکند. این جهت گیری تکاملی مبادله محصول بین موسسات دولتی است. اما از این شکل مبادله نمیتوان تحت هر شرایطی استفاده کرد. این شکل بطور عمومی کانال مناسبی برای گردش بین آن موسساتی است که حجم عرضه - تقاضایشان زیاد است و روابط عرضه - تقاضای محصولشان با ثبات می باشد.

دومین شکل مبادله، عرضه توسط دیارتمان های منابع مادی است. این مبادله نیز در چارچوب یک برنامه واحد دولتی انجام می شود. این شکل همانند شکل قبلی، در چارچوب تخصیص با برنامه قرار می گیرد. اما فرآورده ها اول باید به دیارتمان های عرضه منابع مادی تحویل داده شوند. به عبارت دیگر طبق قرارداد عرضه منابع مادی، همه تولیدات یک موسسه تولیدی اعم از مواد خام، ماشین آلات و غیره باید جمع آوری شده و به شعب دیارتمان های منابع مادی دولتی فرستاده شوند. بعد از آنکه دیارتمان های منابع مادی آنها را آماده کرد و تنظیمات ضروری را انجام داد، در اختیار موسسات مصرفی قرار میگیرند. مواد خام و ماشین آلاتی که موضوع این شکل از مبادله هستند، عموماً تقاضای زیاد دارند. اگر چه حجم تقاضای برخی موسسات، کوچک است اما بطور عموم تقاضا برای این ها زیاد است. حال اگر قرار بود این فرآورده ها مستقیماً توسط موسسات تولید کننده بدست موسسات مصرف کننده برسند، اولی ها باید يك تشکیلات وسیع برای عرضه بموقع محصول درست میکردند. با وجود اینکه بنظر می رسد استفاده از دیارتمان های منابع مادی دولتی برای توزیع، آهسته تر و گرانتر از کانالهای عرضه مستقیم است، اما در واقع این روش باعث می شود که هزینه های انبارداری و حمل و نقل کاهش یابد و ابزار تولید سریعتر به موسسات مصرف کننده عرضه شود. بعلاوه از آنجا که دولت باید مقداری ذخیره در ابزار تولید داشته باشد و ممکنست موسسات دولتی یکباره (بدلیل تغییر در وظایفی که برنامه دولتی بر عهده شان می گذارد) متقاضی مقدار بیشتری از ابزار تولید باشند، دیارتمان های منابع مادی دولتی باید مانند حلقه واسط در سازماندهی و کنترل عرضه ابزار تولید عمل کند.

سومین کانال گردش، عرضه ای است که توسط دیارتمانهای تجاری سازماندهی میشود. این دیارتمان در برگیرنده محصولاتی است که یا توسط مصرف مولد مورد استفاده قرار می گیرد و یا مصرف شخصی. برخی از اینها قطعات یدکی کوچک و ابزار فلزی با ویژگی های گوناگون هستند و مورد استفاده برخی دیگر، محدودتر از اینهاست. مقرون به صرفه است که این ابزار تولیدی کوچک و متنوع توسط دیارتمانهای تجاری عرضه شود تا واحد مصرف کننده بتواند هر زمان که بخواهد آنها را در بازار بیابد.

تأثیرات تجارت سوسیالیستی را به حداکثر برسانید

مبادله بین موسسات دولتی سوسیالیستی عمدتاً از طریق عرضه مستقیم و توسط دیارتمانهای منابع مادی که نقش حلقه های واسط را بازی می کنند صورت می گیرد. نقش واسطه دیارتمانهای تجاری در این نوع مبادله، اساسی نیست. اما در مبادله بین اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیو، درون و بین سطوح و واحدهای مختلف اقتصاد کلکتیو و بین دولت با کارمندان و کارگران، لازم است که دیارتمان های تجارت در ظرفیت کامل خود به عنوان حلقه واسط عمل کنند.

در بازار واحد سوسیالیستی، تجارت دولتی بخش عمده را تشکیل داده و نیروی رهبری کننده آن است. اکثر فروشگاههای عرضه محصول و تمام ارتباطات مراکز عمده فروشی را کنترل می کند. همه فرآورده های مصرفی و بخشی از فرآورده های تولیدی که توسط صنایع دولتی ساخته می شوند، توسط دیارتمان تجارت دولتی خریداری می شود. بخش مهمی از محصولات جنبی کشاورزی و بخشی از محصولات صنعتی که توسط موسسات کلکتیو تولید می شوند نیز در درجه اول توسط دیارتمان تجارت دولتی خریداری می شود. کالاها از طریق دیارتمانهای تجاری دولتی بدست مصرف کننده می رسد. این دیارتمانها باید کل اهالی کشور را تحت يك برنامه مورد توجه قرار دهند و از اصول زیر پیروی کنند: برنامه ریزی کلی، انجام تنظیمات مناسب و تضمین نقاط کلیدی. در سال ۱۹۷۳ تجارت دولتی ۵ ر ۹۳ درصد از حجم کل داد و ستد داخلی را شامل میشد. تجارت کلکتیو به تجارت دولتی کمک می کند. تجارت کلکتیو عمدتاً به تعاونی های عرضه روستایی و فروشگاههای تعاونی اطلاق میشود. فروشگاههای تعاونی شهری نیز به دسته بندی تجارت تحت نظام مالکیت کلکتیو تعلق دارد.

در چین بعد از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، يك بازار وسیع روستایی وجود داشت که اقتصاد فردی بر آن مسلط بود. اگر سوسیالیسم پیروز نمیشد، این بازار به چنگال سرمایه داری افتاده و به مرکز رشد سرمایه داری تبدیل می شد. در نتیجه در عین حال که تجارت دولتی باید بطور فعال گسترش می یافت، توده ها باید بسیج

می شدند تا از طریق تلاشهای خودشان، بطور فعال تعاونی های تجاری را توسعه دهند. داد و ستد تعاونی، مکمل تجارت دولتی است. تجارت تعاونی به تنظیم عرضه و تقاضا، کنترل بازار و تثبیت قیمتها کمک می کند. تجربه نشان داده است که در چین، ایجاد و توسعه تعاونی های عرضه و فروش نقش مهمی را در تقویت تجارت سوسیالیستی و قطع بند ناف اقتصاد فردی از اقتصاد سرمایه داری بازی کرده و به تحول سوسیالیستی اقتصاد فردی خدمت نموده اند. بعد از بیست سال توسعه، تغییر بزرگی در تامین مالی و مدیریت تعاونی های عرضه و فروش روستایی صورت گرفته است. در مراحل اولیه، اینها پول خود را از طریق سهام جمع کردند اما امروز این گونه مبلغ بخش کوچکی از صندوق تعاونی ها را تشکیل میدهد. در واقع تعاونی های عرضه و فروش اینک به بخش لایتنجایی از تجارت سوسیالیستی تمام مردم، تبدیل شده است.

فروشگاههای تعاونی ابتدا توسط کارکنان منفرد در نواحی شهری شکل گرفت. این تعاونی ها معرف یک شکل گذاری از تجارت فردی به تجارت دولتی بود. در حال حاضر در برخی نواحی چین فروشگاههای تعاونی در سطحی گسترده به فروشگاههای دولتی تبدیل شده اند. در سایر نواحی، شکل های گوناگون بکار گرفته شده تا امر تحول سوسیالیستی ادامه یابد. فروشگاههای تعاونی موجود برای اهالی شهرها به صرفه است و خرده خرید کالاهای روزمره را تسهیل می کند.

در سال ۱۹۷۳ تجارت کلکتیو ۷۳ در صد از کل حجم تجارت داخلی را شامل می شد. سواى دو نوع تجارت سوسیالیستی (تجارت دولتی و کلکتیو) بخش معینی از داد و ستد در بازارهای روستایی صورت می گیرد. بازار روستایی یک شکل از تجارت است که منطبق بر مبادله کالائی بر اساس مالکیت خصوصی است. بازارهای روستایی ضمیمه ای از تجارت با برنامه سوسیالیستی است. دهقانان در آنجا بخش نسبتاً کوچکی از محصول زراعی که در قطعات خصوصی بعمل آورده اند، محصولات جنبی خانگی و صنایع دستی را که نه برای رفع نیازهای شخصی خودشان تولید می کنند و نه برای فروش به دولت می دهند، عرضه می کنند. این بازارها مکان هایی هستند که در آن دهقانان آنچه را دارند با آنچه را می خواهند مبادله می کنند و دهقانان بطور مستقیم با اهالی شهر به داد و ستد می پردازند. در این بازارها هیچ واسطه ای حق داد و ستد ندارد.

بازار روستایی خصلتی دوگانه دارد. از یکطرف بعنوان ضمیمه بازار برنامه ریزی شده سوسیالیستی، بر افزایش محصول اجتماعی و درآمد اعضای تیمها تاثیر گذاشته و اقتصاد روستایی را رونق بخشیده اند. از طرف دیگر، آنها يك بازار برنامه ریزی نشده هستند. اگر بطور خودبخودی و خارج از کنترل گسترش یابند، در کار بازار برنامه ریزی شده سوسیالیستی اختلال کرده و موجب پرورش نیروهای سرمایه داری خواهند شد. هر زمان که وجود بازار روستایی برای يك دوران معین تحت نظام سوسیالیستی ضروری باشد، در آنصورت رهبری و کنترل آنها باید تقویت شود تا تاثیرات مثبت بر جای گذاشته و تاثیرات منفی شان محدود شود. بدین ترتیب است که این بازارها بهتر می توانند به اقتصاد سوسیالیستی خدمت کند.

پول باید به مبادله سوسیالیستی خدمت کند

پول تحت نظام سوسیالیستی کم کم خصوصیات و عملکرد نوینی کسب می کند

در تاریخ بشر، زمانی که تولید کالایی و مبادله کالایی به سطح معینی از تکامل رسید، پول بعنوان معادل عام و واحد حسابرسی (برای همه کالاها) پا بعرصه وجود گذاشت. تا زمانی که موجودیت تولید کالایی و مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی ادامه یابد، کماکان وجود پول ضروری است. با توجه به خصلت دوگانه تولید اجتماعی و محصولات کار اجتماعی در يك جامعه سوسیالیستی، ماهیت و عملکرد پول نیز شروع به تغییر می کند.

در نظام سوسیالیستی، پول در رابطه با تولید کالایی و مبادله کالائی کماکان يك واحد حسابرسی است، اما دیگر روابط سرمایه دارانه تولید را منعکس نمی کند. تولید کالایی و مبادله کالایی سرمایه داری که استثمار کار اجیر شده را تجسم می بخشد دیگر با این پول همراه نیست. پول اینک با تولید و مبادله کالایی سوسیالیستی همراه شده که مبادله متقابل کار درون دو طبقه کارکن و بین آنها (پرولتاریا و دهقانان) را تجسم می بخشد. بگذارید به بررسی خصوصیات پول در تولید مستقیم اجتماعی سوسیالیستی بپردازیم.

دولت سوسیالیستی در رهبری برنامه ریزی شده اقتصاد ملی باید از پول بعنوان يك معیار واحد برای اندازه گیری کار اجتماعی استفاده کند: در فرموله کردن اهداف تولید، تخصیص منابع مادی و یا توزیع کل محصول اجتماعی. این بدان معناست که پول تحت نظام سوسیالیستی می رود تا بعنوان ابزار اندازه گیری کار در فعالیت

برنامه ریزی شده اقتصاد ملی، يك خصوصیت نوین کسب کند. و هرچه تولید مستقیم اجتماعی سوسیالیستی بیشتر پیشرفت کند، این خصوصیت جدید پول مهمتر می شود. پول در سیر تکاملی خود، همدوش محور تدریجی تولید کالایی و مبادله کالایی، بعنوان يك واحد حسابرسی تدریجا نابود خواهد شد. اما حتی در آن موقع هم ابزاری برای اندازه گیری کار در فعالیت اقتصاد ملی کماکان مورد نیاز خواهد بود.

در جامعه سوسیالیستی، در زمینه توزیع فرآورده های مصرفی شخصی، پول علاوه بر اینکه يك واحد حسابرسی است بعنوان گواهینامه کار هم عمل می کند. توزیع فرآورده های مصرفی شخصی بین دپارتمان هائی که تحت مالکیت دولتی سوسیالیستی قرار دارند بدین ترتیب است: دولت به کارمندان و کارگران طبق اصل از هرکس بر حسب توانایی اش، به هرکس بر حسب کارش دستمزد نقدی می پردازد. کارمندان و کارگران از پول برای خرید فرآورده های مصرفی مورد نیاز خود استفاده می کنند. اینجا نقش پول شبیه همان گواهینامه های کار است که مارکس تشریح نمود: گواهینامه کار صرفا شهادتی است بر آن که بخشی از کار جمعی را فرد در اختیار گرفته و حق دارد که از بخش معینی از محصول جمعی که برای مصرف تولید شده، استفاده کند. (۵)

تغییر در ماهیت پول در نظام سوسیالیستی بازتاب صفات مشخصه روابط سوسیالیستی تولید است. اما عملکردهای پول نیز تغییر یافته است.

اولین عملکرد پول این است که معیار اندازه گیری ارزش است. در جامعه سوسیالیستی جدا از اینکه پول برای اندازه گیری کار اجتماعی نهفته در کالاها مورد استفاده قرار می گیرد، بعنوان وسیله ای جهت مدیریت برنامه ریزی شده اقتصاد دولتی نیز کارکرد دارد. دولت سوسیالیستی از عملکرد پول بعنوان معیاری برای ارزش استفاده می کند تا قیمت کالاها و محصولات را تعیین کرده و اهداف تولید، هزینه ها و سودها در مفهوم ارزشی را جهت اعمال مدیریت با برنامه در اقتصاد ملی تثبیت نماید.

پول بعنوان ابزار گردش در هر سه شکل روابط مهم مبادله ای در نظام سوسیالیستی عمل می کند. در جامعه سوسیالیستی، این عملکرد پول توسط اسکناس به پیش برده شده است. اسکناس هیچگونه ارزش ذاتی ندارد. اسکناس صرفا مظهر ارزش است. در چین این مظهر ارزش (یا پول رسمی) رنمینی نام دارد که توسط بانک خلق چین منتشر شده است. دولت سوسیالیستی عملکرد پول را بعنوان يك وسیله گردش بکار می گیرد تا روابط اقتصادی بین صنعت و کشاورزی، نواحی شهری و روستایی، و میان موسسات دولتی را گسترش دهد. هرچند پول يك وسیله گردش باقی می ماند، اما فردی که آن را صاحب است دیگر حق خرید ابزار تولید یا نیروی کار (یعنی آنچه که شرط اساسی موجودیت پول تحت سرمایه داری بود) محروم گشته است. پول فقط می تواند برای خرید برخی وسایل که جهت صنایع دستی مورد نیاز است و اقلام مصرف شخصی مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب، در جامعه سوسیالیستی، محدودیتهای زیادی بر پول گذاشته شده است که دامنه تاثیر عملکرد پول بعنوان يك وسیله گردش را کم کرده است.

در جامعه سوسیالیستی، پول بعنوان يك وسیله پرداخت عمل می کند. موسسات دولتی سوسیالیستی از این عملکرد برای پرداخت مالیاتها و سودها به دولت، و دستمزد به کارمندان و کارگران، و بازپرداخت قروض به موسسات برادر استفاده می کند. دولت سوسیالیستی از این عملکرد پول برای تمرکز و توزیع بودجه و منابع اعتباری دولتی استفاده می کند تا ساختمان سوسیالیستی را تضمین کرده و پیشرفت دهد.

پول در جامعه سوسیالیستی بعنوان يك وسیله انباشت و پس انداز هم کارکرد دارد. درآمد خالص اجتماعی که توسط توده های مردم کارکن ایجاد شده به انباشت سوسیالیستی دولت در شکل پول تبدیل میشود. آن بخش از پرداختی ها به زحمتکشان که هنوز خرج نشده است به شکل پول به بانک دولتی سپرده شده تا برای پیشبرد ساختمان سوسیالیستی مورد استفاده قرار گیرد.

در روابط اقتصادی خارجی دولت سوسیالیستی، طلا بعنوان پول جهانی عمل می کند. در زمینه کمکهای خارجی و تجارت خارجی دولت سوسیالیستی، طلا بعنوان يك وسیله عمومی پرداخت و تجسمی از ثروت اجتماعی خدمت می کند. از آنجا که رنمینی چین در سطح جهان يك پول ویژه و با ثبات است، از اعتبار بالایی برخوردار شده است. در تجارت خارجی چین، کشورها بیش از پیش می خواهند از رنمینی بعنوان وسیله محاسبه قیمتها و حسابرسی بین المللی استفاده کنند.

در جامعه سوسیالیستی بواسطه تاثیر قدرتمند برقراری مالکیت عمومی بر ابزار تولید و تغییرات ناشی از آن در تولید و مبادله، عملکردهای پول مانند عملکرد آن در جامعه سرمایه داری نیست؛ در اینجا پول روابط تولیدی متفاوتی را منعکس می کند. در جامعه سرمایه داری، پول به سرمایه تبدیل می شود تا سرمایه دار از آن برای خرید نیروی کار و ابزار تولید جهت استخراج ارزش اضافه از کارگر استفاده کند. دولت بورژوازی از قدرت خود برای چاپ پول بعنوان وسیله جبران کسری های مالی خویش استفاده می کند. این امر به تورم مالی

انجامیده و فلاکت خلق زحمتکش را تشدید می کند. دولت بورژوازی همچنین از پول بعنوان وسیله ای جهت تجاوز اقتصادی و گسترش ورای مرزهای ملی خود و تصاحب فوق سودها استفاده می کند. در جامعه سوسیالیستی، انتشار و کنترل پول عمدتاً در دست دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. پول بعنوان معیاری برای محاسبه میزان کار صرف شده در محصول اجتماعی و برای تقویت و گسترش حلقه های اقتصادی بین صنعت و کشاورزی و میان موسسات گوناگون دولتی مورد استفاده قرار می گیرد. بعلاوه پول، توزیع فرآورده های مصرفی شخصی که از اصل سوسیالیستی «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه کارش» پیروی می کند را تسهیل می نماید. پول وسیله ای است که توسط دولت دیکتاتوری پرولتاریا جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی، اداره تولید سوسیالیستی و توزیع محصولات از آن استفاده میشود.

اما پول نیز مانند کالا بازمانده ای از اقتصاد خصوصی است. «بازمانده استثمار دیروزین است» (۶) ما به هنگام استفاده از پول برای خدمت به اقتصاد سوسیالیستی باید این واقعیات را بروشنی دریابیم. در جامعه سوسیالیستی، پول بعنوان معادل عمومی و واحد حسابرسی کماکان تجسم مستقیم ثروت اجتماعی است. پول هنوز بعنوان معیار ارزش، وسیله گردش، وسیله پرداخت، وسیله پس انداز و پول جهانی عمل می کند. این تصویر با جامعه کهن چندان تفاوتی ندارد. وجود پول زمینه مساعدی برای سرمایه داری و عناصر بورژوازی نواخته است.

«کالای کالاهای (پول) کشف شد. این کالایی است که همه کالاهای دیگر را در خود نهفته دارد. این ابزاری جادویی است که می تواند بطور ارادی به هر چیز دلخواه تبدیل شود.» (۷) حق بورژوازی بطور فشرده در شکل پول تبارز می یابد. افراد از لحاظ صوری در پیشگاه پول برابرند. هرکس می تواند صاحب پول باشد. هرکس می تواند از پول برای خرید کالاهای مورد نیازش استفاده کند. پول برای همگان یکسان است. اما این برابری در واقع نابرابری را درون خود جای داده است. آنها که پول بیشتری دارند نه فقط از سطح معیشت بالاتر بهره مند میشوند بلکه می توانند تحت شرایط معین از پول برای استثمار دیگران استفاده کنند. در جامعه سرمایه داری بکار انداختن یک کارخانه، بورس بازی، رباخواری و رشوه گیری اساساً یکسانند: همه اینها شیوه هایی استثمارگرانه برای تصاحب کار دیگران است. همه اینها وسیله ای استثمارگرانه برای کسب پول بیشتر است. در جامعه سوسیالیستی، نه فقط نظام توزیع درآمد نقدی برحسب کار خودش نابرابری بوجود می آورد بلکه این امکان نیز وجود دارد که عده ای از مبادله پولی سوء استفاده کرده و مالک کار دیگران شوند. البته این فعالیتهای استثمارگرانه تحت دیکتاتوری پرولتاریا غیرقانونی است. اما تا زمانی که پول وجود دارد، نیروهای سرمایه داری کهن و نواخته در شهر و روستا این خطر را بجان میخرند که از قانون سرپیچی کرده به فعالیتهای سودآور متقلبانه پرداخته، کارگاههای زیرزمینی سازمان دهند، رباخواری کنند و غیره. آنها به این نوع کارها دست می زنند تا مالکیت بر کار دیگران و چنگ انداختن بر مبالغ عظیم پول را برای خود تضمین نمایند. انگلس در انتقاد از بحث دورینگ پیرامون کمونهای اقتصادی این نکته را خاطر نشان کرد: «کمون با قبول بی برو و برگرد پول در پرداختها، در را به روی این امکان که این پول از طریق غیر از کار شخصی کسب شود باز می گذارد. این محسوس نیست. کمون نمی داند که منشاء آن چیست.» (۸) لنین نیز خاطر نشان کرد: «تا زمانی که ما بتوانیم پول را ملغی کنیم باید از برابری در گفتار، در قانون اساسی، پیروی کنیم. ما باید اوضاعی را به رسمیت بشناسیم که هرکس صاحب پول است عملاً از حق استثمار کردن برخوردار است.» (۹) تزیهای انگلس و لنین مبنی بر اینکه تا وقتی پول وجود دارد میتواند تحت شرایط معین به سرمایه تبدیل شود و به خلق عناصر بورژوازی نواخته بینجامد، حائز اهمیت فوق العاده است. وقتی ما از پول در خدمت ساختمان سوسیالیستی استفاده می کنیم، باید ذهنمان روشن باشد. تأثیرات زیانبار پول باید توسط دیکتاتوری پرولتاریا محدود شود. فعالیتهای غیرقانونی نظیر استفاده از پول جهت استخدام و استثمار کارگران و پرداختن به معاملات پرسود متقلبانه و رباخواری باید بطور جدی تحت حمله قرار گرفته و با مجازات روبرو شود.

در يك جامعه سوسیالیستی، دلیل استقرار مالکیت عمومی بر ابزار تولید و تحدید حق بورژوائی در زمینه تولید کالائی و مبادله کالائی، تأثیرات زیانبار بالقوه ای که با پول همراه است، تحت کنترل قرار گرفته است. بهمین دلیل بنیادهای اجتماعی و اقتصادی فتیثیسم پولی بحد زیادی تضعیف خواهد شد. اما از آنجا که کماکان پول شکل مستقل ارزش مبادله است، کماکان همان «شکل مطلقاً اجتماعی ثروت است که ما هر روزه استفاده می کنیم.» (۱۰) پول میتواند تقریباً با هر کالایی مبادله شود. در نتیجه فتیثیسم پولی را نمی توان در کوتاه مدت محو کرد. لیو شائوچی و لین پیائو و شرکاء مدافع انگیزه های مادی بودند. شعارشان این بود که «با سرمایه اندك، سودهای کلان بدست آورید»، «بگذارید همگی ثروتمند شویم.» یا «با پول میتوان خدایان را هم خرید، حتی ارواح هم بخاطر پول تن بکار خواهند داد»، «به رتبه های بالاتر دست پیدا کنید و ثروتی ببندوزید.» ما

باید اینگونه ایده های طبقه استثمارگر را مرتباً مورد انتقاد قرار داده و رد کنیم. لیو شائوچی و لین پیاو و شرکاء همه تلاش خود را برای مسموم کردن اذهان خلق زحمتکش با فتنش های پولی و کمرنگ کردن نظام سوسیالیستی بکار بستند. ما در تلاشهای هر چه بیشتر خود برای تضعیف و محو فزاینده فتنشیسیم پولی باید شرایط لازم جهت تضعیف اساس اجتماعی و اقتصادی پول را بوجود آوریم. ما هرگز نباید مبارزه علیه عناصر کهن و نوحاسته بورژوا که از پول برای انجام فعالیتهای جنایتکارانه نظیر رشوه خواری، دزدی، سوء استفاده مالی، بورس بازی و باز کردن کارخانه های زیرزمینی استفاده می کنند را تخفیف بخشیم. در عینحال ما باید بطور جدی رویزونیستهای مدرن کنونی که مدافع انگیزه های مادی هستند را محکوم کنیم. ما باید مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائو تسه دون را در میان توده های خلق تبلیغ کرده، احساسات پیشرو مینی بر کشت و کار برای انقلاب را دامن زنیم و بر ادامه انقلاب پافشاری کنیم. مبارزه علیه فتنشیسیم پولی يك وسیله اساسی است که پرولتاریا از طریق آن دیکتاتوری همه جانبه اش را بر بورژوازی اعمال می کند. این يك وظیفه مهم پرولتاریا و کل خلق کارکن در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم است.

بر قانون گردش پول احاطه یابید تا به ساختمان سوسیالیستی خدمت کنید

پول در پروسه تولید، مبادله، توزیع و مصرف، حرکت میکند. این حرکت با حرکت کالاها خوانائی دارد. در جامعه سرمایه داری، تولید و مبادله بطور کورکورانه و خودبخودی به پیش می رود. گردش پول در بازار نیز به همین نحو خودبخودی و کورکورانه است. در جامعه سوسیالیستی، تولید، مبادله و توزیع همگی برحسب برنامه انجام می شود. دولت سوسیالیستی میتواند عرضه پول را بطریقی با برنامه توسعه داده یا محدود کند. دولت سوسیالیستی میتواند گردش پول و مبادله توسط پول را برنامه ریزی کند؛ با این هدف که از خطرات موجود در استفاده از پول مصون مانده و تضمین کند که پول در خدمت ساختمان سوسیالیستی است. برای دستیابی به يك برنامه در حیطه گردش پول، نخست ضروری است که حرکت پول تحت نظام سوسیالیستی را فهمیده و قانون عینی گردش پول را دریابیم.

در جامعه سوسیالیستی مبادله میان موسسات دولتی عموماً مستلزم عملیات پولی (نقدی) نیست. در پروسه مبادله هنگام محاسبه قیمتها از پول بعنوان يك محک اندازه گیری ارزش استفاده می شود. زمانی که پول عملکردش را بعنوان محک اندازه گیری ارزش انجام داد، دیگر به حضور آن بصورت نقدی نیازی نیست. مفهوم پول بتنهایی کفایت می کند. پرداختها در مبادلات بین موسسات عموماً از طریق تسویه حسابها در بانک دولتی انجام می شود. بنابراین برای انجام اینکار هم نیازی به رد و بدل شدن پول نقد نیست.

در جامعه سوسیالیستی، چهار کانال اصلی برای انتشار و جبران پول وجود دارد. اولاً، موسسات دولتی، واحدهای تجاری و نهادهای دولتی از بانک دولتی پول تهیه می کنند تا به کارمندان و کارگران دستمزد بپردازند. کارمندان و کارگران از دستمزدهایشان برای خرید فرآورده های مصرف شخصی یا رفع سایر هزینه های زندگی استفاده می کنند. بدین ترتیب پول از طریق بخش تجاری و صنایع خدماتی به بانک باز می گردد. بعلاوه کارمندان و کارگران میتوانند با سپردن مستقیم پول به بانک، بدون مبادله کالایی پس انداز کنند.

ثانیاً، شعب بخش تجاری برای خرید محصولات کشاورزی و محصولات جنبی از اقتصاد کلکتیو روستایی، از بانک پول می گیرند. يك بخش از درآمد پولی از فروش محصولات کشاورزی و جنبی توسط واحدهای کلکتیو برای خرید کود شیمیایی، سموم آفات نباتی، ماشین آلات کشاورزی و سایر ابزار تولید از دولت مورد استفاده قرار می گیرد. بدین ترتیب این بخش از پول مجدداً به بانک بر میگردد. بخش دیگر درآمد پولی اقتصاد کلکتیو بین دهقانان کلکتیوها برحسب سهم کارشان توزیع میشود. دهقانان از این درآمد پولی برای خرید محصولات صنعتی از شعب بخش تجاری استفاده می کنند یا آن را پس انداز مینمایند. بدین ترتیب این بخش پول نیز دست آخر به بانک برمیگردد.

ثالثاً، بخشی از درآمد پولی شهرنشینان نیز از طریق خرید در بازارهای داد و ستد به گردش می افتد؛ هرچند این نیز نهایتاً باید از طریق خرید محصولات صنعتی توسط دهقانان و یا سپرده های آنها به بانک برگردد.

رابعاً، مبادلات اقتصادی بین موسسات دولتی، واحدهای تجاری و نهادهای دولتی اساساً توسط انتقال اعتبارات انجام می شود. اما برای برخی پرداختهای متنوع و کوچک از پول نقد استفاده میشود. موسسات دولتی، واحدهای تجاری و نهادهای دولتی فقط میتوانند آن میزان پول نقد که توسط دولت مشخص شده را در اختیار

داشته باشند. هر مقدار پولی بیشتر از این حد باید به بانک دولتی سپرده شود. بنابراین میزان پول مورد احتیاج در چنین گردش محدود است.

این کانال های گردش پول از نزدیک با مبادله کالائی سوسیالیستی مرتبط اند. گردش پول توسط گردش کالائی تعیین می شود. طبق قانون گردش پول که توسط مارکس تشریح شده، فرمول گردش پول چنین است:

میزان پول (بعنوان وسیله گردش) مساوی است با کل ارزش پولی کالاها تقسیم بر سرعت گردش پول.

این فرمول کماکان تحت نظام سوسیالیستی معتبر است. این فرمول بدان معناست که میزان پول مورد نیاز برای گردش در هر مقطع زمانی معین در تناسب مستقیم با کل ارزش پولی کالاها قرار دارد که تحقق آن، مستلزم پول است؛ و در تناسب معکوس با سرعت گردش پول است. از آنجا که اسکناس ها صرفاً مظاهر ارزش هستند، انتشار اسکناس باید با میزان پول مورد نیاز در گردش خوانائی داشته باشد. فقط بدین ترتیب است که میتوان ارزش پول را ثابت نگهداشت و نقش فعالش در اقتصاد پویای سوسیالیستی را کامل کرد. اگر اسکناس به میزان کم انتشار یابد، گردش کالاها میتواند (بعلت فقدان واسطه مبادله) مختل شود و بموقع بدست مصرف کننده نرسد. اگر اسکناس بیش از حد چاپ شود، نتیجتاً مقدار زیادی پول در پی میزان اندکی کالا خواهد بود. سپس قیمت کالاها در بازارها بالا خواهد رفت و ارزش پول کاغذی سقوط خواهد کرد. دولت سوسیالیستی آگاهانه قانون گردش پول را بکار میگیرد تا گردش پول را با گردش کالا هماهنگ کند و حرکات برنامه ریزی شده تولید، مبادله، توزیع، مصرف و سایر ارتباطات را از طریق تنظیم برنامه ریزی شده کانال های گردش پول گسترش دهد.

همانطور که اشاره شد، رنمینی چین یک پول ویژه و با ثبات جهان است. تحت هدایت خط انقلابی و پرولتری صدر مائو، صنایع و کشاورزی چین بی وقفه توسعه می یابد، درآمدهای مالی فراوان اند و پرداختهای بین المللی متعادل می باشند. یک اقتصاد قدرتمند سوسیالیستی شالوده مادی با ثباتی برای پول چین ریخته و به دولت اجازه میدهد که بی وقفه حجم گسترده ای کالا را به قیمت های با ثبات به بازار عرضه کند تا تقاضای ناشی از قدرت خرید فزاینده خلق را پاسخگو باشد. ارزش با ثبات رنمینی نتیجه ای از استفاده آگاهانه دولت از قانون گردش پول و کنترل با برنامه گردش پول جهت دستیابی به تعادل درآمد و پرداختهای نقدی نیز هست. از یک طرف، دولت انتشار پول را از طریق تنظیم با برنامه تعداد کارمندان و کارگران، نرخ افزایش دستمزدها، قدرت خرید موسسات دولتی و واحدهای تجاری و نهادهای دولتی، و تنظیم قیمت های خرید محصولات کشاورزی کنترل میکند. از طرف دیگر، دولت از طریق عرضه به موقع و کافی کالاهای مورد نیاز اهالی شهر و روستا، تنظیم با برنامه قیمت ها، و بسیج خلق برای پس انداز کردن، خروج پول از حیطه گردش را سازمان میدهد. بدین ترتیب، میزان رنمینی در گردش با میزان مورد نیاز گردش خوانائی داشته و بنابراین ارزش با ثبات پول چین را تضمین میکند.

تنظیم با برنامه گردش پول در جامعه سوسیالیستی از طریق بانک دولتی به پیش برده شده است. بانک خلق در چین، بانک دولتی است. بانک خلق چین که رنمینی را چاپ و پخش میکند و گردش پول را طبق برنامه بر حسب تکامل تولید و ملزومات گردش کالائی تنظیم می نماید، به یک مرکز سپرده و پرداخت نقدی در سطح ملی تبدیل میشود. این بانک محل تسویه حساب تمامی معاملات غیر نقد بین کلیه شعب و موسسات و واحدهای اقتصاد دولتی در سطح ملی است. بعلاوه این بانک یک مرکز اعتباری سراسری نیز هست که از طریق نگهداری مبالغ دریافتی، پرداختها و سپرده ها، در پی استفاده هر چه کاملتر از پول راكد می باشد. خلاصه آنکه، کل حسابرسی های پولی و فعالیتهای پرداختی حول محور بانک دولتی تکوین می یابد. بانک سوسیالیستی فقط یک تشکیلات اقتصادی نبوده، بلکه یک بانک دولتی است که مسئولیت اداره اقتصاد سراسری دولت پرولتری را دارد. این بانک نقش بسیار مهمی در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی بازی میکند.

توضیحات:

- ۱- گردش از حیطه ای که ابزار تولید در آن تولید میشود به حیطه ای که آنها را بعنوان عوامل پروسه تولید مورد استفاده قرار می دهد.
- ۲- منظور بحث های این پاراگراف این است که هدف مکانیسم ها و سیاست های تخصیص و تنظیم این است که توسعه اقتصادی کلی را طوری هماهنگ کنند که این توسعه اقتصادی کلی بر اساس تقویت خودکفایی منطقه ای (و کاهش نابرابری های میان مناطق) صورت بگیرد. آتوریته برنامه دولتی و سیاست های عرضه و خرید،

اهرمهای کلیدی اقتصادی دست مرکز می باشند. بطور مشخص آتوریتیه های مرکزی در رابطه با تخصیص تجهیزات مادی باید تفاوت میان بخشها و مناطق گوناگون در زمینه ذخایر و منابع و سطح عمومی تکامل آنها را در نظر بگیرند. به نواحی فقیرتر کمک کنند، به نیازهای کشاورزی و صنایع سبک توجه کنند، در زمینه تنظیم ترکیب تولید و هدف آن، مرکز در عین حال که ویژه گی های محلی را در نظر می گیرد، تولید حیوانات خوراکی و خودکفائی کشاورزی و صنعتی را در مناطق مختلف تقویت می کند و در همان حال تضمین می کند که تولیدات محلی به سوی آن بخشهایی از اقتصاد جریان بیابند که توسعه کلی اقتصاد را تقویت کند.

توضیحات ناشر:

- ۱- یعنی از حیطة ای که ابزار تولید، تولید می شوند به حیطة ای که این ابزار تولید به مثابه عناصر فرآیند تولید مصرف می شوند
- ۲- منظور از این نکته و تمام آنچه که در این پاراگراف گفته می شود اشاره است به مکانیزمها و سیاستهای تخصیص دادن و تنظیم کردن است. (allocative and regulatory mechanisms and policies) که هدفش تقویت توسعه موزون مناطق مختلف و کاستن از نابرابری های نامعقول میان مناطق و وصل کردن توسعه کلی اقتصاد به توسعه موزون و خود اتکای مناطق مختلف است. اهرم های اقتصادی که مرکز در انجام این کار بکار می برد عبارتست از آتوریتیه برنامه ریزی و سیاست های عرضه و خرید. بخصوص: در رابطه با تخصیص فرآورده های مادی، آتوریتیه های مرکزی باید تفاوت ها را در زمینه درآمدها و سطح رشد کلی در هر منطقه خاص در نظر داشته باشند؛ و در رابطه با تنظیم ترکیب تولید به تقویت تولید دانه های خوراکی و خودکفائی کشاورزی و خوداتکائی صنعتی در مناطق محلی توجه کنند و همزمان تضمین کنند که تولید محلی به بیرون، به جایی که اقتصاد به آن نیاز دارد، راه می یابد.

منابع اصلی مطالعه و رجوع:

کاپیتال، مارکس، جلد اول، فصل سوم
مسائل اقتصادی سوسیالیسم، استالین

یادداشتها:

- ۱ - نقد برنامه گوتا، مارکس، صفحه ۱۵ انگلیسی
- ۲ - رهنمودهای شورای کار و دفاع به نهادهای شورائی محلی، کلیات آثار لنین، جلد ۳۲، صفحه ۳۸۵
- ۳ - آنتی دورینگ، انگلس، صفحه ۱۸۶، انگلیسی
- ۴ - مسائل اقتصادی و مالی در جنگ ضد ژاپنی، منتخب آثار مائو، جلد سوم، صفحه ۱۱۱، انگلیسی
- ۵ - کاپیتال، مارکس، جلد اول، صفحه ۹۷-۹۸ n1
- ۶ - اولین کنگره سراسری روسیه درباره آموزش اکابر: فریب خلق با شعارهای آزادی و برابری - کلیات آثار لنین، جلد ۲۹ صفحه ۳۵۸، انگلیسی
- ۷ - منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - انگلس، صفحه ۲۰۱ - چاپ اداره زبان های خارجی پکن سال ۱۹۷۸
- ۸ - آنتی دورینگ، انگلس، صفحه ۳۹۵
- ۹ - اولین کنگره سراسری روسیه در باره آموزش اکابر، کلیات آثار لنین جلد ۲۹ صفحه ۳۵۸
- ۱۰ - کاپیتال جلد ۱، مارکس صفحه ۱۳۲

توضیحات مترجم: معادل های فارسی

مبادله exchange

تولید جنبی خانوادگی family sidelines production

نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم system of socialist ownership by the whole people

کالا (نیروی کار) به پول (دستمزد) به کالا (فرآورده های مصرفی) to commodity (labor power)

money (wages) to commodity (consumer goods)

مصرف مولد productive consumption

توزیع و بازتوزیع درآمد ملی سوسیالیستی

محصولات تولید شده در جامعه سوسیالیستی عموماً باید قبل از اینکه به مرحله مصرف برسد مبادله و توزیع شود. فرآیندی که در آن تولید و مبادله و توزیع و مصرف تکرار و دوباره آغاز می‌شود، فرآیند بازتولید است. حل صحیح روابط میان دولت، کلکتیو و فرد در عرصه توزیع و توزیع صحیح محصول اجتماعی و درآمد ملی نقش مهمی در مدیریت سهل بازتولید سوسیالیستی بازی می‌کند.

درآمد ملی سوسیالیستی از مردم است و خرج مردم می‌شود

درآمد ملی سوسیالیستی می‌تواند مداوماً و به سرعت افزایش یابد

بازتولید سوسیالیستی خصوصیات خود را دارد. جوهر مسئله، بازتولید مکرر خصوصیات تولید سوسیالیستی است. هدف بازتولید، تأمین نیازهای فزاینده دولت سوسیالیستی و مردم است. این بازتولید برخلاف سرمایه‌داری با هدف استثمار انجام نمی‌شود. بازتولید سوسیالیستی با شکل برنامه‌ریزی شده و متناسب به پیش مرود و مثل رقابت کور سرمایه‌داری نیست. بازتولید سوسیالیستی، بازتولید انبساط‌یابنده مداوم است. این فرآیند برخلاف سرمایه‌داری توسط بحرانهای ادواری مختل نمی‌شود. خصوصیات بازتولید سوسیالیستی بطور اجتناب‌ناپذیر در آفرینش و توزیع درآمد ملی سوسیالیستی بازتاب می‌یابد.

درآمد ملی در هر کشور مفروض مساوی است با کل محصول اجتماعی تولید شده توسط کارگران شاغل در شاخه‌های مختلف تولید مادی در فاصله زمانی معین (معمولاً یک ساله) منهای میزان استهلاک ابزار تولید. این درآمد، ثروتی است که توسط کارگران در شاخه‌های تولید مادی بوجود آمده است.

بدلیل خصلت دوگانه تولید سوسیالیستی، درآمد ملی که توسط تولید سوسیالیستی حاصل می‌شود بدو شکل تجسم می‌یابد: هم به شکل محصول تجسم می‌یابد و هم به شکل ارزش. به علت تنوع فراوان محصولات نمی‌توانیم درآمد ملی در شکل محصول را با جمع ساده محاسبه کنیم. ولی از آنجا که کل محصول اجتماعی منهای استهلاک، دارای ارزش است می‌توانیم کل آن و نرخ افزایش آن را بر مبنای قیمت‌های روز یا ثابت محاسبه کنیم.

عوامل عمده در آفریدن و افزایش درآمد ملی بدین قرارند: افزایشهای کار اجتماعی، افزایشهای بارآوری کار، و صرفه‌جویی در مصرف اجتماعی ابزار تولید.

بطور عام، با ثابت فرض گرفتن بقیه عوامل، آنچه موجب زیاد شدن درآمد ملی، چه در شکل محصول و چه در شکل ارزش، می‌شود بالا رفتن میزان کار درگیر در تولید اجتماعی است. در سوسیالیسم هدف از تولید و بازتولید، تأمین نیازهای دائمی در حال افزایش دولت و مردم است. مقیاس بازتولید سال به سال بالا می‌رود و درآمد ملی می‌تواند از رشد پایدار برخوردار شود. هدف از تولید و بازتولید در سرمایه‌داری، استثمار است و انبساط (گسترش) بازتولید، اغلب بر اثر بحرانهای اقتصادی مختل می‌شود. اضافه تولید نسبی شدت می‌یابد و به بیکاری گسترده می‌انجامد که یک مشکل اجتماعی منحصر بفرد سرمایه‌داری است. طبعاً بیکاری گسترده در سرمایه‌داری تأثیر منفی روی افزایش درآمد ملی می‌گذارد.

اگر مقدار کار ثابت باشد، آنگاه هر چه بارآوری کار در فعالیت تولیدی سریعتر افزایش پیدا کند حجم فیزیکی درآمد ملی هم سریعتر رشد می‌کند. یعنی درآمد ملی بر حسب قیمت‌های ثابت افزایش خواهد یافت. در جامعه سوسیالیستی، قوه ابتکار و شور و شوق مردم کارکن را می‌توان بطور کامل بسیج کرد. فن‌آوری پیشرفته را می‌توان وسیعاً اشاعه داد. جنبشهای توده‌ای که برای نوآوریهای فنی و انقلاب فنی براه می‌افتد پیش روی ما عرصه گسترده‌ای برای افزایش بارآوری کار و درآمد ملی را می‌گشاید. مردم کارکن در جامعه سرمایه‌داری تحت ستم و استثمارند و قوه ابتکار و شور فعالیت آنان سرکوب می‌شود. در سرمایه‌داری فن‌آوری پیشرفته فقط

در صورتی مورد استفاده قرار می گیرد که به افزایش ارزش اضافه بینجامد. بنابراین موانع عظیمی در برابر افزایش بارآوری کار و درآمد ملی وجود دارد.

به سومین عامل تعیین کننده درآمد ملی بپردازیم. اگر کل محصول اجتماعی ثابت باشد، آنگاه هرچه صرفه جویی در مصرف ابزار تولید در فرآیند تولید بیشتر باشد، میزان کاستن هزینه های استهلاک از کل محصول اجتماعی کمتر شده و رشد درآمد ملی سریعتر خواهد بود. توده های کارکن همه کاره جامعه سوسیالیستی هستند. آنان می توانند فعالانه به امور مربوط به صرفه جویی، جایگزین کردن، استفاده چند گانه از مواد خام و حفاظت و تعمیر منظم و استفاده کامل از ابزار تولید بپردازند. اینکه بازتولید سوسیالیستی خصلت برنامه ریزی شده دارد امکان استفاده کاملتر و معقول تر از ابزار تولید را در مقیاس کل جامعه بوجود می آورد. این شرایط، صرفه جویی در ابزار تولید، کاهش میزان مصرف ابزار تولید و افزایش درآمد ملی را ممکن می کند. اگرچه در جامعه سرمایه داری نیز سرمایه داران می کوشند در ابزار تولید صرفه جویی کنند تا از هزینه های سرمایه بکاهند اما رقابت و هرج و مرج در تولید به میزان زیادی باعث اتلاف و ریخت و پاش می شود. بعلاوه عدم استفاده کامل از ظرفیت تولیدی موجود در کارخانه ها باعث میشود که غالباً بخش بزرگی از تجهیزات عاطل و باطل بماند. این شرایط بنفع افزایش درآمد ملی نیست.

به علت متفاوت بودن عوامل تعیین کننده تولید و رشد درآمد ملی در شرایط اجتماعی متفاوت، درآمد ملی در جامعه سوسیالیستی در درازمدت می تواند سریعتر از آنچه در جامعه سرمایه داری ممکنست افزایش یابد.

توزیع درآمد ملی در انطباق با منافع پایه ای مردم کارکن است

درآمد ملی بعد از اینکه تولید شد چگونه توزیع می شود؟ توزیع درآمد ملی نهایتاً بوسیله شکل مالکیت بر ابزار تولید تعیین می شود. ابزار تولید در جامعه سوسیالیستی تحت مالکیت عمومی است. مردم کارکن بر امر تولید تسلط دارند. بنابراین توزیع درآمد ملی می باید در انطباق با منافع مردم کارکن و تامین نیازهای فزاینده دولت و توده های کارکن به شیوه ای برنامه ریزی شده انجام شود.

درآمد ملی توسط کارگران شاخه های تولید مادی آفریده می شود. این درآمد در فاز اولیه باید درون شاخه های تولید مادی توزیع شود. بعد از این توزیع اولیه، در بنگاه هایی (در فصلهای قبل "بنگاه ها" به شکل "موسسات" ترجمه شده است. بهتر است همه جا از یک واژه استفاده شود - مترجم) که تحت مالکیت دولت سوسیالیستی قرار دارند به دو بخش تقسیم می شود: یک بخش، دستمزدها هستند که کارگران بنگاه های دولتی برای مصارف شخصی از آن استفاده می کنند. بخش دیگر، درآمد خالص است که بعد از اینکه به صورت مالیات و سود به خزانه دولت برگشت به درآمد خالص متمرکز دولت تبدیل میشود.

در بنگاه های تحت مالکیت کلکتیو، بعد از یک توزیع اولیه، بخشی از درآمد ملی به صورت ما به ازای کار بین اعضای کمون تقسیم میشود تا برای نیازهای مصرفی شخصی آنان مورد استفاده قرار گیرد. بخش دیگر به درآمد خالص کلکتیو تبدیل میشود. درآمد خالص بنگاه های تحت مالکیت کلکتیو برخلاف بنگاه های تحت مالکیت دولتی بطور کامل راهی خزانه دولت نمیشود. فقط قسمتی از آن بعنوان مالیات به دولت برمیگردد تا بخشی از درآمد خالص متمرکز دولت شود. بخش دیگری از این درآمد بعنوان یک منبع انباشت عمومی و صندوق رفاه عمومی باقی میماند تا برای بازتولید گسترش یابنده بنگاه های کلکتیو و رفاه جمعی مورد استفاده قرار بگیرد.

درآمد ملی سوسیالیستی بعد از توزیع اولیه در شاخه های تولید مادی تبدیل به درآمد دولتی، درآمد بنگاه های کلکتیو و درآمد افراد کارگر میشود. حل صحیح رابطه میان دولت و کلکتیو و افراد در زمینه توزیع، یک مسئله پرنسپی است. صدر مائو به ما میآموزد که: «در زمینه توزیع درآمد، باید منافع دولت، کلکتیو و فرد را در نظر بگیریم. باید به شکل صحیحی رابطه سه جانبه میان مالیات دولت بر کشاورزی، صندوق ذخیره انباشت تعاونیها و درآمد شخصی دهقانان را حل کنیم، دائماً مراقب باشیم و برای حل تضادهایی که بین آنها وجود دارد دست به تعدیلات و اصلاحات بزنیم.» (۱) صدر مائو این دستورالعمل را به هنگام صحبت درباره اقتصاد کلکتیو ارائه کرد. اما این اصل در زمینه توزیع کل درآمد ملی قابل بکار بستن است.

بخشی از درآمد ملی بعد از توزیع اولیه باید بازتوزیع شود تا دور دوم درآمد را شکل دهد. (۲) چرا درآمد ملی باید بازتوزیع شود؟ زیرا در جامعه سوسیالیستی علاوه بر شاخه های تولید مادی، شاخه های فرهنگی و آموزشی و درمانی، برخی صنایع خدماتی، نیروهای مسلح و نهادهای اداری دولتی هم وجود دارد. اینها شاخه های تولید غیرمادی هستند که درآمد ملی تولید نمیکند اما برای توسعه جامعه سوسیالیستی، غنا بخشیدن به زندگی مادی و فرهنگی مردم کارکن و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا لازمند. درآمد شخصی کارگران شاخه های

تولید غیرمادی از طریق بازتوزیع درآمد ملی فراهم می شود. بعلاوه، بازتوزیع درآمد ملی برای تامین نیازهای رفاه اجتماعی و همیاری اجتماعی نیز لازمست و از این طریق به بخشی از درآمد شخصی کسانی تبدیل میشود که از این خدمات و همیاریها بهره مند میشوند.

بازتوزیع درآمد ملی عمدتاً از طریق بودجه دولت سوسیالیستی انجام میشود. اما فعالیتهای صنایع خدماتی نیز میتوانند موجب بازتوزیع بخشی از درآمد ملی شود. مثلاً، آرایشگاه ها و رختشوییها از مراجعان خود حق الزحمه میگیرند. بخشی از این حق الزحمه ها بعنوان دستمزد به کارکنان این اماکن پرداخت میشود. بدین ترتیب درآمد شخصی از بازتوزیع اولیه به درآمد شخصی کارگران صنایع خدماتی تبدیل میشود که خود بخشی از جریان بازتوزیع درآمد ملی است.

بعلاوه، بازتوزیع درآمد ملی به درجه معینی از طریق تنظیم قیمت ها انجام میگردد. مثلاً، توسط کاهش قیمت کالاهای صنعتی و محصولات سرمایه ای بخش کشاورزی و ازدیاد قیمت خرید محصولات کشاورزی، که نتیجه اش افزایش درآمد دهقانان است.

درآمد ملی در جامعه سوسیالیستی بعد از توزیع و بازتوزیع به دو بخش تقسیم میشود. يك بخش تحت کنترل دولت سوسیالیستی و بنگاه های تحت مالکیت کلکتیو قرار دارد تا برای گسترش بازتولید و تامین سایر نیازهای مشترك اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. بخش دیگر متعلق به هر مرد یا زن کارگر است تا ملزومات زندگی شخصی خود را تامین کند. نهایتاً این دو بخش از درآمد ملی، بر حسب موارد استفاده متفاوتی که دارند، راهی صندوق انباشت و صندوق مصرف میشوند.

بعد از توزیع و بازتوزیع محصول اجتماعی و درآمد ملی، نتیجه نهایی را میتوان به شکل جدولی که مشاهده میکنید تقسیم بندی کرد.

=====

كل محصول اجتماعی در جامعه سوسیالیستی I - درآمد ملی

الف - صندوق انباشت

۱ - صندوق تولید گسترش یافته:

سرمایه فعال برای تشکیل سرمایه مربوط به بخش تولید در صنعت و کشاورزی و حمل و نقل، و برای افزایش تعداد بنگاه ها.

۲ - صندوق تشکیل سرمایه بخشهای غیر تولیدی:

برای تشکیل سرمایه در بخشهای فرهنگی، آموزشی، درمانی، ادارات دولتی، شاخه های دفاع ملی، و تشکیل

سرمایه بخش غیر تولیدی در شاخه های تولید صنعتی و کشاورزی.

۳ - صندوق ذخیره اجتماعی: ذخایر مادی دولت سوسیالیستی و بنگاه ها برای آمادگی در برابر جنگ و کمبودها و جلوگیری از اختلالات اتفاقی در فرآیند تولید. این ذخایر شامل ذخیره مواد خام و سوخت و خواروبار توسط دولت و ذخیره مواد خوراکی در کمون های خلق است.

ب - صندوق مصرف

۱ - صندوق دستگاه اداری دولتی:

برای مخارج اداره دولتی و دفاع ملی.

۲ - صندوق امور فرهنگی و آموزش و درمان:

برای مخارج در بخش علوم، آموزش و پرورش، درمان، هنر.

۳ - صندوق بیمه های اجتماعی:

برای مخارج مربوط به بیمه کار، خدمات پزشکی رایگان، کمکهای اجتماعی

دولت سوسیالیستی و بنگاه ها.

این مخارج شامل پرداخت دستمزد به کارکنان و کارگران این شاخه

ها هم می شود.

ج- صندوق مصرف فردی در شاخه های تولید و گردش:
برای پرداخت دستمزدها به کارکنان و کارگران در کار تولیدی و گردشی و برای پرداخت ابله ازای کار اعضای کمون.

II - صندوق استهلاک

پس از انجام توزیع و بازتوزیع، کل درآمد ملی سوسیالیستی به شکل مستقیم یا غیر مستقیم صرف خدمت به مردم کارکن می شود. آن بخش که به جامعه اختصاص می یابد به رفاه جمعی کارگران و منافع درازمدت آنان خدمت می کند. درست همانگونه که مارکس گفت: « در اینجا دیگر "حاصل کار کاهش نیافته کارگر" به شکل پنهانی به "حاصل کاهش یافته" تبدیل شده است. ولی آنچه که از تولید کننده در مقام فرد خصوصی دریغ شده است، بطور مستقیم یا غیر مستقیم به وی در مقام فردی از جامعه منفعت می رساند.» (۳)

درآمد ملی سوسیالیستی از مردم سرچشمه می گیرد و برای آنان خرج مردم می شود. این فرآیند، بنیادا با توزیع درآمد ملی در جامعه کهن تفاوت دارد. در جامعه ای که تحت سلطه طبقه استثمارگر است، بخش بزرگی از درآمد ملی تولید شده توسط زحمتکشان را طبقه استثمارگر غصب میکند تا پشتوانه مشتی انگل قرار دهد. افرادی نظیر لین پیائو در پی احیای نظامی بودند که در آن استثمار انسان توسط انسان برقرار باشد. آنان پا جای پای منسیوس یکی از شاگردان وفادار کنفوسیوس گذاشته بودند که می گفت: « اگر نجبا نباشند هیچکس بر بی فرهنگان حکومت نخواهد کرد. اگر بی فرهنگان نباشند کسی نخواهد بود که نجبا را تامین کند.» از نظر آنان، سلطه و ستم بر زحمتکشان قانون خدشه ناپذیر است. ولی ما در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بسر می بریم. نظام استثمار محکوم به نابودی است و در واقع در جامعه سوسیالیستی نابود شده است. مردم کارکن، دیگر از "نجبای" طبقه استثمارگر حمایت نمی کنند. افرادی نظیر لین پیائو که مذبوحانه می کوشیدند چرخ تاریخ را به عقب برگردانند نتوانستند خود را از خرد شدن زیر این چرخ برهانند.

نقش مهم فینانس عمومی در توزیع و بازتوزیع درآمد ملی

بودجه دولتی يك حلقه مهم در نظام مالی است

توزیع و بازتوزیع درآمد ملی در جامعه سوسیالیستی عمدتا از راه فینانس (تامین و تخصیص مالی - مترجم) به اجراء درمآید. نظام مالی سوسیالیستی شامل بودجه دولتی، اعتبارات و وام های بانك دولتی و فینانس بنگاه دولتی. از بین اینها، فینانس بنگاه دولتی اساس نظام مالی سوسیالیستی است که بطور منظم بکارگیری و واگشت منابع سرمایه ای در فعالیتهای تولیدی بنگاه ها را منعکس می کند. بعلاوه اینکار، توزیع اولیه درآمد ملی برای تشکیل درآمد خالص متمرکز دولت را تحقق مبخشد. بانکهای دولتی منابع موقتا غیرفعال را به شکل وام در اقتصاد ملی توزیع میکنند تا نیازهای کوتاه مدت سرمایه های فعال در بخش تولید را تامین کند. درآمدهای بودجه دولتی از راه مشارکت در توزیع درآمد ملی برای تامین نیازهای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان اقتصادی و فرهنگی حاصل می شود. بخش نسبتا بزرگی از درآمد ملی توزیع شده، به ویژه آنچه قسمت عمده انباشت سوسیالیستی را تشکیل میدهد، از طریق تخصیص بودجه دولت تامین می شود. بودجه دولت يك حلقه مهم در نظام مالی سوسیالیستی است.

چگونه بودجه دولتی در توزیع درآمد ملی شرکت می کند؟ از آنجا که بودجه دولتی شامل درآمدها و مخارج است باید از دریچه این دو جنبه، به پرسش فوق پاسخ گفت. درآمدهای بودجه دولت سوسیالیستی عموما شامل درآمد حاصل از فعالیتهای اقتصادی و خدماتی، مالیات های گوناگون، و سایر اقلام درآمد است. اقلام درآمد بودجه عمدتا از درآمد خالص بنگاه های دولتی سوسیالیستی حاصل می شود که به شکل مالیات و سود بطور کامل در اختیار بودجه دولت قرار می گیرد. در حال حاضر بیش از ۹۹ درصد درآمدهای بودجه چین، پرداخت هایی است که توسط اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی انجام می گیرد. اقلام بدهی عمومی (منظور قرضی است که دولت به مردم دارد - مترجم) و بدهی خارجی، دیگر در بودجه چین جایی ندارد. چین به يك کشور سوسیالیستی تبدیل شده که نه بدهی داخلی دارد نه خارجی.

مخارج بودجه دولت سوسیالیستی عموماً شامل هزینه های ساختمان اقتصادی، هزینه های انجام وظایف اجتماعی و فرهنگی و آموزشی، هزینه های دفاع ملی و کمکهای خارجی است. از طریق این هزینه های بودجه، بطور برنامه ریزی شده و نقشه مند صندوق های مالی مختلفی بوجود آمده تا نیازهای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، گسترش تولید، و توسعه خدمات فرهنگی و آموزشی را پاسخ دهد. در بین مخارج بودجه، اهمیت عمده با ساختمان اقتصادی و هزینه های اجتماعی، فرهنگی، آموزشی است. هزینه های این دو عرصه که ۳۶ درصد بودجه دولت چین در سال ۱۹۵۰ را تشکیل میداد در سال ۱۹۷۳ به ۷۰ درصد رسید. بالعکس، در کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بخش بسیار بزرگی از مخارج بودجه دولتی را هزینه های توسعه تسلیحات و بخش دستگاه اداری دولتی تشکیل می دهد. امپریالیسم چنین مخارجی را برای تجاوز و غارت علیه زحمتکشان کشورهای خارجی و ستم و استثمار بر زحمتکشان کشورهای امپریالیستی لازم می داند. مخارج اغلب بر درآمدها پیشی میگیرد و باعث کسری بودجه های عظیم می شود.

شرایط فوق نشانگر این است که فینانس سوسیالیستی (تامین و تخصیص مالی سوسیالیستی - مترجم) يك رابطه توزیعی است که مرکز مشارکت دولت سوسیالیستی در توزیع و بازتوزیع درآمد ملی است. فینانس سوسیالیستی ابزاری برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، توسعه اقتصاد و خدمات فرهنگی و آموزشی و درمانی و انجام وظایف انترناسیونالیستی است. ریشه تفاوتی که بین فینانس سوسیالیستی و فینانس سرمایه داری وجود دارد این واقعیت است که فینانس سوسیالیستی نهایتاً به منافع توده های وسیع کارکن خدمت می کند و در پی لگد مال کردن این منافع نیست. فینانس سوسیالیستی در توزیع و بازتوزیع درآمد ملی هم در عرصه های تولیدی و هم غیر تولیدی شرکت می کند. فینانس سوسیالیستی، از نزدیک بودجه دولت، اعتبارات بانک دولتی، و فینانس بنگاه دولتی را بهم مرتبط می کند تا در خدمت رشد تولید قرار بگیرند.

اقتصاد تعیین کننده فینانس است؛ فینانس به نوبه خود بر اقتصاد تاثیر می گذارد

از آنجا که فینانس سوسیالیستی يك رابطه توزیع و بازتوزیع درآمد ملی تمرکز یافته در دولت است، موقعیتش وابسته به توسعه اقتصاد ملی است. مارکسیسم به ما میگوید که تولید تعیین کننده توزیع است و توزیع به نوبه خود بر تولید تاثیر می گذارد. شکل های مختلف توزیع در جوامع مختلف بوسیله شکل های مختلف تولید اجتماعی تعیین می شود. و ثروتی که جامعه برای توزیع شدن در دسترس قرار میدهد نیز توسط درآمد ملی که در حیطه تولید حاصل شده تعیین می شود. صدر مائو به ما در مورد رابطه دیالکتیکی بین اقتصاد و فینانس چنین رهنمود داده است: «آن سیاست عمومی که قطب نمای فعالیت اقتصادی و مالی ما می باشد عبارتست از: توسعه اقتصاد و تضمین فرآورده ها... در عین حال که يك سیاست خوب با بد مالی بر اقتصاد تاثیر می گذارد، اما این اقتصاد است که امور مالی را تعیین می کند.» (۴) از زمان آزادی کشور، شمار زیادی از کارکنان بخش مالی رهنمود صدر مائو را بکار بسته اند. نخست توجه ویژه ای به اقتصاد و تشویق رشد پایدار تولید صنعتی و کشاورزی مبذول داشتند. در نتیجه، يك پایه مادی محکم و قابل اتکاء برای بخش مالی چین تضمین شد و میزان درآمدها و مخارج نسبتاً سریع رشد کرد. طبق محاسبات ارزشی، در فاصله ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تولیدات کشاورزی ۱٫۸ برابر رشد داشت؛ طی همین دوره تولیدات صنعتی سبک ۱۲٫۸ برابر و تولیدات صنایع سنگین ۵۹ برابر افزایش یافت. درآمدهای مالی چین نیز در همان دوره تقریباً سیزده برابر شد. میزان افزایش مخارج مالی یازده برابر بود.

اقتصاد تعیین کننده فینانس است. بنابراین تاکید يك جانبه بر فینانس، کوچک شمردن اهمیت توسعه اقتصاد، و بکار بستن يك نظرگاه منحصرأ مالی، تماماً اشتباه است. افرادی که چنین نظرگاهی دارند نمیتوانند روابط دیالکتیکی اقتصاد و امور مالی، تولید و توزیع را درک کنند و فعالانه به رشد و تقویت تولید بپردازند. آنان قادر به حل مسئله درآمدها و مخارج مالی نیستند.

اقتصاد تعیین کننده فینانس است اما فینانس صرفاً يك عامل منفعل یا منفی نیست. فینانس به نوبه خود نقش بسیار مهمی در توسعه اقتصادی بازی می کند. وقتی که دولت قصد ساختمان اقتصادی دارد و بنگاه میخواهد تولید را افزایش دهد، منابع مالی ضروری را باید سازمان داد. فینانس سوسیالیستی از طریق شرکت در توزیع درآمد ملی، با استفاده از درآمد خالص تمرکز یافته دولت، منابع بودجه ای بنگاه های دولتی را تامین می کند که آنها هم از این منابع برای ساختمان اقتصادی استفاده می کنند. هنگام تخصیص منابع، باید در توزیع دارائی های مادی به تعادل دست یافت. به عبارت دیگر، اگر حرکت ارزش را بتوان با حرکت دارائی های مادی (ارزشهای مصرفی) همراه کرد، به صورتی که میزان معینی از منابع مالی را بتوان با میزان همسنگی از دارائی ها مبادله

کرد، و اگر این دارائی‌ها به صورتی با صرفه و صحیح مورد استفاده قرار گیرند، آنوقت توسعه سریع اقتصاد ملی به شیوه ای نقشه مند و متعادل می‌تواند تضمین شود. برعکس، اگر فینانس سوسیالیستی بنحوی ناصحیح دست به تامین و تخصیص مالی بزند، طوری که بین حرکت ارزش و حرکت دارائی‌های مادی جدایی بیفتد، یا اینکه دارائی‌های مادی به شکل منطقی مصرف نشود، آنگاه توسعه اقتصاد ملی با مانع روبرو خواهد شد. فینانس سوسیالیستی، درآمد ملی تولید شده در عرصه تولید را در دست دولت متمرکز مکنند. سپس این درآمد خالص متمرکز برای توسعه اقتصاد ملی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما این بخودی خود کافی نیست. شمار وسیع کارگران بخش مالی که بطور گسترده با شرایط بنگاه‌های گوناگون در ارتباطند و از آنها شناخت دارند، باید نقش مهمی بعهده بگیرند. آنان باید بنگاه‌ها را در بهبود امر مدیریت و عملکرد، ایجاد روابط مبتنی بر تعاون، کاملتر کردن روابط میان بنگاه‌ها، و فعال کردن هر چه بهتر نیروهای بالقوه برای تقویت پایدار توسعه تولید ملی و افزایش درآمد ملی یاری کنند. بدین طریق و بر پایه توسعه اقتصاد، منابع مالی سوسیالیستی را میتوان افزایش داد و تضمین کرد.

روابط متعادل بین انباشت و مصرف، روابط متعادل همه جانبه است

انباشت سوسیالیستی منبع بازتولید گسترش یافته است

در توزیع و بازتوزیع درآمد ملی، روابط متناسبی بین انباشت و مصرف وجود دارد که مستقیماً بر توسعه اقتصاد ملی و بهبود زندگی * مردم تأثیر می‌گذارد. (* در این بحث، منظور از معیشت، نسبت بین کار/درآمد و کل مصرف و استاندارد زندگی است.) روابط متعادل میان انباشت و مصرف نیز مانند روابط متعادل میان صنعت و کشاورزی، و روابط متعادل میان کشاورزی و صنایع سبک و صنایع سنگین، روابط متعادل همه جانبه است. در فرآیند توزیع و بازتوزیع درآمد ملی فینانس سوسیالیستی باید تضمین کند که میزان معینی از انباشت برای بازتولید گسترش یافته بکار رود. منبع بازتولید گسترش (انبساط) یافته، انباشت است. اما انباشت در جوامع مختلف، خصوصیات متفاوتی دارد. در جامعه سرمایه داری ابزار تولید در دست سرمایه داران است و تنها شکل انباشت، انباشت سرمایه داری است. این انباشت به ادامه استثمار و ستم طبقه استثمارگر بر زحمتکشان خدمت مکنند. در جامعه سوسیالیستی، مردم کارکن کنترل قدرت سیاسی و ابزار تولید متعلق به خود را در دست دارند. نتیجتاً آنان می‌توانند از طریق دولت و کلکتیو، منابع مالی را انباشت کنند و از آن برای گسترش بازتولید و خدمت به منافع خویش استفاده کنند. هر چه ثروت انباشت شده توسط جامعه سوسیالیستی بیشتر باشد سطح و ظرفیت تولید اجتماعی بزرگتر و استاندارد زندگی مادی و فرهنگی بالاتر خواهد بود. نتیجه آن، توسعه همه جانبه معنوی، فکری و مادی خواهد بود. به تدریج شرایط مادی و ایدئولوژیک نیز برای گذر به جامعه کمونیستی ایجاد خواهد شد. (توضیح ناشر: این با بحث "کمونیسم جهانی" که در فصل ۱۲ آمده مقداری در تناقض است. این کتاب دارای برخی ناروشتنی‌هاست که این یکی از آنهاست.)

اما فرصت طلبان و رویزیونیستهای رنگارنگ کوشیده اند تفاوت اساسی بین انباشت سوسیالیستی و انباشت سرمایه داری را بپوشانند. بطور متعارف آنان تبلیغ کرده اند که درآمد سوسیالیستی در تمامیت خود توزیع شود. بیش از صد سال پیش یکی از رهبران جنبش کارگری آلمان به نام لاسال عبارت به اصطلاح "حاصل کاهش نیافته کار" را پیشنهاد کرد. دورینگ پیشنهاد مسخره مشابهی به نام "درآمد کامل کار" را داشت. لیوشائوچی نیز نظیر لاسال، دورینگ و سایر فریبکاران هم قماش آنان فریاد می‌زد که سوسیالیسم یعنی "توزیع بیشتر" و "دستمزد بیشتر". او با بدبینیتی می‌گفت که چین "دولتی ثروتمند با مردمی فقیر" است. او به انباشت سوسیالیستی تحت عنوان اینکه "استثمار تغییر چهره داده" است حمله میکرد و برای محور انباشت سوسیالیستی دست به توطئه می‌زد. مارکس و انگلس در نقد برنامه گوتا و آنتی دورینگ مستقیماً به چنین تبلیغات مسخره ای جواب دادند. اگر نظرات غلط رویزیونیستها به اجراء در میامد، انباشت اجتماعی به هیچوجه صورت نمیگرفت. نتیجتاً، اقتصاد سوسیالیستی نمیتوانست بازتولید گسترش یافته را انجام دهد. یعنی فقط میتوانست دست به بازتولید ساده بزند یا اینکه کار انباشت را به بخش خصوصی منتقل کند. نتیجه نهایی، احیای سرمایه داری بود. بنابراین می‌توانیم ببینیم که نظرات غلط عرضه شده توسط لیوشائوچی و لین پیائو که توزیع و خرج کردن همه چیز را موعظه میکردند، تلاشی مذبوحانه برای تضعیف اقتصاد سوسیالیستی و احیای سرمایه داری بود.

باید تناسب صحیحی بین انباشت و مصرف برقرار شود

به غیر از آنچه به مثابه صندوق انباشت مورد استفاده قرار میگیرد، هر چه از درآمد ملی سوسیالیستی باقی می ماند بعنوان صندوق مصرف بکار گرفته می شود. «تصمیم گیری بر سر نسبت صحیح انباشت به مصرف در هر يك از دو بخش اقتصاد سوسیالیستی... و نیز نسبت صحیح بین این دو بخش از اقتصاد، مسئله پیچیده ای است. بنابراین مشکل بتوان يك شبهه به يك نتیجه منطقی كامل در این زمینه رسید.» (۵) * (توضیح ناشر انگلیسی* : منظور از دو بخش اقتصاد سوسیالیستی، بخشی که مبتنی بر مالکیت همگانی تمام مردم بر ابزار تولید و بخش مبتنی بر مالکیت کلکتیوی بر ابزار تولید است.) درآمد ملی، در هر مقطع زمانی مفروض، محدود است. اگر نسبت مورد استفاده برای افزایش انباشت بالا برود، نسبت مصرف باید به نحوی کاهش یابد. انباشت در سطح بالاتر مسلماً جریان بازتولید سوسیالیستی را شتاب خواهد بخشید، اما در عین حال جریان بهبود وضع معیشتی مردم کارکن موقتاً کند خواهد شد. برعکس، اگر نسبت مورد استفاده برای مصرف بالا برود، نسبت مورد استفاده برای انباشت باید بنحوی کاهش یابد. هر چه سطح مصرف بالاتر باشد بدون شك نیازهای معیشتی جاری مردم کارکن بهتر تامین خواهد شد، اما در آن صورت از سرعت تولید گسترش یابنده سوسیالیستی باید کاسته شود. که این امر تأثیرات منفی خود را بر بهبود وضع معیشتی مردم کارکن در آینده باقی خواهد گذاشت. این شرایط نشانگر وجود تضادهایی بین انباشت سوسیالیستی و مصرف است. اما خصلت این تضادها آنتاگونیستی نیست. اینها تضادهایی هستند که بین منافع دولت، منافع کلکتیو و منافع افراد وجود دارند. به عبارت دیگر، اینها تضادهای بین منافع کل و منافع جزء، بین منافع درازمدت و منافع کوتاه مدت مردم اند.

ما به هنگام تنظیم رابطه تناسبی بین انباشت و مصرف، باید بهبود متعادل وضع معیشتی مردم کارکن را مبنای هرگونه افزایش انباشت قرار دهیم. همزمان، مبنای افزایش در مصرف باید گسترش پایدار تولید و بهبود بارآوری کار باشد. منافع دولت و کلکتیو و فرد را باید بطور همزمان مد نظر قرار داد. اگر به بهبود وضع معیشتی مردم کارکن توجه نکنیم و بطور یکجانبه بر انباشت تأکید بگذاریم، نخواهیم توانست به ملزومات عینی توسعه اقتصاد سوسیالیستی پاسخ دهیم. این باعث افت شور و شوق کاری مردم کارکن خواهد شد. برعکس، اگر متوجه انباشت نباشیم و یکجانبه روی مصرف تأکید کنیم، بنفع منافع پایه ای و درازمدت مردم کارکن نخواهد بود. ما برای ایجاد شرایط مساعد جهت حل صحیح این تضاد باید در پی توسعه تولید اجتماعی باشیم. تا زمانی که تولید توسعه یابد و درآمد ملی بیشتر شود، حتی اگر نسبت انباشت هم بالا برود، وضع معیشت مردم کارکن کماکان میتواند بهتر شود. بنابراین به خاطر منافع کلی و درازمدت سوسیالیسم، ضروری است که بر روحیه انقلابی حضور در مبارزات دشوار و ساختن کشور از صمیم قلب و به دور از ریخت و پاش و اتلاف تأکید کنیم. انباشت و مصرف در مفاهیم ارزشی، يك رابطه تناسبی دارند. برای اینکه این رابطه تناسبی بطور صحیح برقرار شود باید دارائی های مادی را تضمین کرد. انباشت برای تشکیل سرمایه و بازتولید گسترش یافته مورد استفاده قرار می گیرد. زمانی که مقدار معینی منابع مالی در دسترس قرار گرفت، باید ابزار تولید هم به میزان معین متناسب با آن موجود باشد. (۶) از کل محصول اجتماعی در تولید سوسیالیستی، فقط آن بخش اضافه شده (تازه آفریده شده) در بازتولید گسترش یافته مورد استفاده قرار می گیرد. و بخش دیگر که معادل مصرف سال گذشته (استهلاك ابزار تولید) است برای بازتولید ساده استفاده میشود. بنابراین برای حفظ تعادل بین عرضه و تقاضا، منابع انباشت شده در درجه اول باید پاسخگوی مسئله افزایش ابزار تولید باشند. اگر اینکار انجام نشود، یا منابع انباشت شده نخواهند توانست به اندازه کافی ابزار تولید بخرند که در این صورت بازتولید گسترش یافته نمی تواند بطور كامل انجام شود؛ یا اینکه ابزار تولید اضافه تولید شده فروش نخواهد رفت و نتیجتاً يك مازاد بی برنامه بوجود خواهد آمد. هر يك از این حالات بر بازتولید گسترش یافته سوسیالیستی تأثیر منفی خواهد گذاشت. تا آنجا که به مصرف مربوط میشود، باید گفت از آنجا که منابع مالی صندوق مصرف، باید برای تامین نیازهای مادی و فرهنگی دولت سوسیالیستی و توده های وسیع مردم کارکن مورد استفاده قرار گیرد، محصولات مصرفی باید بحد مكفی عرضه شود تا رفع این نیازها تضمین شود. اگر افزایش منابع مالی مصرفی با افزایش محصولات مصرفی همخوانی نداشته باشد، یا عرضه محصولات از تقاضا پیشی میگیرد و باعث انباشت بی برنامه اقلام مصرفی میشود، و یا اینکه تقاضا برای محصولات مصرفی از عرضه آن جلو خواهد افتاد که نتیجه اش کمیابی خواهد بود. در هر دو صورت، رسیدن به هدف رفع نیازهای دولت و مردم کارکن، مشکل خواهد شد.

بنابراین میتوان مشاهده کرد که برای حفظ تناسب صحیح بین انباشت و مصرف باید تولید را با تمام قوا توسعه داد. فقط در صورتی که مسئله تولید ابزار تولید و محصولات مصرفی حل شود می توان هم انباشت و هم

مصرف را افزایش داد و تضاد بین انباشت و مصرف را بهتر حل کرد. در این راستا، ارتقاء بارآوری کار، صرفه جویی در استفاده از ابزار تولید، ایجاد هر چه بیشتر ثروت مادی، صرفه جویی در نیروی انسانی و دارائی های مادی و فینانس، از اهمیت تعیین کننده برخوردار است.

منابع عمده مطالعاتی

مارکس، نقد برنامه گوتا
انگلس، آنتی دورینگ، بخش سوم از فصل چهار
مائو، حل صحیح تضادها، بخشهای يك و سه
مائو، مسائل اقتصادی و مالی در جنگ ضد ژاپنی

یادداشتها

۱. مائو، حل صحیح تضادها، دست چین آثار، ص ۴۵۳
۲. درآمد اضافه (خالص) متمرکزی که دولت از طریق شرکت در دور اول توزیع درآمد ملی بدست میآورد برای تحقق اهداف گوناگون به مجرای اقتصاد باز گردانده میشود. البته همه اقلام درآمد و یا هزینه ملی به ایجاد درآمد جدیدی که در دور دوم توزیع درآمد بکار انداخته شود منجر نمیشود. مثلاً مبالغی را در نظر بگیرید که دولت در اختیار بنگاه های دولتی میگذارد که هیچ درآمد جدیدی حاصل نمیشود و هیچ تغییر مالکیتی هم با این کار صورت نمیگیرد. این مبالغ از فرآیند بازتوزیع درآمد ملی خارج میشود.
۳. مارکس، نقد برنامه گوتا، صفحه ۱۴
۴. مائو، مسائل اقتصادی و مالی، منتخب آثار، جلد ۳، صفحه ۱۱۱
۵. مائو، حل صحیح تضادها، دست چین آثار صفحه ۴۴۵
۶. بخش کوچکی از منابع صندوق انباشت برای خرید اجناس مصرفی مورد استفاده قرار میگیرد، اما بخش عمده آن صرف خرید ابزار تولید میشود.

فصل یازدهم

چگونگی توزیع فراورده های مصرف شخصی

در جامعه سوسیالیستی

اصل سوسیالیستی «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه کارش»

توزیع فراورده های مصرف شخصی يك وجه مهم از روابط تولیدی است. این توزیع نیز مانند توزیع درآمد ملی، اساساً با شکل مالکیت بر ابزار تولید معین میشود اما شکل توزیع به نوبه خود بر نظام مالکیت تأثیر متقابل نهاده و تحکیم و تکاملش را تحت تأثیر قرار میدهد.

فرآورده های مصرف شخصی طبق اصل سوسیالیستی

«از هرکس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» توزیع می شود

توزیع توسط نظام مالکیت بر ابزار تولید معین میشود

در هیچ جامعه ای روابط توزیع مصرف شخصی به اراده یا انتخاب افراد بستگی ندارد. روابط مالکیت روابط توزیع را تعیین میکند. اینکه چه کسی ابزار تولید را کنترل می کند، دارای اهمیت تعیین کننده است. مارکس خاطر نشان کرد: «اینکه ابزار مصرف چگونه توزیع می شود، خودش نتیجه آن است که شرایط تولید چگونه توزیع شده است. اما توزیع شرایط تولید، خودش جنبه ای از شیوه تولید است.» (۱) چون در جامعه سرمایه داری، ابزار تولید تحت کنترل سرمایه دار قرار دارد، کارگر بی چیز فقط میتواند نیروی کارش را بفروشد و خود را تابع استثمار و ستم سرمایه دار کند. در جامعه سوسیالیستی که ابزار تولید در کنترل پرولتاریا و کل

مردم کارکن است، يك نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی برقرار شده است. قدرت توزیع فرآورده ها توسط پرولتاریا و مردم کارکن کنترل میشود و اصل توزیع سوسیالیستی، بنفع مردم کارکن است.

بنابراین، توزیع را نمیتوان از نظام مالکیت جدا کرد. صحبت کردن از توزیع بدون آنکه رجوعی به نظام مالکیت شود، گرایش "دترمینیسم توزیع" (تعیین کننده دیدن توزیع) است. بیش از صد سال پیش، لاسال که یکی از خائنین پنهان در جنبش کارگری آلمان بود، از این بحث کرد که فقر مردم کارکن را با يك "توزیع تساوی گرانه" میتوان برطرف کرد. لیوشائوچی نیز این حرف پوچ را بر زبان جاری میکرد که: «در جامعه سوسیالیستی تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای تولیدی عمدتاً در زمینه توزیع جلوه گر میشود». يك عضو کلیدی دسته ضد حزبی لین پیائو نیز در یادداشتهای خود چنین نوشت: «توزیع بر حسب کار و اصل منافع مادی نیروی تعیین کننده و محرك در توسعه تولید است.» همه این حرفها فقط نسخه ای از دترمینیسم توزیع است. طرفداری از این گرایش قبل از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کند، به شکل ستایش از شیوه تولید سرمایه داری نمایان میشد. به عقیده طرفداران این گرایش، سرمایه داری فقط يك اشکال کوچک دارد و آنهم توزیع نابرابر است. بنابراین، نیازی به سرنگون کردن نظام سرمایه داری نیست؛ فقط می بایست توزیع را بهبود بخشید. اما زمانیکه بورژوازی ابزار تولید را تحت کنترل خود دارد، چگونه می توان روابط توزیع را بطور بنیادین تغییر داد؟ خط دترمینیسم توزیع سمی است که روحیه رزمنده توده های انقلابی را خراب میکند. طرفداری از این خط، بعد از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، تلاشی بود برای کشاندن مردم به راه خیریه بورژوائی (bourgeois welfarism) تا امر تحکیم و گسترش نظام مالکیت همگانی، و ماموریت تاریخی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش کنند. و بدین طریق، کار احیای سرمایه داری توسط لیوشائوچی و لین پیائو و دغلکارانی نظیر آنها آسان شود.

ما باید به هنگام انتقاد از گرایش دترمینیسم توزیع (تعیین کننده دیدن توزیع) این نکته را درک کنیم که توزیع يك مقوله کاملاً منفعل نیست. توزیع را نظام مالکیت تعیین میکند، اما توزیع نیز به نوبه خود بر نظام مالکیت تاثیر می نهد. بنابراین، کم بهاء دادن به نقش توزیع، اشتباهی دیگر است.

«از هرکس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» نفی نظام استثمار است

در جامعه سوسیالیستی محصول اجتماعی متعلق به مردم کارکن است. آیا این حرف بدان معنی است که کل محصول اجتماعی را میتوان مستقیماً بین افراد کارکن در شاخه های مختلف تولیدی توزیع کرد؟ مسلماً خیر. مارکس در نقد برنامه گوتا خاطر نشان کرد که در جامعه سوسیالیستی، قبل از توزیع فرآورده های مصرف شخصی در میان مردم کارکن، باید اقلام زیر را از محصول ناخالص اجتماعی کسر کرد: اولاً، وجوهی برای جبران ابزار تولیدی که مصرف شده است. ثانیاً، وجوهی برای بازتولید و توسعه تولید. و ثالثاً، وجوه ذخیره برای مقابله با اوضاع اضطراری و بلایای طبیعی. بعلاوه اقلام عمومی دیگری هم باید قبل از توزیع فرآورده های مصرف شخصی کسر شود: اولاً، هزینه های عمومی اداری که مستقیماً به تولید مربوط نیست. ثانیاً، هزینه های فرهنگی و رفاهی به قصد رفع نیازهای اجتماعی؛ مانند مراکز آموزشی و خدمات درمانی. ثالثاً، وجوهی برای افراد از کار افتاده و غیره. (۲) امروزه، علاوه بر مواردی که ذکر شد، دولت سوسیالیستی باید برای پشتیبانی از مبارزات انقلابی مردم جهان، صندوق کمک خارجی تأسیس کند.

آنچه بعد از کسر کردن هزینه های ضروری اجتماعی، از تولید ناخالص اجتماعی باقی می ماند به فرآورده های مصرف شخصی تبدیل میشود که می توان بین کارکنان شاخه های تولید، توزیع کرد. «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» اصل پایه ای توزیع فرآورده های مصرف شخصی در جامعه سوسیالیستی است. بدین معنی که هر کارکنی باید خود را به کاملترین وجه ممکن در کار تولیدی درگیر کند، و سپس جامعه به او بر حسب میزان کارش، حجمی از فرآورده های مصرفی می دهد.

تحقق اصل «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» يك پیشرفت عظیم در نظام توزیع در تاریخ بشر است. طی هزاران سال تخصیص طبقاتی در جامعه بشری، انواع و اقسام نظام ها برقرار شد که در آنها، انسان توسط انسان تحت استثمار قرار گرفت؛ انسان بر انسان ستم راند؛ و بر مبنای اصل «آنکه کار می کند بهره مند نمی شود، و آنکه بهره مند می شود، کار نمی کند» انسان، همنوعش را نابود کرد. در جامعه برده داری، برده دار به بردگانش همچون ابزار سخنگو برخورد می کرد. زندگی آنها همچون احشام و استران می گذشت. در جامعه فئودالی، دهقان باید ۵۰، ۶۰ و حتا گاه ۸۰ درصد محصولش را به ارباب تحویل میداد و خود در فقر و فاقه بسر می برد. در جامعه سرمایه داری، مزدی که در برابر کار کارگر پرداخت میشود کفاف

خوراك يا پوشاك خانواده اش را نمی دهد. بعلاوه، كارگر دائما با خطر بيكاري روبروست. نابرابری میان استثمارگر و استثمار شونده در زمینه مالكيت بر ابزار توليد، به ناگزير نابرابری در توزيع را هم پديد می آورد. در جامعه سوسياليستی، مالكيت عمومی بر ابزار توليد جایگزین مالكيت خصوصی بر ابزار توليد می شود. انجام این كار، اجرای اصل « از هر كس بر حسب توانش، به هر كس بر حسب كارش » را كه بنفع مردم كاركن است، ممكن می كند. این اصل، كار را معیار توزیع فرآورده های مصرفی قرار میدهد. همه کسانی كه قادر به كار هستند باید در كار شركت كنند. هر كس كار نكند، چیزی هم نمی خورد. اجرای این اصل، نظام توزیعی سابق را كه هزاران سال بر پایه استثمار انسان برقرار بود، از بیخ برهم زد. این يك پیشرفت بسیار بزرگ در نظام توزیع است.

چرا در جامعه سوسياليستی، توزیع فرآورده های مصرفی شخصی بجای اینکه از اصل « از هر كس به اندازه توانش، به هر كس بر حسب كارش » پیروی كند، از اصل « از هر كس به اندازه توانش، بهر كس به اندازه نیازش » پیروی نمی كند؟ زیرا جامعه سوسياليستی تازه از دل جامعه سرمایه داری سر برون آورده و تمایزات میان كارگر و دهقان، مناطق شهری و روستائی، و كار فكري و كار یدی هنوز از بین نرفته است. كار هنوز به خواست درجه اول در زندگی اکثریت مردم تبدیل نشده است. (به توضیحات رجوع شود - ۱) محصول اجتماعی به سطحی از وفور نرسیده است. و از آنجا كه در جامعه سوسياليستی، طبقات و مبارزه طبقاتی موجودند، طبقه استثمارگر همواره گرایشات بیهوده مانند « عشق به تن آسائی و نفرت از كار » و « مفتخوری » را اشاعه میدهد تا افكار مردم كاركن را مسموم كند. تحت این شرایط، اجرای اصل توزیع بر حسب نیاز، ممكن یا عملی نیست. فقط اصل « از هر كس بر حسب توانش، به هر كس بر حسب كارش » می تواند به نیازهای توسعه یابنده نیروهای تولیدی پاسخ گوید و توسط توده های وسیع كاركن قابل فهم و مورد توافق باشد.

توزیع بر حسب كار تفاوت اندکی با جامعه كهن دارد

در مرحله سوسياليستی، باید از اصل « از هر كس بر حسب توانش، به هر كس بر حسب كارش » در زمینه توزیع فرآورده های مصرفی شخصی، پیروی كرد. اما توزیع بر حسب كار قطعا عالیترین ایده آل پرولتاریا نیست. آنچه پرولتاریا می كوشد در آینده تحقق بخشد، اصل كمونیستی « از هر كس بر حسب توانش، به هر كس بر حسب نیازش » است. زیرا حقوق برابر كه از طریق توزیع بر حسب كار تضمین می شود كماكان و در اصل، حق بورژوائی است. (۳) «... تا زمانیکه محصولات بر حسب میزان كار تقسیم می شوند، نابرابری "حق بورژوائی" به حیات خود ادامه خواهد داد.» (۴) صدر مائو در رهنمودهایش پیرامون مطالعه تئوری ماركسیستی خاطر نشان كرد كه توزیع بر حسب كار تفاوت اندکی با جامعه كهن دارد. (۵)

چرا گفته می شود كه توزیع بر حسب كار تفاوت اندکی با جامعه كهن دارد، و حق برابر كه در آن تجسم یافته، كماكان يك حق بورژوائی است؟ علت آنست كه توزیع بر حسب كار كماكان از همان اصلی پیروی میکند كه مبادله كالائی، مبادله ارزشهای برابر را تنظیم می نماید. یعنی اینکه مبادله میزان معینی از يك شكل كار با همان میزان از شكلی دیگر مبادله می شود. این اصل مبادله از لحاظ صوری برابر است اما در واقع، منشاء نابرابری است. افراد از این نقطه نظر برابرند كه جامعه از يك معیار واحد - یعنی كار - برای اندازه گیری در توزیع فرآورده های مصرفی میان آنها استفاده می كند. اما شرایط كارگران با هم فرق میکند: برخی قویترند و برخی ضعیفتر؛ سطح فرهنگی و فنی برخی بالاتر از سایرین است. بنابراین، میزان كاری كه كارگران به جامعه ارائه میدهند با هم برابر نیست و حق برابر كه در اصل توزیع بر حسب كار نهفته است، « بطور غیر مستقیم و تلویحی درآمد نابرابر میان افراد را برسمیت می شناسد و به ظرفیت تولیدی كارگر بصورت يك امتیاز طبیعی برخورد می كند.» (۶) در عین حال، بار خانوادگی كارگران مختلف يكسان نیست: برخی نانخور بیشتری دارند و برخی كمتر و امثالهم. تحت شرایطی كه در مقابل كار برابر، مزد برابر پرداخت میشود سطح زندگی کسانی كه قوی و ماهر بوده و نانخور كمتری دارند، بالاتر است. و کسانی كه وضعشان عكس این باشد، سطح زندگی پائینتری دارند. نتیجه عملی این وضع، نابرابری است. این نابرابری با نابرابری در جامعه كهن بنیادا فرق دارد. در جامعه سوسياليستی استثمار انسان توسط انسان موجود نیست اما كماكان در مقایسه با ایده آل پرولتاریا كه وفور همگانی اشتراکی بر حسب اصل كمونیستی « از هر كس بر حسب توانش، به هر كس بر حسب نیازش » است، این وضعیت يك "نقص" محسوب می شود. ماركس گفت: « وجود این نقایص در مرحله اول جامعه كمونیستی، كه تازه بعد از دوران طولانی درد زایمان از دل جامعه سرمایه داری سر برون آورده، گریزناپذیر

است. حق هرگز نمی تواند از تکامل ساختار اقتصادی جامعه و فرهنگ جامعه که توسط آن ساختار مشروط شده، پیشی گیرد.» (۷)

از يك طرف، برقراری اصل توزیع فرآورده های مصرف شخصی بر حسب کار، از لحاظ تاریخی ضروری است و نمیتوان آن را دلبخواهی نفی کرد. از طرف دیگر، حق برابر که در آن تجسم یافته کماکان حق بورژوازی است و زمینه و شرایطی است که سرمایه داری میتواند از آن سربلند کند. پس، این حق باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا محدود شود. در جامعه سوسیالیستی، به اصل توزیع برحسب کار نمی توان بعنوان یک اصل مقدس که باید تحکیم شود نگاه کرد زیرا اقدام برای تحکیم و توسعه و تقویت حق بورژوازی، بطور اجتناب ناپذیر جامعه را به غنی و فقیر تقسیم کرده و موجب رشد سریع سرمایه داری و بورژوازی می شود. بنابراین در جامعه سوسیالیستی ضروری است که به موازات وفور فزاینده تولید اجتماعی و بالا رفتن آگاهی کمونیستی در میان مردم، از توزیع برحسب کار به توزیع برحسب نیاز، گذر شود. در جامعه سوسیالیستی، برخی جاها، توزیع برحسب نیاز انجام می شود. مثلا، در بخشهای خدماتی رفاه اجتماعی که زیر اداره دولت و کلکتیو است عملی می شود مانند ارائه خدمات درمانی رایگان برای کارگران و کارکنان و بیمه کار که توسط دولت تامین می شود. در هر حال حاضر باید طبق تئوری تکامل مرحله به مرحله انقلاب و بکار بست «اصل از هر کس به اندازه توانش، بهر کس به اندازه کارش» پیش رویم. اما در عین حال باید بر تئوری انقلاب ادامه دار تاکید بگذاریم و عفالانه شرایط مساعدی را برای «توزیع بر حسب نیاز» فراهم کنیم؛ گام به گام عناصر توزیع بر حسب نیاز را افزایش دهیم و وقتی که در آینده شرایط پخته شود، اصل «توزیع بر حسب کار» را کاملا کنار گذاشته و «توزیع بر حسب نیاز» را جانشین آن کنیم.

از دو گرایش در توزیع فرآورده های مصرف شخصی اجتناب کنید

در جامعه سوسیالیستی، مبارزه حادی حول موضوع توزیع بر حسب کار جریان دارد. گروه لیوشائوچی مدافع دستمزدهای بالا، پادشاهای بالا و جوایز بالا برای کار ادبی بودند. آنها کوشیدند شکافی عمیق بین سطح بالائی و پایینی دستمزد بوجود آورند تا همبستگی خلق را زائل کرده، ابتکار عمل کارگران در تولید و شور و شوق آنها را در کار خاموش کنند؛ تکامل نیروهای تولیدی را مانع شده و یک طبقه ممتاز را به منزله پایه ی اجتماعی خود در احیای سرمایه داری، بپرورانند. توطئه گروه لیوشائوچی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در هم شکسته شد.

مقابله با دو قطبی شدن توزیع، و تلاش برای کاهش تدریجی نابرابریها در توزیع، یکی از وظایف انقلابی پرولتاریاست. مارکس در جمعبندی اش از تجربه نخستین حکومت پرولتری جهان یعنی کمون پاریس، قهرمانان کمون را بخاطر اتخاذ سیاست زیر تحسین کرد: «از اعضای کمون گرفته به پایین، همه باید خدمات عمومی را با دستمزدی معادل دستمزد يك کارگر، انجام دهند.» (۸) مارکس این را ابداعی عظیم دانست و بر این تجربه انقلابی مهر تایید نهاد. در دوره اولیه استقرار حکومت شوروی، لنین بخاطر ملزومات مبارزه طبقاتی مجبور شد که بطور موقتی دستمزدهای بالا برای طبقه تحصیلکردگان بورژوا را مجددا برقرار کند. اما وی بوضوح خاطر نشان کرد: «اثرات فاسد کننده دستمزدهای بالا بر مقامات شوروی و نیز بر توده های کارگر غیر قابل انکار است.» (۹) لنین عمیقا از دستمزدهای بالا انتقاد نمود و آن را رد کرد. صدر مائو پیگیرانه به ما می آموزد: «همه کادرهای ما، در هر مقام، خادمان خلق می باشند.» (۱۰) او مخالف دستمزدهای بالا برای يك اقلیت است و از ما میخواهد که بطور معقول به کم کردن شکاف درآمدها در میان کارکنان حزب، دولت، موسسات، کمونهای خلق و مردم بپردازیم.

چرا آموزگاران انقلاب پرولتری مرتبا بما این مسئله را گوشزد میکنند و مداوما بر اصل کمون پاریس تایید مینهند؟ زیرا، اولاً دو قطبی شدن توزیع با نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی و روابط سوسیالیستی در میان مردم خوانائی ندارد. در جامعه سوسیالیستی، مردم کارکنان اربابان دولت و موسسات تولیدی هستند. آنها مهارتهای کاری خود را اساسا از جامعه آموخته اند. ممکنست بدلیل تقسیم کاری که در جامعه کهن موجود بود، در خدمات کاری آنها به جامعه تفاوتی موجود باشد، اما این مسئله نباید موجب اختلاف زیاده از حد در سطح زندگی شود. از لحاظ عینی، پیشروی در مسیر وفور همگانی مستلزم کاهش تدریجی نابرابریهای سه گانه است. ثانيا، اگر راه بر دو قطبی شدن توزیع باز شود، يك قشر ممتاز در جامعه شکل می گیرد و پایگاه اجتماعی برای احیای سرمایه داری می شود. این دو قطبی شدن به ضرر تحکیم دیکتاتوری پرولتری است. در اتحاد شوروی کنونی، یک قشر ممتاز بورژوا که کار دیگران را تصاحب میکند، تبدیل به بورژوازی انحصاری دولتی

(بوروکرات) شده است. این یک طبقه استثمارگر نواخته است که توسط گروه مرتد برژنف نمایندگی میشود و بر مردم زحمتکش اتحاد شوروی حکم می راند. ثالثاً، دو قطبی شدن توزیع، بنفع تقویت همبستگی مردم کارکن نیست. این امر به ایده بورژوائی شهرت و رفاه میدان میدهد. بنابراین باید مراقب این گرایش باشیم. ضدیت با دو قطبی شدن توزیع به معنای تساوی گری مطلق نیست. تساوی گری مطلق برای همه کارها، بدون توجه به درجه سختی یا شدت و خدمات هر یک، دستمزدی برابر قائل است. کمون پاریس طرفدار آن بود که همه کارکنان دولت مزدی معادل دستمزد يك کارگر دریافت کنند. با این وجود، کمون درجه بندی دستمزدهای کارگران قبول کرد. البته تفاوت میان درجه های مختلف نباید زیاد باشد. تساوی گری مطلق بهیچوجه با اصل سوسیالیستی «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» خوانائی ندارد. باید با این گرایش مقابله کرد. بیش از چهل سال پیش صدر مائو بوضوح خاطر نشان کرد که: «... تساوی گری مطلق توهم محض دهقانان و خرده مالکان است. حتی در سوسیالیسم هم برابری مطلق نمیتواند موجود باشد. چیزها بر مبنای اصل از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش، و برآورده کردن نیازهای تولید، توزیع خواهد شد.» (۱۱) تساوی گری مطلق نیز همانند دو قطبی شدن توزیع به شور و شوق کاری لطمه میزند، توسعه تولید را کند میکند، بر رشد محصول اجتماعی تأثیر منفی مینهد و بنفع موسسات سوسیالیستی نیست. در جامعه سوسیالیستی، توزیع فرآورده های مصرف شخصی از يك سو مستلزم بکار بست اصل توزیع بر حسب کار و قبول وجود نابرابریهاست. از سوی دیگر، باید مراقب دو قطبی شدن توزیع باشیم و حق بورژوائی نهفته در توزیع بر حسب کار را آگاهانه محدود کنیم. بدین طریق میتوان سطح زندگی کارگران را تدریجاً برابر کرد تا اینکه وفور همگانی بدست آید. این يك تضاد است. حتی اگر تحت شرایط مشخصی این تضاد نسبتاً صحیح حل شود، با تغییر شرایط تضادهای جدیدی سر بلند خواهد کرد. این امر ما را ملزم می کند که بطور جدی مارکسیسم را مطالعه کنیم، سیاستهای حزب را بطور کامل درک کنیم، به جستجو و تحقیق عمیق بپردازیم، کاملاً به توده ها اتکاء کنیم و این تضادها را با قرار دادن سیاستهای پرولتری در مقام فرماندهی، بطور صحیح حل کنیم.

دو شکل اساسی توزیع فرآورده های مصرف شخصی وجود دارد

نظام دستمزدی شکل اصلی توزیع در اقتصاد دولتی است

در مرحله سوسیالیستی، تولید کالائی و مبادله کالائی کماکان وجود دارد. تحت این شرایط، دولت در مقابل مقدار کاری که کارکنان و کارگران به جامعه ارائه می دهند، مقداری پول را به عنوان مایه ازا کار به آنان پرداخت میکند. این درآمدهای پولی کارکنان و کارگران، مزد خوانده می شود که بر حسب استانداردهای فیکس در نظام مالکیت دولتی سوسیالیستی، پرداخت می شوند. دستمزدها در نظام سوسیالیستی و دستمزدها در نظام سرمایه داری، روابط تولیدی متفاوتی را منعکس میکنند. نیروی کار تحت نظام سرمایه داری يك کالا است. دستمزدها، درآمد فروش نیروی کار هستند. آنها روابط میان کارفرما و کارگر، روابط استثمارگر و استثمار شونده را تجسم می بخشند که کارگر را به سرمایه دار بند میکند. تحت نظام سوسیالیستی، کارگران بر دولت و شرکتها حکم میرانند. نیروی کار کالا نیست. دستمزدها دیگر، شکل پولی ارزش نیروی کار یا قیمت نیروی کار نیستند. بلکه شکلی از توزیع فرآورده های مصرف شخصی توسط دولت بر مبنای اصل «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» می باشند که بوسیله پول صورت میگیرد.

دو شکل اصلی دستمزد وجود دارد که یکی را گاه - مزدی میگویند و دیگری به قطعه کاری مشهور است. گاه - مزدی، بر اساس زمان کار محاسبه میشود. در يك دوره مشخص، دستمزدی ثابت بطور روزانه یا ماهانه بر حسب سطح حقوقی تعیین شده توسط اصل توزیع سوسیالیستی پرداخت میشود. قطعه کاری بر اساس محصول کار محاسبه میشود. دستمزدها بر پایه تعداد قطعاتی که هر کارگر از يك محصول معین تولید میکند، پرداخت میشود. در چین، این دو شکل دستمزد پروسه ای تکاملی را طی کرده اند. قبل از سال ۱۹۵۸، نظام قطعه کاری در بسیاری از رشته کارها و مشاغل یدی مورد استفاده قرار می گرفت. این جزء لاینفکی از سطح تکامل نیروهای تولیدی در چین و درجه آگاهی ایدئولوژیک صف گسترده کارکنان و کارگران بود. و در زمینه احیاء تولید و توسعه آن، موثر بود. اما با توسعه مکانیزاسیون و ماشینی شدن و تکامل آگاهی ایدئولوژیک کارکنان و کارگران بویژه بعد از جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸، بسیاری از نقایص و تأثیرات منفی قطعه کاری

آشکار شد. اولاً، با ترقی فن آوری، کاربرد قطعه کاری انفرادی در کارهای متعدد و گوناگون دشوار شد. بعلاوه مزد قطعه کاری تأثیرات منفی بر روی نوآوری فنی داشت. ثانیاً، قطعه کاری، مساعد حال همبستگی میان کارگران نبود و به راحتی به تضاد بین کارگران گاه - مزد با کارگران قطعه کار، جدیدی ها و قدیمی ها، بین مراحل آغازین و پایانی پروسه کار، و بین کارگران شیفتهای مختلف می انجامید. ثالثاً، نظام قطعه کاری بر راحتی ایده اولویت دادن به درآمد شخصی و نپرداختن به اقدام کلکتیو را پرورش می داد. بعلاوه این امر برفع ارتقاء آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک نبود. بنابراین، بدنبال تقاضای گسترده کارکنان و کارگران، نظام قطعه کاری در بیشتر موسسات ملغی شد و نظام گاه - مزدی برقرار گشت. گاه - مزدی شکل عمده نظام دستمزدی در چین کنونی است. قطعه کاری فقط در برخی واحدها و در مورد برخی از اشکال کار مورد استفاده قرار می گیرد.

موضوع دستمزدها، موضوع پیچیده ای است. این نه فقط روابط بین دولت، کلکتیو و فرد را در بر میگیرد، بلکه روابط بین کارگران، بین کارگران و دهقانان، بین کارگران و دهقانان از یکطرف و دیگر مردم کارکن از طرف دیگر را در بر می گیرد. به موضوع دستمزدها باید با جدیت و احتیاط فوق العاده برخورد نمود. علیرغم تغییرات متعددی که در نظام دستمزدی چین صورت گرفته، هنوز مشکلات زیادی وجود دارد که باید حل شود. صدر مائو خاطرنشان کرد: «کشور ما درحال حاضر يك نظام كالایى را باجرا می گذارد. نظام دستمزدی نیز نابرابر است؛ مثلاً درجه بندی هشتگانه دستمزد و امثالهم وجود دارد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این چیزها را فقط می توان محدود کرد.» (۱۲) نابرابری در نظام دستمزدی جلوه ای از نابرابری منبعث از توزیع برحسب کار است. نظام هشت رتبه ای دستمزد، نظامی است که در بین کارگران بخش تولید اجرا شده است. این نظام بر نقش محرکی که تفاوت دستمزد در برانگیختن شور و شوق کار بازی می کند، تأکید می گذارد. این نظام از پیچیدگی و مهارت کار بعنوان تنها معیار جهت تعیین رتبه دستمزد استفاده می کند. بکاربست نظام هشت رتبه ای دستمزدی تفاوتهای مهمی در درآمد مزدی، بین کار پیچیده و کار ساده، و بین کار ماهر و کار غیر ماهر، بوجود می آورد. از آنجا که این نظام بروشنی حق بورژوازی را تجسم می بخشد، تحدید آن تحت دیکتاتوری پرولتاریا بیش از پیش ضروری است.

در جامعه سوسیالیستی، بغیر از دستمزد، در مقطعی معین و تحت شرایط معین برای تشویق کارمندان و کارگرانی که بهتر کار کرده اند و نتایج معینی حاصل نموده اند، از پاداش نیز استفاده می شود. روش پاداش در همان محدوده بورژوازی "کار کردن به قصد پول درآوردن" قرار دارد. قبل از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و تحت تأثیر خط رویزیونیستی لیوشائوچی، بسیاری از کارخانه ها و موسسات چین بجای تبلیغ و ترویج سیاست های پرولتری روش پاداش دهی در پیش گرفته بودند. همانطور که صدر مائو خاطرنشان کرد: «اینطور نیست که افراد خوب در مدیریت کارخانه ها وجود داشتند. اما آنها از خط لیوپائوچی پیروی می کردند بطوریکه فقط از عامل انگیزه های مادی برای مدیریت استفاده می کردند و کسب سود را در فرماندهی تولید قرار می دادند. آنها بجای تقویت سیاستهای پرولتری، پاداش میدادند و غیره.» (۱۳) این تجربه نشان داد که وقتی سیاستهای پرولتری در فرماندهی قرار نگیرد، وقتی آگاهی کمونیستی توده ها افزایش نیابد و برعکس، وقتی حق بورژوازی از طریق تشویق انگیزه های مادی و استفاده از پاداش بعنوان وسیله برانگیختن شور و شوق تولیدی توده ها گسترش یافته و تقویت شود، جهان بینی توده ها بناگزی فاسد خواهد شد. بذر نفاق در بین کارگران افشاندن شده، موسسات بروی ریل غلطی افتاده و به مرداب رویزیونیسم روان خواهند شد.

تجربه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم نشان میدهد که در برخورد به موضوع دستمزدها، باید قاطعانه مدافع قرار دادن سیاست در مقام فرماندهی و تقویت آموزش ایدئولوژیک باشیم. بعلاوه باید به اصول زیر توجه کنیم: بر مبنای توسعه تولید و افزایش بارآوری کار دستمزد کارکنان و کارگران باید افزایش یابد ولی نه بیش از حد. اندازه افزایش در مزدها نمی تواند بیشتر از افزایش در بارآوری کار باشد. برای تعیین استانداردهای دستمزد و افزایش دستمزدها، یک نقشه کلی باید ریخته شود که روابط میان کارگر و دهقان در نظر گرفته شود. هنگام تعیین سطح دستمزد کارکنان و کارگران، ما باید در عین حال که با روند قطبی شدن و زیاد شدن شکاف ها مقابله کنیم باید مواظب باشیم که نفی درجه بندی دستمزدها به سطح تساوی گری مطلق نیجامد. افزایش دستمزدها و بهبود رفاه جمعی باید دست در دست هم به پیش برده شوند تا اینکه بتدریج نسبت رفاه جمعی به درآمد فردی بالا رود و به آن عواملی که توزیع بر حسب نیاز را نتیجه می دهد بیشتر میدان داده شود و مورد آزمایش قرار گیرند.

تحت نظام سوسیالیستی، شرایط توزیع بر حسب نیاز بواسطه توسعه تولید بهبود یافته است. بنابراین، هرگونه افزایش سطح زندگی کارگران نه فقط در افزایش دستمزد، بلکه در بهبود شرایط توزیع بر حسب نیاز، مثلاً در خدمات رفاه اجتماعی رایگان، منعکس شده است. در نمایشنامه "در بارانداز" که یکی از آثار برای انقلابی

مدرن پکن است، ماهون لیان - کارگر بازنشسته اسکله چنین می سراید: در جامعه نوین، ما کارگران اسکله سربلند و همه کاره ایم. به تولد، کهولت، بیماری و مرگ ما رسیدگی میشود. آسمان هم خیرخواهی حزب کمونیست و صدر مانو را ندارد.» اینها احساسات حقیقی طبقه کارگری است که در جامعه نوین به رهایی دست یافته است. این احساسات برتری عظیم روابط سوسیالیستی تولید را منعکس میکند. فهم تفاوت اساسی بین دستمزد سرمایه داری و دستمزد سوسیالیستی، و تفاوت بنیادین روابط توزیع در جامعه نو و جامعه کهنه حائز کمال اهمیت است. این فهم میتواند احساس مسئولیت ما بعنوان حاکمان بر سرنوشت خویش را تقویت کند و آگاهی کار سوسیالیستی را ارتقاء دهد.

نظام پونن - کاری شکل اصلی توزیع در اقتصاد کلکتیو روستائی است

توزیع فراورده های مصرف شخصی در کمون روستائی خلق تحت نظام مالکیت کلکتیو نیز از اصل «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» پیروی میکند. با این وجود، از آنجا که درجه مالکیت عمومی در نظام مالکیت کلکتیو با نظام مالکیت تمام مردم فرق میکند، شکل توزیع نیز ویژگیهای خود را دارد. در واحدهای تحت نظام مالکیت تمام مردم، ابزار تولید و محصولات متعلق به دولت بوده و بطور مرکزی توسط دولت تخصیص یافته و توزیع می شود. بدین ترتیب، مابه ازای کار در کل جامعه میتواند با معیاری واحد تعیین شود و دستمزدها بشکل پولی پرداخت شود. در مرحله کنونی نظام مالکیت کلکتیو کمونهای روستائی خلق، «نظام مالکیت سه رتبه ای وجود دارد که تیم تولیدی رتبه پایه است». ابزار تولید و محصولات متعلق به واحدهای گوناگون کلکتیو است. بنابراین، توزیع را نمی توان در کل جامعه در یک سطح به پیش برد. برای دست یافتن به توزیع مساوی، حتماً نمی تواند به ورای مرزهای کمون و تیم تولیدی برود. توزیع تنها میتواند مستقلانه درون یک واحد کلکتیو بر حسب شرایط تولید آن واحد انجام شود.

به استثناء موسسات تحت اداره کمون که بعلت درآمدهای نسبتاً ثابتشان نظام دستمزدی بطور قسمی اجراء میشود، توزیع بر حسب کار در اقتصاد کلکتیو کمون روستائی خلق از طریق سنجش کار و پونن دادن به پیش برده می شود. در بعضی از تیم های تولیدی، پونن های کار علاوه بر وظایف کاری مربوط به فعالیتهای زراعی، ستن توده ها را نیز در نظر می گیرد. پونن های کار معیاری برای ارزیابی از میزان شرکت اعضاء در کار کلکتیو است؛ و همچنین معیاری برای توزیع مابه ازای کار. میزان درآمد هر عضو یک تیم تولید توسط تعداد پونن های کار و نیز ارزش پولی هر پونن کار (ارزش پونن کاری) معین شده است. ارزش پولی پونن های کار از قبل مشخص نیست. این ارزش را درآمد سالانه تیم تولید بعد از کسر مبلغ مورد نیاز برای انباشت، معین میکند. درآمد تیمهای گوناگون تولیدی بواسطه تفاوتی موجود در مدیریت و عملکردها، تکنیک و تجهیزات، و عوامل طبیعی و شرایط حمل و نقل با یکدیگر فرق میکند. میزان هزینه های کسر شده بابت انباشت نیز میتواند متفاوت باشد. بنابراین، درآمد اعضاء تیمهای گوناگون تولیدی همگون نیست، اما این تفاوتها می باید تدریجاً توسط کمک فعال به کمونها، بریگادها و تیم های عقب مانده تقلیل یابد تا به واحدهای پیشرفته برسد. اما از تساوی گری مطلق باید پرهیز کرد وگرنه بر توسعه اقتصاد کشاورزی و تحکیم اقتصاد کلکتیو تأثیری منفی خواهد گذاشت.

«ما باید همه تلاشهای خود را بکار بندیم تا درآمد شخصی دهقانان از افزایش تولید در سالهای عادی را سال به سال افزایش دهیم.» (۱۴) تحقق این امر، لازم و حائز اهمیت است. نه تنها افزایش سطح زندگی دهقانان، بلکه تحکیم و توسعه اقتصاد کلکتیو و تحکیم قدرت سیاسی پرولتری نیز امر مطلوبی است.

چگونه میتوان درآمد دهقان را افزایش داد؟ نهایتاً، باید تولید را توسعه دهیم تا بتوانیم توزیع را بهبود بخشیم. برای توسعه تولید، باید فعالیت گری کاری توده های دهقان را کاملاً بسیج کنیم و برای آن باید قاطعانه سیاست را در مقام فرماندهی قرار دهیم، به دهقانان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بیاموزیم، و ایده زراعت در خدمت انقلاب را تقویت کنیم. ما باید بر اجرای سیاست زیر پافشاری کنیم: برای تضمین رشد همه جانبه، کشت دانه های خوراکی را به مثابه حلقه کلیدی در دست بگیریم، از نیروی انسانی و ذخائر مادی و مالی در مناطق روستائی، حداکثر بهره گیری کنید. برای بالا بردن حاصل، باید عملیات و مدیریت را تقویت کنیم و زراعت علمی بکار ببریم. برای اینکه هزینه ها را تا حد ممکن کاهش دهیم و تولید و درآمد را بالا ببریم، باید بدقت بودجه بندی کنیم، صرفه جوئی اقتصادی کنیم، منابع جایگزین بیابیم و غیره.

هنگام محاسبه مابه ازای کار اعضاء تیم های تولیدی، باید با شیوه قرار دادن پونن های کاری در مقام فرماندهی و بی توجهی به آموزش ایدئولوژیک مقابله کنیم، و باید اصل از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به

اندازه کارش را بکار بندیم. بین اعضای مرد و زن باید اصل پرداخت برابر در ازای کار برابر را به اجرا گذاریم. پرداخت نابرابر برای کار برابر که در آن مرد برای يك روز کار بیش از ده پونن بگیرد اما زن نتواند بیش از هشت پونن بدست آورد خلاف اصل توزیع سوسیالیستی است.

از ایدئولوژی حق بورژوائی انتقاد کنید، آن را رد کنید؛
رویکرد کمونیستی را نسبت به کار پرورش دهید

ساختمان سوسیالیسم و تحقق کمونیسم مستلزم آن است که ما رویکرد کمونیستی نسبت به کار را پرورش دهیم

در جامعه سوسیالیستی اصل «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» باید در توزیع فرآورده های مصرف به اجرا درآید. این حتمی است. اما اصل توزیع بر حسب کار مبری از تغییر نیست. با تغییر در شرایط، این اصل تدریجا به توزیع بر حسب نیاز تحول می یابد و زمانیکه در آینده ما به جامعه کمونیستی پا گذاشتیم، کاملا جای خود را به آن خواهد داد. این امر مستلزم آنست که ما اصل توزیع سوسیالیستی را در کار خود درك کنیم اما همچنین مستلزم دورنگری داشته و به رد ایدئولوژی حق بورژوائی بپردازیم و به گرمی از رویکرد کمونیستی نسبت به کار استقبال کنیم و آنرا تقویت نماییم.

کار کمونیستی چیست؟ لنین گفت: «کار کمونیستی در مفهومی مختصر و صریح، کار بدون دستمزد در خدمت جامعه است؛ این کاری نیست که بخاطر اجرای برخی تعهدات، حق برخوردار شدن از برخی محصولات، یا برای تامین يك سهمیه از پیش تعیین شده انجام گیرد. کار کمونیستی، کاری داوطلبانه، بدون سهمیه، بدون چشمداشت به پاداش است. پاداش شرط انجام آن نیست.» (۱۵)

فقط بعد از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کرد و توده های کارکن بر دولت و موسسات حاکم شدند، کار کمونیستی میتواند به ظهور رسد و تدریجا توسعه پیدا کند. زیرا تحت نظام استثماری، مردم کارکن همگی برای طبقه استثمارگر کار میکنند. بنابراین هیچگونه شور و شوق برای کار یا فعالیتگری کاری نمیتواند وجود داشته باشد. امور در جامعه سوسیالیستی کاملا متفاوت است. مردم کارکن از بردگان اجیر تبدیل به اربابان دولت و موسسات شده اند. هر کار و هر محصول کار به منافع مردم کارکن مربوط است. دیگر مردم کارکن نه برای استثمارگران که برای طبقه خویش کار میکنند. بنابراین، شور و شوق سوسیالیستی عظیم و فعالیتگری در آنها موجود است. این يك شرط پایه ای برای توسعه تدریجی رویکرد کمونیستی نسبت به کار است.

ظهور و توسعه تدریجی رویکرد کمونیستی نسبت به کار يك واقعه بسیار مهم در تاریخ تکامل بشر است. باید آن را تبلیغ و تحسینش کنیم. باید آن را گسترش داده و به نیروی عظیم برای سرنگونی جهان کهنه و برقراری جهان نوین کمونیستی تبدیل کنیم.

رشد رویکرد کمونیستی نسبت به کار بیان، «ریشه ای ترین گسست از روابط سنتی مالکیت، ... ریشه ای ترین گسست از افکار سنتی است.» (۱۶) و یک گسست همه جانبه از ایدئولوژی حق بورژوائی است.

ایدئولوژی حق بورژوائی بازتاب حق بورژوائی در حیطه ایدئولوژی است. در توزیع فرآورده های مصرف شخصی، «افق تنگ حق بورژوائی... فرد را وامیدارد که با خونسردی شایلوک وار به محاسبه بپردازد که مبادا نیمساعت از کس دیگر بیشتر کار کرده باشد و مبادا از یکی دیگر کمتر مزد گرفته باشد.» (۱۸) اگر از ایدئولوژی حق بورژوائی عمیقا گسست نکنیم و اگر روحیه بورژوائی کار فقط بخاطر پول را عمیقا نقد و رد نکنیم، ایدئولوژی پرولتری نمیتواند در این میدان پیروز شود، رویکرد کمونیستی نسبت به کار نمی تواند تثبیت شود، و انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم با مانع روبرو میشود. بنابراین، ما باید ایده های کمونیستی را هر چه وسیعتر فراگیر کنیم.» (۱۹) تا اینکه رفقای بیشتری تبدیل به الگوهای شوند که بدون چشمداشت پاداش حاضرند سخت کار کنند.

پرورش رویکرد کمونیستی نسبت به کار میتواند ساختمان سوسیالیستی را تسریع کند و فعالانه شرایط مساعد را برای تحقق کمونیسم آماده نماید. جامعه کمونیستی، درخشان ترین و زیباترین شکل جامعه بشری است. پرولتاریا و مردم کارکن باید برای رسیدن به این هدف مبارزه کنند. هر چند کمونیسم گرایش اجتناب ناپذیر تکامل اجتماعی است اما جامعه کمونیستی فقط از طریق مبارزه بیباکانه و کار دشوار و کوشش میلیونها مردم انقلابی بدست می آید. قبل از رهائی، نسل انقلابی مسن ما برای تامین روغن خوراکی، نمک و سبزیجات روزانه خود، فقط پنج سنت میگرفتند. نه دستمزدی در کار بود، نه خدمات رفاهی. آنها در شرایطی فوق العاده دشوار

بخاطر رهائی پرولتاریا با امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک مبارزه کردند. آنها سخت کار کردند و شجاعانه جنگیدند. همین روحیه کمونیستی بود که به نسل انقلابی مسن ما کمک کرد مرتجعین را شکست دهند و چین نوین را تاسیس نمایند. امروز، ما کماکان باید آن روحیه کمونیستی کار سخت بدون انتظار دستمزد را تقویت کنیم و سنن انقلابی مبارزه بی باکانه را پیش ببریم. در غیر اینصورت نمی توانیم جامعه سوسیالیستی را بسازیم و جامعه کمونیستی آینده را متحقق کنیم.

در پرورش رویکرد کمونیستی نسبت به کار باید انگیزه های مادی را نقد و رد کنیم

ظهور و استقرار تدریجی رویکرد کمونیستی نسبت به کار نشانگر رشد تدریجی ایدئولوژی کمونیستی و سقوط تدریجی ایدئولوژی سرمایه داری است. بنابراین، در پروسه پرورش و تغذیه رویکرد کمونیستی نسبت به کار، سر بلند کردن یک مبارزه ای حاد بین دو طبقه، دو ایدئولوژی، و دو خط اجتناب ناپذیر خواهد بود. این ماهیت بورژوازی است که در پی پول و سود باشد. اما بورژوازی آن را بعنوان سرشت عام انسانی تعمیم میدهد. آنها بخاطر مسموم کردن پرولتاریا میگویند که: «کار کردن بخاطر پول در سرشت انسان است».

رویزونیستهای مدرن میکوشند انگیزه های مادی را بجای اصل سوسیالیستی «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش» بنشانند. آنها با مردم کارکن همچون برده گان اجبر رفتار میکنند و گمان می برند اگر از پول بعنوان یک انگیزه استفاده نشود، شور و شوقی برای کار کردن وجود نخواهد داشت. رویونیستهای شوروی مدافعان پیگیر انگیزه های مادی هستند. آنها این شعار پوچ را علم کرده اند که «انگیزه های مادی یکی از مهمترین اهرمها برای افزایش بارآوری کار است». افرادی نظیر لیوشائوچی و لین پیائو در طرفداری از انگیزه های مادی، حتی به سفسطه های کنفوسیوسی چنگ انداختند و به تقلید از کنفوسیوس گفتن: «نخبگان در پی حرف حق اند، ولی عوام بدنبال منفعت است». آنها ادعا کردند که «انگیزه های مادی، حرکت کار را شتاب می بخشد» و «اگر کمی بیشتر از پول استفاده نکنیم، شور و شوق زیادی برای تولید کردن نخواهد ماند». آنها به زحمتکشان تهمت زدند که تنها فکرها هستند که در سر می پروراندند «دست یافتن به ثروت بادآورده و گنج و رفاه» است. بر پایه این تحلیل، انگیزه های مادی را نوشدارو می پنداشتند و مرتباً از «نقش قدرتمند دستمزد» تعریف و تمجید می کردند. علت این همه سر و صدا از جانب اینان چه بود؟ نیت نهائی آنها بسط و تحکیم حق بورژوازی در امر توزیع، پرورش عناصر نوحاسته بورژوا و احیای سرمایه داری بود. رفقای کارگر چه خوب گفتند که: «انگیزه های مادی افیونی است که روحیه مبارزه جویانه انقلابی را خراب میکند؛ شوکرانی شهد آگین و خنجری از پرنیان است که قربانیش را بدون جاری شدن قطره ای خون هلاک میکند».

در جامعه سوسیالیستی، گرایش بورژوائی ترجیح تن آسائی به کار کردن بطور اجتناب ناپذیر در میان مردم کارکن بازتاب می یابد بطوریکه برخی از آنها سخت کار نمی کنند و شور و شوق کار سوسیالیستی آنها بالا نیست. در این موارد چه باید کرد؟ برای حل این مسئله آیا باید پیگیرانه سیاست پرولتری را در فرماندهی قرار دهیم و آموزش ایدئولوژیک را پیش ببریم یا اینکه باید بر انگیزه های مادی و قرار دادن پول در مقام فرماندهی اتکاء کنیم؟ این موضوعی است که به جهت اساسی حرکت پرولتاریا و مردم کارکن مربوط میشود. مربوط به آن است که جامعه چه مسیری را می خواهد در پیش بگیرد.

سیاست، فرمانده و روح است. فقط با قرار دادن قاطعانه سیاست پرولتری در فرماندهی، خوب عمل کردن در عرصه ایدئولوژی و سیاست، پیگیرانه توده ها را با ایدئولوژی سوسیالیستی و کمونیستی آبدیده کردن، انتقاد و رد گرایشات سرمایه دارانه، و همزمان اجرای جدی اصل از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب کارش، میتوان شور و شوق سوسیالیستی توده ها را کاملاً بسیج نمود. تعلیم ایدئولوژی مارکسیستی به توده های کارکن، کاری است که باید به دقایق و ظرافت هم توجه کرد. این کاری است که پشتکار و تلاش بسیار می برد اما شور و شوقی که از این طریق بدست می آید، سوسیالیستی، کمونیستی، محکم و پایدار است.

افرادی که عمیقاً تحت تاثیر انگیزه های مادی، که یک سم سرمایه داری است بودند، طور دیگری رفتار کردند. آنها اساساً به تاثیرات کار ایدئولوژیک شک داشتند. برخی از آنها کار ایدئولوژیک را آغاز کردند اما بعد از چند تجربه ناخوشایند سرشان را تکان داده و گمان بردند که کار ایدئولوژیک تاثیر پایدار ندارد. آنها می گفتند: «این چیزها کار نمیکند. فقط پول می تواند تاثیر بگذارد.» آنها از انجام کار ایدئولوژیک دشوار و دقیق هراس داشتند. و بمحض اینکه به مشکل برمی خوردند به اعطای پاداش روی می آوردند. اما معمولاً نتیجه بهتر نبود: «هر چه پاداش بیشتری داده میشود، کارها خرابتر میگردد.» ایدئولوژی را ورشکسته اعلام می کردند و اعمال تبهکارانه دو چندان می شد. چنین افرادی توان آن را نداشتند که جوهر عشق و شور توده ها نسبت به سوسیالیسم

را کشف کنند. آنها باور نداشتند که تحت شرایط معینی هر چیزی را می توان عوض کرد. اگر چه سطح آگاهی در میان مردم کارکن موزون و یکدست نیست و ارتقاء آگاهی و تحول یافتن آنها سریع نیست و ناموزون پیش می رود اما در صورتیکه ما سیاستهای پرولتری را قاطعانه در فرماندهی قرار دهیم، آموزش ایدئولوژیک را به پیش بریم و در کار خود با حوصله و دقت عمل کنیم، میتوانیم به نتایج مطلوب دست یابیم.

صدر مائو دائماً رفتار کار کمونیستی را می ستاید. او بارها به ما گفته است که باید از روحیه از خود گذشته رفیق (نورمن) بسیون و از تعهد کامل و همه جانبه رفیق چان سوتنه به منافع خلق، یاد بگیریم. (۱۹) تعهد صمیمانه آنان به انقلاب و خلق برای همیشه درخشندگی کمونیستی را بنمایش خواهد گذاشت و به ما در پیشروی بی باکانه بر مسیر انقلاب، روحیه خواهد داد.

منابع اصلی مطالعه و رجوع :

- مارکس، نقد برنامه گوتا
- لنین، ابتکار عظیم ، کلیات آثار لنین جلد ۲۹
- مائو، درباره تصحیح نظرات نادرست درون حزب؛ منتخب آثار مائو، جلد یک
- مائو، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق

یادداشتها:

- ۱ - مارکس، نقد برنامه گوتا، صفحه ۱۸
- ۲ - همانجا، صفحه ۱۴
- ۳ - همانجا، صفحه ۱۶
- ۴ - لنین، دولت و انقلاب؛ صفحه ۱۱۲ انگلیسی
- ۵ - نقل شده توسط چان چون چیائو در مقاله ای به نام " درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی " برای یافتن این مقاله به کتاب "و مائو پنجمی بود" نوشته ریچارد لوتا رجوع کنید.
- ۶ - مارکس، نقد برنامه گوتا، صفحه ۱۶
- ۷ - همانجا، صفحه ۱۷
- ۸ - مارکس، جنگ داخلی در فرانسه، صفحه ۶۴ (چاپ اداره انتشارات پکن - ۱۹۷۴)
- ۹ - لنین، وظایف فوری دولت شوروی، کلیات آثار لنین جلد ۲۷، صفحه ۲۵۰
- ۱۰ - روزنامه رهائی، ینان، ۱۶ دسامبر سال ۱۹۴۴
- ۱۱ - صدر مائو، درباره تصحیح نظرات نادرست درون حزب ؛ منتخب آثار مائو جلد اول صفحه ۱۱۱
- ۱۲ - نقل شده توسط چان چون چیائو در "درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی" در کتاب "و مائو پنجمی بود" نوشته ریچارد لوتا، صفحه ۲۰۹
- ۱۳ - همانجا صفحه ۲۱۵
- ۱۴ - صدر مائو، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق؛ آثار دستچین مائو صفحه ۴۵۳
- ۱۵ - لنین، از نابود کردن نظام اجتماعی کهن تا ایجاد نظام نوین؛ کلیات آثار لنین جلد ۳۰ صفحه ۴۵۳
- ۱۶ - مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست
- ۱۷ - لنین، دولت و انقلاب، صفحه ۱۱۵
- ۱۸ - مائو، درباره دمکراسی نوین؛ صفحه ۳۷۹
- ۱۹ - نورمن بسیون يك جراح کانادایی و عضو حزب کمونیست کانادا بود. او بسال ۱۹۳۶ به جبهه جنگ اسپانیا رفت و برای اهداف ضد فاشیستی فعالیت نمود. بسیون بسال ۱۹۳۸ در راس يك تیم پزشکی به چین آمد و در جنگ مقاومت ضد ژاپنی خدمت نمود. بسیون بهنگام عمل کردن سربازان ارتش سرخ به مسمومیت خونی دچار شد و بسال ۱۹۳۹ در هوپه درگذشت.
- چان سوتنه سرباز عضو گروه محافظان کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بود. چان سوتنه در راهپیمایی طولانی شرکت کرد و هنگام انجام وظیفه مجروح شد. او به سال ۱۹۴۴ هنگام تهیه ذغال در کوههای شنسی بر اثر سقوط ناگهانی در کوره، کشته شد.

فصل ۱۲

از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی

تئوری اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که توسط مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون پیش گذاشته شده، قوانین حرکتی شکل گیری و توسعه روابط تولیدی سوسیالیستی را بطور علمی تجزیه و تحلیل میکند. علاوه بر این، این تئوری ضرورت تاریخی تکامل جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی را آشکار میسازد. کمونیسم عالیتترین آرمان پرولتاریا و میلیونها خلق زحمتکش است. کمونیسم، کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و معقول ترین نظام اجتماعی است. کمونیسم هدف نهائی انقلاب پرولتری است. صدر مائو خاطر نشان کرد: «آن هدف نهائی که تمامی کمونیستها در پی تحققش هستند، ایجاد جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است.» (۱) هر زن یا مرد رزمنده انقلابی در سراسر عمرش باید بخاطر کمونیسم نبرد کند.

کمونیسم، روند غیر قابل اجتناب تکامل تاریخی است

جامعه سوسیالیستی يك مرحله ضروری در مسیر جامعه کمونیستی است

لنین خاطر نشان کرد که: «نوع بشر از سرمایه داری بطور مستقیم فقط می تواند به سوسیالیسم گذر کند. بعبارت دیگر، به مالکیت اجتماعی ابزار تولید و توزیع محصولات بر حسب میزان کاری که هر فرد انجام می دهد.» (۲) در جامعه سوسیالیستی، مالکیت عمومی بر ابزار تولید برقرار شده، خلق کارکن به همه کاره جامعه و موسسات، و مارکسیسم به اندیشه راهنمای جامعه بدل گشته است. از این رو، جامعه سوسیالیستی دارنده عناصر کمونیسم است. با این وجود، جامعه سوسیالیستی صرفا مرحله اول جامعه کمونیستی است؛ هنوز يك جامعه نارس کمونیستی است. در جامعه سوسیالیستی، چه در روابط تولیدی و چه در روبنا، کماکان سنن سرمایه داری و علائم متولد شدن از بطن جامعه سرمایه داری، حق بورژوازی و ایدئولوژی حق بورژوازی وجود دارند. اگر از زاویه روابط طبقاتی به جامعه سوسیالیستی نگاه کنیم، کماکان طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در سراسر حیات این جامعه موجود است؛ مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، موجود است. از این رو، جامعه سوسیالیستی با جامعه کمونیستی تفاوت دارد. وظیفه تاریخی پرولتاریا در دوران سوسیالیستی، اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی در کلیه عرصه ها و در تمامی مراحل تکاملی انقلاب، کاملا مغلوب کردن بورژوازی، بطور عام محو تمامی طبقات و تمایزات طبقاتی، محو تمامی روابط تولیدی که پایه ظهور طبقات و تمایزات است، محو تمامی روابط اجتماعی که بر آن روابط تولیدی منطبق است، دگرگون کردن کلیه ایده های منتج از آن روابط اجتماعی، و تداوم بخشیدن به حرکت جامعه سوسیالیستی بسوی جامعه ای عالیتتر و رشد یافته تر، بسوی جامعه کمونیستی، است. بنابراین، جامعه سوسیالیستی تدارك ضروری جامعه کمونیستی محسوب میشود. و جامعه کمونیستی به نوبه خود گرایش عینی تکاملی جامعه سوسیالیستی است. پس، يك جامعه رشد یافته کمونیستی چیست؟

جامعه کمونیستی، کاملترین، مترقی ترین، انقلابیترین و معقول ترین جامعه است

کمونیسم علمی، مفهومی دقیق دارد. بنا بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو، جامعه کمونیستی جامعه ای است که طبقات و تمایزات طبقاتی را کاملا نابود کرده است. جامعه ای که در آن، کل مردم دارنده درجه بالائی از آگاهی کمونیستی و اخلاق کمونیستی اند. جامعه ای که در آن وفور تولید اجتماعی وجود دارد. جامعه ای که در آن اصل «از هرکس بر حسب توانش، به هرکس بر حسب نیازش» اجرا می شود. جامعه ای است که در آن، دولت زوال یافته است.

مارکس خاطر نشان کرد: «در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی، بعد از اینکه تبعیت برده وار فرد از تقسیم کار، و همراه با آن آنتی تز میان کار فکری و کار یدی از میان رفته است؛ بعد از اینکه کار نه فقط به يك وسیله زندگی بلکه به نخستین خواست زندگی تبدیل شده است؛ بعد از اینکه نیروهای تولیدی نیز با تکامل همه جانبه فرد رشد کرده است، و همه چشمه های ثروت تعاونی با وفوری بیش از پیش فوران کرده است؛ فقط آنوقت می توان

از افق محدود حق بورژوائی در تمامیت خود فراتر رفت. فقط آنوقت جامعه بر درفشهای خویش خواهد نوشت: از هرکس بر حسب توانائیش، به هرکس بر حسب نیازش!» (۳) طبق تئوری مارکسیستی کمونیسم علمی، تحقق جامعه کمونیستی مستلزم ایجاد شرایط زیر است:

یکم، نابودی کامل کلیه طبقات و تمایزات طبقاتی، منجمله تمایزات بین کارگر و دهقان، شهر و روستا، کار فکری و کار یدی، و محو کامل حق بورژوائی. در جامعه کمونیستی، مبنای احیای سرمایه داری کاملاً نابود گشته است. همه مردم به کمونیستهای نوین و کاملاً تکامل یافته تبدیل خواهند شد. مردم بطور آگاهانه قوانین عینی تکامل اجتماعی درک کرده و جامعه کمونیستی را بی وقفه به پیش خواهند راند. البته نابودی طبقات و تمایزات طبقاتی بمعنای آن نیست که در جامعه کمونیستی هیچ تضاد و مبارزه ای وجود نخواهد داشت. در آنجا تضادهایی بین روبنا و زیربنای اقتصادی، و روابط تولیدی با نیروهای تولیدی کماکان موجود خواهد بود. و کماکان مبارزاتی بین پیشرو با عقب مانده، بین خطوط صحیح و اشتباه آمیز جاری خواهد بود. بنابراین حتی در جامعه کمونیستی هم ادامه انقلاب ضروری خواهد بود.

دوم، برقراری یک نظام واحد مالکیت کمونیستی بر ابزار تولید توسط عموم مردم. در جامعه کمونیستی، نظام کمونیستی مالکیت توسط تمام مردم به یگانه زیربنای اقتصادی تبدیل خواهد شد. پیشرفته ترین روابط تولیدی کمونیستی که بر این نظام مالکیت مبتنی است، سریعترین تکامل ممکن برای نیروهای تولیدی را تضمین خواهد کرد. بدین ترتیب، بارآوری کار با شتاب بیسابقه ای افزایش خواهد یافت. برای دستیابی به مالکیت کمونیستی توسط تمام مردم، ایجاد شرایط در مرحله تکاملی سوسیالیستی امری ضروری است. این بدان معناست که حق بورژوائی در نظام مالکیت باید نهایتاً نابود شود، مالکیت کلکتیو سوسیالیستی تدریجاً به سطح مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، ارتقا یابد و سپس به مالکیت کمونیستی تمام مردم، تبدیل شود. کمونهای خلق که توسط خلق چین ایجاد شده بهترین شکل سازمانی است که این گذار را تسهیل می کند.

سوم، ایجاد وفور بسیار در محصول اجتماعی. هنگام برقراری جامعه کمونیستی، نیروهای تولیدی اجتماعی به سطحی نوین توسعه یافته اند. توانایی مردم در غلبه بر طبیعت دهها هزار بار بیشتر از حال حاضر خواهد بود. در آن موقع، مردم بطور کامل از منابع طبیعی در خدمت جامعه بشری استفاده کرده و محصول اجتماعی وافر را برای رفع نیازهای کل جامعه و کل کارگران ایجاد خواهند کرد. در آن موقع، تولید کالایی خاتمه خواهد یافت. کالاها و پول که در حیطه اقتصاد کالایی قرار دارند، بالاخره از صحنه تاریخ کنار رفته و به موزه تاریخ سپرده خواهند شد. سطح تکامل نیروهای تولیدی اجتماعی در جامعه کمونیستی با سطح فعلی تکامل نیروهای مولده قابل مقایسه نیست. برای تحقق کمونیسم، رشد عظیم نیروهای تولیدی اجتماعی ضروری است.

چهارم، پرورش درجه بالایی از آگاهی ایدئولوژیک کمونیستی و معیارهای اخلاقی کمونیستی در میان کل مردم. جامعه کمونیستی تفکر بورژوائی و تمامی مفاهیم خودخواهانه را بطور همه جانبه محو خواهد کرد. دیگر کار صرفاً یک وسیله زندگی (یک شیوه تامین معاش) نبوده بلکه، به خواست درجه اول زندگی تبدیل خواهد شد. کل جهان شاهد یک ظهور کاملاً نوین، اندیشه نوین، فرهنگ و آداب نوین و معیارهای ایدئولوژیک نوین خواهد بود. رفتار پرولتاریا به عملکرد عموم تبدیل خواهد شد. درست همانطور که صدر مائو خاطر نشان کرد، «عصر کمونیسم جهانی زمانی فرا خواهد رسید که کل نوع بشر داوطلبانه و آگاهانه خود و جهان تغییر دهد.» (۴) البته حتی در آن موقع هم کماکان تضادهای میان پیشرو و عقب مانده، درست و نادرست، ماتریالیسم و ایده آلیسم وجود خواهد داشت. در آن موقع کماکان بین مردم مبارزه جاری خواهد بود. اما ماهیت و شکل مبارزه با آنچه در جامعه طبقاتی وجود دارد تفاوت خواهد کرد.

پنجم، بکار بست اصل «از هرکس بر حسب توانش و به هرکس بر حسب نیازش». هنگام برقراری جامعه کمونیستی از آنجا که کلیه ابزار تولید تحت یک نظام واحد مالکیت کمونیستی تمام مردم قرار خواهد گرفت، تفاوت اساسی بین کار فکری و یدی نابود خواهد شد، محصول اجتماعی بحد وافر رسیده و آگاهی ایدئولوژیک مردم بنحو عظیمی ارتقا خواهد یافت، و دیگر کار صرفاً وسیله ای برای زندگی نبوده بلکه خواست درجه اول زندگی خواهد بود، توزیع فرآورده های مصرفی شخصی دیگر توسط سهم کار افراد در جامعه تعیین نخواهد شد. معیار این توزیع، نیازهای افراد خواهد بود. در آن موقع، کلیه نیازهای منطقی در زندگی مادی و فرهنگی افراد بطور کامل تامین خواهد شد.

ششم، دولت بطور اتوماتیک زوال خواهد یافت. با نابودی کامل امپریالیسم، سرمایه داری و تمامی نظامات استثمارگرانه در کل جهان، و با نابودی طبقات و تمایز طبقاتی، دولت بعنوان ابزار مبارزه طبقاتی ضرورتاً ناپدید خواهد شد. صدر مائو خاطر نشان کرد: «وقتی طبقات ناپدید شوند، همه وسایل مبارزه طبقاتی - مانند احزاب و ماشین دولتی - عملکرد خود را از دست داده، ضرورت آنها خاتمه یافته، بنابراین تدریجاً زوال خواهند

یافت و رسالت تاریخی شان بپایان خواهد رسید. آنگاه جامعه بشری به مرحله عالیتری گذر خواهد کرد.» (۵) صدر مائو مدتها پیش به ما رهنمود داد: «کمونیسم هم يك دستگاه كامل ایدئولوژی پرولتری است و هم يك نظام اجتماعی نوین است. کمونیسم با هر ایدئولوژی یا نظام اجتماعی دیگر فرق دارد. کمونیسم، کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و معقول ترین نظام در تاریخ بشر است.» (۶) جامعه کمونیستی، جامعه ای است با درخشندگی و زیبایی نامحدود؛ ایده آلتترین جامعه نوع بشر است.

کمونیسم دروغین همان سرمایه داری واقعی است

«دیالکتیک تاریخ چنان بود که پیروزی تئوریک مارکسیسم، دشمنانش را واداشت که نقاب مارکسیستی به چهره زنند.» (۷) باند مرتد رویزیونیستهای شوروی و خائنانی نظیر لیوشاتوچی و لین پیائو، مارکسیست های دروغین معاصرند. آنها از برجسب کمونیسم برای احیای سرمایه داری سود می جویند. کمونیسم دروغین رویزیونیستهای شوروی، نمونه و نماینده تمامی اشکال کمونیسم دروغین معاصر است. نقطه عزیمت رویزیونیستهای شوروی مواضع ارتجاعی نظیر "تئوری نیروهای مولده" و تئوری "طبیعت بشري" است. اینها یاهو گوئی می کنند که «کمونیسم انسانی ترین و خیرخواهانه ترین نظام ایدئولوژیک است و مترادف است با همه چیز برای خلق و برای شادی خلق» و مانند یک خوراک «گوشت و لوبیای لذیذ» است. آنها هیچگاه صحبت از نابودی کلیه طبقات و تمایزات طبقاتی، یا از تحدید و لغو نهایی حق بورژوازی که زمینه پیدایش بورژوازی و سرمایه داری است، نمی کنند. آنها کمونیسم علمی را کاملاً از محتوای انقلابی اش تهی می سازند. این نوع کمونیسم نه فقط قلابی است بلکه بسیار ارتجاعی است. این کمونیسم حول دیدگاه منحن بورژوازی بنا گشته است. این کمونیسم برحسب شیوه زندگی بورژوازی شکل گرفته است. این کمونیسم دروغین و سرمایه داری راستین است.

در چین نیز، خائنینی نظیر لین پیائو در پی استقرار کمونیسم دروغین بودند. آنها اعلام می کردند که کمونیسم یعنی «مالکیت عمومی و باید واژه مالکیت را بر پرچم خویش با تاکید حك کنیم.» آنها اعلام می کردند که کمونیسم به معنای "ثروتمند کردن همگان" است. این گروه ضد مارکسیست هرگز از نابودی مالکان و بورژوازی حرفی نزدند. تمام توجه آنها به دو واژه "عمومی" و "مالکیت" بود. مفهوم طبقاتی این "عموم" چه بود؟ مفهوم طبقاتی آن مالکیت چه بود؟ روشن است. "عمومی" آنها همان بود که کنفسیوس و همپالگانش تبلیغ می کردند و می گفتند: "زمانی که تائوی کبیر در جهان رخ بنماید، يك روح عمومی بر سراسر کائنات حکم خواهد راند." بنابراین منظور از "عمومی"، عموم برده داران، فئودالها و بورژوازی بود! منظورشان از "مالکیت" نیز مالکیت برده داران، فئودالها و بورژوازی بود. ثروتمند شدن فقط می توانست به آن معنا باشد که مشت قلیل طبقات استثمارگر میلیونر شوند. اگر این مرتدان موفق به پیشبرد توطئه هایشان می شدند، پرولتاریا و توده های وسیع کارکن بار دیگر ابزار تولید را از کف داده و در مرداب دشواری ها و رنجهای به مقام بردگان تنزل می یافتند. این همان چیزی است که در اتحادشوروی اتفاق افتاده است. گروه رویزیونیستهای شوروی ثروتی را که پرولتاریا و توده های وسیع کارکن مشترکاً خلق کرده اند، مصادره کرده است. این ثروت به "مالکیت" عمومی يك قشر نازک بورژوازی بوروکرات - انحصاری تبدیل شده است. بار دیگر توده های وسیع خلق در اتحادشوروی زندگی فلاکتباری را می گذرانند و گویی در دوران تزار بسر می برند و گرفتار گرداب دشواری ها هستند. صدر مائو بگونه ای نافذ خاطرنشان کرد: "اتحادشوروی امروز تحت دیکتاتوری بورژوازی، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ، دیکتاتوری نوع آلمان فاشیستی، دیکتاتوری نوع هیتلری قرار دارد." (۸) بنابراین، واضح است که خط "مالکیت گرائی عمومی" که باند لین پیائو مدافع آن بود با کمونیسم علمی مورد نظر مارکسیسم در تضاد بوده و از همان جنس کمونیسم دروغین مورد نظر رویزیونیسم شوروی است. تاریخ جنبش کمونیستی بروشنی نشان میدهد: کمونیسم روند مقاومت ناپذیر است. هر چقدر هم که مرتجعین برای بازگرداندن چرخهای تاریخ سخت تلاش کنند، کمونیسم نهایتاً در سراسر جهان به پیروزی خواهد رسید.

تحقق کمونیسم يك انقلاب عمیق اجتماعی است

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تنها راه تحقق کمونیسم است

پرولتاریا در گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی باید بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی را کاملاً شکست داده و کلیه طبقات و تمایزات طبقاتی را نابود کند. بنابراین، این تحول هم در حیطه روابط تولیدی و هم در روبنا، معرف جهشی کیفی بوده و دربرگیرنده یک رشته انقلابات عمیق اجتماعی است.

قدرت دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا، ” برای مردمی که پیروز شده اند حکم خوراک و پوشاک را دارد.... که حتی یک لحظه هم نمیتواند بدون آن سر کند. این پدیده عالی، طلسمی است که مردم را حفاظت میکند؛ گنجی است که قبل از محو کامل و همه جانبه امپریالیسم در خارج مرزها و طبقات درون کشور، تحت هیچ شرایطی نباید از آن دست کشید.“ (۹) صدر مائو بر مبنای اصول اساسی مارکسیسم از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا جمع بندی کرد و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را ارائه داد. قبول تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مستلزم توانائی در بکار بست شیوه، تئوری و نگرش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در بررسی و تحلیل جامعه سوسیالیستی، و پافشاری بر خط عمومی حزب در سراسر دوران تاریخی سوسیالیسم است. این امر حلقه کلیدی تحکیم هر چه بیشتر دیکتاتوری همه جانبه پرولتاریا بر بورژوازی در حیطه های سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و آموزشی است. این ضامن اساسی ساختمان سوسیالیسم و انجام گذار به کمونیسم است. اعمال یا عدم اعمال دیکتاتوری پرولتری همه جانبه بر بورژوازی، و پیروی قاطعانه یا عدم پیروی از ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اهمیت اساسی داشته و تعیین می کند که ما در حال پیشرفت بسوی کمونیسم هستیم یا در حال عقب گرد به جانب سرمایه داری. گروه رویزیونیستهای شوروی بشدت تلاش دارند تئوری مارکسیستی کمونیسم علمی را تحریف کنند. آنها ادعا میکنند که برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم، نه انقلاب ضروری است، نه مبارزه طبقاتی و نه دیکتاتوری پرولتاریا. آنها به نحو مسخره ای اعلام میکنند: ” در جامعه سوسیالیستی طبقات متخاصم هیچوجه وجود ندارند و بنابراین، عبور از سوسیالیسم به کمونیسم دربرگیرنده انقلاب اجتماعی یا تخصم طبقاتی نیست.“ اگر چه این گروه رویزیونیست فراخوان تحقق کمونیسم را میدهد، اما این صرفاً پرده ساتری برای فریب خلق، خرابکاری در دیکتاتوری پرولتاریا، و احیای سرمایه داری است. رویزیونیستهای شوروی از طریق نفی تئوری پایه ای مارکسیستی در مورد وجود طبقات، وجود تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا را منحل کرده، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را خاتمه داده، بورژوازی را برای حمله به پرولتاریا بسیج نموده، دیکتاتوری پرولتری را به دیکتاتوری بورژوائی و نظام سوسیالیستی را به نظام سرمایه داری تبدیل میکنند.

فقط با پافشاری بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریاست که میتوان دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم بخشید، از احیای سرمایه داری جلوگیری کرد، سوسیالیسم را ساخت و همه شرایط ضروری برای تحقق کمونیسم را ایجاد نمود.

پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را برافرازید و از انقلاب جهانی پشتیبانی نمائید

عصری که ما در آن بسر میبریم، عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است. صدر مائو خاطر نشان کرد: ” از زمان تولد هیولای امپریالیسم، امور جهان تنگاتنگ بهم بافته شده و جدا کردن آنها غیر ممکن است.“ (۱۰) ما برای دستیابی به کمونیسم باید امپریالیسم، سرمایه داری و کلیه نظامات مبتنی بر استثمار انسان از انسان را کاملاً نابود کنیم. بدین طریق، تمامی نوع بشر بطور کامل رها خواهد شد. بنابراین، کسب قدرت سیاسی در یک یا چند کشور و استقرار جامعه سوسیالیستی توسط پرولتاریا، به معنای خاتمه انقلاب نیست. پرولتاریا فقط با رهائی تمامی نوع بشر است که میتواند سرانجام خود را رها کند. این بدان خاطر است که سرمایه، نیروی بین المللی است. تا زمانی که کماکان امپریالیسم، سرمایه داری و نظامات استثمارگرانه وجود دارند، مسلماً در مقابله با کشورهای سوسیالیستی از دو شیوه ارتجاعی مداخله مسلحانه، و نفوذ و اختلال مسالمت آمیز استفاده خواهند کرد. تحت چنین شرایطی، دولت سوسیالیستی همواره با خطر تجاوز و خرابکاری از سوی امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم روبرو خواهد بود. از آنجا که سرمایه یک نیروی بین المللی است، هدف پرولتری فقط میتواند یک هدف بین المللی باشد. لنین بعد از آنکه پرولتاریا در انقلاب اکتبر قدرت سیاسی را کسب کرد و رشد انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی را آغاز نمود، بروشنی و دقت چنین خاطر نشان ساخت: ” پیروزی نهائی فقط در مقیاس جهانی و فقط از طریق تلاش مشترک کارگران همه کشورها امکان پذیر است.“ (۱۱) استالین در مبارزه اش با ترسکی، از لنینیسم پیروی و دفاع کرد. اما گروه مرتد خروشچف - برژنف مرتباً ادعا کردند که در اتحاد شوروی، سوسیالیسم نه فقط به پیروزی کامل، که به پیروزی همه جانبه دست یافته است. این خیانت محض به لنینیسم است. هدف از ادعای مسخره این گروه مرتد در سطح داخلی، پرده افکندن بر مبارزات حاد

میان پرولتاریا و بورژوازی، و مخفی کردن توطئه احیای سرمایه داری در کشور شوروی بود. از لحاظ بین المللی، این خیانت به مارکسیسم برای اشاعه این توهم بود که گویا سرشت تجاوزگرانه امپریالیسم عوض شده است؛ اینان بر سر هژمونی با ”ابرقدرت“ دیگر وارد مبارزه شده بودند و می خواستند این کار زشت خود را بیوشانند.

صدر مائو از لنینیسم در مقابل تحریف و خیانت رویونیسم مدرن دفاع کرد و آن را غنا بخشید. او خاطر نشان کرد: ”ما پیروزی عظیمی بدست آورده ایم. اما طبقه مغلوب همچنان مبارزه خواهد کرد. این افراد کماکان در اطراف ما هستند و این طبقه کماکان موجود است. بنابراین نمیتوانیم از يك پیروزی نهائی حرف بزنیم. حتی تا چند دهه دیگر هم نمیتوانیم. ما نباید هشیاری خود را از دست بدهیم. طبق نقطه نظر لنینیستی، پیروزی نهائی يك کشور سوسیالیستی نه فقط تلاشهای پرولتاریا و توده های وسیع خلق کشور را طلب میکند، بلکه در گرو پیروزی انقلاب جهانی و الغای نظام استثمار انسان از انسان در کل جهان نیز هست؛ که بر این مبنا، تمامی نوع بشر رها خواهد شد. بنابراین حرفهای سطحی در مورد پیروزی نهائی انقلاب در کشور ما نادرست است. این خلاف لنینیسم است و با واقعیات جور در نمی آید.“ (۱۲) برای دستیابی به پیروزی نهائی در انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به کمونیسم در سراسر جهان، پرولتاریای کشورهای گوناگون درفش انترناسیونالیسم پرولتری را به اهتزاز درآورده، از یکدیگر پشتیبانی کرده، همدوش هم مبارزه نموده، شجاعانه به پیش تاخته و استوارانه از خط عمومی مارکسیستی کمونیسم بین المللی پیروی میکند.

در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، بخشی از نظام امپریالیستی به موزه تاریخ سپرده شده است. بخش محتضری که باقی مانده، به خورشیدی کمرنگ می ماند که پشت تپه غرب گم میشود. این آخرین تلالها و آخرین نفسهای اوست. او نیز بزودی روانه موزه خواهد شد. دکترین و نظام اجتماعی کمونیستی سراسر جهان را با درخشش ده هزار تندر همزمان روشن میکند؛ مانند کوه های سر به فلک کشیده و اقیانوسهای موج، قدرتمند است. کمونیسم باید همیشه جوانی و شادابی خود را حفظ کند. اقتصاد سیاسی مارکسیستی خود را بر قوانین عینی تکامل جامعه بشری مبتنی می کند؛ حرکت و تکامل روابط تولیدی در اشکال گوناگون جوامع را تجزیه و تحلیل کرده و به این نتیجه گیری علمی میرسد که نظام سرمایه داری محکوم به نابودی بوده و نظامات سوسیالیستی و کمونیستی به ناگزیر غالب خواهند شد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی پرده از گرایش عمومی تکامل تاریخی برمیدارد و سلاح ایدئولوژیک قدرتمندی برای پرولتاریا در انجام انقلابیست.

تاریخ از طریق مبارزه تکامل می یابد. جهان در دل بی ثباتی پیشروی میکند. طلوعه جهان نوینی که در آن از امپریالیسم، سرمایه داری و نظامات استثمارگرانه نشانی نیست، پدیدار گشته است. صدر کبیر، مائوتسه دون به ما می آموزد: ”آینده روشن است؛ راه پر پیچ و خم است.“ (۱۳) بگذارید درفش ظفرنمون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآوریم، با پرولتاریای بین المللی و خلقها و ملل ستمدیده جهان متحد شویم، ثابت قدم باشیم، از هیچگونه فداکاری نهراسیم و هر مانعی را تا کسب پیروزی پشت سر نهم!

منابع مهم مطالعاتی و رجوع

مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست

مارکس، نقد برنامه گوتا

لنین، دولت و انقلاب

مائو، درباره دمکراسی نوین

یادداشتها

- ۱ - مائو، انقلاب چین و حزب کمونیست چین، منتخب آثار مائو جلد ۲ صفحه ۳۳۱
- ۲ - لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، کلیات آثار لنین جلد ۲۴ (۱۹۷۴) صفحه ۸۴-۸۵
- ۳ - مارکس، نقد برنامه گوتا، صفحه ۱۷
- ۴ - مائو، درباره پراتیک، جلد يك صفحه ۳۰۸
- ۵ - مائو، درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق، جلد ۴ صفحه ۴۱۱
- ۶ - مائو، درباره دمکراسی نوین، جلد ۲ صفحه ۲۶۰
- ۷ - لنین، مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس، کلیات آثار جلد ۱۸ (۱۹۷۳) صفحه ۵۸۴
- ۸ - نقل شده در لنینیسم و سوسیال امپریالیسم، مجله پکن ریویو شماره ۱۷ (۲۴ آوریل ۱۹۷۰) ص ۷
- ۹ - مائو، چرا باید کتاب سفید را مورد بحث قرار داد، جلد ۴ صفحه ۴۴۴

- ۱۰ - مائو، درباره تاکتیکهای علیه امپریالیسم ژاپن، جلد يك صفحه ۱۷۰
- ۱۱ - لنين، گزارش به نشست مشترك كمیته اجرائی مركزی سراسر روسیه و شورای مسكو، درباره سیاست خارجی، کلیات آثار لنين جلد ۲۷ صفحه ۳۷۲-۳۷۳
- ۱۲ - نقل شده توسط لين پيائو در: گزارش به نهمین کنگره حزب کمونیست چین - مندرج در اسناد مهم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی - انتشارات زبان های خارجی پکن ۱۹۷۰ صفحه ۶۲-۶۳
- ۱۳ - مائو، نقل شده در اسناد کنگره دهم حزب کمونیست چین - صفحه ۳۷

جمعبندی

تئوری و پراتیک برنامه ریزی مانوئیستی:

دفاعیه ای برای یک سوسیالیسم عملی و رویا پرداز

نوشته: ریموند لوتا

مقدمه

آیا اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی، شدنی است و می تواند از نابرابری و انسان زدائی جامعه طبقاتی دور شده و مشعلدار پیشروی باشد؟

ایدئولوگ های سرمایه داری ادعا می کنند که، اقتصاد سوسیالیستی هر زمان و هر جا پیاده شده، کار نکرده است؛ و نه تنها کار نکرده، بلکه هرگز هم کار نخواهد کرد. آنها برای این ادعا معمولا دو دلیل ارائه می دهند. اول، گفته می شود که اقتصاد مدرن آنقدر پیچیده است که اصولا نمی توان بطور مرکزی برایش برنامه ریزی کرد و بطور موثر آن را اداره نمود. برنامه ریزان مجبورند مقدار عظیمی اطلاعات غیر قابل اداره بدست آورده و تجزیه و تحلیل کنند. می گویند، از آنجا که چنین کاری ممکن نیست، برنامه ریزی دولتی سوسیالیستی منجر به قضاوت های غلط، ائتلاف منابع، و بوروکراسی می شود. پس، فقط از طریق بازار آزاد و کنش واکنش شرکتهای رقیب، اطلاعات اقتصادی قابل اتکاء می تواند تولید شده و مورد استفاده قرار گیرد.

دوم، گفته می شود سوسیالیسم با موانع انگیزه ای غیرقابل عبور مواجه است و بیخود سر بر آنها می کوبد. یک اقتصاد برنامه ریزی شده با پاداش ها و تنبیهاتی که موجب رفتارهای اقتصادی "معقول" (بخوانید: سرمایه داری) می شود، سر و کار ندارد. اگر منفعت طلبی فردی سرکوب شود، بنگاه ها دیگر مهمیزی برای تحریک صرفه جوئی در هزینه ها، ابداعات و ارضای تقاضا مصرف کنندگان نخواهند داشت؛ و افراد برای سخت و خوب کار کردن، انگیزه ای نخواهند داشت. و به این ترتیب متخصصین بورژوا آواز دسته جمعی کلیسائی خود را می خوانند که: بدیلی برای اقتصاد بازار وجود ندارد. و استدلال می کنند، این همان درسی است که باید از اضمحلال شوروی گرفت.

اما بیست سال پیش (این مقاله در سال ۱۹۹۲ نگاشته شده است) یک چهارم بشریت درگیر تلاشی شگفت انگیز برای آفریدن جامعه و اقتصادی بود که عمیقا از سرمایه داری انحصاری - خصوصی در غرب و سرمایه داری انحصاری - دولتی در اتحاد جماهیر شوروی (که نقاب سوسیالیستی بر چهره می زد درحالیکه از سال ۱۹۵۶ به بعد تبدیل به یک کشور سرمایه داری شده بود) متفاوت بود. این یک چهارم بشریت، چین سوسیالیستی بود. میلیونهائی که قبلا فقیر و بی قدرت بودند آگاهانه فنودالیسم و سرمایه داری را ریشه کن کردند. کارگران و دهقانان آگاهانه در حال ساختمان جامعه ای کاملا نوین بودند: جامعه ای مبتنی بر تعاون، اجتماع، و مبارزه مشترک برای محو تمایزات طبقاتی و روابط اجتماعی سببانه جامعه سرمایه داری و "شبکه تار عنکبوتی پول" در سرمایه داری که مانند زندان است. این تلاش عظیم، عالیترین نقطه تکامل جامعه بشری، تا به امروز است.

انقلاب سوسیالیستی چین که از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ دوام آورد و سپس توسط نیروهای سرمایه داری سرنگون شد، شاهد زنده این واقعیت بود که اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی می تواند انرژیهای خلاق را در مقیاسی که تاریخ بشر تا کنون بخود ندیده، رها و شکوفا کند؛ می تواند توده ها را قادر کند که آگاهانه از نیروهای مولده برای فائق آمدن بر نابرابری های اقتصادی و اجتماعی استفاده کنند؛ و کار و زندگی و آموزش را دگرگون و اجتماعی کند؛ و می تواند مشارکت آگاهانه را دامن زده و بطور فزاینده رشد همه جانبه قابلیت های اکثریت جامعه را بالا برد.

این بعد از عملکرد اقتصادی و پیشرفت که بعد عمیق تر مسئله است، قابل انعکاس توسط آمارهای مرسوم اقتصادهای بورژوائی نیست. و بهتر است بگوئیم که این بعد از مسئله اصلا به ماشین حساب اقتصاد سرمایه داری نمی خورد! اما حتا اگر بخوایم از شاخص های رشد مرسوم استفاده کنیم، چین انقلابی در سالهای مائونیستی نمرات خوبی در کارنامه خود جمع کرد. با این وجود، متخصصین و ایدئولوگها، روشهایی برای پرهیز از هر نوع بحث جدی در باره دستاوردهای چین مائونیستی دارند و خیلی راحت با گفتن اینکه توتالیتاریسم اتوپییایی بود خط بطلانی بر رویش می کشند. به ما می گویند، انقلابات کمونیستی مجبورند دست به کارهای شیطانی باور نکردنی بزنند چون می خواهند تغییرات اجتماعی را به جماعتی که آن را نمی خواهد، تحمیل کنند. بعد از شلیک این توپ ایدئولوژیک، بحث را تمام شده و کافی می پندارند. البته از مدافعان امتیاز و تمایز و استثمار بیش از این نمی توان انتظار داشت. اما در میان بسیار کسانی که ادعا می کنند سوسیالیست می باشند نیز می بینیم که تلاشی عامدانه برای پرهیز از بحث در مورد دستاورد مائونیستی می شود. برخورد مارکسیسم غربی به مائو آلوده به تعصبات اورو-شونیستی است. (اورو شونیسم = عظمت طلبی اروپائی - مترجم). در میان پژوهشگران غربی، امری رایج است که بر تجربه چین انقلابی تحت این عنوان که عقب مانده است و هیچ ربطی به جامعه غربی و سنتهای "خردگرایانه" و "دموکراتیک" آن ندارد، مائو متفکری است که بیش از حد زمخت بود (چون برای توده ها می نوشت!)، خط بطلان بکشند. اینها به/انقلاب فرهنگی به صورت عمل "ترور توده ای" و نه انقلاب توده ای، می نگرند. متأسفانه، برخی از اینان که قاعدتا باید حقیقت جوتر از این باشند، فریب دروغ ها و تحریفاتی که توسط حکام ضد مائونیست چین و "متخصصین" بورژوازی غرب تولید می شود، را خورده اند.

در قرن بیستم، دو انقلاب بزرگ رخ داد. انقلاب بلشویکی و انقلاب چین. بسیاری از روشنفکران با موضوعات انقلاب سوسیالیستی آشنا بوده و در رابطه با تجربه شوروی آشنائی خوبی دارند. آنها می توانند بنشینند و جزئیاتی مانند خط بوخارین در باره کشاورزی یا نقطه نظرات پره اوبراژنسکی در باره فینانس کردن ساختمان صنعتی، صحبت کنند. اما در بحثها، بندرت تئوری و پراتیک اقتصاد مائونیستی را بحساب می آورند. خارج از محدوده متخصصین چین، تعداد بسیار کمی از روشنفکران سوسیالیست در باره نظرات مائو در مورد روابط کشاورزی - صنعت می دانند (که در مقالات مائو به نام "در باره مسئله کنوپراسیون کشاورزی" و "در باره ده مناسبات بزرگ" منعکس است) یا با نقطه نظرات دوراندیشانه وی در مورد فن آوری مناسب که در "جهش بزرگ به پیش" بکار برده شدند، آشنایند یا چیزی در مورد اصول جسورانه مربوط به مدیریت بنگاه های سوسیالیستی که در "اساسنامه فولاد آشان" جمعبندی شد و یا مناظره های توده ای الهام بخش در باره انگیزه های مادی و اخلاقی که در جریان انقلاب فرهنگی در جای جای جامعه جریان داشت، می دانند.

سوسیالیست های غربی، اغلب، چین مائونیستی را بعنوان یکی از انواع "اقتصاد استالینیستی آمرانه" که با حوادث اتوپییایی رقم می خورد، طبقه بندی می کنند (تعریفشان از اقتصاد آمرانه استالینیستی آن است که کنترل بشدت متمرکز حزبی - وزارتخانه ای بر روی سرمایه گذاری و تولید؛ و کنترل محکم بر مدیریت بنگاه ها، اعمال می شود). بنابراین نیازی به بررسی مائو نمی بینند ... در حالیکه نقد مائو به تئوری و پراتیک اقتصاد شوروی در زمره مهمترین آثار در باره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی است (۱)؛ درحالیکه، مائو از رویکرد استالین به برنامه ریزی (یعنی "مدیریت جزء به جزء از بالا") بریده بود و یک نظام برنامه ریزی چندین لایه در سراسر چین که حتا کوچکترین تعاونی ها را در درون خود داشت، حدادی کرده بود. چین انقلاب راهی متفاوت از اتحاد شوروی برای ساختمان اقتصاد در پیش گرفت. (البته مائو از تجربه شوروی در زمان استالین نیز بسیار آموخته بود). انقلابیون مائونیست یک رویکرد منسجم و جدید را در پیش گرفتند که روش های غیر بوروکراتیک هماهنگی مرکزی را با شکل های اداری غیر متمرکز و انعطاف بنگاهی (بدون باز کردن میدان برای بازار و نیروهای قطبی کننده آن) ترکیب می کرد. آنها برنامه ریزی را با مشارکت توده ای و نظارت توده ای ترکیب کردند. آنها الویتهای اقتصادی را با موضوعاتی مانند روابط شهر - روستا، بهداشت و جمعیت، و محیط زیست پیوند زدند. آنها درک می کردند که ساختمان سوسیالیستی بطور لاینفکی وابسته است به امواج مبارزات توده ای و تجربه کردن. اما بیشتر این حرفها برای بسیاری از پژوهشگران نا آشناست.

تعصبات مارکسیسم غربی با آلودگی حملات ایدئولوژیک طبقات حاکمه غرب علیه کمونیسم، ترکیب شده است. طبقات حاکمه غرب با استفاده از سقوط جوامع ستمگرانه در شوروی سابق و اروپای شرقی، تلاش می کنند این فکر را در کله مردم فرو کنند که کمونیسم ورشکسته از آب درآمد و جز این نیز نمی توانست باشد. این پیام تأثیرات خود را گذاشته و ضربات زیادی به مباحث معاصر در باره آینده سوسیالیسم زده است. از یک طرف، در محافل مترقی، بدبینی عمیقی در باره سوسیالیسم ایجاد کرده است. این بسیار طنز آلود است زیرا دهها سال بود که شوروی اصلا سوسیالیستی نبود. جامعه ای بود که در جوانب اساسی اش تفاوت چندانی با آنچه امروز در غرب موجود است نداشت. فروپاشی بلوک شوروی سابق هیچ چیزی را در رابطه با بالندگی و شدنی بودن سوسیالیسم ثابت نکرد. اتفاقا ثابت کرد که سرمایه داری نظامی محض است. بگذار مردگان را مردگان بردارند!

از سوی دیگر، تحت تاثیر نمایش پر هیاهوی شکست سوسیالیسم، عده ای راه افتاده اند و می خواهند سوسیالیسم را "از نو تعریف" کنند. مرتبا این ترجیع بند را می شنویم که سوسیالیسم باید خود را از میراث تاریخی اش که گویا ناخوشایند است "رها" کند. طبق این روایت، سوسیالیسم باید تعریف جدیدی از سیاست بکند. و اغلب منظورشان این است که باید دموکراسی انتخاباتی چند حزبی (که تا کنون برای امپریالیستهای غربی مساعد بوده است) را اتخاذ کند. می گویند، سوسیالیسم باید تعریف مجددی از اقتصاد هم بکند. که اغلب منظورشان اتخاذ روایت باشکوه تری از دولت رفاه در کشورهای سرمایه داری غرب است. واقعا یک صنایع دستی تولید مدل های مختلف اقتصاد سوسیالیستی سر بلند کرده است. مدل ها را بهم بخیه می زنند و به هوا فر می دهند: به لحاظ نظری، تفننی تخیلی؛ به لحاظ ریاضی، فرمال؛ و به لحاظ ماهیت، غیر انقلابی. این اصلا رهائی بخش نیست. پروژه ای برای سرنگون کردن دیکتاتوری بورژوازی نیست؛ پروژه ای برای بازسازی جامعه بر اساس حاکمیت پرولتری نیست. بلکه سرمایه داری زیر پتو است.

مسئله در همینجاست. انقلاب چین برای اولین بار، راه حل برخی از سخت ترین مشکلات برنامه ریزی و اداره یک اقتصاد برای ارضای نیازهای اجتماعی و انقلابی کردن جامعه را یافت. مدل چین، پیشرفته ترین، عملی ترین مدل یک سوسیالیسم رهائی بخش است که تا کنون بدست آمده. اما این مجموعه غنی و الهام بخش تئوری اقتصاد سوسیالیستی و تجربه عملی، پنهان مانده و بشدت تحریف شده است. یکی از چالش های این دوره دقیقا آن است که این تاریخ و دستاورد سرکوب شده را به روشنائی روز بکشانیم.

سوسیالیسم یک جنبش تاریخی و یک فرآیند تاریخی است که انرژی ها، فداکاری ها، و جسارت های بخش عظیمی از بشریت تحت ستم را بخود مشغول داشته است. این جنبش و فرآیند یک موج تاریخی را پشت سر گذاشته است. اولین راهگشائی، کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ بود که عمری کوتاه داشت. حمله بعدی علیه سرمایه داری، انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ بود که عمیق تر از اولی بود. این انقلاب، اولین تلاش برای ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی و دفاع، تعمیق و گسترش انقلاب سوسیالیستی را نمایندگی می کرد. در سال ۱۹۴۹ انقلاب چین به پیروزی رسید. عالیتترین نقطه ی **موج اول انقلابات پرولتری، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی** در چین بود. ما اکنون در پایان یک دوره تاریخی که با تاسیس انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۴ شروع شد، قرار داریم. (انترناسیونال اول به نام فدراسیون بین المللی سازمان های طبقه کارگر که کارل مارکس به استقرار آن یاری رساند و هدایتش کرد.) (۲)

امروز در جهان، هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد. آیا این بدلیل آن است که سوسیالیسم ذاتا نقص دارد و بنابراین محکوم به شکست می باشد؟ خیر، سوسیالیسم بدست سرمایه داری جهانی که نیروهای مادی و ایدئولوژیک قوی تری داشت شکست خورد (اول در سالهای ۱۹۵۰ در شوروی و بعد در سال ۱۹۷۶ در چین). این یک حقیقت تلخ است اما حقیقتی است که باید بر بستر تاریخی اش به آن نگریم. انقلاب سوسیالیستی می خواهد تمام تارهای شبکه ستمگری را که بشریت در چنگال آن اسیر است، پاره کند و جسد مرده گذشته را از روی جامعه بشری به کنار پرتاب کند. آیا عجیب است که چنین انقلابی با سختی ها مواجه شود؟

انقلاب جهانی پرولتری در یک خط مستقیم با پیروزی های بلا انقطاع، پیش نمی رود. این انقلاب، جمع حسابی انقلابات مجزا که سوسیالیسم سهل و ساده و بطور قطع در یک کشور و سپس در دیگری، و سپس در دیگری، تثبیت می شود، نیست. بلکه، حرکتی مارپیچی دارد: با اوج گرفتنها و پیشرفتها، تحکیم و عقب نشینی، شکستها و عقب گردها. این انقلاب، از دل جدال میان انقلاب و ضد انقلاب، میان احیاء و ضد احیاء، گذر می کند. انقلاب کمونیستی یک فرآیند پیچیده، طولانی مدت، و ناهموار است. اما مجبور نیست از صفر شروع کند. در دل موفقیتهای عظیمی که طبقه کارگر، هنگامی که قدرت را در دست داشت، کسب کرد؛ و در شناختی که از بطن مبارزه برای آفریدن یک جهان نوین (منجمله از اشتباهات و کمبودهای این مبارزه) کسب شده است، شالوده و قدرتی نهفته است که با اتکاء به آن باید پیشروی کرد.

مقاله ای که پیشاروی شماسست، با این روحیه ارائه می شود. سرمایه داری، جهان را تبدیل به کابوسی برای اکثریت بشریت کرده است. اگر قرار است نیازهای اساسی توده ها پاسخ بگیرد، این جهان باید از بیخ و بن دگرگون شود. مائوئیستهای پرو، در جنگها و زاغه نشین ها در حال انجام چنین کاری اند تا راه رهائی را روشن کنند. همانطور که مائو می گوید، هر جا ستم است، مقاومت است. جامعه را باید به گونه ای دیگر اداره کرد و می توان.

این مقاله اصول، متدولوژی و پراتیک برنامه ریزی مائوئیستی را بررسی می کند و کانون توجهش روی سه عنصر است: نقش سیاست در فرآیند برنامه ریزی؛ رابطه میان تمرکز و عدم تمرکز؛ و ماهیت تعادل اقتصادی در سوسیالیسم. هدف این مقاله آن است که دستاورد مائوئیستی در زمینه برنامه ریزی سوسیالیستی را تشریح کند تا توجهات را به سوسیالیسمی که هم رویا پرداز است و هم عملی، جلب کند. و مهمتر از آن اینکه، به مبارزه در راه تبدیل آن به یک واقعیت عملی، یاری برساند.

الف - سیاست در فرماندهی

بدون یک رویکرد سیاسی صحیح نسبت به مسئله، طبقه مورد نظر نخواهد توانست در راس بماند و در نتیجه نخواهد توانست مسائل تولیدی اش نیز حل کند.
-- لنین (۳)

انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید.
-- شعار انقلاب فرهنگی

هدف اساسی برنامه ریزی سوسیالیستی چیست؟ آیا صرفاً رشد است یا حرکت کردن به ورای چارچوب تولید کالائی و پول و حدادی یک جامعه نوین؟ محک عمده در سنجش موفقیت آن چیست؟ کارائی، بازدهی، و سودآوری یا اینکه تا چه درجه کنترل کلکتیو جامعه را تقویت می کند؟ موضوع در نهایت این است: چه نوع رشدی و برای چه هدفی؟
یک جامعه سوسیالیستی باید منابع تولیدی را بسیج کند و اضافه اجتماعی را بکار اندازد (اضافه اجتماعی آن بخش از تولید اجتماعی است که بالاتر از سطحی است که برای بازتولید جامعه در همان سطح توسعه قبلی ضروری است). اما همانطور که باب آوکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، خاطر نشان کرده است: «مسئله تعیین کننده این نیست که آیا اضافه ای تولید خواهد شد یا نه؛ مسئله عمده حتماً اندازه این اضافه نیست؛ با اینکه "کارآمدترین" راه برای تولید بیشترین اضافه چیست؛ بلکه مسئله این است که آیا اضافه به طریقی، و تحت هدایت اصولی تولید خواهد شد، و به طریقی مورد استفاده قرار خواهد گرفت که در هر مقطع بلندترین گام ممکن را بسوی دگرگونی انقلابی جامعه و بالاتر از همه در جهان، بردارد یا نه؟» (۴) در جامعه سوسیالیستی، دست نامرئی بازار باید جای خود را به دست مرئی سیاست دهد. این حرف به معنای انکار آن نیست که برنامه ریزی سوسیالیستی باید به هزینه ها توجه کند و تلاش کند نیروی کار، مصالح، و صندوق ذخایر را بطور اقتصادی مصرف کند. اما همه اینها باید تابع سیاست های انقلابی باشد. (برای مثال در چین انقلابی، تصمیم گرفتند صنایع را در مناطق داخلی کشور که کمتر توسعه یافته بود قرار دهند. دلیل تصمیم گیری فوق این نبود که این کار "کارآمدترین" راه برای توسعه تولید کلی صنایع بود. بلکه بدلیل آن بود که به کاستن شکافها و نابرابریهای منطقه ای خدمت می کرد. اما زمانی که کارخانه ها استقرار یافتند، برای کارآمد کردن تولید در آنها تلاش می شد.)
هیچ جنبه از توسعه اقتصادی، هیچ شکل از سازمان اقتصادی، هیچ شکل از سازمان یابی فرآیند کار، موجود نیست که در چارچوبه یک روابط تولیدی و طبقاتی معین نباشد. پایه ای ترین موضوعات توسعه اقتصادی (مانند اینکه چه چیزی تولید شود، چگونه تولید شود، برای چه کسانی و برای چه تولید شود) را نمی توان جواب داد، و اصلاً نمی توان فهمید، مگر با زبان طبقه. "کارائی" کاپیتالیستی خصلت طبقاتی دارد؛ مبتنی است بر به حداکثر رساندن تولید کارگر و به حداقل رساندن مقاومت کارگر، مبتنی است بر به بند کشیدن تولید کنندگان و ظرفیت خلاق کلکتیو آنان. اقتصاد "عقلانی" معنی ندارد مگر در چارچوب روابط طبقاتی که در بر دارد و بازتولید می کند و مقاصدی که خدمت می کند. این یک مولفه بسیار مهم از تفکر مائوئیستی است.

از نظر انقلابیون مائوئیست، توسعه سوسیالیستی باید مرتبط بود با فائق آمدن بر اختلاف میان صنعت و کشاورزی، میان شهر و روستا، میان ملیتها، میان مرد و زن و میان کار فکری و یدی. و قرار دادن سیاست در فرماندهی اساساً به معنای تضمین آن بود که استراتژی اقتصادی، دگرگونی های انقلابی جامعه را تقویت کند، بر بسیج اجتماعی تکیه کند و ارزشهای سوسیالیستی را اشاعه دهد و به آرمان انقلاب جهانی خدمت کند.

در یک جامعه سوسیالیستی، توده ها باید به لحاظ سیاسی مسلح شوند. آنها باید بدانند نیازها چیست و مشکلات کدام است، از تجارب پیشرفته بیاموزند، و ابتکار عمل را در دست داشته باشند، و در مبارزه بر سر اهداف و ماهیت برنامه ریزی مشارکت کنند. درسی را که مائو جمع بندی کرد این بود که با قرار دادن سیاست (و نه متخصصین، نه کامپیوترها، نه آئین نامه ها و سهمیه های تولید و مطمئناً نه سود) در فرماندهی می توان مشکلات توسعه اقتصادی را حل کرد و به این ترتیب می توان اقتصاد را به نفع توده ها به جلو راند.

هدایت و سنجش توسعه اقتصادی

مشاهده شده که اقتصاد دانان غربی اغلب در فهم نظام برنامه ریزی چین سوسیالیستی مشکلات زیادی دارد زیرا در این نوع برنامه ریزی تعداد بسیاری اهداف غیر اقتصادی موجود است. استانداردهای چین سوسیالیستی برای سنجش موفقیت اقتصادی بسیار گسترده تر از دست یابی به آماج های تولیدی (و توسعه) بود. انقلابیون چینی تأثیرات اجتماعی و تأثیرات اقتصادی درازمدت توسعه اقتصادی را می سنجیدند. آنها تعریف گسترده تری از مقوله "کارآئی" ارائه دادند که شامل منفعت اجتماعی و تأثیرات آموزشی جانبی و کمک به نیازهای توسعه محلی نیز بود؛ یعنی کارآئی روش های تولیدی، فنی که استفاده می شد و سازمان کارخانه ای و غیره بر مبنای این تعریف گسترده سنجیده می شد. (۵)

مائوئیستها، این نظر را که توسعه اقتصادی الزاما به معنای صنایع بزرگ و متمرکز، گسترش بی رویه شهرها، و تخصصی شدن مناطق است، را قبول نکردند. نه تنها این روندها را که "منطق" توسعه صنعت مدرن خوانده می شد، قبول نکردند بلکه آگاهانه علیه این روندها مبارزه کردند. در زمینه تحقق آماج برنامه باید گفت که در برنامه ریزی چین سوسیالیستی، اهداف کمی مهم بودند و در سطح ملی و در سطح بنگاه ها دارای اهمیت عملیاتی بودند. اما در درجه دوم اهمیت قرار داشته و به اهداف کیفی خدمت می کردند (بطور مثال، مسئله مهم برای کارخانه ای که ابزار کشاورزی تولید می کرد صرفا این نبود که به آماج مالی اش برسد بلکه این بود که واقعا نیازهای کشاورزی را بفهمد و تلاش کند در جهت ارضای آن نیازها کار بهتری انجام دهد).

در برنامه ریزی و سنجش برنامه ها، پافشاری بر قرار دادن سیاست در فرماندهی به معنای آن بود که منافع فردی و بخشی (این یا آن شعبه از صنعت یا منطقه مشخص) باید تابع منافع کلکتیو و منافع پیشروی انقلاب باشد؛ بر توده های اتکاء شود؛ بر طبق "خط مشی عمومی" در زمینه توسعه اقتصادی (یعنی « با تمام قوا پیش رفتن، هدف را بلند گرفتن، و در ساختمان سوسیالیسم به نتایج عظیم تر، سریعتر، بهتر و اقتصادی تر دست یافتن») عمل شود؛ و یکرشته اصول که شامل موارد زیر بود به اجرا گذاشته شود: «برای جنگ آماده باشید؛ برای فجایع طبیعی آماده باشید و برای خلق هر کاری بکنید»؛ «کشاورزی را به مثابه شالوده بگیرید و صنعت را به مثابه عامل هدایت کننده».

تمام اینها مفاهیم عملی بسیار واقعی داشت. در اینجا می توانیم روی ۴ عامل مهم در برنامه ریزی سوسیالیستی، با توجه به اهداف و روش های آن که هر دو منعکس کننده جهت گیری "سیاست در فرماندهی" بود و به آن خدمت می کرد، تاکید کنیم.

اول، الگوی سرمایه گذاری صنعتی غرب و رشد شهری آن، رد شد. چین می خواست صنعت را پخش کند و مانع از رشد کنترل نشده شهرها و تجمع صنایع در اطراف شهرهای بزرگ شود. در واقع، برای اولین بار در تاریخ، فرآیند صنعتی کردن همزمان فرآیند رشد بی رویه شهرها نبود. برای تثبیت یا کم کردن اندازه شهرهای بزرگ و حمایت از رشد شهرهای کوچک و متوسط، و جابجایی صنایع به این شهرها و ایجاد مناطق صنعتی جدید در خارج از محدوده این شهرها تلاش می شد. به این ترتیب نیاز جامعه به اماکن مسکونی و کنترل آلودگی بهتر جواب می گرفت. (۶) همانطور که قبلا گفته شد، سیاست صنعتی، اهدافی مانند کاستن فاصله رشد میان مناطق مختلف و اختلاف درآمدها را نیز دنبال می کرد.

نظام برنامه ریزی، توسعه نظام های صنعتی نسبتا کامل و مستقل را در هر یک از استان های چین تسهیل کرده و خودکفائی در تولید دانه های خوراکی را تشویق می کرد. مجتمع های تولیدی از نوع جدید که در آن صنعت با کشاورزی، محل زندگی و کار، مستقیم تر از گذشته با هم ادغام شده بودند، بوجود آمد. صنعت چین به طرف خدمت به کشاورزی جهت داده شد؛ در همان حال شبکه های صنعتی و فنی روستائی به مثابه روشی برای مهار کردن ظرفیت های مولد در روستا و کاستن از شکاف های اجتماعی میان شهر و روستا، گسترش یافت. در سال ۱۹۷۳-۱۹۷۵، صنایع کوچک روستائی حدود ۶۰ درصد تولیدات سیمان و کود شیمیائی، ۳۵ درصد ظرفیت تولید برق آبی، و ۱۵ درصد تولید فولاد را تولید می کردند. (۷) اغلب ماشین آلات و ابزار زراعی بجز سنگین ترین آنها در کارخانه های کوچک و متوسط محلی تولید می شد.

این سیاست ها شروع به درهم شکستن الگوهای کهنسال اقتصادی و توسعه اجتماعی که طبق آن شهرها بر روستاها حکم می راندند کرد؛ این سیاست ها به کاستن شکاف میان میان کار فکری و یدی کمک کرد. علاوه بر اینها، این اقدامات کمک کرد تا چین عمیقا از اقتصاد جهانی امپریالیستی و وابستگی که امپریالیسم به ملل تحت ستم تحمیل می کند، گسست کند. این مسئله ابعاد استراتژیک مهمی داشت. توسعه متکی بخود، بازتولید قائم به ذات، و توسعه غیر متمرکز که چین در آن گام گذاشته بود به وی امکان می داد که در مقابل فشارهای اقتصادی امپریالیسم بهتر ایستادگی کند، در مقابل حملات و تهاجمات احتمالی بهتر بایستد، و برای خدمت به نیازهای انقلاب جهانی کار بیشتری انجام دهد.

نوم، برنامه در درجه اول و قیمت در درجه دوم قرار داشت. در سطح کل جامعه، چین سوسیالیستی نمی توانست از سود، قیمت و دیگر اندازه گیری هایی که سرمایه داری برای سنجیدن کارآئی بکار می برد برای تعیین اینکه سرمایه گذاری کجا انجام شود، چه چیزی تولید شود و نرخ و جهت تغییر تکنولوژیک یا هدف فعالیت های بنگاه چه باشد، استفاده کند. اگر قیمت و سود عمده می شد، دولت نمی توانست منابع سرمایه گذاری را باز توزیع کرده و از مناطق ثروتمند به سوی مناطق کم تر توسعه یافته براند. اگر قیمت و سود عمده می شد، دولت نمی توانست توسعه صناعی که حامی کشاورزی هستند را

تشویق کند زیرا این صنایع خیلی سودآور نیستند؛ و نمی توانست تولید را افزایش دهد و قیمت فروش برخی از فرآوردهای مصرفی پایه ای را سوبسیدی کند و یا اینکه برای جنبش های انقلابی کمک های رفیقانه گسیل دارد.

قیمتها هنوز مرتبط بودند با شرایط هزینه ها و کاملاً به دلخواه تعیین نمی شدند. اما بطور آگاهانه و یکدست (در سراسر کشور) تعیین می شدند تا به یکسری اهداف معین خدمت کنند. قیمتها نیز بازتابی از خط سیاسی بودند. یک نمونه مهم را می توان در رابطه مبادلاتی میان صنعت و کشاورزی دید. نظام قیمت گذاری مساعد حال کشاورزی عمل می کرد به این ترتیب که، قیمت های ابزار کشاورزی و کود شیمیایی پائین نگاه داشته می شد و قیمت هایی که دولت بابت تولیدات کشاورزی می پرداخت افزایش می یافت (یعنی درست مخالف روندی که در کشورهای جهان سوم حاکم است). چین سوسیالیستی نمی توانست اجازه دهد که قیمت ها و برگشت پولی یک نقش خودمختار در هدایت عملیات اقتصادی داشته باشد.

برنامه را در درجه اول قرار دادن و قیمت را در درجه دوم، در سطح یک بنگاه چه معنایی داشت؟ به این معنا بود که هزینه ها و منفعت های فعالیت های اقتصادی را نمی توان بر مبنای مصالح مالی تنگ نظران محاسبه کرد یا کوتاه نظرانه از زاویه به حداکثر رساندن درآمد یک واحد تولیدی نگریست. انقلابیون چین مسئله را اینطور تشریح می کردند:

در برخی موارد، اگر فقط به ظاهر نگاه کنیم، ممکنست در یک کارخانه مشخص ضرر بیش از سود باشد. اما، اگر وضعیت کلی را در نظر بگیریم، سود آن {منفعتی که برای کل جامعه دارد} بیشتر از ضرر است ... اگر مشغله مان فقط سودهای کوچک باشد و از موضوعات بزرگ غفلت کنیم، اگر فقط به امروز نظر داشته باشیم و از آینده غفلت کنیم، اگر بجای اینکه وضعیت کلی را در نظر بگیریم فقط مواظب واحد خودمان باشیم، و اگر فقط به نسبت اندازه رسیدن به دستاورد (منفردی) که توقع می رود، تلاش کنیم ... باید بدانیم که تنوری سود در فرماندهی، ما را مسموم کرده است. (۸)

آیا کافی بود که صرفاً به تحقق برنامه تولیدی بپردازند بدون آنکه به هزینه های اجتماعی بزرگتر، مانند بیگانگی کارگر، ضربه خوردن به سلامت کارگر، و به محیط زیست نظر اندازند؟ مائوئیستها مصرانه تاکید می کردند که به این موضوعات نمی توان به صورت مشکلاتی مجزا از تولید که دارای اهمیت درجه دوم هستند، برخورد کرد. نمی توان کارائی (یا سودآوری) بنگاه را بالای هر چیز دیگر قرار داد: واحدهای مجزا باید نیازهای کل جامعه را در نظر می گرفتند و کارگران و پرسنل با روحیه انجام هر کاری که به خلق منفعت می رساند، هدایت می شدند. مائوئیستها مصرانه تاکید می کردند که هزینه ها و منفعت ها را نمی توان بر پایه برگشت پولی فوری، تعیین کرد.

اگر ابتکار عمل کارگری بطور موقت برخی مشکلات تولیدی بوجود آورد، آیا با بهانه کردن اهداف برنامه ای، باید ابتکار عمل کارگری را خفه کرد؟ در سالهای پیش از **انقلاب فرهنگی**، یک تجربه عمومی در کارخانه ها این بود که وقتی کارگران طرحی جدید و روش های تولیدی بدیعی را بکار می انداختند، اغلب توسط مدیران مواخذه و تنبیه می شدند. این مدیران می ترسیدند که چنین ابداعاتی در روش های کاری مرسوم اخلاص کرده و مانع از آن شود که کارخانه آنها کمیت مقرر شده توسط برنامه را تولید کند (و نمره آنها کم شود). در جریان انقلاب فرهنگی، چنین رفتاری نسبت به اجرای اهداف مقرر شده برنامه ای و چنین تحقیری نسبت به کارگران زیر حمله شدید قرار گرفت. در نتیجه، فضائی ایجاد شد که کارگران تشویق می شدند از روش های مرسوم گسست کنند؛ و مثلاً در کشتی سازی راه هایی را در پیش بگیرند که تا قبل از آن سابقه نداشت و یا طراحی ماشین را بازنگری کنند. این رویکرد، در درازمدت موجب رشد تولید شد.

نظریه پردازان بازار، به سوسیالیسم حمله کرده و می گویند نظامی است که مسئله اش فقط کمیت است و کارخانه ها صرفاً محصولات بنجل تولید می کنند تا سهمیه های تولیدی خود را متحقق کنند. به این، "مسئله شاخص قرار دادن تحقق برنامه" نام نهاده اند. (plan-fulfillment-indicator problem). به عبارت دیگر، مدیران صرفاً می خواهند آماج تولید (و ارزش) را متحقق کنند و برای اینکار ساده ترین راه ها را انتخاب می کنند و نسبت به کیفیت تولید بی تفاوتند. (۹) اما واقعیت چیست؟ در واقع یکی از موضوعات جدال مائوئیستها با رهروان سرمایه داری (یعنی همانها که امروز در چین حاکم اند) دقیقاً بر سر این بود که نگذارند شکل های مدیریت رویونیستی بر اقتصاد غلبه کند زیرا مدیریت رویونیستی بطور یکجانبه بر تحقق کمیت یا بازگشت مالی تاکید می کرد و بطور کلی یک رویکرد تنگ نظرانه نسبت به تحقق برنامه اتخاذ می کرد و آن را به بهای قربانی کردن اهداف حزب و دولت سوسیالیستی عملی می کرد.

در چین انقلابی، شاخص های موفقیت درست مخالف شاخص های برنامه ریزی از نوع شوروی بود. در برنامه ریزی نوع شوروی "طرز تفکر تنی" (یا "کیلویی") غالب بود. در واقع، یکی از شعارهایی که برای اولین بار کارگران بارانداز در جریان انقلاب فرهنگی راه انداختند و فراگیر شد این بود: "اربابان بارانداز باشید و نه برده تن". برای سنجش عملکرد در تولید کمیت، اولین محک این بود که آیا منابع و تولیدات به سیاست های بزرگتر خدمت می کند یا خیر؛ ترکیب درست و کیفیت تولیدات و تقویت تعاون میان بنگاه های سوسیالیستی مهمتر از ارزش تولیدات یا نرخ بازگشت بود. سنگ محک کلیدی نه قیمت بود و نه کمیت بلکه ارزش مصرف اجتماعی (یعنی آنچه نیازهای جامعه را ارضا می کند) و محتوای کلی و جهت گیری فعالیت های اقتصادی بود.

این به معنای آن نیست که حسابداری و کارآئی کنار گذاشته شده بود. بالعکس، تلاش های عظیمی برای به حداقل رساندن خرج ها، کم کردن هزینه ها و تضمین کیفیت تولیدات می شد. اما اینکار تبدیل به مسئولیت کارگران شد، هم از طریق شکل های حسابداری گروهی، تجزیه و تحلیل فعالیتهای اقتصادی، و مدیریت مالی و هم از طریق راه انداختن جنبش های توده های با هدف دست زدن به ابداعات و کم کردن هزینه ها.

مدیریت کردن، اداره کردن، و انگیزه تولید کردن از طریق سیاست

سوم، سازمان و مدیریت صنعتی، اجتماعی و انقلابی شد. اهداف برنامه شامل محدود کردن بیگانگی و از هم گسیختگی اجتماعی که همزاد تخصص در شغل است، بود. تمایزات میان مهارت های مختلف در هم شکسته شد، پرسنل بطور دوره ای میان مشاغل مختلف جابجا می شدند (و کارخانه ها کارگران را به روستا نیز گسیل می داشتند)، آئین نامه ها و قوانین سرکوبگرانه به زباله دانی پرتاب شد، و نظام پاداش که کارگران را به جان هم می انداخت، حذف شد. تکنیسین ها از میان کارگران تربیت می شدند و تکنیسین ها و کارگران در تیم های اختراع و ابداع متحدانه کار می کردند. شکل های مدیریت کلکتیو بوجود آمد و مدیریت ساده شد. رهبران بنگاه ها دوره های منظم را در کار در کارخانه می گذراندند. بنگاه صنعتی صرفاً یک واحد اقتصادی در خود نبود؛ بلکه با دیگران همکاری می کرد حتا اگر این به معنای ضرر دهی کوتاه مدت بود؛ نیازهای اهالی محل و خدمات اجتماعی را در نظر می گرفت، و بالاتر از همه اینکه تبدیل به یک محل مبارزه سیاسی و طبقاتی شده بود.

چهارم، اقتصاد عمدتاً توسط طرق سیاسی و ایدئولوژیک اداره می شد. برای اینکه یک برنامه موثر باشد، جامعه باید نسبت به انجام آن تعهد داشته باشد. در غیر اینصورت، هماهنگی و برنامه ریزی واقعی، امکان ندارد. در اینجا، بطور عینی مسئله "پذیرفتن و به اجرا گذاشتن" بوجود می آید؛ یعنی وقتی برنامه و اهداف و استانداردهای آن به سطوح مختلف منتقل شده و به شرایط آنها وفق داده می شود، آیا آنها، بخصوص بنگاه های صنعتی، این برنامه را "پذیرفته" و به اجرا می گذارند؟ تنوریسین های سرمایه داری می گویند، مسئولین برنامه ریزی سوسیالیستی بالاجبار با وظیفه غیرممکنی مواجهند و مجبورند با قربان صدقه و فشار مدیران بنگاه ها را به اجرای قرارهای برنامه متعهد کنند. می گویند، مشکل از آنجا ناشی می شود که برنامه ها بطور غیر واقع بینانه طراحی می شوند و چشم انداز برنامه ریزان و مدیران الزاماً با هم برخورد می کند. طبق روایت بورژوائی، نتیجه آن است که میان اتوریته های برنامه ریز و مدیریت جنگ فرساینده ای شروع شده و بیزار کننده می گردد و دیر یا زود با نهادینه شدن یک نظام برنامه ریزی سرکوبگر حل می شود که مختصاتش این است که دستورات بطور یکسویه و بدون حساسیت از بالا صادر می شود و در پائین بصورت منفعل و پراگماتیستی وفق داده می شود.

اجرای برنامه توسط اقتصاد سوسیالیستی، یک وظیفه واجب است. اما این به چه معناست و آن را چگونه باید فهمید؟ در شوروی سوسیالیستی به هماهنگی برنامه ریزی شده و اجرای برنامه، عموماً به این صورت نگریسته می شد که اینها یکسری مقررات هستند که باید اجرا شوند و برای تضمین پذیرفته شدن و اجرای برنامه از سوی بنگاه ها، از یک شبکه کنترل و بازرسی گسترده استفاده می کردند که مرتباً بر بوروکراسی اش اضافه می شد.

انقلابیون مائوئیست جمعبندی کردند که آن نظام اداری که می خواهد از طریق مقررات حکومت کند و عمدتاً تلاش می کند با نگرهبانی، مردم را به اجرای مقررات متعهد کند، نه تنها مجبور می شود بطور افراطی بوروکراتیک باشد بلکه اصلاً کار نخواهد کرد. برای همه سطوح مسئولین، دور زدن کنترل های بیرونی و مقرراتی که از بالا صادر می شود، نسبتاً ساده است. همانطور که مائو در سال ۱۹۵۷ گفت، «مقررات بخودی خود کار نمی کند ... ذهنیت آدمها باید عوض شود.» (۱۰) بهمین دلیل ابعاد ایدئولوژیک مسئله مهم است؛ ایجاد فضای ایدئولوژیک که بستر تصمیم گیری ها در همه سطوح باشد، ضروری است؛ مسئولیت کلکتیو، مهم است؛ اینکه مردم اهداف برنامه را درونی کنند و درگیر جدال سیاسی فعال و سرزنده شوند، مهم است.

نکته در آن است که برنامه ریزی فقط در معرض فشارهای فنی و اداری قرار ندارد بلکه در معرض فشار عوامل سیاسی و محدودیتهایی که توسط ایدئولوژی ایجاد می شود نیز قرار دارد. برنامه ریزی در چارچوبه مبارزه طبقاتی در جامعه، شکل می گیرد و اجرا می شود. در جامعه سوسیالیستی جواب سوالاتی از این قبیل که برنامه ریزی باید چه جیتی داشته و موجب چه نوع تغییر و تحولاتی شود؟ برای چه کسانی و چه هدفی باشد؟ حاضر و آماده نیست بلکه اینها موضوعاتی هستند که مورد مبارزه اند. از نظر مائو موضوع عمده ای که باید حل می شد، تقابل مکانیسم های اجرایی اتوریته برنامه ریز و خود رایی مدیران، نبود. بلکه نقش توده ها در اجرای برنامه بود. توده ها باید درک کنند که ضرورت سیاسی چیست و دانش گسترده ای در مورد کل نظام (قوانین اقتصادی آن، اهدافش و تضادهایش) داشته باشند تا خودشان

تبدیل به بازیگران شوند تا مواد خام بیجانی که بازار یا فرآیند بوروکراتیک برنامه ریزی در موردش تصمیم گیری می کند... توده ها باید کنترل کنندگان را کنترل کنند.

انقلابیون چین، بجای اینکه از روش های فنی و استانداردهای اقتصادی برای اداره کردن استفاده کنند، دست به ابداع روش های غیر بوروکراتیک و ضد بوروکراتیک برای منتقل کردن سیاست و گذاشتن یک استاندارد جدید زدند که عبارت بود از ساختن تجربه ها و الگوهای اخلاقی پیشرفته. آنها مردم را تشویق به آموختن از نهادهای نمونه (بریگادها و کمون های نمونه در روستا و یا کارخانه ها) که خط عمومی را بکار بسته بودند، کردند. در بسیاری موارد دهقانان و کارگران نقاط مختلف کشور از نزدیک به بررسی و مطالعه این نمونه ها می پرداختند. اما مطالعه این مدلها برای آن نبود که صرفا از روی آن کپی بزنند. بلکه با این هدف بود که مردم یاد بگیرند که این مدلها چگونه مشکلات را تجزیه و تحلیل کرده و بر آنها فائق آمدند؛ چگونه در رویارویی با مقاومت رهروان سرمایه داری راهگشائی کردند؛ از طریق تجدید سازمان دهی روابط مالکیت و اجتماعی چه پیشرفتهائی کردند و نیز کدام مشکلات سیاسی و فنی هنوز لاینحل مانده اند؛ و اینکه این درسها را چگونه در شرایط محلی خود به کار برند. تجربه ساختن کانال پرچم سرخ (که یک تلاش کلکتیو عظیم شگفت انگیز توسط دهقانان بود که سطح زیر آبیاری زمین ها را وسیعا افزایش داد) یا مبارزه با شرایط بیرحمانه طبیعت در بریگاد روستائی تاچای، زمانی که رهبریش دست انقلابیون بود، نمونه هائی از آن بود که توده ها می توانند بر هر گونه مشکلات فائق آیند و در زمینه ساختمان اقتصادی قواعد مرسوم را کنار بزنند. اساسنامه فولاد آشان در زمینه مدیریت انقلابی صنایع، استاندارد نوینی گذاشت. بطور خلاصه، ارائه این مدلها باعث می شد که توده های مردم، هم اهداف و هم روش های انقلاب کمونیستی را، عمیقتر درک کنند.

در همان حال، کارزارهای سیاسی سراسری به راه می افتاد که وسیله ای بود برای جلب توجه توده ها و تیز کردن هشیاری آنان نسبت به موضوعات کلیدی جامعه. مثلا، کارزار انتقاد از حق بورژوائی و محدود کردن آن، انتقاد از ایده های کنفوسیوسی و دنباله روی کورکورانه از مسئولین، کارزارهائی بودند که در اوایل و اواسط دهه ۱۹۷۰ بر بستر مبارزه میان راه های سرمایه داری و سوسیالیستی و مبارزه دو خط در درون حزب کمونیست چین، توسط انقلابیون براه افتادند. هدف این بود که مردم را به لحاظ فکری مجهز کنند تا بتوانند با در نظر داشت منافع وسیع تر تصمیم گیری کرده و فعالیت های مختلف را محک زنند و بتوانند تجزیه و تحلیل کنند که فلان نهاد و سیاست مشخص فی الواقع چه منافع طبقاتی را نمایندگی می کند؛ هدف از این کارزارها بالا بردن ظرفیت توده ها در دست زدن به مبارزه برای حفظ قدرت سیاسی و گسترش آن بود.

قدرت سیاسی پرولتاریا در دولت آن متمرکز است. پرولتاریا دولتی لازم دارد که منافعش را نمایندگی کند. کافی نیست که مسائل در سطح محلی و در سطح این کارخانه و آن کارخانه بماند. پرولتاریا ضرورتا باید به مسائل جامعه در کل و جهان بپردازد: به سیاست، فرهنگ، و ایدئولوژی. یکی از نورهای روشنی بخش انقلاب فرهنگی این بود که زحمتکشان از طریق تجربه خود در مبارزه و مطالعه مارکسیسم، باید حلقه ارتباطی میان مبارزه دو خط بر سر مسائل اقتصادی و مبارزه دو خط در عرصه های دیگر را درک کنند. سیاست های اقتصادی رویونیستها بخشی از یک برنامه کلی برای بازگرداندن توده های مردم به موقعیت استر بارکش بود. و اگر قرار بود توده ها دست به نبرد (چه برسد به نبرد و پیروزی) در عرصه های مختلف، منجمله عرصه اقتصادی، بزنند و مانع از قدرت گیری رهروان سرمایه داری شوند، پس باید در آنچه که در کلیت جامعه رخ می داد دخالت کرده و بر آن تاثیر بگذارند. و بنابراین بشدت مهم بود که بنگاه ها از واحدهای صرفا تولیدی تبدیل به آن چیزی شوند که مانو گفت: «دانشگاه های مبارزه طبقاتی». دانشگاه هائی که گروه های مطالعه تئوریک در آنها بر پا شد، فعالیت فرهنگی پرولتری و بسیاری فعالیت های دیگر در آن جریان یافت. در همان حال، تیم های کارگر و دهقان وارد دانشگاه ها شدند تا در مبارزات سیاسی بزرگتری که جاری بود شرکت کنند. واقعیت آن است که اگر مردم عادی بحول مسائل بزرگتر جامعه بسیج سیاسی نمی شدند، دست زدن به تغییرات بنیادین در سازمان اقتصادی، مدیریت و فرآیند کار و تعمیق این تغییرات، ممکن نمی شد.

پرولتاریا ضرورتا باید جامعه را در تمامیت آن (شرایط زنان، ستم بر ملل اقلیت، ارزشهای که توسط نظام آموزشی اشاعه می یابد، و غیره) دگرگون کند. پرولتاریا نیازمند دولتی است که تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به گونه ای پیش برد که به انقلاب جهانی خدمت کند. و نیاز به دولتی دارد که از حاکمیت پرولتاریا در مقابل نیروهائی که می خواهند نظم کهن را احیاء و تحمیل کنند، دفاع کند. اما تمام اینها بی معنی است مگر اینکه کارگران در عمل تبدیل به اربابان دولت شوند و بر سر ماهیت و اعمال این دولت دست به مبارزه زنند. زیرا آنکه دولت را کنترل می کند در نهایت تعیین می کند که چه کسی ابزار تولید را کنترل می کند. (۱۱) به این دلیل است که سیاست باید در فرماندهی اقتصاد باشد.

یک برنامه، اساسا باید تجربه و آمل پیشرفته توده ها را در خود فشرده کند؛ برنامه برای اینکه مورد استفاده توده ها قرار گیرد باید ساخته شود و باید ابتکار عملشان را شکوفا کند. این امر نیازمند یک رهبری سیاسی از نوع ویژه است: نه یک باند سلطه گر بلکه یک حزب پیشاهنگ واقعی که با مردم پیوند دارد و به آنها خدمت می کند؛ پیشاهنگی که قادر است

توده ها را از میان مبارزه پیچیده بجلو و بسوی ایجاد یک جامعه نوین و انقلابی کردن خود پیشاهنگ، هدایت کند. این نیز به معنای آن گذاشتن سیاست در فرماندهی است.

ب - تمرکز، عدم تمرکز، و مشکل اطلاعات

فقط این دولت {دیکتاتوری پرولتاریا} میتواند منافع اساسی طبقه کارگر و توده های زحمتکش را نمایندگی کند و اصول و سیاستهایی را که باید توسط بنگاه ها پیروی شود، جهتگیری توسعه آنها، تولید و توزیع محصولاتشان و استفاده از دارائی هایشان را تعیین کند. در رابطه با بنگاه ها، دولت روش مرکزیت دموکراتیک را اتخاذ می کند، یعنی قدرت متمرکز بر سر موضوعات مهم و عدم تمرکز قدرت در زمینه موضوعات فرعی، رهبری متمرکز و مدیریت سطح به سطح.

-- گروه نویسندگان کمیته انقلابی در استان کیرین (۱۲)

تحت هیچ شرایطی نمی توان تصور کرد که تاریخ را برنامه ریزان می سازند. تاریخ را توده ها می سازند.

-- مائوتسه دون (۱۳)

شاید بتوان گفت که اصلی ترین انتقادی که به اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی می شود آن است که اقتصاد برنامه ریزی شده متکی بر یک فرض کاملاً غیر واقعی است: برای ریختن یک برنامه موثر در مقیاس کل جامعه لازم است که برنامه ریزان به طریقی تمام اطلاعات مربوط به تولید و مصرف را که مرتباً در حال تغییر است بدست آورند، آنها را تجزیه و تحلیل کنند. استدلال این منقدین چنین است که: جامعه صنعتی آنقدر پیچیده است و دانش جمعی و مهارتها در آنچنان پهنه وسیعی پراکنده است، که غیرممکن است که برنامه ریزان مرکزی بتوانند تمام اطلاعات ضروری را بدست آورده، آنها را تجزیه و تحلیل کرده و بدست بازیگران اقتصادی گوناگون که به آنها نیاز دارند برسانند و اعمال این بازیگران را هماهنگ کند؛ فقط مکانیسم قیمت (که تغییرات مربوط به عرضه و تقاضا را رد یابی می کند) و داد و ستدی که میان طرفهای قرارداد جریان دارد می تواند بطور موثر این نوع اطلاع رسانی را انجام دهد؛ هر تلاشی برای اداره اقتصاد طبق رهبری مرکزی فقط به کابوس بوروکراسی منجر می شود (بطور مثال تقاضای یک تعمیر ساده باید از سطوح بی شمار بوروکراسی رد شود)؛ و وقتی که یک برنامه مرکزی تنها منبع یا منبع اصلی برای رساندن اطلاعات ضروری به تولید کنندگان شد، آنگاه تمرکز افراطی در زمینه تصمیم گیری بوجود می آید؛ از آنجا که برنامه ریزان مرکزی سعی می کنند آنچه را که اساساً نمی توان سامان داد، سامان دهند (یعنی یک اقتصاد عظیم که بشکل مرکزی اداره می شود) آنگاه هیچ چاره ای ندارند جز آنکه با مشت آهنین، با مشت دیکتاتوری، آن را اداره کنند.

این منقدین اول یک لولوی سرخرمن یعنی "برنامه ریز همه چیز دان" که قرار است بر پایه اطلاعات بی عیب و نقص و آینده نگری بی عیب و نقص عمل کند، می سازند. این نقد وظیفه یا چالش مقابل روی اقتصاد سوسیالیستی را اساساً یک چالش محاسبه ای و اداری فرض می کنند: که بتواند مو از لای ماست بکشد و اعداد درست را برای مدیریت اقتصاد در جزئیات micromanage از بانک مرکزی تا کوچکترین کارخانه بدست آورد. در حالیکه برنامه ریزی این نیست. برنامه ریزی یک وظیفه عمیقاً سیاسی است که توده ها باید بطور کلکتیو مسئولیت آن را بر عهده گیرند و وظیفه ای است که آنها باید کمتر کلکتیو خود را اعمال کنند. اما برای منتقدین، برنامه ریزی تبدیل به یک عمل محاسباتی و حسابرسی می شود که در آن برنامه ریزان دولتی (با موفقیت یا عدم موفقیت) سعی می کنند به کنترل اقتصاد در جزئیات آن دست یابند.

سرمایه داری و مشکل اطلاعات

در اینجا به برخی از موضوعات سیاسی و عملیاتی که مربوط به مسئله انتقال اطلاعات اقتصادی و اجتماعی در یک برنامه ریزی اقتصادی واقعاً سوسیالیستی است، خواهیم پرداخت اما قبل از آن لازم است چند نکته در مورد برتری ظاهری سرمایه داری در این زمینه، گفته شود.

اول، در اقتصادهای بازاری غرب، سرمایه داران خصوصی و مصرف کنندگان هنگام تصمیم گیری های اقتصادی و انتخاب کردن، بهیچوجه تمام یا بیشتر اطلاعات قیمتی (ارزان ترین عرضه کننده، پائین ترین قیمت برای یک فرآورده مصرفی و غیره) را ندارند. همچنین باید تذکر داد که ناتوانی سرمایه داری در حل مسائل اجتماعی عمده مانند بی خانمانی در ایالات متحده آمریکا، تقریباً ربطی به ناکارآمدی در زمینه اطلاعات ندارد. این مشکل و بسیاری از راه حل های بالقوه کاملاً شناخته شده است. همچنین در زمینه مطالبات اجتماعی نیز ناکارآمدی وجود ندارد. شک نیست که فقرا طالب محل

سکونت مناسب اند. اما اینکه سرمایه داری یک "مطالبه" معین را تشخیص می دهد و آیا به تامین آن همت می گمارد یا نه، عمدتاً توسط سود حاصل از آن و درآمد پولی که برایش خرج خواهد شد، تعیین می شود.

دوم، ادعا می شود که اقتصاد سوسیالیستی زیر آوار یک دستگاه سلسله مراتبی برای یافتن مصالح و هدایت فعالیت های اقتصادی، کمرش خم می شود در حالیکه اقتصاد سرمایه داری یک وسیله اتوماتیک و کارآمد برای انتقال اطلاعات ضروری به تولید کنندگان دارد. این اطلاعات در عملیات بازارها و قیمتها یافت می شود. مثلاً اگر قیمت در حال بالا رفتن است، تقاضائی وجود دارد و سرمایه داران می توانند برای تولید بیشتر آن فرآورده حرکت کنند. اما خصلت این مکانیسم را نگاه کنید: یک مکانیسم پر هرج و مرج و غیر مستقیم در زمینه اطلاع رسانی و هماهنگ کردن. در سرمایه داری، توسعه اقتصادی با یک برنامه اقتصادی کلی از پیش تنظیم شده یا مقاصد اجتماعی هدایت نشده و شکل نمی گیرد. نیازها و ضرورت های تولیدی کلی از قبل تعیین و برای برآورده کردن آن برنامه ریزی نمی شود و اصولاً نمی تواند چنین باشد، زیرا فعالیت مولده جامعه میان واحدهای مجزای سرمایه که بطور خصوصی سازمان یافته اند، پراکنده است. سرمایه های منفرد، در سطوح شرکت و بنگاه، به درجه بالائی از سازمان یابی (و برنامه ریزی) دست می یابند. اما در سطح کل جامعه هیچ نوع هماهنگی نیست و این سرمایه های منفرد پیش از موقع نمی دانند که برای چه کسانی و در چه کمیتی تولید می کنند، یا حتی اینکه آیا آنچه تولید می کنند مورد نیاز هست یا نه. آنها درگیر جنگ بر سر سود و سهم بازارند و بخاطر این جنگ، تولید را بسط می دهند و فن آوری جدید بکار می گیرند. اما اینکه آیا فرآیندهای کار که تحت فرماندهی شان است واقعاً مورد نیازند یا اینکه در سطح استانداردهای رقابتی هستند ... این اطلاعات و اخبار بعداً بدست می آید: زمانی که بازار آنچه را برای فروش بدرون آن پرتاب شده است را جذب می کند یا نمی کند، و توسط حرکات قیمت ها و سدها. در جواب به این سیگنالهای بازار، سرمایه گذاری ها به این یا آن سمت می چرخند، نیروی کار زیاد یا کم می شود، و غیره. بازار انضباط خود را از این طریق بیان می کند؛ از طریق تیراندازی که ممکن است به هدف اصابت کند و ممکنست نکند، افراط و تفریط در تولید، و فرآیند آزمایش و خطا که پس از وقوع می توان آن را اصلاح کرد.

مضافاً، سوال اینجاست که اگر مکانیسم بازار و قیمت تا این حد که گفته می شود کارآمد است، چرا سرمایه داری نیازمند لشکر عظیمی از دلالتان سهام، کارشناسان بازار، و پرسنل تبلیغات است تا بتواند بازارهایش را سودآورد کند؟ جواب این است که در بازاری که با هرج و مرج حرکت می کند، شرکتها و کورپوراسیون های رقیب باید بطور فزاینده و با سرعت فزاینده اطلاعات جمع کنند تا بتوانند رقابت جو شوند. ائتلاف و هدر دانی که از این کارکرد ناشی می شود دیوانه کننده است زیرا انواع و اقسام تکنولوژی ها و فعالیت ها فقط برای "خواندن" بازار درست می شود و سرمایه گذاری هایی که روی اطلاعات بازار می شود، یا ۱۳۰ میلیارد دلاری که سالانه در آمریکا هزینه تبلیغات می شود تا تقاضا ایجاد شود، یک سند محکومیت سرمایه داری است.

نکته آخر، هر چند سرمایه داران تصمیم گیری های تولیدی خود را بر روی اطلاعاتی که قیمتهای بازار منتقل می کنند، مبتنی می کنند. اما مکانیسم های بازار- قیمت یک رشته اطلاعات اجتماعی مطلقاً حیاتی، مانند آلودگی زیست محیطی تولید شده توسط یک کارخانه فولاد، را اصلاً ثبت نمی کنند و بطور منظم مورد بی توجهی قرار می دهند. شرکتها و بنگاه های منفرد تأثیرات فعالیت هایشان را وقتی در داخل حوزه خصوصی محاسبه هزینه و قیمت قرار نمی گیرند، اصلاً به حساب نمی آورند: آلودگی هوا معمولاً خرید و فروش نمی شود. در واقع، بازار به شرکت هایی که از هزینه های اجتماعی بزرگتر غفلت می کنند و تأثیرات درازمدت فعالیت هایشان را در نظر نمی گیرند، پاداش می دهد زیرا این بی اعتنائی و غفلت بر سودشان می افزاید. (۱۵)

با این وجود، مخالفین برنامه ریزی می گویند، به شوری سابق در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نگاه کنید که هزینه های مدیریت مرکزی عظیم بود و بنگاه های مختلف بطور روزمره اطلاعات غلط به سوی آژانس های برنامه ریزی روان می کردند. و برنامه ریزان مرکزی نمی دانستند چه خبر است. چطور می توان گفت که این وضعیت برتر از سرمایه داری است؟ واضح است که در شوری تولید بطور کارآمد و آگاهانه هماهنگ نمی شد. بی شک این بیان درست وضعیت شوری سابق است. بنگاه ها هنگام گزارش دادن به برنامه ریزان مرکزی و معامله با آنها، عمداً نیازهایشان به منابع را زیادی اعلام کرده و قابلیت های تولیدی خود را کمتر از آنچه بود گزارش می کردند. در نتیجه، برنامه ریزان مستاصلانه لایه های بیشتری از بوروکراسی را بوجود می آوردند تا بتوانند اقتصاد را مانیتور و کنترل کنند.

اما اینها کارکردهای سوسیالیسم نبود. گزارش غلط دادن و پنهان کردن قابلیت های تولیدی انعکاس رقابتی بود که در چارچوب نظام حداکثرسازی سود، میان بنگاه های سرمایه داری دولتی، بر سر اعتبارات و منابع مرکزی، وجود داشت. در واقع بشکل فاسدی، یک استراتژی بود برای "دور زدن" برنامه ای که در واقعیت کار نمی کرد. بنابراین بنگاه ها تلاش می کردند تولیدات خود را پنهان کرده و انباشت کنند. و در دراز مدت با هر چه برنامه ریزی غیر قابل اتکاء تر و پر هرج و مرج تر شد، وضع وخیم تر شد.

بیائید در مورد اقتصاد سوسیالیستی واقعی صحبت کنیم. شک نیست که حتی در شرایط سوسیالیسم، کسب اطلاعات اقتصادی کامل و بی نقص ممکن نیست. اما این مشاهده، نه یک مشاهده خیلی عمیق است و نه مفید ... و مطمئناً نمی توان آن را بعنوان استدلالی علیه برنامه ریزی به حساب آورد. برنامه ریزی سوسیالیستی یک فرآیند کشف مداوم است که از تداخل شناخت و عمل حاصل می شود که در آن اطلاعات در جهات مختلف جریان می یابد تا تولید هماهنگ شود، درک بالا می رود و به ارضای نیازهای اجتماعی خدمت می کند. مضافاً، برنامه ریزی باید جایی برای وقایع غیر قابل پیش بینی و تلاطمات باز کند، جایی برای منطبق کردن به شرایط جدید و تصحیح اشتباهات بگذارد. بطور خلاصه، یک برنامه نمی تواند یک برنامه پیش بینی دقیق ارقامی (غیر قابل تغییر) یا ماکت یخ زده باشد؛ بلکه عبارتست از تقریب ها، تخمین ها و طرح های اساسی برای رسیدن به اهداف پایه ای (اگر بخواهیم به زبان فنی بگوئیم، برنامه باید بر حسب شروط احتمالی طرح شود) است و مسئله کلیدی یادگیری از تجربه است.

معذالک، برای یک جامعه سوسیالیستی کاملاً واقع بینانه است که الویتهای اقتصادی و اجتماعی را تشخیص داده و طبقه بندی کند؛ تعیین کند کدام نیازهای اجتماعی را باید برآورده کند و تامین کدامیک از همه عاجل تر است (مانند ساختن بیمارستان های جدید یا استادیوم های ورزشی). فرموله کردن آماج های کلی و ارزیابی طرق مناسب و بدیل و روش های دست یافتن به آنها کاملاً امکان پذیر است. عملی کردن تعادل در تولیدات مادی، امکان پذیر است: مانند حل این مسئله که چگونه می توان تولید یک فرآورده معین را بالا برد؛ یا با توجه به منابع، فن آوری موجود، و توانایی های تولیدی و کاری در جامعه (در اینجا تذکر دهیم که اقتصاد مائوئیستی در زمینه گشودن دریچه های نوین برای حل مشکلات تولیدی بر نقش عامل انسان تاکید داشت) می توان دست به ساختمان و توسعه صنعتی زد؛ و حلقه های اتصال های ضروری را میان بخش های مختلف تولید برقرار کرد. در مورد مشخص چین، کشاورزی را آگاهانه بعنوان نقطه آغاز برنامه ریزی گرفتند. برای این کار اول یک برآورد واقع بینانه از ظرفیت تولید کشاورزی و منابع (کود شیمیائی، آهن و فولاد، و ماشین آلات و غیره) ضروری برای متحقق کردن آماج کشاورزی می شد؛ و بر این پایه یک برنامه جزئی برای صنعت ریخته می شد. به این ترتیب فرموله کردن برنامه های قابل اتکاء که روابط و حلقه های حمایت متقابل میان کشاورزی و صنعت را به مثابه بخشی از پروژه بزرگتر جهت فائق آمدن بر شکاف شهر و روستا، تقویت می کرد، امکان پذیر می شد. این یک نوع محاسبه است که نقطه شروع نیازهای اجتماعی و اهدافی است که بطور سیاسی تعریف شده اند و تاثیرات درازمدت (مانند تاثیر واکنشی الگوهای تولید و مصرف پایه منبع و اکوسیستم) را بحساب می آورد.

عدم تمرکز و برنامه ریزی منطقه ای مائوئیستی

یکی از مشغله های عمده مخالفان برنامه ریزی، موضوع کنترل مرکزی است. آیا يك اقتصاد برنامه ریزی شده ضرورتاً به رشد یک بوروکراسی عظیم و ستمگرانه می انجامد؟ در واقع این سرمایه داری است که مستلزم اعمال کنترل سلسله مراتبی و بوروکراتیک بر مردم است. کافی است به سازماندهی درونی کورپوراسیون های مدرن نگاه کنیم که چندین و چند رتبه مدیر، تکنوکرات و مسئول نظارت دارند؛ دستگاه سیاسی و حکومتی گسترده سرمایه داری مدرن که جای خود دارد. مائو تاکید کرد که برنامه ریزی سوسیالیستی باید رهبری و جهت گیری متمرکز را با ابتکار عمل و مدیریت غیر متمرکز در هم آمیزد. با این کار جامعه سوسیالیستی قادر می شود فرایندهای اقتصادی را تحت کنترل آگاهانه قرار دهد و مشارکت توده ها در اداره اقتصاد را به حداکثر برساند، یعنی کارهایی که تحت سرمایه داری ناممکن است. پرولتاریا برای دفاع از انقلاب در برابر دشمنان داخلی و خارجی و پیشبرد انقلاب، به اعمال قدرت دولتی متمرکز خود نیاز دارد. به رهبری قدرتمند سیاسی برای متمرکز کردن تجربه و شناخت پیشرفته نیاز دارد. به برنامه ریزی برای هماهنگ کردن تولید اجتماعی نیاز دارد. اما بر این اساس، باید عدم تمرکز نیز به شکل گسترده موجود باشد تا نیروی مردم برانگیخته شود و مشکلات به مناسبترین شکل حل شوند.

جمع بندی مائو این بود که کنترل عمودی (از بالا به پایین) بیش از حد بر اقتصاد، ابتکار عمل توده ها را خفه می کند. این نوع نظام برنامه ریزی نمی تواند توانایی های محلی را بطور کامل فعال کند و برای استفاده خلاق از ذخائر محلی راه بگشاید. بعلاوه این امر، رهبری متحدانه کل اقتصاد را تضعیف می کرد، زیرا هر اندازه هم که اطلاعات آماری و محاسبات قیمت ها دقیق باشد، يك اقتصاد پیچیده و متنوع را بهیچ رو نمی توان بر پایه فرامین جزء به جزئی که از بالا صادر می شود اداره کرد. در اتحاد شوروی طی دورانی که سوسیالیستی بود، این نوع مدیریت و کنترل جزء به جزء اقتصاد توسط وزارتخانه های صنایع و مقامات برنامه ریزی مرکزی، موجب تحریف محاسبات اقتصادی شد و برخی عملکردهای غیر منطقی را بوجود آورد. برای مثال، اگر کارخانه ای نیازمند مواد و منابع اضافه بود می بایست به وزارتخانه صنایع مربوطه تقاضا می داد و به علت دور بودن محل تامینات که تحت کنترل همان وزارتخانه قرار داشت، برخی اوقات تحویل مواد و

منابع چند ماه طول می کشید... در حالی می توانست نیازهای خود را از تولیدی که همان نزدیکی بود برآورده کند اما نمی توانست اینکار را بکند چون آن تولیدی متصل به یک وزارتخانه دیگر بود.

در چین مائوئیستی، برنامه سراسری برای نیازمندیهای عمده استان ها طرح می داد. اما استان ها و واحدهای محلی در زمینه برنامه ریزی و مدیریت اقتصادی از قدرت گسترده ای برخوردار بودند که این يك گسست واضح از سیاستهای دوران استالین به حساب می آمد. مائو فهمید که برنامه ریزی مرکزی نمی تواند شامل همه تصمیماتی باشد که برای پیشبرد اقتصاد باید اتخاذ کرد را شامل شود. اصل این بود که به همان رده ی پائین تر که باید تصمیمات را عملی کند، قدرت تصمیم گیری داده شود. این عدم تمرکز در سطح قدرتهای سیاسی محلی بود. هدف از این کار آن بود که در سطوح محلی وظایف تعریف و عملی شده و مشکلات حل شوند و راه ابتکار عمل بیشتر توده ها گشوده شود. طی دهه ۱۹۶۰ میلادی در اروپای شرقی نیز عدم تمرکز صورت گرفت اما کاملاً با مورد چین تفاوت داشت زیرا عدم تمرکز آن از نوع سرمایه داری بود، بدین شکل که برخی مسئولیت ها از دست برنامه ریزان مرکزی خارج شد و به مدیران بنگاه های صنعتی انتقال یافت و این کار با اتکای هر چه بیشتر به نیروهای بازار، و نه مردم، ترکیب شد.

قبل از مقطع ۶۰ - ۱۹۵۸ یعنی قبل از دوران جهش بزرگ به پیش و ظهور کمونهای خلق و خیزش و نوآوری عظیم انقلابی، نظام برنامه ریزی در چین در بسیاری جهات شبیه نظام برنامه ریزی شوروی بود که تحت رهبری استالین فرموله شده بود. بدین شکل که مقامات وزارتخانه های صنعتی در مرکز، برای صنایع خود برنامه ریزی می کردند و بنگاه های تولیدی بزرگ را تحت کنترل اکید شعبه تولیدی مربوطه قرار می دادند. اما این وضع تغییر کرد و 'به جای نظام برنامه ریزی و مدیریتی که تگ تگ اقلام (محصولات صنعتی) را کانون توجه عمده خود قرار می داد، نظامی برقرار شد که تگ تگ مناطق مختلف کانون توجه اش بودند.' (۱۶)

يك نظام برنامه ریزی 'دو جانبه' تدوین شد. وزارتخانه های صنعتی برای تامین نیازها و ملزومات شاخه های تولیدی خاص برنامه ریزی می کردند (این يك جنبه بود)، و در عین حال برنامه هایی هم برای تقویت امر توسعه و رفع نیازها و ملزومات هر منطقه جغرافیائی طراحی می شد (که این جنبه دوم بود). سپس کمیسیون برنامه ریزی این دو جنبه را هماهنگ می کرد. اما جنبه عمده، برنامه ریزی 'منطقه ای' بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، يك هدف برنامه ریزی مائوئیستی، ایجاد نظام های صنعتی همه جانبه و متکی به خود منطقه ای و محلی مرتبط با بخش کشاورزی و تشویق ابتکار عمل توده ها از پائین، بود. به همین دلایل، برنامه های تولیدی عمدتاً در چارچوب مناطق تدوین می شدند. بواسطه انتقال مسئولیت تصمیم گیری های پایه ای در زمینه تولید و تخصیص منابع، به سطوح محلی، کل فرایند هماهنگ ساختن تولید اجتماعی ساده تر شد و کارایی ها افزایش یافت. بدین ترتیب، مقامات برنامه ریز مرکزی نیز از بسیاری 'محاسبات مصنوعی' و مدیریت روز به روز خلاص شدند و بجای اینکارها توانستند توجه خود را به مسائل مهم برنامه ریزی کلی اقتصادی در سطح ملی معطوف کنند.

استان ها مسئولیت تامین محصولات کلیدی برای بنگاه های اقتصادی در درون مرزهای خود را بعهده گرفتند. برنامه ریزی منطقه ای، جدایی شدیدی که میان بنگاه ها بر اساس تولیدشان وجود داشت را رفع کرد. واحدهای تولیدی همسایه تشویق شدند که حلقه های ارتباطی گسترده ای بین خود برقرار کنند تا بدین طریق خود را هماهنگ کنند، به یکدیگر کمک کنند و از هم بیاموزند و به اهالی منطقه پیرامون خود خدمت کنند. هر جا که امکانپذیر بود، قطعات یدکی و مواد مورد نیاز در خود منطقه تولید می شد. انعطافی که در این نوع برنامه ریزی منظور شده بود باعث می شد که مشکلات ناشی از کمبود محصولات یا اختلالاتی که در امر توزیع پیش می آمد ساده تر رفع شود. در شرایطی که بنگاه نیاز به مواد اضافی داشت که برنامه نمی توانست پاسخگوی آن باشد، می توانست به مقامات استان رجوع کند، می توانست در سطح محلی برای تامین نیازهای سازماندهی کند، یا برای تهیه و تولید مواد جایگزین اقدام کند، و یا راه هایی برای صرفه جویی در موادی که در اختیار دارد بیابد. بعلاوه، خط انقلابی، بنگاه ها را تشویق می کرد که به فعالیتهای تولیدی خود تنوع بخشند و بتوانند بخش بیشتر قطعات یدکی، مواد مورد نیاز و ابزار تعمیر را خودشان تولید کنند. این کار نیز دستگاه برنامه ریزی را ساده تر می کرد. (۱۷)

این نوع برنامه ریزی منطقه ای و ادغام منطقه ای یک توسعه صنعتی - کشاورزی همه جانبه را متحقق کرد. اگر وزارتخانه ها به حال خود رها می شدند که صنایع را در مناطقی ایجاد و مستقر کنند که پیشاپیش سطح صنعتی شان بالاست آنوقت مناطق عقب مانده کماکان عقب مانده می ماندند. از طریق سیاست برنامه ریزی و ادغام منطقه ای، رشد اقتصادی به شکل بسیار موثری به اهداف گسترده تر اجتماعی مرتبط شد. جمعبندی شده بود که کنترل و سازماندهی عمودی توسط وزارتخانه ها به تقویت گرایشاتی منجر می شود که اولویت را به تولید می دهند و اهداف غیر اقتصادی را فدای آن می کنند. در سالهای قبل از ۱۹۵۶ این مشکلات در اتحاد شوروی که کماکان يك کشور سوسیالیستی بود وجود داشت. هدف برنامه ریزان بالا بردن بازدهی (efficiency) و رشد سریع اقتصادی بود و بر این مبنا بنگاه های غول آسای صنعتی ایجاد می کردند و بر بنگاه ها (enterprises) فشار زیادی می گذاشتند تا تولید خود را به حداکثر برسانند. همزمان، وزارتخانه های

صنایع دچار 'بخش گرایی' (departmentalism) شده بودند. یعنی توجهشان در درجه اول به بنگاه های مربوط به خودشان معطوف بود. همه اینها نتایج منفی اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی به دنبال داشت؛ در حالیکه برنامه ریزی منطقه ای (در چین) توانست به شکل همه جانبه تری مشکلاتی مانند تراکم جمعیت، آلودگی، و بهداشت بپردازد. از این طریق، مناطق مسکونی به نوع جدیدی از واحدهای اقتصادی جمعی و زندگی اجتماعی تبدیل شد (که تأثیرات عظیمی در راه رهایی زنان بر جای گذاشت) و نیز بر تفاوتها و مناسبات متقابل شهر و روستا تأثیر بسزائی گذاشت. باید اضافه کنیم که عدم تمرکز در مقیاس تولید هم بازتاب یافت: مائونیستها مسحور کارخانجات عظیم نشدند بلکه با گسترش بنگاه های کوچک و متوسطی که توسط توده ها اداره می شد، انعطاف پذیری بالائی بوجود آوردند.

باز هم درباره جهت گیری مرکزی، هماهنگی محلی و اطلاعات اجتماعی

انقلابیون مائونیست تأکید فراوانی بر ابتکار عمل محلی و مسئولیت محلی می گذاشتند، ولی حکومت مرکزی همچنان از نزدیک درگیر فرایند برنامه ریزی بود. اهرم های کنترل مرکزی در نظام برنامه ریزی، موارد زیر را شامل می شد: نظام عرضه مواد و نقل و انتقال درآمدها (resources) و وجوه مالی میان استانهای مختلف؛ سیاست مالی ملی منجمله تعیین و یکسان سازی قیمت ها؛ و نظام مدیریت مشترک بنگاه ها بوسیله وزارت مربوطه در حکومت مرکزی (وجه متمرکز) و مقام سیاسی محلی مربوطه در سطح استان یا شهرستان (وجه غیر متمرکز). بدین ترتیب میزان تولید محصولات عمده، توزیع صنایع بین استان ها، قیمت فروش کالاهای کلیدی و تقسیم بودجه بین وزارتخانه ها، تحت هدایت متمرکز قرار داشت. این نوع تمرکز، برای بسیج منابع در خدمت تحقق نیازهای الویت دار و براه انداختن بخشهای درجه اول، به اجرا گذاشتن تغییرات ساختاری سریع، و جلوگیری از از هم گسیختگی سیاسی و اقتصادی، امری اساسی بود.

با وجود این، شمار وزارتخانه های مرکزی و سایر نهادهای برنامه ریزی مرکزی طی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین، کاهش یافت. به استثنای چند بنگاه 'کلیدی' که در برای دفاع و ساختمان اقتصاد سراسری تعیین کننده بودند، از سال ۱۹۷۰ اغلب بنگاه های صنعتی و تجاری دولتی تحت کنترل محلی قرار گرفتند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، حدود ۲۰۰۰ بنگاه از مجموع ۵۰۰۰ بنگاه کوچک و متوسط (یعنی کمتر از ۴۰ درصد آنها) تحت کنترل مستقیم مرکزی قرار داشتند. (۱۸) همزمان، فعالیتهای برنامه ریزی شده واحدهای صنعتی که تحت کنترل مرکزی قرار داشتند، در برنامه های استانی و شهرستانی ادغام شد. استانها تعهدات مالی از پیش تعیین شده به مرکز داشتند. اما بخشی از درآمدها که مازاد بر اهداف مقرر بدست می آمد، در اختیار حکومتهای استانی و محلی قرار می گرفت.

تا آنجا که به طرح های عمده سرمایه گذاری مربوط می شد (مثلاً ساختن مجتمع های بزرگ و پیشرفته تولید فولاد)، تصمیم گیری در مورد قابلیت تولید ملی صنعتی در هر رشته خاص با مرکز بود؛ مواد و منابع مالی نیز بطور مرکزی تخصیص می یافت. در این زمینه وزارتخانه های صنعتی نقش مهمی بازی می کردند. اما برنامه های مشخص برای افزایش توان تولید صنعتی، در برنامه های استانی ادغام می شد. طی انقلاب فرهنگی، از شمار مواد و منابعی که بطور مرکزی تخصیص می یافت کاسته شد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، این رقم به ۳۰۰ - ۲۰۰ قلم می رسید که در مقایسه با اتحاد شوروی حتی در دوران سوسیالیستی بودن آن، بسیار کم بود. (و اگر بخواهیم این رقم را با شوروی سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مقایسه کنیم رقم مقایسه این است: در این دو دهه حدود شصت و پنج هزار!! قلم از مواد و منابع توسط اتوریته های مرکزی شوروی کنترل می شد) (۱۹) بطور خلاصه، مجاری اداری و برنامه ریزی در چین سوسیالیستی، علیرغم تنوع و پیچیدگی فزاینده اقتصاد آن، ساده شد و این امر در تاریخ اقتصاد مدرن، بیسابقه بود.

برنامه ریزی سوسیالیستی مستلزم موازنه مواد (material balancing) است. این به معنی تخمین کمیت نهاده های لازم برای هر واحد از تولید است. مثلاً، باید حساب کرد که چقدر فولاد برای تولید میزان مورد نظر ابزار ماشیننی لازم است. به عبارت دیگر، باید منابع تولیدی ضروری برای تامین نیازهای تولید تضمین شود و شاخه های مختلف با نیازهای یکدیگر همخوان و به یکدیگر متصل باشند تا بتوانند برنامه را عملی کنند. بعلاوه، این به معنی تعیین "استانداردها" نیز هست؛ یعنی اینکه برای تولید یک واحد مشخص از این یا آن فرآورده، چه مقدار کار یا مواد خام لازم است. در چین، برنامه ملی (منظور برنامه سراسری است - مترجم)، آماج کلی برای تولید هر کالای خاص را تعیین می کرد اما میزان دقیق سهمیه تولیدی را تعیین نمی کرد. موازنه منابع در سطوح جزئی تر را حکومتهای منطقه ای و محلی انجام می دادند. اهداف گسترده تولیدی، در جلسات حضوری میان تولید کنندگان و برنامه ریزها و مصرف کنندگان در کنفرانس های عرضه و فروش، مفهوم مشخص یافته و انواع محصولات مشخص (و استانداردهای کیفی آنها و غیره) تعیین می شد و قراردادهای انتقال و توزیع محصول بسته می شد.

نظام برگزاری کنفرانس یک پدیده جدید در برنامه ریزی سوسیالیستی بود. یک بدعت گذاری برای گردهم آوردن نمایندگان واحدها و سازمانهای اقتصادی تا اینکه مشترکاً امور میان بنگاه ها و قراردادهای عرضه و انتقال کالا را تنظیم

کنند و ملزومات موازنه را پاسخ دهند. این راهی برای توزیع منابع و مواد تولیدی بود. راهی که نه به بازار تکیه داشت و نه به برنامه ریزانی که از صحنه دورند. نظام برگزاری کنفرانس، با نهادهای مرتبط مستقیم کارکنان، مبادله اطلاعات بین بنگاه ها را بهبود بخشید و بدین طریق، برنامه ریزی کارآتر و منعطف تر شد. (مبادله اطلاعات فقط بین واحدهایی که در يك شاخه تولیدی قرار دارند صورت نمی گرفت بلکه مبادله اطلاعاتی شامل ارتباط بین واحدهای تولیدی و واحدهای مصرفی در مورد اقلام مورد نظر طرفین نیز بود.)

تا آنجا که به نیازهای مصرف کننده مربوط می شد، نظام برنامه ریزی می کوشید نسبت به علاقه (یا ناخشنودی) مصرف کنندگان حساس باشد. دپارتمان های تجاری در اقتصاد دولتی تلاش قابل توجهی برای تحقیق و بررسی در مورد مصرف کننده به عمل می آوردند. همزمان، کارخانه های تولید کننده محصولات مصرفی منظم نمایندگانی را از صفوف کارگران خود به فروشگاه هایی که این محصولات را عرضه می کرد اعزام می کردند تا از میزان رضایت و ترجیحات مصرف کنندگان باخبر شوند (خیلی پیش می آمد که آنان با همین هدف عازم کمون های روستایی شوند). چینی ها نشان دادند که اقتصاد سوسیالیستی می تواند نیاز و سلیقه مصرف کنندگان را دریابد و پاسخ دهد (البته نیازهای توده های وسیع مد نظر بود و نه تجمعات مورد مصرف يك بخش ممتاز در جامعه). (۲۰)

تا اینجا بحث بر درک جمعی جامعه از نیازهای تولید و مصرف متمرکز شده است. اما "مشکل اطلاعات" یک بعد مهم دیگر هم دارد: توانایی جامعه در زمینه انتقال شناختی که در مبارزه بدست آمده به دیگران و اشاعه آن. در يك اقتصاد سرمایه داری، «میان خصوصی کردن ایده های نوآورانه و تزریق این ایده ها بدرون اقتصاد، یک استحکاک وجود دارد.» (۲۱) اقتصاد سرمایه داری به ابداع گران بخاطر پنهان کردن ایده هایشان از چشم سایرین، پاداش می دهد. يك شرکت سرمایه داری می تواند با تولید يك محصول تکنولوژیک جدید و استفاده از پنهانکاری و انحصارنامه و امثالهم برای جلوگیری از استفاده و سود بردن دیگران از آن، در جنگ رقابت پیش بیفتد. (از سوی دیگر، اگر شرکتی احساس کند که این یا آن ابداع برایش سودی در پی ندارد یا اینکه بقیه ممکنست سودش را ببرند، ممکنست از چنین نوآوری هایی دست بکشد.) سوسیالیسم سد مالکیت خصوصی را نابود می کند. ابداعات و دانش به مالکیت اجتماعی تبدیل می شود. دقیقاً یکی از وظایف نظام برنامه ریزی در چین، اجتماعی کردن دانش بود. این فرایند شامل موارد زیر بود: ایجاد ارتباطات تعاون بین واحدهای تولیدی به قصد اشاعه ایده های نوین و آموزاندن فن آوری های تولیدی جدید، برقراری مناسبات متقابل میان دهندگان ابداعات و گیرندگان ابداعات و ارائه کمک مستقیم در محل، اعزام تکنیسین ها از مناطق و واحدهای تولیدی پیشرفته تر به مناطق و واحدهای تولیدی عقب مانده تر، ایجاد موسسات ویژه کارگری در کارخانه ها و ایجاد مدارس در روستاها که آموزش فنی و آموزش سیاسی را توأمان به پیش می بردند، اعزام جوانان تحصیلکرده به روستاها، و پخش وسیع کتابهای ساده فهم در این مورد. (۲۲) يك اقتصاد سوسیالیستی با گسترش قابلیت ها و تجارب کارگران ساده و شکستن دیوارهای تنگ تخصص در وظایف و مهارت های گوناگون، می تواند اطلاعاتی به مراتب بیشتر و مفیدتر (برای رفاه و پیشرفت جامعه) از شرایط سرمایه داری که در آن دیوارهای تنگ تخصص و سلسله مراتب حاکم است، تولید کند. (۲۳)

برنامه ریزی بر مبنای خط

مائوئیستها بر ابتکار عمل "دو جانبه" (هم از جانب مرکز و هم مناطق) در امر برنامه ریزی، و بر دادن مسئولیت به مناطق تا حد ممکن، اصرار می کردند. اما درون چنین نظامی، موازنه میان منافع فوری و درازمدت چگونه ایجاد می شد؟ تقابل منافع چگونه حل می شد؟ چه عوامل بازدارنده ای وجود داشت که نمی گذاشت استانها و مناطق فقط و فقط به منافع توجه کنند؟ هماهنگی بین اینهمه واحد مختلف برنامه ریزی چگونه بوجود می آمد؟

اینجاست که نقش جوانب متمرکز کننده در نظام برنامه ریزی آشکار می شود. يك رشته خطوط راهنمای پایه ای بود که باید مد نظر قرار می گرفت: ساختار مدیریت در سراسر کشور عموماً متحدالشکل بود، واحدهای جداگانه فقط در چارچوب خط سیاسی عمومی و رهنمودهای عمومی از اختیارات و قدرت تصمیم گیری در مورد مسائل گوناگون برخوردار بودند، سودهای بنگاه های دولتی به دولت منتقل می شد، و عملکرد خود یک بنگاه مشخص، میزان و رتبه بندی دستمزدها در آن بنگاه را تعیین نمی کرد (اینها بطور مرکزی تعیین می شدند)، واحدهای تولیدی حق نداشتند با تصمیم گیری مستقل خود اهداف کلیدی تعیین شده در برنامه مرکزی را تغییر دهند.

چینی ها بر نوعی تمرکز "غیر مستقیم" اتکاء می کردند. در این نوع تمرکز، برای هماهنگ کردن برنامه ریزی و جلب حمایت مردم از آن، از سیاست استفاده می شد و نه از کنترل سفت و سخت. انقلابیون با بکارگیری آنچه بدان عنوان "پنج متحد کننده" داده بودند، به این اهداف دست می یافتند. رونالد برگر در مطالعه و بررسی مهمی که در مورد نظام برنامه ریزی چین انجام داده، اینها را چنین برمی شمرد:

آ - **درک واحد** به این معنا که افراد بر پایه يك درك سياسى و ايدئولوژيك انقلابى در مورد اينكه جامعه بايد به كجا برود، عمل مى کردند و اين درك از طريق مطالعه و مبارزه سياسى بالا مى رفت.

ب - **سياست متحد** به اين معنا كه اين خط سياسى عمومى در تمامى سطوح اقتصاد و در هر مرحله از توسعه براى حل مشكلات مشخص بكار برده مى شد.

پ - **نقشه متحد** به اين معنا كه براى اجراى اين سياست، ميان بخشهاى مختلف و منافع مختلف هماهنگى صورت مى گرفت.

ت - **جهت گيرى متحد**، اصلى بود كه توسط آن هر واحد اقتصادى و اجتماعى، واحد بعدى كه پايينتر از آن قرار داشت را رهبرى مى كرد.

ث - **عمل متحد** به اين معنا كه در هر سطح، بايد به توده ها اتكاء كرد و آنان را برانگيخت.
بنابر اين سياست گسترش دامنه اختيارات محلى در وحدت ديالكتيكي با رهبرى متحد مركزى و برنامه ريزى متحد به پيش برده شد. ابتكار عمل محلى بر رهبرى مركزى و برنامه ريزى متحد اثر تقويت كننده داشت، نه تضعيف كننده. اما **عامل واقعى انسجام اين نظام و تضمين كننده اينكه منافع كل و نيازهاى كللى انقلاب دارد متحقق مى شود، عامل سياسى و ايدئولوژيك بود.** عملى كردن "خط توده اى"، از توده ها به توده ها، تضمين اين اينكه برنامه ريزى بر طبق منافع توده ها و بر پايه بسيج آنان انجام مى شود، براى عامل سياسى ايدئولوژيك تعيين كننده بود.

مائونيستها براى توصيف برنامه ريزى جدا از توده ها، يا سپردن برنامه ريزى بدست "متخصصان" از اين عبارت استفاده مى کردند: «برنامه ريزى توسط ماشين تحرير و كامپيوتر و تلفن». برنامه ريزى مائونيستى بيشتر از آنكه بر جمع آورى آمارهاى دقيق متكى باشد بر مطالعه ميدانى، تحقيقات و مشاورات مستقيم از سوى مقامات برنامه ريز، رفتن و يافتن واقعات به جاى نشستن پشت ميز كار، و مبادله تجارب بين بنگاه ها استوار بود. در مقاله اى كه طى دوران جهش بزرگ به پيش انتشار يافت چنين مى خوانيم: «بايد دفاتر كار خود را ترك كنيم و بين توده ها برويم. به جاى اينكه صرفا پشت درهاى بسته بنشينيم و در تخمين و محاسبه غرق شويم، به قدرت توده ها اعتماد داشته باشيم و به آن تكيه كنيم.» (۲۵) جريان جهت دهنده كليدى در امر اطلاعات، از پايين به بالا است: «در هماهنگى كللى اقتصاد... اين مركز است كه بايد توسط گزارشات و داده ها و برنامه ريزانى كه بعد از پيشبرد تحقيقات از مناطق مختلف بازگشته اند بمباران شود.» (۲۶)

انقلابيون به هنگام ترسيم و بازبينى برنامه ها بر اهميت مشاوره مداوم در همه مراحل فرآيند برنامه ريزى و «برنامه ريزى بر مبنای خط» (از طريق بحث و مناظره توده اى) تاكيد داشتند. يكاربست "مشی توده اى" به معنى آن بود كه مباحثات در مورد برنامه هاى پيشنهاده در پايين ترين سطوح براه مى افتد، تصحيحات پيشنهاده از طريق ارتباط متقابل ميان سطوح بالايى و پايينى در اختيار برنامه ريزان قرار مى گيرد، و ارزشمندترين پيشنهادهات در برنامه لحاظ مى شود. اين فرآيند كللى را چيني ها 'دو بار بالا، دو بار پايين' مى ناميدند. يك برنامه اوليه كه بر تجربه گرد آورده شده توده ها و نيازهاى كللى پيشبرد انقلاب مبتنى بود تدوين مى شد و در اختيار سطوح مختلف ادارى و توليدى قرار مى گرفت. سپس توده ها به بررسى آن مى پرداختند و پيشنهادهات خود را به بالا منتقل مى كردند. سرانجام برنامه تصحيح شده نهايى مجدداً در به پايين فرستاده مى شد. منظور عمده از اين پرسودورها و مكانيسم ها اين بود كه اهداف و معيارها (استانداردهاى توليدي) برنامه، در انطباق با خط عمومى سياسى، به موضوع مباحثه و ارزيابى توده ها تبديل شود. اما برنامه ريزى بر مبنای خط نه فقط مستلزم فرايند ارتباط و مبادله بالا و پايين و بدین طريق تدوين يك برنامه هر چه صحيح تر بود، بلكه توجه سياسى برنامه در ذهن توده ها را هم ايجاب مى كرد. تا آنان بتوانند با در نظر داشتن منافع كللى انقلاب، مسئوليتهاى مشخص خود را تعيين كنند و بدان پاسخ دهند. در غير اين صورت، گرايش خودروپى بر افراد غالب مى شد. بدین معنى كه آنان رفتارى منفعلانه در پيش مى گرفتند و صرفا تلاش مى كردند كه ساده ترين راه انجام تعهدات مشخص خود را پيدا كنند، يا اينكه برنامه را تحريف كنند و به هر كارى كه باعث بيشترين سود فوري يا منطقه اى مى شد چنگ ببندازند.

روشهاى برنامه ريزى، خنثى نيستند. آنها بر ساختار طبقاتى تاثير مى گذارند. يعنى بر اينكه چه كسانى و چه چيزهاى كنترل مى شوند. و همان ابزاري كه براى گردآورى و ارزيابى اطلاعات مورد استفاده قرار مى گيرد بر مبارزه طبقاتى تاثير مى گذارد. نظام برنامه ريزى چين كه هم منسجم بود و هم منعطف بر پايه مشاركت توده ها استوار بود. اين نتيجه آميزش منحصر بفرد مكانيسم هاى برنامه ريزى متمرکز و غير متمرکز و عملکرد سياستهاى انقلابى توده اى بود. اين نوع جديدى از برنامه ريزى سوسياليستى بود.

ج - **قوانين اقتصادى، موازنه و انعطاف پذيرى برنامه**

رویکرد رویزیونیستی در مورد برنامه ریزی نافی حرکت دیالکتیکی پدیده هاست و تلاش دارد نظم و تعادل را از بالا، بوسیله شیوه های بوروکراتیک و احکام جدا از توده ها اعمال کند. احکامی که هم در ضدیت با توده ها و ابتکار عمل آنان قرار دارد و هم مخالف قوانین واقعی توسعه اقتصادی است. -- باب آوکیان (۲۷)

تعادل و عدم تعادل بهم مرتبطند. بدون عدم تعادل، تعادلی در کار نیست. عدم تعادل، مشخصه تکامل تمامی پدیده هاست. به همین علت، به تعادل نیاز است.... دقیقاً به علت اینکه عدم تعادل های جدید اتفاق می افتد، برنامه ها باید بطور مداوم مورد بازبینی قرار گیرد. -- مائو تسه دون (۲۸)

سوسیالیسم را نمی توان در دریا های آرام و نسیم نواز شگر بنا کرد. -- مائو تسه دون (۲۹)

خصلت قوانین اقتصادی سوسیالیسم یکی از موضوعات دائمی مورد تحقیق و نظریه پردازی نیروهای انقلابی در چین بود. این مسئله هنگام مطالعه کتاب آموزشی شانگهای بوضوح به چشم می آید. طبق تعریف مائو، قوانین عینی پدیده ها آن خصائلی است که در حرکت پدیده ها بطور پیاپی، و نه اتفاقی، بروز می کند. (۳۰) منظور از قوانین اقتصادی، روابط و اتصالات پایه ای، اما فعال و پویانی، است که تولید اجتماعی و توسعه اقتصادی را تنظیم می کنند و واحدهای اقتصادی را وادار می کنند که در محدوده های مشخصی خود را سازمان دهند و رفتار مشخصی داشته باشند. این قوانین ریشه در ساختارها و فرایندهای عینی اقتصادی جامعه، دارند؛ ساختارها و فرایندهایی که تکاملی تاریخی را از سر گذرانده اند. صادقانه باید اذعان کنیم که در مورد عملکرد قوانین اقتصادی در سوسیالیسم باید بیش از اینها شناخت کسب کرد. اما تجربه ساختمان سوسیالیستی نشان داد که نیروی قوانین اقتصادی بدون برو برگرد خود را تحمیل می کند، منجمله وقتی که این قوانین را نشناخته و طبق آنها عمل نکرده ایم. ساختمان سوسیالیستی فرایندی است که باید آگاهانه هدایت شود. شاید بتوان گفت که یکی از مشخصات قانون گونه سوسیالیسم اینست که در سوسیالیسم، هیچ شکل از "دست نامرئی" در هدایت توسعه اقتصاد سوسیالیستی دخیل نیست. اما این مترادف اراده گرائی نیست. (ایدئولوژیهای غربی و شوروی اغلب مائو را به داشتن این دیدگاه متهم می کردند. به این معنی که گویا در هر مقطع زمانی بدون توجه به شرایط مادی و ایدئولوژیک هر کاری را می توان انجام داد). تدوین و اجرای برنامه شامل مطالعه آگاهانه و استفاده آگاهانه از قوانین عینی، و بدست آوردن شناخت همه جانبه تر از خصلت این قوانین توسط بکاربست و تحقیق و جمعبندی است. بر این اساس، دامنه فعالیت هدف دار و نقشه مند بشری بسیار افزایش می یابد. این مسئله، تحدید دامنه عملکرد و تأثیرات منفی برخی قوانین را هم در بر می گیرد. مائوئیستها اسم این را "نقش آغازگر" رو بجا گذاشته بودند (که منظورشان نقش فعال و پویای سیاست و فرهنگ و ایدئولوژی بود).

در ارتباط با برنامه ریزی، کانون توجه مائوئیستها روی سه قانون بود. قانون ارزش که کیفیت مبادله پذیری کالاها را منعکس می کند (کالاها به نسبت زمان کار اجتماعاً لازم برای تولیدشان مبادله می شوند). در اقتصاد سوسیالیستی، این قانون کماکان در برنامه ریزی اقتصادی در زمینه محاسبه هزینه ها، تأثیرگذاری بر تعیین قیمت ها و تأثیرگذاری بر نرخ های مبادله کالاها با یکدیگر، و یافتن ناکارائی های تولید، نقش بازی می کرد. اما دارای نقش کنترل کننده و تنظیم کننده نبود. این قانون به مثابه میراث سرمایه داری باید محدود می شد. قانون توسعه برنامه ریزی شده (و متعادل) مستلزم اینست که کار اجتماعی و ابزار تولید به نسبت های صحیح بین شاخه ها و حیطه های مختلف اقتصاد توزیع شود تا کلیت اقتصاد به شکل موزون تکامل یابد. این قانون ملزومات تولید اجتماعی در شرایط مالکیت عمومی را منعکس می کرد، اما تعیین کننده جهت گیری توسعه اجتماعی نبود. همانطور که کتاب آموزشی شانگهای خاطر نشان می کند، جهت گیری توسعه اجتماعی در سوسیالیسم توسط یک قانون اقتصادی بنیادی تر تعیین می شد: رفع نیازهای فزاینده دولت پرولتری و مردم. قوانین اقتصادی به مثابه گرایش عمل می کنند. این قوانین، تحت تأثیر قوانین و عوامل دیگر، و نیز شرایط تاریخی، قرار دارند. بعلاوه، این قوانین، تناقضات خود را دارند. بنابراین حرکات و تأثیرات واقعی قوانین اقتصادی، ساده و مستقیم الخط نبوده بلکه پیچیده است. این، در مورد جامعه سوسیالیستی هم صدق می کند.

سوسیالیسم یک دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم است و تکامل اقتصادی بالاجبار مبارزه ای میان راه سوسیالیسم و راه سرمایه داری است. این دوره گذار با تلاطم و دگرگونی همراه است. یکی از سوء تفاهم های رایج در مورد اقتصاد سوسیالیستی، یا شاید بهتر است بگوییم یکی از اصول سوسیالیسم دروغین "نظم و قانون" از آن نوع که در شوروی برقرار است، این است که گویا سوسیالیسم یک شکل بندی با ثبات اجتماعی است که قوانین اقتصادی رشد نرم و راحت تولید را

ممکن کرده و جامعه بطور تدریجی و مطمئن بسوی کمونیسم می رود. بر پایه چنین درکی مشغله دائم رویزونیستهای شوروی تعادل ... و نظم است.

بنظر رویزونیستهای شوروی قوانین اقتصادی جامعه را صاحب يك 'هدایت کننده خودکار' می کرد که آن را به مقصد کمونیسم می رساند. این درك از نظر ایدئولوژيك، به معاف شدن توده ها از امور سیاسی خدمت می کرد. بورژوازی دولتی به توده ها می گفت که نگران مسائل سیاسی نباشید، هر چه وجود دارد مقرر شده که وجود داشته باشد، سوسیالیسم از خود مراقبت می کند و البته برای خود رهبری را بوجود آورده (منظور بورژوازی نوین است) که 'بطور علمی' اقتصاد را در انطباق با 'قوانین' اقتصادی اداره می کند. واقعیت اتحاد شوروی البته کاملاً خلاف این بود. مکانیسم های به شدت انعطاف ناپذیر برنامه ریزی سرمایه داری دولتی در درازمدت فقط باعث تشدید بی نظمی اقتصادی شد، زیرا سرمایه داری و قوانینش را نمی توان کنترل کرد.

ثبات، عالیتین هدف نیست

در يك اقتصاد سوسیالیستی واقعی، تنظیم آگاهانه کل اقتصاد (تنظیم اقتصادی کلان macro economic regulation) امکانپذیر می شود. منظور اینست که جامعه می تواند تمام شاخه های اقتصاد را بر يك مبنای منظم و سراسری کنترل کند. اما این امر، سؤالات مهمی را به میان می کشد. آیا قابلیت کنترل تولید اجتماعی به معنی اینست که اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی می تواند به ثبات اقتصاد کلان دست یابد؟ و دستیابی به چنین ثباتی تا چه حد می باید هدف الویت داری برای اقتصاد سوسیالیستی باشد؟ واضح است که یکی از استدلالات قوی نظام سوسیالیستی و یکی از برتری های عینی این نظام، این است که این نظام مدیریت اجتماعی نیروهای تولیدی را امکان پذیر می کند. و به این ترتیب، جامعه را قادر می کند که تولید را طبق يك برنامه ریزی آگاهانه و ناظر بر ارضای نیاز اجتماعی، هماهنگ کند. این امر به محو اعوجاج اقتصادی و فلاکت اجتماعی که زائیده اجبار سرمایه داری به کسب سود و افت و خیز ها و تنظیمات بازاری وحشیانه که ذاتی عملکرد قوانین سرمایه داری است، منجر می شود.

سوسیالیسم بر هرج و مرج (بی برنامه گی) بنیادین تولید اجتماعی سرمایه داری و شرایطی که در آن نیروهای کور اقتصادی بر زندگی مردم حکم می رانند غلبه می کند. اما جامعه سوسیالیستی در حرکت و جنب و جوش است و در آن مبارزه و تغییر وجود دارد. ثبات و کنترل در جامعه سوسیالیستی، اموری نسبی هستند. از نظر مائوئیستها، وظیفه ساختمان برنامه ریزی شده سوسیالیستی دستیابی به تعادل در تك تك بخشهای اقتصاد یا در تك تك مراحل توسعه نبود (که البته کاری ناممکن است)، بلکه برانگیختن و بهم پیوستن نیروهای فعال و پویا و مهمترین آنها یعنی مردم برای تحقق اهداف مشخص سیاسی و اجتماعی بود. مائو حرکت توسعه اقتصادی سوسیالیستی را چنین توضیح می دهد:

ساختمان اقتصادی نمی تواند از حرکات پیشرونده و عقب رونده پرهیز کند. ساختمان اقتصادی يك پیشرفت بی وقفه و مستقیم الخط نیست... بلکه موج وار است. اوج ها و فرودها دارد و موج از پی موج فرا می رسد. منظور اینست که تعادل و اختلال وجود دارد و بعد از اختلال، تعادل برقرار می شود. البته این افت و خیزها در پیشروی موج وار نباید بیش از حد عظیم باشند، وگرنه به ماجراجویی منجر خواهد شد که محافظه کاری را به دنبال خواهد داشت. اما پیشروی موج وار يك جنبه ناگزیر و همیشگی ساختمان اقتصادی است. (۳۱)

مائو، مدل سنتی برنامه ریزی را رد کرد زیرا این مدل با يك درك تك خطی (غیر پویا) ظرفیت های تولیدی، میزان ذخائر و قابلیت های فن آورانه را مفروضات ثابت می پنداشت و رشد متعادل را با برنامه ریزی ایستای نهاده - داده (input-output planning) می سنجید (یعنی فلان مقدار ماشین آلات، فلان مقدار فولاد نیاز دارد... کفایت هر چیز را جای درستش قرار بدهی تا نتایج درست بدست آید). همانطور که در بخش قبل گفتیم، البته که مائوئیستها به ملزومات فنی تولید هماهنگ توجه داشتند. اما کانون توجه شان بر روی تحرکی بود که در نتیجه برانگیختن مردم برای حل مشکلات حاصل می شد؛ کانون توجه شان بر روی نوآوری های توده ها از پائین، بر بسیج خلاقانه ذخائر انسانی و مادی بود. و این کار را در چارچوب "کشف نیروهای بالقوه" انجام می دادند که مشکل می شد آن را محتاطانه و مهار شده انجام داد.

به هنگام عملی کردن برنامه ها و بسیج توده ای، به ناگزیر عدم تعادل ها بیرون می جهید. برخی عدم تعادل های منفی اقتصادی و اجتماعی بوجود می آمد که می بایست بسرعت و قاطعانه تصحیح می شد؛ گلوگاه ها و نقاط ضعف بر طرف می شد. برخی عدم تعادل ها نتیجه کارشکنی و مداخلات رهروان سرمایه داری بود. اما برخی عدم تعادل ها و اختلالات راه های کاملاً جدیدی را پیشروی رشد و توسعه باز کرد. مثلاً تلاطمات ناشی از تغییر و تحولات اجتماعی، اقتصادی و فنی در دوران جهش بزرگ به پیش، اینکار را کرد. برخی عدم تعادل ها، عوارض جانبی ناگزیر مربوط به دست یابی به آماج بزرگتر بود. برای مثال، بردن صنعت به روستاها باعث شد که دهقانان فرایندهای تولید صنعتی را یاد گرفته و جامعه روستایی را دگرگون کنند، اما در کوتاه مدت موجب شد که در مواردی کمبود نیروی کار و منابع بوجود آید که (هر چند

بطور موقت) تأثیرات منفی بر تولیدات کشاورزی گذاشت. بالاخره اینکه، بیشتر عدم تعادل ها در واقع معرف تجربه پیشرفته ای بود که می بایست از آن آموخت. به همین خاطر بود که مائونیستها همه را فراخواندند که " به عدم تعادل، رفتاری مثبت اتخاذ کنید".

در واقع رشد و شکوفائی از درون فرآیند توسعه متعادل - نامتعادل، گذشت و حاصل شد. وظیفه برنامه ریزی این نبود که از عدم تعادل پرهیز کند یا آن را "با برنامه ریزی دور بزند" بلکه به قول مائو باید بر این امواج "سوار شد" تا بتوان توسعه را به پیش راند؛ مائو تأکید می کرد برای دست یافتن به تنظیم اجتماعی هر چه آگاهانه تر تولید، باید سیکل های مارپیچی تعادل-عدم تعادل- تعادل را عمیق تر درک کرد.

پافشاری يك جانبه بر تعادل، سه تأثیر منفی در پی داشته باشد. يك، برخی عوامل "غیر منظم" اما پویای اقتصادی را مهار می زد. مثلا صنایع كوچك در روستاها و شهرهای چین که مخالفان رویزیونیست مائو آنها را تهدیدی برای نظم اقتصادی بشمار می آوردند، از آن جمله بودند. دوم، با مهار زدن بر بخشها و واحدها تحت عنوان تعادل کوتاه مدت، در واقع کار دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و شرایط پیش بینی نشده را مشکل تر می کرد. سوم، ابتکار عمل و تجربه و آزمون توده ای را سرکوب می کرد. رویکرد رویزیونیستی به برنامه ریزی، پدیده تعادل، نظم و کنترل را مطلق می کرد، در حالیکه برای مائو مسئله کلیدی ثبات اقتصادی یا سیاسی نبود بلکه دگرگونی بود: دگرگونی انقلابی.

انعطاف پذیری برنامه

رویکرد دیالکتیکی مائو به تعادل، تبارز مشخص خود را در متدولوژی برنامه ریزی یافت. برنامه های کوتاه، میان و درازمدت همگی بازتاب اصول سیاسی الویت دار بودند. تا آنجا که به افق های زمانی مربوط می شد، اهداف گسترده اقتصادی و اجتماعی در برنامه های درازمدت تجسم می یافت. اما این برنامه ها بیشترشکل آتی جامعه را نشان می داد و بعنوان برنامه های کمی "مادر" عملکرد نداشت. بیشتر، برنامه های عملیاتی پنج ساله و بویژه برنامه های تولیدی سالانه بود در جزئیات و با آمار و ارقام دقیق فرموله می شد.

اما آماج و مفروضات را نمی شد روی حک حک کرد. به قول مائو، يك برنامه پنج ساله یا سالانه نمی توانست همه ملزومات قانون اقتصادی را برآورده کند. چنین تکرری فقط از طریق پراتیک امکان پذیر می شد. در شرایط مشخص چین، تعادل کلی اقتصاد به میزان بسیار مشروط به افت و خیزهای تولید کشاورزی بود. و 'متغیر' های غیر قابل پیش بینی مانند مبارزه سیاسی و جنگ و انقلاب نیز مطرح بود.

هر چند هماهنگی سطح بالا برای برنامه ریزی موثر اساسی است. اما جامعه سوسیالیستی مثل مکانیسم ساعت نیست که توسط برنامه ریزان بکار می افتد. همچنین، همانطور که قبلا گفتیم، قوانین اقتصادی بطور مکانیکی بر آن حاکم نیستند. يك اقتصاد برنامه ریزی شده باید مکانیسم های بازخورد (feedback mechanisms) خود را داشته باشد: بازخورد از طریق مناظره سیاسی بر سر اشکال و الویتهای توسعه، و بازخوردی که از کسب تجربه در مبارزه تولیدی بدست می آید. يك برنامه باید در عمل محك بخورد و تصحیح شود. نظارت بر اهداف و استانداردها، و نیز تعهد به تحقق اهداف مشخص برنامه، برای برنامه ریزی موثر اساسی است. برنامه باید به اجراء درآید، اما مائونیستها این نظر را که گویا "برنامه، قانون است" و بر سر در برنامه ریزی رویزیونیستی شوری حک شده بود، رد کردند.

نظم برنامه ریزی در چین انقلابی بر سهمیه های غیر قابل انعطاف، پافشاری نداشت. منظورمان این نیست که اهداف، هیچ جهت و اقتدار یا نقش انگیزشی، نداشتند. اما اهداف می بایست به حد کافی گسترده مطرح می شدند تا بازبینی و تصحیحات مداوم در جریان اجرای برنامه، در چارچوب حفظ انسجام آن و بر مبنای مشاوره بین رده های بالایی و پایینی ممکن شود. (و مجددا تأکید می کنیم که این اهداف عمدتا مبتنی بر تحقیق آگاهانه سیاسی بودند و نه آمار قیمت ها). بطور خلاصه، اینکه اقتصاد بتواند راحت تر تنظیمات و تصحیحات را پذیرا شود مهمتر از چسبیدن به اهداف انعطاف ناپذیر بود. (۳۲) بعلاوه، به مفهوم این بود که مشکلات را باید در همان پایین ترین سطوح از طریق اتکاء به خود و بوسیله تعاون رفع کرد.

مهم آنکه انقلابیون چین از آنچه برنامه ریزی "سفت و سخت" نامیده می شد دست کشیدند (یعنی تعیین آماج بالا برای تولید از یکسو و تخصیص نهاده های پائین از سوی دیگر). به عبارت دیگر نمی خواستند بیشتر از آنچه منطق حکم می کرد برداشت کنند. آنگونه برنامه ریزی های به شدت غیر قابل انعطاف، عرضه محصولات را با مشکلات مکرر مواجه می کند. مضافا بر روحیه توده ها هم تأثیر می گذارد:

آماج برنامه باید پیشرفته باشد. اما معنایش این نیست که هر چه آماج بالاتر باشد، بهتر است. آماچی که زیاده از حد بالا و غیر قابل تحقق است، نه فقط نمی تواند شور و اشتیاق توده ها را برانگیزد بلکه باعث فروکش این روحیات می شود. مقداری "فضای مانور" در برنامه باز گذارید. (۳۳)

"فضای مانور" در برنامه، بودجه احتیاطی (یا مازادی از) منابع مادی و مالی و ذخائر کاری بود که سطوح مختلف منطقه ای، استانی یا شهری را قادر می کرد در مواقع اضطراری بتوانند با مشکلات دست و پنجه نرم کنند و بنگاه ها را قادر می کرد که بتوانند خود را بر اوضاع جدید وفق دهند. بنگاه های تحت مالکیت دولت مجاز بودند تا ۱۰ درصد (و گاهی بیشتر) از ذخایر عوامل تولید را برای شرایط اضطراری و نیز برای ابتکارات محلی استفاده کنند. آماج کمی بنگاه ها، بطور مرکزی تعیین می شد. اما همانطور که جدول شماره يك نشان می دهد، از ۱۲ آماج اصلی، بنگاه می توانست به اختیار خود و بدون اجازه ۸ تا را تغییر دهد. این نیز يك شاخص دیگر انعطاف پذیری بود. انقلابیون جمع بندی کردند که تعیین یکرشته آماج پیچیده و اجباری، نظیر آنچه در دوران سوسیالیستی بودن شوروی اعمال می شد (و چینی ها نیز در دوره اولیه نظام برنامه ریزی خود از آن تقلید می کردند) در واقع خلاف برنامه ریزی منسجم عمل می کند. این کار باعث شده بود که غالب بنگاه ها برخی آماج را به بهای برخی دیگر متحقق می کردند و یا حتی در آمار و ارقام را در زمینه تولیدات خود دستکاری می کردند. شرایط فنی بنگاه ها به میزان زیادی با هم فرق داشت، شرایط اقتصادی و سیاسی بالاچار تغییر می کرد، و این مسائل باید در برنامه ها در نظر گرفته می شد. تأثیر خالص این نوآوری در امر برنامه ریزی این بود که تغییرات و تصحیحات را می شد در حین اجرای برنامه، بدون منحرف کردن کلیت برنامه یا کنار گذاشتن آن، انجام داد. (۳۴)

انعطاف پذیری برنامه صرفاً به معنی راحت گذاشتن بنگاه ها و واحدهای اقتصادی در این یا آن زمینه نبود. راه تعادل بخشیدن به عدم تعادل های ناشی از رشد ناموزون، راه غلبه کردن بر گلوگاه ها و کمبودها، اساساً عبارت بود از تشویق تمام سطوح اقتصادی به فعال کردن ذخائر بالقوه (که قبلاً شناخته شده یا مورد توجه نبود، و یا هدر می رفت) و بسیج همه عوامل مثبت از طریق جنبشهای توده ای. این را اصل موازنه "فعال" می نامیدند که معنایش جستجوی راه حل برای تحقق اهداف تعیین شده و استفاده از تجارب بخشهای پیشرو برای الهام بخشیدن به بخشهایی که کمتر پیشروی کرده بودند، بود تا بدین طریق آنها هم بتوانند پیشروی کنند. این اصل در تقابل با موازنه "منفی" قرار داشت که رویکردش دست یافتن به تعادل صوری بود حتی اگر به معنای مهار زدن به بخشهای فعال و پویا (پایین کشیدن سطوح بالا به نفع سطوح پایینی) می بود. این یعنی گرایش به تشویق افعال در سطوح پایینتر.

جدول شماره يك: انعطافی كه به بنگاه های صنعتی در زمینه تحقق آماج کمی اعطا می شد

آماهی كه بنگاه ها بدون اجازه نمی توانستند تغییر دهند	
۱) میزان تولید كالاهاى عمده	مادی
۲) سود كلي	مالی
۳) میانگین نیروی كار	كار
۴) میزان كل دستمزدهای پرداخت شده	

اهدافی كه بنگاه ها اختیار تغییر آن به ابتكار خود را داشتند

۱) تولیدات آزمایشی كالاهاى جدید	مادی
۲) استانداردهای فنی و اقتصادی عمده (مثلاً میزان الكتریسیته تولید شده در ازای هر واحد ذغال سنگ)	
۳) ارزش كلي محصولات	مالی
۴) ارزش كلي كاهش هزینه ها	
۵) نرخ كاهش هزینه	
۶) نیروی كار پایان هر سال	كار
۷) دستمزد میانگین	
۸) بازدهی كار	

منبع: مستخرج از كتاب 'اقتصاد چین' نوشته کریستوفر هو وی (انتشارات به ی سیک - نیویورک - ۱۹۷۸) جدول ۱۷- صفحه ۴۲

در يك اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی، بنگاه های صنعتی توسط يك برنامه مرکزی هدایت می شوند. این بنگاه ها تلاش می کنند تا آماج و اهداف تعیین شده توسط مقامات سیاسی مرکزی، منطقه ای و محلی را برآورده کنند تا تولید اجتماعی بتواند به مثابه يك كل واحد عمل كند و نیازهای جامعه را پاسخ دهد. اما بیشتر اوقات نظامات برنامه ریزی مرکزی، آماج غیر قابل انعطافی را برای بنگاه ها تعیین کرده اند كه این امر انطباق دادن خود به شرایط متغیر را دشوار می سازد و می تواند به خفه كردن ابتكار عمل كارگران نیز بینجامد. این جدول نشان می دهد كه در چین انقلابی، بنگاه ها برای تنظیم شمار زیادی از اهداف در چارچوب يك برنامه واحد، انعطاف پذیری داشتند.

وقتی می‌گوییم که در چین انقلابی به عدم تعادل به مثابه شرط لازم پیشرفت جامعه و برقراری تعادل آتی نگریسته می‌شد، معنایش این نیست که در دوران مائو، نظام برنامه ریزی به تعادل بی توجه بود یا اینکه در اقتصاد برنامه ریزی شده، تعادل را یک هدف مطلوب نمی‌دانست. می‌توان به سخنرانی مائو در سال ۱۹۵۶ تحت عنوان " درباره ده مناسبات بزرگ" رجوع کرد. این سخنرانی، انتقادی است به جوانب عمده مدل رشد اقتصادی در شوروی در دوران استالین. این مدل بر صنایع سنگین تاکید یک جانبه داشت و محصولات دهقانان را زیاده از حد اخذ می‌کرد؛ در نتیجه میزان منابعی که در اختیار دهقانان می‌ماند تا از طریق فعالیت های خود به انباشت آتی ادامه دهند، بسیار اندک بود. مائو در این اثر، ساختمان سوسیالیستی را به مثابه یک سلسله تضاد تئوریزه کرد و یک رویکرد دیالکتیکی را برای تنظیم اولویت ها و تعیین نسبت های میان بخشهای مختلف، ارائه داد. (در همین سخنرانی، وی تاکید یکجانبه بر کنترل مرکزی را نیز نقد می‌کند).

توسعه متناسب مستلزم حل صحیح برخی روابط نسبتی میان بخش های کلیدی اقتصاد بود: بین کشاورزی و صنعت، درون بخش کشاورزی بین تولید دانه های خوراکی و سایر محصولات، درون بخش صنعتی بین حلقه های کلیدی و حلقه های فرعی، بین بخشهای کشاورزی و صنعتی از یکسو و بخش ارتباطات و حمل و نقل از سوی دیگر، بین ساختمان اقتصادی و فعالیتهای فرهنگی و آموزشی، و بین انباشت و مصرف. اتخاذ سیاست صحیح در مورد این روابط، مستلزم توجه به اولویت های سرمایه گذاری، نرخ های رشد در عرصه های کلیدی اقتصاد، و تأثیرات آنها بر نسبت های میان بخشها و صنایع مختلف بود. بعلاوه، مستلزم توجه به تأثیر این تناسبها بر مناسبات طبقاتی در جامعه چین هم بود. بخش صنعت، برخی مواد کشاورزی را برای تولید محصولات مورد نیاز جامعه لازم داشت. اما برقراری تناسب صحیح بین این دو شاخه تولیدی (صنعت و کشاورزی)، تعیین صحیح سهمیه های مواد اولیه (از بخش کشاورزی) و محصولات (تولیدات بخش صنعتی با بکارگیری آن مواد اولیه)، صرفا یک امر فنی نبود. بلکه امری سیاسی هم بود: اگر برای رسیدن به تعادل "صحیح" بین مواد خام - محصول، شیره دهقانان را می‌کشیدند یا برای رسیدن به تعادل مالی به آنان بیش از حد مالیات می‌بستند، می‌توانست اعتماد دهقانان به نظام را تضعیف کند و اتحاد کارگران و دهقانان را از هم بگسلد.

برنامه ریزی مائوئیستی توجهی عمیقی به امر تعادل می‌کرد. اما به این مسئله نیز، نظیر تمامی وجوه اقتصاد سیاسی و استراتژی مائوئیستی، از درجه پیشروی بسوی جامعه کمونیستی نگاه می‌شد. توسعه متعادل بر محور سه عنصر کلیدی می‌چرخید: تعادل میان بخشها در مفهوم کلی که اساسا تعادل بین کشاورزی، صنایع سبک و صنایع سنگین مد نظر بود. تعادل در توسعه منطقه ای که منظور از آن، کاهش نابرابری های اقتصادی و اجتماعی بین مناطق بود. و تعادل در عرصه فن آوری که به معنی وجود طیف متعادلی از فنون تولیدی در جامعه بود؛ نه اینکه فقط فن آوری بزرگ و مدرن و خارجی. (۳۵) توجه نظام برنامه ریزی مرکزی بیشتر معطوف به این نوع تعادل ها بود تا متعادل کردن ریز به ریز منابع و مواد و تثبیت اهداف. در دوره ۱۹۴۹-۷۶ اقتصاد چین دستاوردهای قابل توجهی در زمینه این نوع اقتصاد متعادل کسب کرد.

توجه زیادی به بخش کشاورزی معطوف شد (و همانطور که گفتیم، نقطه شروع فرایند برنامه ریزی قرار گرفت). منابع قابل توجهی از بخش صنعت برای عرضه محصولات صنعتی مدرن به بخش کشاورزی اختصاص یافت. دولت دست به سرمایه گذاری مستقیم و گسترده در بخش زیرساخت کشاورزی نظیر پروژه های حفظ منابع آبی؛ و توسعه صنایع روستائی که توسط توده ها اداره می‌شد، زد. در اوایل این نوشته از مسئله قیمت ها بحث کردیم. طی سالهای حاکمیت مائوئیستی، شرایط مبادله محصولات بین بخش کشاورزی و بخش صنعت به نحو بسیار موثری بهبود یافت. نمودار شماره یک گواه روشن این امر است. بین سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۴ قیمتهای محصولات زراعی خریداری شده توسط دولت ۶۴ درصد افزایش داشت. این در حالی بود که بهای محصولات صنعتی فروخته شده به مناطق روستائی کمتر از یک درصد افزایش یافت. برای دست یافتن به تعادل در زمینه فن آوری، سیاست " راه رفتن به روی دو پا" یا استفاده از هر دو نوع فن آوری پیشرفته و ساده (یا سنتی) جلو گذاشته شد؛ و انواع فن آوری و شناخت علمی که مردم می‌توانستند فراگیرند و بکار بندند، اشاعه یافت. (مثلا، دهقانان انتخاب بذر و دسته بندی بذرهای خوب و بد را آموختند و به اجراء گذاشتند).

هدف تعادل منطقه ای جلوگیری از الگوی توسعه "بادکنکی" بود که در آن صنایع مدرن و سریع در حال رشد در چند منطقه ساحلی و مجزا از سایر نقاط کشور تمرکز می‌یابند و سایر نقاط کشور محکوم به رکود می‌شوند. (در چین امروز، این نوع توسعه معوج، با هرج و مرج دیوانه وار، زیر بیرق اصلاحات و مدرنیزاسیون پیش می‌رود). در چین سوسیالیستی دیروز، سیاست پخش منطقی ظرفیت صنعتی به مناطق مختلف، در پیش گرفته شد. مراکز صنعتی جدید در مناطق داخلی (و نه ساحلی - مترجم) کشور ایجاد شد و سهم استان های داخلی در تولید محصولات صنعتی مداوما افزایش یافت. این را می‌توان در جدول شماره ۲ مشاهده کرد. این جدول نشانگر سهم در حال کاهش محصولات تولید شده در استانهای ساحلی است

(با استثنای بسیار کم در دو بخش). و باید بدانید که پیش از آن، سنتا، استانهای ساحلی مراکز توسعه صنعت در چین بودند. بعلاوه حکومت مرکزی دست به اقدامات قاطع جهت بازتوزیع منابع سرمایه گذاری و مالی زد یعنی از مناطق غنی گرفت و به مناطق فقیر داد. همانطور که در جدول شماره ۳ می بینید، مناطق کاملاً صنعتی بیش از نیمی از درآمدهای خود را به مرکز می فرستادند، حال آنکه مناطق کم توسعه یارانه های قابل توجهی دریافت می کردند. نیروی کار ماهر و کار فنی بطور منظم از نواحی پیشرفته تر به نواحی عقب مانده تر انتقال می یافت. از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی بیش از ۵۰۰ هزار کارگر ماهر شاغل در شانگهای به بخش صنایع استانهای داخلی چین اعزام شدند. (۳۶) در نتیجه این سیاست و سیاستهای دیگر، مناطقی که کمتر از بقیه صنعتی محسوب می شدند، بالاترین نرخ های رشد را تجربه کردند (هرچند که سطح مطلق توسعه آنها کماکان به میزان قابل توجهی عقب تر از مناطق پیشرفته باقی ماند). (۳۷)

در برنامه مائونیستی، حل صحیح روابط کلیدی اقتصادی و اجتماعی مهمتر از رشد یا تعادل صرف بود. این رویکرد نسبت به توسعه متعادل، در درازمدت موجب رشد پایدار شد که هم احاطه کلکتیو (جمعی) بر اقتصاد را افزایش داد و هم نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی و منطقه ای را کاست.

نمودار يك - بهبود شرایط تجارت بین بخش کشاورزی و بخش صنعت، ۱۹۷۴-۱۹۵۰

قیمت خرید محصولات زراعی توسط دولت (۱۹۵۲=۱۰۰)

قیمت کالاهای صنعتی فروخته شده در مناطق روستائی (۱۹۵۲=۱۰۰)

منبع: نیکلاس لاردی، " برنامه ریزی اقتصادی و توزیع درآمد در چین" - نشریه Current Scene نوامبر ۱۹۷۶ - صفحه ۶

این نمودار نشان می دهد که قیمت محصولات صنعتی (نظیر ابزار و کود شیمیایی) در چین دوران مائو در فاصله ۱۹۷۴-۱۹۵۰ نسبتاً ثابت نگهداشته شد. این در حالی است که دولت مداوماً قیمت خرید محصولات کشاورزی را افزایش می داد. در کشورهای جهان سوم این وضعیت بطور عموم (چه در روابط اقتصادی درونی این کشورها و چه در رابطه با بازار جهانی) برعکس است بطوریکه شرایط مبادله برای تولیدکنندگان کشاورزی نامساعدتر می شود و در طول زمان وخیم تر می شود. سیاست قیمت گذاری در برنامه مائونیستی نشان می دهد که کشاورزی را بعنوان حلقه کلیدی محسوب می کردند و مصمم بودند تا بر تفاوتهای موجود بین صنعت و کشاورزی و میان شهر و روستا فائق آیند.

جدول شماره ۲: سهم استانهای ساحلی از کل محصولات تولید شده، ۱۹۷۰ - ۱۹۵۲ (به درصد)				
۱۹۷۰	۱۹۶۵	۱۹۵۷	۱۹۵۲	
۵۷	۵۴	۶۰	۶۰	انرژی برق
۴۰	۳۶	۳۶	۳۴	ذغال سنگ
۱۳	۱۶	۴۰	۷۵	نفت خام
۵۶	۶۴	۸۳	۸۵	فولاد
۵۰	۴۹	۸۸	۱۰۰	کود شیمیایی
۳۶	۴۱	۶۲	۷۲	سیمان
۳۹	۴۰	۴۴	۵۰	کاغذ
۸۰	-	-	۹۰	ابزار ماشینی
۶۱	۶۱	۷۰	۸۲	البسه پنبه ای
۴۷	۴۷	۳۳	۴۰	شکر

منبع: چارلز ر. رول جونیر و کونگ چیا یه؛ " تعادل در توسعه صنعتی مناطق ساحلی و داخلی"؛ چین: یک ارزیابی مجدد اقتصادی - کمیته مشترک اقتصادی سنای آمریکا، ۱۹۷۵ - جدول چهار، صفحه ۸۹

یکی از اهداف توسعه اقتصاد سوسیالیستی در چین این بود که توزیع ظرفیتهای تولیدی را بین مناطق ساحلی و مناطق داخلی کشور که فقیرتر بودند هر چه متعادل تر کند. پیش از سال ۱۹۴۹ بیشتر صنایع چین در شانگهای و تین سین (نواحی

ساحلی) و منچوری متمرکز بود. انقلاب، منطق سرمایه داری یعنی تمرکز منابع سرمایه گذاری در مناطق پیشاپیش توسعه یافته (منطق به اصطلاح "آبادترین را بجسب") را رد کرد. بعلاوه، از الگوی شوروی یعنی ساختن مجتمعات تولیدی فوق العاده متمرکز هم پیروی نکرد. به جای اینها، چین انقلابی دست به ایجاد يك شبکه گسترده صنعتی زد که هم نیازهای اولیه اهالی محل و هم نیازهای بخش صنعت در آن مناطق را پاسخ می داد. این جدول نشان می دهد که سهم تولید اقلام صنعتی کلیدی توسط مناطق غیر ساحلی در دوره ۱۹۷۰-۱۹۵۲ بطرز قابل توجهی افزایش یافت.

جدول شماره ۳ - بازتوزیع منابع مالی توسط حکومت در مناطق فقیر:

سهم حکومت و استانها از درآمدها
درصد کل درآمدهای استانی که به خود استان مربوطه اختصاص می یافت
فهرست استانها

بر مبنای سطح توسعه صنعتی)	سال ۱۹۵۹	بعد از سال ۱۹۶۰
شانگهای	۱۹/۸	۱۰ (۱۹۷۲)
لیائونین	۳۶/۱	۱۸ (۱۹۷۲)
کیانسو	۵۴/۴	۳۰ (۱۹۷۲)
یونان	۱۱/۸	۱۱۵ (۱۹۷۴)
مغولستان مرکزی	۸۸/۵ (۱۹۵۷)	**
کوانسی	۱۰۸/۶ (۱۹۵۷)	**
سین کیان	۱۲۵/۹	۱۳۵ (۱۹۵۵ - ۷۲)
نین سیا	**	۱۵۲ (۱۹۵۸ - ۷۴)
تبت	۱۸۳/۵	۱۵۰+ (۱۹۶۰ - ۷۳)

توضیح: درصدهای بالای ۱۰۰ نشانگر وجود يك یارانه ثابت از سوی حکومت مرکزی برای استان است. استانهای که شامل این یارانه می شدند می توانستند بیشتر از آنچه که درآمدهای خودشان اجازه می داد، هزینه کنند. نشانه (**) به معنی اینست که مخارج در این استانها بیشتر از درآمدهای پیش بینی شده بوده و نتیجتاً حکومت مرکزی یارانه ای را در اختیار آنها گذاشته است اما حجم یارانه داده شده در ارتباط با هزینه ها، مشخص نیست. منبع تهیه جدول: مستخرجه از کتاب "رشد اقتصادی و توزیع در چین" - نویسنده نیکلاس لاردی (کمبریج - انتشارات دانشگاه کمبریج - ۱۹۷۸) جدول ۳-۴ صفحه ۱۶۲

این جدول نمایشگر یکی از راه هایی است که نظام برنامه ریزی چین برای رفع نابرابری های بین مناطق و استانهای توسعه یافته تر صنعتی و شهری و مناطق روستائی و کشاورزی و عقب مانده تر کشور دنبال می کرد. مناطق بسیار صنعتی مثل شانگهای بخش اعظم درآمدهای خود را به مرکز می فرستادند. مناطق فقیر نظیر تبت از مرکز یارانه می گرفتند و بیش از نیمی از هزینه های خود را از این طریق تامین می کردند. این مناطق فقیر از حمایت های دیگر هم بهره مند بودند. سیاست بازتوزیع منابع مالی یعنی گرفتن از مناطق غنی تر و دادن به مناطق فقیرتر توسط انقلاب فرهنگی تقویت شد. بعد از انقلاب سوسیالیستی در کشوری نظیر آمریکا، اجرای چنین سیاستی به معنی بازتوزیع گسترده منابع مالی به نفع محلات فقیر شهری و مناطق فقیر روستایی خواهد بود.

د - برنامه سوسیالیستی پیروز شد و افق های نوینی را گشود

چین انقلابی موفقیتهای اقتصادی عظیمی بدست آورد. این را می شود در جدول شماره ۴ دید که افزایش مداوم محصولات کشاورزی و صنعتی در دو دوره ۱۹۶۶-۱۹۵۲ و ۷۶-۱۹۶۶ را نشان می دهد. در مناطق روستایی مشکل تغذیه حل شد و گرسنگی و بیماری عمومی رخت بربست. يك سطح مصرف تثبیت شد که اجازه نمی دادند میزان مصرف مردم از آن پایین تر برود و استانداردهای زندگی توده ها ارتقاء پیدا کرد. طی سالهای انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) که چین مائوئیستی به ادعای دشمنانش در آستانه فاجعه اقتصادی بود، نرخ رشد سالانه تولید صنعتی به بیش از ۱۱ درصد رسید که رقمی خیره کننده است. راهگشائی های مهم صنعتی و علمی صورت گرفت که در این زمینه می توان به ایجاد صنایع گسترده ابزار

ماشینی، پیشرفت های بزرگ در کشتی سازی، و ساختن انسولین مصنوعی اشاره کرد. مصرف اهالی شهر و روستا با نرخ نسبتاً خوب ۲ درصد در سال رشد کرد. رکورد رشد کمی چین انقلابی در مقایسه با سایر کشورها مناسب بود. در مقام مقایسه با نرخ رشد کشورهای پیشرفته صنعتی معاصر طی دو دوره ۱۹۷۰-۱۸۷۰ و ۱۹۷۱-۱۹۰۰، فقط ژاپن بود که رشد درآمد سرانه اش بهتر از چین بود. در دوره ۷۵-۱۹۶۵ نرخ رشد چین در قیاس با سایر کشورهای کم درآمد جهان سوم خیلی بالا بود. (۳۸)

اما مهمتر از اینها، کیفیت این رشد برنامه ریزی شده بود: تاکیدش بر کاهش نابرابری اجتماعی؛ جلوگیری از اینکه بازار تعیین کننده تخصیص منابع و توزیع درآمد باشد؛ پافشاری اش بر اینکه رشد اقتصادی باید بر پایه کنترل کلکتیو توسط توده هایی که در کف جامعه قرار دارند، باشد. اینها واقعیت رشد در چین مائوئیستی بود. تفاوت های درآمد و مصرف شهری با هر معیاری که سنجیده شود فوق العاده کم بود (هیچ کشور کم درآمدی نتوانست به این سطح حتماً نزدیک شود). در بخش صنایع، بالاترین حد دستمزد که به برخی مدیران و کارکنان فنی پرداخت می شد فقط ۵ برابر دستمزد کارگران غیر ماهر بود (یعنی نرخ تفاوت دستمزد پنج به یک). این در حالی بود که در بسیاری از کشورهای جهان سوم در آفریقا و آسیا، نرخ تفاوت دستمزد از ۳۰ به ۱ تا حتی ۵۰ به ۱ غیر عادی نبود. (۳۹)

یک رشته اقدامات برای پاسخگویی به مسئله نابرابری شهر و روستا انجام شد که قبلاً يك نمونه آن یعنی تلاش برای بهبود شرایط تجاری به نفع بخش کشاورزی را ذکر کردیم. علاوه بر این، صنایع روستایی و شبکه فنی روستایی توسعه یافت. مدارس متوسطه گسترش یافت. دهقانان به دانشگاه ها راه یافتند. جوانان دانشجو به روستاها اعزام شدند. خدمات درمانی و رفاهی روستایی وسیعاً گسترش پیدا کرد. (قبل از انقلاب فرهنگی، دو سوم صندوق بودجه خدمات پزشکی و درمانی در مناطق شهری مصرف می شد. در نتیجه انقلاب فرهنگی، این نسبت به ۴۰ درصد کاهش یافت.) طول عمر متوسط در این جامعه پهناور و کم توسعه یافته و عمدتاً روستایی، بسیار بالاتر از سایر کشورهای کم درآمد بود. (۴۰) در سال ۱۹۷۵، نرخ مرگ و میر کودکان در شانگهای که بزرگترین شهر چین است پایینتر از نیویورک بود.

این یک اقتصاد و جامعه بالکل متفاوت بود. نگاهی به مکان کار بیندازیم. فن آوری بطور اجتماعی کنترل می شد. فرایند کار و تقسیم اجتماعی کار دستخوش دگرگونی شد. بوروکراسی اداری و سلسله مراتب فنی با فرامین و قوانین و مقررات آزاردهنده و سرکوبگرانه اش، و تخاصم میان کارگران یدی و متخصصین "فکری" که توسط این بوروکراسی و سلسله مراتب فنی نهادینه شده بود، مورد نقد قرار گرفته، تجدید سازمان یافته و ساده شدند. مدیریت در برابر کارگران، پاسخگو شد. نوآوری های شجاعانه کارگران و دهقانان رایج شد و در دستور کار دائم قرار گرفت. در سراسر جامعه، موسسات توده ای برای اعمال کنترل برپا شد. هیچ مقامی از انتقاد کارگران و دهقانان عادی معاف نبود. مهمتر اینکه، توده ها حول موضوعات سیاسی که برای انقلاب حیاتی بود درگیر مباحثه و مبارزه می شدند. مجسم کنید جامعه ای را که حول اصل خدمت به خلق سازمان یافته باشد. چین مائوئیستی، این چنین بود.

جدول شماره ۴ - رشد اقتصادی چین انقلابی، ۱۹۷۶-۱۹۵۲

مرحله يك (۱۹۶۶-۱۹۵۲)		مرحله دو (۱۹۷۶-۱۹۶۶)			
۱۹۵۲	۱۹۶۶	نرخ رشد سالانه	۱۹۷۶	نرخ رشد سالانه	رشد
۶۵/۴	۱۵۱/۰	۴٪	۲۴۵/۶	۷٪	درآمد ملی (تولید ناخالص داخلی)
۲۷/۵	۱۴۴/۸	۱۰/۶٪	۳۲۶/۱	۱۱/۳٪	ارزش کل تولیدات صنعتی به میلیارد یوان برحسب قیمتهای سال ۱۹۷۰
۸/۷	۷۲/۳	۱۴/۴٪	۱۸۳/۱	۱۳/۶٪	سهم تولید صنایع سنگین از کل تولیدات صنعتی میلیارد یوان
۱۸/۷	۷۲/۳	۷/۴٪	۱۴۳/۰	۸/۵٪	سهم تولید صنایع سبک از کل تولیدات صنعتی میلیارد یوان
۶۳/۶	۹۴/۷	۱/۴٪	۱۳۱/۷	۳/۸٪	ارزش کل تولیدات کشاورزی - میلیارد یوان
۱۶۳/۹	۲۱۳/۹	۰/۶٪	۲۸۶/۳	۳/۴٪	میزان تولید دانه های خوراکی خام بر حسب میلیون تن
۵۶۸/۲	۷۳۵/۶	۱/۷٪	۹۲۶/۱۹	۲/۴٪	جمعیت متوسط سالانه برحسب میلیون نفر

درآمد ملی سرانه یوان	۱۱۵/۰	۲۰۵/۳	۲/۳%	۲۶۵/۲	۴/۴%
محصولات سرانه دانه های خوراکی کیلو	۲۸۸	۲۹۱	۱/۰%	۳۰۹/۰	۱/۰%

توضیح: واحد ارزش تولیدات، میلیارد یوان بر حسب قیمت‌های سال ۱۹۷۰ است. تولیدات دانه های خوراکی نیز خام یعنی تبدیل نشده به فرآورده محاسبه شده و واحد آن، میلیون تن است.

منبع: S. Ishikawa. س. ایشیکاوا، "رشد اقتصادی چین از سال ۱۹۴۹" - فصلنامه چین - ژوئن ۱۹۸۳ - جدول ۱
این جدول نشانگر رشد چین طی دو مرحله است. مرحله اول به فاز ابتدایی ساختمان سوسیالیستی مربوط می شود. یعنی زمانی که چین شالوده يك اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی را می ریخت. مرحله دوم به سالهای انقلاب فرهنگی بر می گردد. یعنی دوران خیزشهای عظیم سیاسی و آزمون های اجتماعی. این جدول نشان می دهد که گرایشات رشد در مورد اغلب شاخص های کشاورزی و صنعتی (بویژه در قیاس با سایر کشورهای در حال توسعه) بسیار بالا بود. بعلاوه نشان می دهد که اقتصاد چین طی انقلاب فرهنگی، علیرغم اینکه ناقدان چین مائوئیستی آن دوره را فاجعه کامل وانمود می کنند، بخوبی کار می کرد. این موفقیت، اتفاقی نبود بلکه از سیاست مائوئیستی "انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید" نشئت می گرفت.

این واقعیت که چین مائوئیستی کشوری بسیار فقیر و وسیعاً دهقانی بود، برخی ناظران را به این نتیجه رسانده که شاید استراتژی چین انقلابی برای توسعه اقتصادی قابل ستایش باشد اما این استراتژی اساساً فقط به درد غلبه بر توسعه نیافتگی می خورد. به عقیده این ناظران، تجربه مائوئیستی حرف چندانی برای جوامع پیشرفته صنعتی ندارد. اما این عقیده کاملاً اشتباه است و رك و راست بگوئیم يك عقیده اروپا محور است. اولاً، انقلاب پرولتری يك مبارزه پیچیده و جهانی است که یکی از اهداف کلیدیش عوض کردن وضعیت توزیع نابرابر و تمرکز نابرابر نیروهای مولده در جهان کنونی است. اکثریت اهالی جهان در جهان سوم زندگی می کنند که امپریالیسم بر آنها سلطه داشته و نفوذ کرده است. در این مناطق نومستعمراتی، انقلاب باید وضعیت توسعه وابسته و معوج منتج از سلطه امپریالیسم را کاملاً دگرگون کند. راه مائوئیستی رسیدن به سوسیالیسم در جهان سوم که معنای واقعیش منفصل شدن از اقتصاد جهانی امپریالیستی و دستیابی به رشد متکی بخود و پایدار سوسیالیستی است، کاملاً به دنیای امروز خورند دارد. باید اضافه کنیم هر انقلابی که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به پیروزی می رسد، در چارچوب تقویت انقلاب جهانی، باید در هم شکستن روابط استثمارگرانه موجود با ملل ستمدیده را باید در راس دستور کار قرار دهد.

ثانیاً، قابلیت کاربردی استراتژی مائوئیستی توسعه اقتصادی حتی گسترده تر از اینست. بسیاری از موضوعات مشخص در توسعه صنعتی که چین انقلابی با آنها درگیر بود (مثلاً مکان و گسترده‌گی مراکز صنعتی، شکل ادغام محل زیست و محل کار، شکل ادغام تولید صنعتی با فعالیتهای غیرصنعتی، کنترل آلودگی و حل مشکل زباله ها، جلوگیری از رشد معوج جمعیت شهری و حمل و نقل صنعتی و الگوهای مصرفی) بدون شك موضوعات و تجربیاتی هستند که به جوامع صنعتی غرب بسیار مربوطند و مسائلی عاجل به حساب می آیند.

يك موضوع بزرگتر هم وجود دارد. مقابله جدی با انواع مشکلاتی که در جوامع پیشرفته سرمایه داری وجود دارد و حل آنها (از نیازهای درمانی و آموزش گرفته تا آلودگی محیط و شرایط محلات فقیرنشین) مستلزم انقلابی است که نه فقط منابع را بر حسب اولویت های نیازهای انسانی مد نظر قرار دهد بلکه راه مشارکت کامل و رهایی ذهن مردم را بگشاید. تجربه انقلاب در قرن بیستم نشان داد که يك جامعه سوسیالیستی باید انرژی و قدرت خلاقه انسانها را از طریق تقویت ارزشهای سوسیالیستی، ارتقاء آگاهی و تشویق ابتکار عمل توده ها در تمامی سطوح، تکامل دهد و رها سازد. در این زمینه، پروژه مائوئیستی در چین سرمشق بود.

تجربه انقلاب سوسیالیستی در قرن بیستم این را هم نشان داد که يك اقتصاد سوسیالیستی باید نیروهای مولده اجتماعی شده را که نیازمند درجه بالائی از هماهنگی متمرکز هستند، با عدم تمرکز گسترده و ابتکار عمل محلی ترکیب کند. مدل اقتصاد برنامه ریزی شده شوروی که در دوران استالین تکوین یافت بیش از حد بر تمرکز متکی بود. از طرف دیگر، مکانیسم های بازار سرمایه داری که برخی به اشتباه آن را پادزهری برای بوروکراسی جا سنگین تصور می کردند، به ناگزیر به تمرکز ثروت و قدرت، تبعیت کار زنده از انباشت سرمایه و هرج و مرج در تولید می انجامد. برنامه ریزی مائوئیستی معرف پیشرفته ترین سننر تمرکز و عدم تمرکز، هماهنگی ساختاری و مشارکت توده ای است.

سرانجام، این سؤال وجود دارد که برنامه ریزی چیست؟ برنامه بخودی خود هدف نیست بلکه باید به هدف محو تولید کالایی و طبقات خدمت کند و با این هدف مورد سنجش قرار گیرد. برنامه باید به پایه های مادی و اجتماعی استثمار و ستم هجوم برد، شرایط و مناسباتی که به تقسیمات طبقاتی و ملی و جنسیتی پا می دهد را دگرگون کرده، نهایتاً ریشه کن کند. باید همراه با عمیقترین مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک در پی نابودی تمایزات موجود بین کار فکری و کار یدی، روشنفکر و کارگر، کارمند دولت و عضو عادی جامعه باشد. این مسیر اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی در چین بود.

آیا می خواهیم بگوئیم که در چین مائوئیستی هیچ مشکل یا مسئله ای وجود نداشت؟ البته که خیر! مگر می شود جامعه ای که در حال زیر و رو شدن است مشکلی نداشته باشد. کارگران، دهقانان، زنان و سایر "هیچ بودگان" سابق به عرصه های "ممنوعه" دانش فکری، تخصص فنی و فرهنگ وارد شده و در حال فتح آن بودند. در این زمینه ها، تجربه و مدل های قبلی چندانی وجود نداشت که از آنها پیروی شود. بیشتر کارهایی که در این زمینه ها انجام می شد، تا حدی کیفیت تجربی داشت. بنابراین درسها و اشتباهات باید جمع بندی می شد و تصحیحات صورت می گرفت. و نباید از یاد برد که تغییرات ناشی از انقلاب فرهنگی علیه امتیازات و جایگاه کسانی بود که بر توده ها آقای می کردند... و با چنگ و دندان تلاش می کردند تا جلوی چنین تغییراتی را بگیرند یا تضعیفش کنند.

تا آنجا که به خود اقتصاد مربوط می شود، علیرغم جنبه عموماً مثبت توسعه اقتصادی، مشکلات و مصاف های جدیدی هم موجود بود که انقلابیون عمیقاً نسبت به آنها آگاه بودند: نقاط ضعف ساختاری در بخشهای معین نظیر انرژی، ذغال سنگ، سنگ معدن آهن و حمل و نقل؛ نرخ رشد ایستا در کشاورزی؛ تفاوت های مهمی که کماکان در استانداردهای زندگی میان کمونها موجود بود؛ مشکلات موجود در استفاده مولد حداکثر از نهاده های سرمایه ای؛ وظایف جدیدی که توسعه اقتصادی پدید می آورد، مانند مدیریت منابع و کنترل محیط زیستی. مائوئیستها برای مواجهه با این مشکلات و مصاف ها آماده بودند و رویکردشان برای حل این مسائل را در دست داشتند.

اما سیاستهای مائوئیستی، منجمله اصول برنامه ریزی که در این نوشته در موردش بحث شد، در خلاء پیاده نمی شد. در چارچوب مبارزه دو خط درون حزب کمونیست و جدال دائمی بر سر قدرت، بر سر این سیاستها و اجرای آنها، مبارزه می شد. سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ شاهد یک دور جدید مبارزه طبقاتی بود. تشدید این مبارزه بر عملکرد اقتصادی و امر برنامه ریزی تأثیر گذاشت، و در نحوه مدیریت بنگاه ها و مبارزه بر سر انضباط و شکل های پرداخت دستمزد و کمیت و کیفیت محصولات موثر افتاد. نیروهای رویزیونیست که حول چوئن لای و دن سیائو پین حلقه زده بودند، شبکه وسیعی از کارمندان را به شکل سازمان یافته اداره می کردند و به توطئه های بوروکراتیک و انواع تاکتیک های اخلال گرانه متوسل می شدند. در مقابل، نیروهای مائوئیست در پی جلب حمایت توده ها بودند. واقعیت چنین بود و بواسطه یکرشته عوامل ملی و بین المللی، آرایش قوا مساعد حال انقلابیون نبود. شکست سوسیالیسم در چین نه نتیجه سقوط و اضمحلال بود و نه دود شدن یک خواب و خیال غیر قابل تحقق. سوسیالیسم در چین در جریان یکی از نبردهایش با نیروهای داخلی و بین المللی سرمایه داری شکست خورد.

ه - بیش از هر زمان دیگر راه حل امروز است

در دوره ای که با بوق و کرنا پیروزی سرمایه داری را اعلام می کنند، پست ترین انگیزه ها در رفتار بشر را مایه افتخار معرفی می کنند و امیدها و رویاهای انقلابی را غیر واقع بینانه می خوانند، دفاع ایدئولوژیک از انقلاب سوسیالیستی اهمیتی عظیم یافته است. در دنیایی بسر می بریم که سازمان تولید اجتماعی، افراد را از یکدیگر و از قوه خلاقه شان جدا می کند. دنیایی که هیچگاه شکاف دو قطب دارا و ندار در آن تا به این حد عمیق نبوده است. دنیایی که به علت توسعه کور اقتصادی با خطر نابودی محیط زیستی روبرو است. و روشن کردن علت همه اینها کار سختی نیست: این دنیا تحت سلطه نظامی قرار دارد که از سود بعنوان معیار و موتور توسعه اجتماعی استفاده می کند. اما مبنای مادی عظیمی وجود دارد که بتوانیم جامعه را در مقیاسی جهانی بر شالوده ای غیراستثماری سازمان دهیم و همزمان این نظام جهانی ستمگر بطور مستمر به مقاومت پا می دهد. در چنین دورانی و چنین دنیایی، به مبارزه برای برقراری سوسیالیسم نباید فقط بعنوان یک اصل نگاه کنیم. باید با اضطرابی تر و تازه و نوین برای آن در عمل بجنگیم.

فروپاشی اتحاد شوروی گواهی بر غلط از آب در آمدن سوسیالیسم نیست بلکه نشان می دهد که هر چیزی کمتر از یک سوسیالیسم رهائیبخش، یعنی کمونیسم انقلابی، قادر نیست بنیان های ساختاری و ایدئولوژیک استثمار و حاکمیت طبقاتی را به چالش بطلبد. به همین دلیل تجربه چین انقلابی، بشدت حیاتی است. این تجربه نشان می دهد که سوسیالیسم می تواند و باید، هم رویا پرداز باشد و هم تحقق یافتنی؛ این تجربه مسیری برای دفاع از انقلاب و پیشروی آن در مقابل کسانی که برای تبدیل شدن به استثمارگران آینده صف می کشند، ترسیم می کند. میراث چین مائوئیستی، انبانی است از تجارب گذشته و

دورنماهای آینده، روش و اصول، تئوری و عمل برای ریشه کن کردن کهنه و ساختن نو. آیا می توانیم از آن بیاموزیم و آن را تکامل دهیم؟ آیا اصلاً می توانیم از آن بیاموزیم و عواقب آن را بپذیریم؟

یادداشتها

- (۱) ارزیابی انتقادی مائو از اقتصادیات شوروی در مقدمه همین کتاب مورد بحث قرار گرفته است.
- (۲) رجوع کنید به "پایان يك مرحله - آغاز مرحله ای جدید" به قلم باب آواکیان - مجله انقلاب - پاییز ۱۹۹۰
- (۳) باز هم درباره اتحادیه های صنفی - لنین - مجموعه آثار (جلد ۳۲)
- (۴) نامه های منتشر نشده - باب آواکیان
- (۵) رجوع کنید به "انقلاب صنعتی چین" به قلم استیفن اندورز (نشر پانتئون ۱۹۷۷)
- (۶) رجوع کنید به "برنامه ریزی و شهرسازی در چین" - شماره ویژه مجله "پیشرفت در برنامه ریزی" شماره ۸ سال ۱۹۷۷ - کتاب "انقلاب فرهنگی و سازماندهی اقتصادی در چین" به قلم شارل بتلهایم (نشر مانتلی ریویو ۱۹۷۴) - کتاب "صنایع کوچک روستایی در جمهوری خلق چین" به قلم دویت پرکینز (نشر دانشگاه برکلی ۱۹۷۷) - سخنرانی تحت عنوان "مسائل اقتصادی - محیط زیستی چین" توسط لیو اورلینز در کمیته مشترک اقتصادی کنگره آمریکا (بنگاه نشر دولت آمریکا ۱۹۷۵) - و کتاب ارزشمند قدیمی "دگرگونی خاک چین" به قلم کیت بوکانان (انتشارات پرایجر نیویورک ۱۹۷۰)
- (۷) کتاب "اقتصاد چین" به قلم کریستوفر هووی (انتشارات هارپر نیویورک ۱۹۷۸) جدول ۴۷ - ارقام تناسبی که در مورد توانایی تولید انرژی هیدروالکتریکی ذکر شده در پژوهشهای دیگر کمتر از این ذکر شده است. این تفاوت، ناشی از تفاوت های تعریفی است.
- ارقامی که در اینجا نقل شده، مستخرج از منابع چینی و تحقیقات غربی هاست که عموماً از داده های دفاتر آماری چین استفاده می کردند. آیا این آمار و ارقام قابل اعتمادند؟ تاماس وین در مقاله ای به نام "آمار کشاورزی در جمهوری خلق چین" که در کتابی با نام "شاخص های کمیته محصولات صنعتی چین" (به ویراستاری الکساندر اکستاین - نشر دانشگاه میشیگان ۱۹۸۰) می گوید، مجموعه آمار و ارقام در مورد کشاورزی، قابل اتکاء می باشد. گزارش رسمی در مورد عملکرد بخش کشاورزی طی انقلاب فرهنگی، حتا مورد تأیید رهبری کنونی چین که ضد مائو و انقلاب فرهنگی است، می باشد و صحت این داده ها را تأیید می کند. رجوع کنید به مقاله "آیا آمار اقتصادی چین در سالهای ۱۹۶۷-۷۶ قابل اتکاء است؟" به قلم لی چن رویی (مندرج در خبرنامه پکن، شماره ۱۲ مارس ۱۹۸۴). استیفن اندیکوت در کتاب "خاک سرخ" (انتشارات نیوآمستردام نیویورک ۱۹۹۱) بحث مفیدی را با رجوع به همین اسناد به پیش برده است.
- (۸) مقاله "به هنگام استفاده چندمنظوره از مواد اولیه باید هر آنچه مفید است را تقویت، و هر آنچه مضر است را نابود کرد" به قلم هوا چین یوان (روزنامه خلق - ۷ سپتامبر ۱۹۷۱) نقل شده در "باز یافت در چین معاصر" نوشته ک. ویلیام کاپ (مجموعه کیکلوس - جلد ۲۷ - چاپ ۱۹۷۴)
- (۹) یکی از نقاط ضعف نظام برنامه ریزی در دوران استالین این بود که اعمال فشار همه جانبه برای تحقق اهداف کمی، گاهی اوقات باعث افت شدید کیفیت محصولات می شد. به علت کیفیت نازل کالاها، کارخانه ها مجبور بودند کمیت بیشتری از آنها را مصرف کنند. همین مسئله به نوبه خود، برنامه ریزان را وامی داشت که فشار بیشتری برای افزایش کمیت اعمال کنند. مائو تأکید کرد که فقط با فهم ارتباط متقابل کمیت و کیفیت می توان از این دور باطل خلاص شد (نه کمیت را می توان نادیده گرفت و نه کیفیت را). و باید فهمید که کلید حل این تضادها، برانگیختن شور و شوق عملی توده ها و تکیه بر آن برای ادغام صحیح کمیت، سرعت، کیفیت و هزینه، با هدف پیشرفت اقتصاد است.
- (۱۰) نقل شده در کتاب "باد در برج" نوشته هان سو بین (انتشارات لیتل، براون و شرکاء - بوستون ۱۹۷۶). مائو، بطور کلی دارد به نحوه حل تضاد میان درست و غلط در میان خلق در یک جامعه سوسیالیستی، می پردازد. اما این جهت گیری در مورد امور مربوط به مدیریت اقتصادی نیز کاربست دارد.
- (۱۱) رجوع کنید به "هیچ چیز انقلابی تر از مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون نیست" به قلم باب آواکیان (انتشارات آر سی پی - شیکاگو ۱۹۸۲)
- (۱۲) "ساختمان سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در حیطه اقتصاد" به قلم گروه نگارش کمیته انقلابی استان کیرین (مندرج در خبرنامه پکن - شماره ۱۶ - آوریل ۱۹۷۰)
- (۱۳) نقد اقتصاد شوروی - مائو تسه دون (انتشارات مانتلی ریویو - نیویورک ۱۹۷۷)
- (۱۴) برخی نظریه پردازان سوسیالیست تلاش کرده اند با همان استدلالات نقادان بورژوا به آنان پاسخ دهند. این نظریه پردازان مطرح می کنند که تکاملات انجام شده در عرصه کامپیوتر و فن آوری ارتباطات از راه دور، به شکل موثری

- مقامات برنامه ریز مرکزی را قادر می سازد که همه اطلاعات ضروری برای این نوع مدیریت جزء به جزء را در اختیار داشته باشند. در واقع، اینان در ذهن خود، دست هدایت کننده خیالی "محاسبه کامل" را جایگزین دست هدایت کننده خیالی "رقابت کامل" کرده اند. مسئله محوری یعنی نقش توده ها و مبارزه طبقاتی، از فرایند برنامه ریزی حذف شده است.
- ۱۵) رجوع کنید به "ورای اقتصاد قمارخانه ای" به قلم نیکلاس کستلو و همکاران (انتشارات ورسو - لندن ۱۹۸۹)
- ۱۶) بحث در مورد نظام دو جانبه - به قلم لیائو جیلی (۱۹۵۸) بازتکثیر شده در کتاب: شالوده های اقتصاد برنامه ریزی شده چین" به قلم کریستوفر هووی و که نت ر. واکر (انتشارات مک میلان - لندن ۱۹۸۹). انتقاداتی که طی انقلاب فرهنگی علیه "نظام تراستی" در سازماندهی و برنامه ریزی صنعتی مطرح شد، در کتاب "انقلاب صنعتی چین" به قلم آندورز به شکل خلاصه تشریح شده است. در جریان مبارزه قدرت علیه مائو و نیروهای انقلابی، نیروهای حلقه زده حول دن سیائو پین و چوئن لای برنامه ریزی عمودی را احیاء کردند. شاید بتوان مقاله "نظراتی درباره ایده های اقتصادی بورژوا کمپرادوری دن سیائو پین" به قلم کائو لو - چان کو (نقل شده در کتاب **مائو پنجمی بود** - نوشته ریموند لوتا) را آخرین انتقاد مائوئیستهای در قدرت، علیه "نظام تراستی" که سرمایه داری دولتی در حال ظهور بود، دانست.
- ۱۷) بحث در مورد اصول برنامه ریزی در این بخش، از کتاب "مدیریت اقتصادی در چین"، سال ۱۹۷۲ به قلم خوان رابینسن (انستیتوی آموزشی آنگلو - چینی ۱۹۷۳) اخذ شده است.
- ۱۸) ادغام اقتصادی چین- نوشته تاماس پ. لیونز (نشر دانشگاه کلمبیا ۱۹۸۷)
- ۱۹) مقاله "مالکیت و کنترل در اقتصاد چین: میراث مائوئیستی و دورنماهای دهه ۱۹۸۰" از کتاب "اقتصاد چین به سال ۲۰۰۰ چشم دوخته است - کمیته مشترک اقتصادی کنگره آمریکا" (اداره انتشارات دولت آمریکا - واشینگتن دی سی ۱۹۷۹) و "مدیریت اقتصادی" به قلم رابینسن.
- ۲۰) رجوع کنید به مقاله "هدف از تجارت سوسیالیستی کسب سود نیست" (خبرنامه پکن - ۳۰ ژوئیه ۱۹۷۹). برای توضیحاتی در مورد جزئیات نظام کنفرانسی تخصیص منابع در چین انقلابی، رجوع کنید به کتاب "برنامه ریزی سوسیالیستی" نوشته مایکل آل من (نشر دانشگاه کمبریج ۱۹۷۹) و کتاب "مدیریت اقتصادی" به قلم رابینسن.
- ۲۱) فرصتهای پسا صنعتی - به قلم فرد بلوک (نشر دانشگاه برکلی ۱۹۸۹)
- ۲۲) رجوع کنید به کتاب "صنایع کوچک روستائی" نوشته پرکینز و مقاله "صنعتی کردن روستاها در چین: سیاستها و دورنماها" نوشته جون سیگاردسن (مندرج در مجله توسعه جهانی - دوره سوم - شماره ۷ و ۸ - تابستان ۱۹۷۵). یکی از دستاوردهای فنی بزرگ چین سوسیالیستی، ابداعاتی بود که در زمینه گسترش کشت غلات در مناطق گوناگون و برداشت کلان انواع غلات انجام داد.
- ۲۳) این نکته را جان گارلی در کتاب: اقتصاد چین و استراتژی مائوئیستی" (انتشارات مانتلی ریویو - نیویورک ۱۹۷۶) مطرح کرده است.
- ۲۴) مقاله "برنامه ریزی اقتصادی در چین" به قلم رونالد برگر (مندرج در مجله توسعه جهانی - دوره سوم - شماره ۷ و ۸ - تابستان ۱۹۷۵)
- ۲۵) مقاله "بر هم زدن تعادل کهنه، برقراری تعادل نو" (مندرج در رنمین ریپائو - فوریه ۱۹۵۸) - بازتکثیر در کتاب "شالوده های اقتصاد برنامه ریزی شده" به قلم هووی.
- ۲۶) "در دفاع از مائو" به قلم فیلیپ کوریگان و همکاران (انتشارات هیومانیستیز - نیوجرسی ۱۹۷۹)
- ۲۷) خدمات فنائپذیر مائو تسه دون- نوشته باب آوکیان (انتشارات آر سی پی - شیکاگو ۱۹۷۸)
- ۲۸) نقد اقتصاد شوروی - به قلم مائو
- ۲۹) خیزش سوسیالیستی در روستاهای چین (نشر زبانهای خارجی پکن ۱۹۵۷) نوشته مائو
- ۳۰) نقد اقتصاد شوروی - نوشته مائو. در این اثر، مائو تاکید می کند که دسته بندی ها و قوانین اقتصادی نظیر توزیع بر حسب کار و قانون ارزش، ابدی و غیر قابل تغییر نیستند. اینها به لحاظ تاریخی نسبی هستند و در مقطعی تاریخی بر اثر تکامل و دگرگونی های اجتماعی بوجود آمده اند.
- ۳۱) نمونه هایی از دیالکتیک - نوشته مائو (نقل شده در مجموعه آثار پراکنده مائو تسه دون ۶۸-۱۹۴۹ بخش اول - انتشارات مشترک خدمات تحقیقی، ارلینگتن ۱۹۷۴). ترجمه ای که در اینجا ارائه شده متفاوت است.
- ۳۲) اقتصاد چین- به قلم هووی. یکی از بیانیه های مهم مائو که سیاست در مورد روشهای برنامه ریزی را نشان می دهد، در "سخنرانی پیرامون برنامه پنج ساله سوم" قابل رویت است. متن این سخنرانی مائو را هووی و واکر در کتاب "شالوده های اقتصاد برنامه ریزی شده" چاپ کرده اند.
- ۳۳) رجوع کنید به صفحات ۵۵-۱۵۴ (معادل در چاپ فارسی؟؟؟؟؟) کتاب حاضر

- ۳۴) رجوع کنید به "اقتصاد چین" نوشته یان پریبلا (نشر دانشگاه کارولینای جنوبی - کلمبیا ۱۹۷۸) - مقاله: انعطاف پذیری برنامه در جمهوری خلق چین" نوشته جیمز استپنک (مندرج در مجله چین معاصر - دوره اول - شماره ۳) و "اقتصاد چین" نوشته هووی.
- ۳۵) توسعه متعادل: درک مائوئیستی و تجربه چین- نوشته سوزان پی ن (مندرج در مجله توسعه جهانی - دوره چهارم - شماره ۴ - ۱۹۷۶)
- ۳۶) انقلاب اقتصادی چین- به قلم الکساندر اکستاین (نشر دانشگاه کمبریج ۱۹۷۷)
- ۳۷) رجوع کنید به کتاب "رشد اقتصادی و توزیع در چین" نوشته نیکلاس لاردی (نشر دانشگاه کمبریج ۱۹۷۸)
- ۳۸) رجوع کنید به مقاله "داوری درباره توسعه اقتصادی: مورد چین" به قلم کارل ریسکین (مندرج در هفته نامه اقتصادی و سیاسی - چاپ هند - اکتبر ۱۹۷۷)
- ۳۹) توسعه اقتصادی چین- نوشته الکساندر اکستاین (نشر دانشگاه میشیگان ۱۹۷۵). در سال ۱۹۷۴ دستمزد پایه برای يك مقام اداری در کانتون که بالاترین سطح حقوق را دریافت می کرد (و صدر کمیته انقلابی استان بود) هشت برابر دستمزد پایه يك کارگر با کمترین سطح مهارت در بخش صنایع مدرن استان بود. (رجوع کنید به کتاب "اقتصاد چین" نوشته پریبلا)
- ۴۰) برخی داده های مهم را کارل ریسکین در فصل دهم از کتاب 'اقتصاد سیاسی چین' (نشر دانشگاه اکسفورد ۱۹۸۷) گرد آورده است. در فاصله سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۵ میزان مصرف سرانه در چین دو برابر شد (انقلاب اقتصادی چین - اکستاین). اما نرخ رشد مصرف (مواد غذایی، پوشاک و سایر محصولات نساجی) برای هر نفر، یا بر حسب درآمد سرانه، فقط یکی از شاخص های بهبود استانداردهای معیشتی است (و نمی شود همیشه با نگاه به آن، وضعیت اقتصادی يك کشور را ارزیابی کرد). کاهش یا افزایش مرگ و میر کودکان، سوادآموزی، انتظار عمر میانگین و امثالهم، شاخص های فوق العاده مهم پیشرفت اجتماعی می باشند. همانطور که اشاره شد، این شاخص ها در چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ به شکل خیره کننده ای بهبود یافت که این امر نتیجه تخصیص فزاینده خدمات درمانی، آموزشی و سایر "فرآورده های" خدمات اجتماعی بر پایه نیازهای مردم، و ناشی از سیاست بسیج توده ها برای حل مشکلات اجتماعی بود. یعنی اقدامات و سیاستهایی که صفت مشخصه سوسیالیسم در چین بودند. درباره موضوع استانداردهای زندگی، کاهش تفاوت های اجتماعی و "کیفیت زندگی" در چین مائوئیستی، مقالات و کتاب های زیادی منتشر شده است. برای نمونه می توانید رجوع کنید به: "زندگی روزمره در چین انقلابی" نوشته ماریا آنتونی یوتا ماچوکی (انتشارات مانتلی ریویو - نیویورک - ۱۹۷۲)، "چین: کیفیت زندگی" به قلم ویلفرد بارچت و ریوای الای (انتشارات پنگوئن - میدل سکس - ۱۹۷۶) و "چین: انقلاب ادامه یافت" نوشته یان میردال و گان کسل (انتشارات وینته یچ - نیویورک - ۱۹۷۲)

فهرست کتاب های پیشنهادی برای مطالعه در باره سوسیالیسم و اقتصاد سیاسی سوسیالیسم

کارل مارکس، نقد برنامه گوتا
مارکس شرح منظمی از کارکرد یک اقتصاد سوسیالیستی ارائه نداد. اما در این اثر کوتاه، که در اواخر عمرش نگاشته شده است، بحث های زیادی در مورد شرایط ظهور جامعه سوسیالیستی و سازمان اقتصادی و اجتماعی آن و جامعه کمونیستی می کند.

و. ای. لنین، دولت و انقلاب
لنین در مقابل حملات رویونیستها از نظرات مارکس دفاع کرد و این نظرات را کامل تر کرد. او در این اثر، ماهیت دولت پرولتری و عوامل اقتصادی و سیاسی درگیر در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم را مورد بحث قرار می دهد.

ژوزف استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی
در این اثر، که در سال ۱۹۵۲ نگاشته شده است، استالین می کوشد مشکلات کلیدی برخاسته از بقایای سرمایه داری که هنوز در سوسیالیسم موجود است را تشخیص داده و تجزیه و تحلیل کند. بحث طیف وسیعی از مسائل مانند قانون ارزش،

تولید کالائی، و تداوم تضاد میان روابط تولیدی و نیروهای مولده را در بر می گیرد. هر چند یک اثر جدی در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیستی است اما دارای اشتباهات جدی است. به کتاب بعدی رجوع کنید.

مائوتسه دون، نقدی بر اقتصاد شوروی (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو ۱۹۷۷)
مجموعه از نوشته های راهگشا که در فاصله میان اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ به نگارش درآمده اند. در این اثر مائو، مدل ساختمان سوسیالیستی شوروی و اصول اقتصاد سیاسی سوسیالیستی موجود در آن را، نقادانه بررسی می کند. با پس منظر **جهش بزرگ به پیش**، مائو به واریسی فرآیند ادامه انقلاب و ماهیت دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم می پردازد. وی با این کار، یک قلمرو تئوریک تازه برای مارکسیسم باز می کند.

چن چان چیانو، در باره بکار بست دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی
(منتشر شده در کتاب مائو پنجمی بود، ویراستاری ریموند لوتا - انتشارات بنر، شیگاگو، ۱۹۷۸ - همچنین منتشر شده در خبرنامه پکن، شماره ۱۴، ۴ آوریل ۱۹۷۵)
چان یکی از رهبران کلیدی انقلاب فرهنگی و بخشی از هسته رهبری رادیکال بود که مائوتسه دون در آخرین نبرد بزرگش علیه بورژوازی درون حزب کمونیست چین، به وی اتکاء کرد. این اثر در سال ۱۹۷۵، زمانی که مبارزه در درون حزب کمونیست چین بر سر این که آیا چین بر جاده سوسیالیسم باقی می ماند یا نه در حال رسیدن به نتیجه قطعی بود. این اثر برای آن مبارزه نگاشته شد. یک تحلیل بسیار مهم در مورد روابط تولیدی در سوسیالیسم، تضادهای درون نظام مالکیت سوسیالیستی، و شرایط مادی و ایدئولوژیک که سرچشمه تولید نیروهای ممتاز و استثمارگر نوین در جامعه سوسیالیستی است، می باشد.

باب آواکیان، خدمات فناناپذیر مائوتسه دون
(شیکاگو ۱۹۷۹: انتشارات آر سی پی)
یک سنتز روشن و واضح در مورد خدمات مائو در عرصه های گوناگون مارکسیسم منجمله در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، و در عین حال یک نقشه برداری تحریک آمیز در مورد تکامل تئوری مارکسیستی. این اثر همچنین پایه هائی برای درک موضوعات کلیدی تاریخی و توسعه در چین انقلابی، ارائه می دهد.